

چرخ صنایع و مکاران فضل خلا بر زمانه
چرخ بخت و بختیگان و بخت بینان

انتها نیست که در عالم کار می چرخ آید و در سر پیر طالع تعلقه عقده خاطر کاشاید تا به



تصفیه اشکار کامل من شتی لقب معروف به ملک زاده صاحب فکر رسا

در پیشانی نشیمن کسوف و بختیگان و بخت بینان



نشی حکمت کا پیرایہ دی چون بارادت ازلی باناشی شریفہ کائنات پر دانت و پیاچہ بین نوائین خامہ
 بدیع ترقی بنام ناهی و ہم گراںی مجروحہ شامہ حدوث و قدم حضرت آدم علیہ السلام حضور گروانیدہ ندای ازلی جلال
 فی الارض خلیفہ در عالم اعلیٰ انداخت و چون وجود مستعد فیض آمویش حکم علی بنابر در خانقہ الکتاب بوسہ طہور آورد
 تخلص فلان و تشریف کاست بر تیراختہ بخل و بخلقہ اللہ فی الارض سامعہ زمین و زمان گوہر گین ساخت
 تا در اجرائی احکام خلافت دامضای امری جلالت اسرار خفیہ مقول علیہ و انہ اسئلہ نفس جلیکہ کہ در وی مبتلن کردہ بود
 بر فراز پیدائی آمد پیر از انکاء و الامداد اجادش کسوت ایجاد پر شید مقتضای استعداد فطری و قابلیت اصلی سیرکی
 مستعد بکار گیری کرد و چنانچہ بعضی از بہر کتاب معرفت الہی تحصیل دوام آگاہی بہمان خانہ تجرید شافہ صفو مکملہ
 ہدایت و بار شاد پیار استند و کہ وہی عبارت کار گاہ تعلق اشتغال و زیدہ پس از تجربہ و احتمال از بہر نظام حال
 عباد و سر انجام کلمات حکم کن و فساد دانش نامہای بزرگاشند تا مستفیدان سعادت نشان بقدر فہم و غم
 و رسائی بطاعت آن از علم ہر امر و مجملہ و اطلاع بر وجہ مقولہ کامیاب شوند تا این زمان اسباب ہائش عالمیان
 بدستور و قانون عیشیان نشق پذیر میگردد و بہر کہ را بنابر شرف ذات و بکار ہم نفس بایہ دانش وری می افزاید
 الاحمال و رہنبری کہ در نگاہ و اشتراک تصرفات شکستہ تیار تا انکاء الی این مرتبہ بگزین اندیشہ از رانگان کامل الوجود
 ہضمہ بلان می آید با چرخ بندہ نشی کہ بین الاقوان ملک مرادہ معروف است چون و منشآت پاستانی با معانی
 و میدان

نظر در نگارستان دریافت که عزیزان پیشین هر چند از بلندی فکر و نیروی طبیعت و دستور مکاتبات در حسن
خطاب و در جواب و در بیان و در ساقچه بار منت بر سر و در شش طالبان این فن گذارند لیکن آنچه در
مدعا نگاری بکار آید و هنگام تسبیح مطالب مختلفه از باب دولت و اهل عاملت عقد و خاطر بازگشت از دست
فرشته محض عنوان و خاتمه اسلالت باخته قری از حالات دنیوی و مقالات مختصه بر نشسته و سوانح احوال
انبای روزگار و کیفیت تقلب در وضع ایل و نهاده که در زبان احتیاج ترسلان از دست یاری نماید بقیه
قلم نیاورده برین تقدیر این جز و محقر و در کافیه تریب مجلدی مشتمل بر دو دفتر پر داخه و دفتر اول بر سر است
خوشی که در ایام نوکری سلاطین و خوانین و هنگام تقلد خدمت و در اینان معامله دان از اسوله و واجبه و
غیر آن بحسب روی باز گذار شده بود و محقر و هم بکتاب دیگر نشان منقح نویسنده از فرایین مطاعه بادشاهی
منشی عالی و الاشاهی و نشان فیض عنوان شاهزاده عالی تبار و در الفیض نویسان بجناب سلطنت و محالف
احوان الزمان بیاران و آشنایان آنچه دل گزین دید و هر قدر توانست جمع نموده مرتب گردانیده
یادگاری بر وزیر کاران باز گذار شد تا فرزندان از چند دنیا به سعادت پیوند و دیگر مستعدان بهوشمند
هرگاه بخوانند و طویر گزینش کلام و طرز تمیید مقامه گوناگون و طریق و در تمندان کای از خون در نگارش مطالب
مختصه باز و اندک بلکه طبیعت و توان فکریت ایمان افزایش پذیرد و تعریف فن انشا بر وفق قول تقدیر
و متاخرین و انتقال طبع خود اگر چه در آغاز کتاب کارنامه منشی اشیر و بسط رقم نموده اما چون این مجلد نگارخانه
منشی سسی میشود و برای فایده سایر الناس از سواد به بیاض می آید سطر از آن که در زخم اختصار و جملته
درین مجموعه مندرج شد **فن انشا** و لغت عربی هم مصدر است یعنی بید کردن به مصدر است
چون شود روشن و آخر فارسیش در بیان به دور اصطلاح عبارت است از نگار منشی فطری و ماده علوم کتبی که منشی بدان
تاد بود و برای عبارات جریده و تخلیق مضامین جمله و در اداسه می مقصود و بالفاظ قهارت نشأت تا مقدم قیاس نباشد اصل
این فن یعنی ماهیت انشا را بدایع کلمات بلاغت سمات است بذریعہ تحصیل علم صرف و نحو و بدیع و بیان
و منطق و معانی و قریح و سرعت فهم و انتقال نفس بطریق فکر و قوت حافظه و تتبع تراکیب فصحا و بلاغ و صنوع
انشا اقطار نشود که بخت حسن قیاس آن در میرو و عرض انشا تسطیر سال رنگین و مقاله متانت آیین
به نحوی که حفظ مرتبه کاتب و مکتوب ایست قوت نشود و تکمیل این فن درست نمیدهد الا با کثرت استعمال تا منشی
بر غلطه ای که از زبان جهان عامه شایع است و در تحریر بنشانی نمی آید اطلاع پذیرد و در کلمات که مختار
و متر و ک و در تمندان است و قوت یافته عبارت عام فهم خاص پسند نه بان روزگار بر نگار و در
از اخلاق و ایام اخرا و واجب دانسته نقطه از قانون محاوره بیرون نیندازد و تعریف

نشان‌های بلاغت نشان اگر چه و متقدمین نشان بلاغت نشان در بیان کرده بیان که
در پیشین زمان بروی کار بوده و نگار بزرگین طرانی تزیینت پذیر ساخته اند چون اسامی آنان و کتابانی
کاتب پاستانی نیز پیدا شده اند و بعد از آنکه در جمعی از متون پر و زار این اسامی که بر فضل و کمال آنها
اطلاع داشت و بسیار این مجری به بدیعه حریف ساخت و بر قابلیت و استعداد هر یک از کاتبان شریف و متفهمی
ذکر می نمود با وجود آنکه در قلم چنان پاکیزه نگار ایران و دیار است و در حضرت شیخ فیض است که کتاب گلستان در
تشریفاتی خوش عبارت درون ساخته بعد از آن که نصیر طوسی که اخلاقی نامی را به قوت علمی بکمال رسانست
نوشته و بعد از شیخ شرف الدین علی نیرودی که در تصنیف و تفسیر نامه تیسری بسیار خوب پرداخته و بعد از آنکه
خاندان پیر شاه پروی که وی مصنف تاریخ رد و فقه الصفا که در تفسیر آن نامه خاندان واد خدوی داده قانونی
شایسته در جهان با گذشتن بعد از سکنه بیگ مصنف تاریخ عالم آرای عباسی آئینه عبارت عباسی
چهره های بلاغت گردانیده در هندوستان نیست نشان کرده و بی که در زمان خلفای اسلامی نیز طراز
بوده اند این در به قصیر بر حالت و حقیقت آنها علم ندارد اما در عهد سلطنت حضرت عثمان غنی شیخ ابو الفضل
بن شیخ مبارک در فن انشاء طرح تازه بر نهاده پایه سخن را با وج کرسی رسانیده و امین احمد رازی
کتاب هفت اقلیم نهایت و بلند نگاشت و مصنف تاریخ بدوئی محمد قاسم فرشته باین دل گزین چهره افروز
نموده حسن کلام گردیده و در زمان خلافت حضرت جنت لکائی محمد خان اسفندی به تشریف الملک جهانگیر
را عبارت صاف و شسته نوشت و در عهد سعادت محمد اسطغر حضرت فرزند عثمانی سر شیخ نویسان
دستور اعظم افضل خان مرحوم بود و بعد از اسلام خان و ایران چون طاهای سادات سادات دولتی نامانی
بیار است و بایقوت نهایت و نیز وی به بیعت هر چه نوشت است و اندر وفات خود نوشت لیکن هنگام طاهر
از روی القاص با چلبیان خلوت خاص میگفت که من هر چند در قرآنهای من انشای در پریم به پس
شیخ مبارک نرسیده ام محمد احمد علی من النصیف و چون در ایام وزارت خان در گذر درین شاهنشاه نامه
یعنی تاریخ جهانی بمیان در آمد و او را یکی حال میر جلال ایلانی تقدیم این خدمت مامور شد پس از آنکه
که او منشآت خویش نیز به شرف آهسته گنجد و عده عکاسی صورت پذیرد و انشور از آن پس به شیخ شریف الدین
لاهوری شاگرد ابو اسطغر شیخ ابو الفضل سرانجام این امر خطیر سپردند و یافت چنانچه می آید و در دفتر
پس از دل خواه و طور و پسند نگار بنده گردیده و در یاد گاهی در دست آباد و هند گذشت و چون بسبب
قتل و اس از کار باز ماند آخرین دفتر بعضی را اتهام شیخ محمد داشت شاگرد رشید شیخ متفکر با تمام پیوست و در
سر کار بادشاها و در آنکده قاضی محمد افضل سر دفتر خاص نویسان بود که رفته اش رنگ از آئینه و اسامی

از میان تاور قید نامی حیات بود و رنگین طرازی فراموش و شمع غنایت است و شمع خرد صانع کند و رنگین نویسی
شماره آفاق شده و الهام و انعام بلشانی اگر چه بدر بار کیمیا بدار نیاید اما در میان وطن کارستانی بدیع نمایان
است و از خولین بلند مکان عاقل خان چمن آرای باغستان نظم و شعر گردید و امانت خان خوانی مشهور
بپیکر معین الدین آنکه که در تیره دیوان خاصه و الا یو بی مسوده آثار قادر الکلامی آشکار گردید و میر محمد رضا منصب دار
که بهر هنر و فن خضر توفیق اکنون گوشت نشین است و در سنانت کلام و شایستگی طرز براد و قلمی به فراز پیدای آورد
بعد از این هر که بخواهد در آید احتمال که سخن بردازی است و از تصنیفات خویش درج نماید و اللطیف و المعین
فهم المولی و فهم النصیر باجری حال ششی سخن سگال و باعث تالیف این نگارخانه است
افصال از اینجا که در عنفوان شباب بین ضریح خدام و ان حقیقت یاب یاب غیبه و نبوی از طاق دل
بر انداخته بود اکثر هنگام بهر سعادت ازلی برین میداشت که اسباب تعلق جسمانی از چشم ظاهر نیز بر افتد و
و اوم صحبت خاک نشینان آسمان پیاپی و ظاهر زبان باطن آرای که سلطنت و کون در نگاه همت آنان و زنی
ندارد و چهره بجز در افروز و دل که گرم نفس آبی بر آتش درونی برزند و روحانی پر شکلی نوش دارد و بخود و این رنجور
نفسانی در دبدبه فرقه گذری انقاد و هر دم دبی دست نداد و بلکه بیماری از در و خود آگاه به نظر نیاید و بی نظاره
دیدند که خود پرستی را خدا پرستی میخوانند و گروهبی در صومعه یافته اند که تن آسانی را روح پروری میباشند
صورت ایشان مانا سرب جهان معنی بود که چون تشنه لب باوید از در و بر میدید و دریای توجع پنداشته تظهور
از نان با انشومی شتافت هر گاه با معان نظر آن لمعان را نمود و پیچ و میافت سوخته پاسبیکه و بد ازین جهت
دست بایکده کسان و راز و دمان بقیه دیگران باز نمی شد و بر آینه تفرقه و وظیفه مقدر که از بهر افاض میسر
نور سندی بهر وقت چه بخردی که از سلسله بیم و امید و اثر ماند و از اندیشه پیش و پس فراخ اند به لباس تعلق از ان
بتر است و کج خلقی که صد بهر خیال باطل و سر نشاند و دل را در پی گوناگون مقصدهای بی سر و پا
بر و انداز دایره تنگام کثرت بدتر ناگاه بدیده توفیق رفیق گردیده و بر در دولت سرای مجمع البخیرین صورت
و معنی و مقتدای دین و دنیا سواد دیده دل بیداری سرور سینه حق گذاری صافی مشرب روشن خیم حضرت قاضی
محمد میرزا بنده و حال این توانگر صوری در ویش معنوی شعور و معان گشت که نه از تعلق نفور است و نه
از تفرقه و خور و نه از بند هستی نیز است و نه از تصور نیستی و از آزار نه با خود و پیوسته است و نه با غیر دل بسته
خاطر در و پرورد که از مدتی در پی دید و یافت چنین مجموعه لطایف کونی و آلی جهان گردی و سحر انور دی یکروز
قدری دم آسایش بر کشید و از تنگایوی دایمی باز بسته سختی در نگاه جمیعت بیدار امید چنانچه بعد وفات خان فلول
کمان لشکر خان بهر ششی علیه الرحمه و الغفران که در خوابی گردن و بنده بر و زدن حیل و نظیر نداشت هر چه

آهنگ تعلق از نکاح منضم بر خاسته بود و اما از بهر التماس خدمت و ارتباط و رفقت این بزرگ حقیقی و بخاری
 بندگی درگاه آسمان جاه دره التاج خلافت عظمی مسرت صدر سلطنت کبری باو شایسته و مظهر اعد و بند کشور
 کشای پیرایه و شمع نور چهره و لغز و لذت انظر کامل خرد و غیر ذریخت شرا و افرینش بسته تحت عدل مصور
 عقل جسم بر سواج جو و در کم حضرت محمد مصطفی شاه عالم بهادر مد الله تعالی ظله العالی سه شایه که از اصل عالم اند و
 است به اول خط فرمان و پیش صورت است به از استمطش نگین یا نت شرف به بر تاقم انگشت سلیمان
 صد دست به اختیار افتاد و پیشگیری دیوان گاه وزارت بادشاهی ست فرقی عزت و افتخار بر و عظیمین
 پیوست و از خود هیچ ناشی آن برگزیده جناب الهی خاطر فرموده چون پنجه پشمرده از نسیم صبح گاهی بشکفت
 و در زمانی که حسب حکم لایقی منتقاد از برای اصلاح خلل و فساد افتخانی به نهاد مضر در الملک قابل بیان در آمد
 و اعلام مظهر اعتدال بدار سلطنت لاهور و در و مسعود سرور و شایسته و الاگو بهر عالی تبار و مظهر مقصود نامدار
 فرغ ناصیه ملت و دین محمد میزالدین منتقل پیش روان شده و خدمت دلا لالانشاد رکاب فیروزی تاب
 شایسته بلند قد ریاس دره مقهوره رفت لیکن از بهر گذر خار خار مزاج و تقار خلی که رویش کس به پنداد
 ز نامش بر زبان مراد و دل شایسته دران سرکار عالی قرار گرفت و به پند آن نوبت کاشن صاحبقرانی
 ز نهبت افزای ریاض جهان بینی در حق این مستمند لطف و مهر بانی بسیار کرد و اما از برای رفع خدشه
 و رونی در نهنگامی که موکب منصور و الاشاهی به بلده پشاور آمده به گمراهی نمرال مقصود گردید و بالقرور
 رجوع بچهری دیوانی آورده بدستور سابق بتقدیم خدمت انشاء قیام و زریده و چون در زمان حان
 قدر دان رشید خان عرف مرزا بیع الزمان جهات غانی دیوان بود و این بهر شناس اهل بهر خیران
 دلدی و خجور می نمود که توان طبیعت زیاده از حد بیان افرو و در بعد مراجعت فتح و نصرت بد خلافت
 خان صفوت نشان رحمت خان دیوان به توات شایسته خلیفه سلطان و زیر و انشور عراق که هم
 بارت و هم باستعداد و شایسته وزارت بود دیوان سرکار عالی متعالی شایسته شد و بعد از ان ایام بهت
 فرجام با مثال یلغ جهان مطاع عالم مطیع نهضت لوامی فتح سیامی جهان کشای بصوبه دکن رنمود
 و بعد مبارک وصول رایات جاه و جلال با و رنگ آبا و خست نیاید و فاصله مدت یکسال گمانش دیوان
 مشار الیه بنا بر مصلحتی بمسکر معکه که دران آوان بد الخیر جمیع قامت داشت دستوری یافت و درین
 سفر دولت اثر چون توفیق باری غراسمه خدمت عراض نگاری و مراسد نویسی ازین جزو فخره پندون
 و خواه بتقدیم رسیدن خان موسی الیه بدلتوازی و حال پیر و از می این غریب شهرستان یکس چندان
 گردید که پی هم بطای خلعت و انعام به نواخت و کد و دوت و برینه که از حق ناشناسی بعضی و دستندان

به نفع و خیر فایده جمع شده بود و در ساخت و چون بحسب حکم تقدیر مساعودت با سعادت الویه نصرت بیکر
از ملک و کهن به لشکرگاه بادشاهی واقع شده و قلع و قمع روزگار یعنی محمد اکبر بادشاهنشاده بخوارانگذار
در دلمه پراکنده و بادشاهنشاده همان آزادی عالم کشای به عاقبت آخر حمله لغیر و صحرایی ادبی دستور می یافت
و از آن طغیان آبی آبی افواج ظاهر پیرایه یی بولناک شده و بگری ای انکه سید و مقهور گردید لاجرم حضرت شاه عالمیان
پناه بجغرت خلافت و دستگاه آمد و سوار جهان بیابا اتفاق بهم بفرست استیصال غنیمت بدیال کشته شد حیات باغی
شده بود و پاره و کهن نهاده و با وجودی که همواره گریه و ماه مبارک در رمضان بود و مقام و آرامش هیچ مکان
دست نداد و کوچک متواتر تر منزل اجل از دوی معلی بدار السعد و بر پاره و سایه بان افراخت و درین شهر
فیض بر دست خان بسبب و بهم و سوا سس که از کثرت طلب و تقوا سپاه و ولت و حصول همان اکبر
بهم رسانده بود و از خدمت دیوانی استعفا نمود و از آنجایان مشارالیه شرف همان چند می برین رسانده شد
و چون نقش و نگار بگنات از سوی الیه سرانجام نیافت و لا علاج دیوانی بحال قبول سرکار و لایحه نوشت
الیا و الدانی در المهرام رشید خان که اکنون دیوان خالصه شریفه است که حاکم پذیرفت و دیوانی در آنجا
اقبال گشته از آنجا عیادت نزد و نفعه مواجب خود و چشم و غیره و ملک بشرف خان بحال ماند و چند روز
شاه عالم پناه از پیشگاه سلطنت و جهان داری با عظمت و شکوه و لشکری انبوه تمانت و تاراج
انکه غنیمت عاقبت و غنیمت حاصل شده و خیمه سپهر آتشام بانسور برافراخت و بعد کج افواج قاهره حضرت
خلایق بیغته الیه حافی میرا حیرانی را که از اعیان و اشرف و عمده سعادت عراق غلیم است بخطاب
بشارت خوان و اضافیه منسوب شدند ساخته و دیوان سرکار بادشاهی مقرر ساخت چنانچه این صاحب السیف
و القلم حکیم و توانا مان بپرست و استیصال ط مسافت نموده و بکمر خرد اقبال پیوست و مشغول غنایات
بهمان افروز عالی متعالی گردیده و در بیابان فتح یشاقی انچنان خدمت نمود که در دسین و آفرین گشت
پس از آنکه سرزمین گره شهادت فرین و بزرگالی نهاد و از اهل لغی و عناد اثر می نمایان نشد مراجعت
با پدر و درت بشکرگاه بادشاهی چهره نشاط برکشود و عله و عله کپیری دیوانی که بر طبق امر جمیلی القدر در
او رنگ آباد مبارک پیدا مانده بود و طلب حضور شد و این پیر ضعیف از آن رو که در موسم پرشکال
تاب سفر نداشت بگرامی توجه دیوان در بان و صلوات عزیزی از بایری و درستان در آرامگاه اجابت
اتمامت یافت و چون بنین عمر بقفا و پیوسته نشد چندانکه از حیات مستعار باقی مانده و لیکن از دست میرفت بهتر
چنان دید که مسودات برگزیده خود را درین فراغ وقت فراهم کرد و مجموعه تازه طبع ترتیب داد و یادگار
بجوده روزگار باز گذارد و نهاد با مبدع طایفه ربانی و توقع تائیدات آسمانی که در آنجا شامل حال خداوند و مقربان باشد

است دست قلم با ساقه بقدر طافت انبساطی تملیق و تمیق این مجموعه شامل پیر و دختر است که در باب دانش و نگارخانه
 سرشته انصاف از دست نهند و بر نغان و لاد و نرگل آفرین افشاده عیب و سودا مان کرم و لطف پیر و دختر است از
 حضرت رحیم در کرم عظیم یابند و راه شعبان ۱۰۹۵ هجری قمری است کتاب فرخنده خطاب
 مشتمل بر دو دفتر و خاتمه و قراول تفصیل بمسودات جامع این نوایین مجموعه محتوی بر چهار صفحه صفحه
 اول نگاشته است شایسته نامدار و الا تبار عزرائض و مکاتبات و نشانه های عنوان صفحه و دوم صحاف
 نویسان علی شان صفحه سوم و نوبتات دیوانیان کاروان از عزرائض و مراسلات و پروا نجات مالی و مسلمات
 و اسناد خدمات و دستکات و غیر ذلک صفحه چهارم خطوط غریزان و دوستان که بیشتر به تکلیف آنان
 و معدود و به حسب روزگار ترتیب پیوسته بر رسم یادگار درین مجموعه مندرج گردیده و در بعضی صفحات که به
 از مسودات دیگران از اسوله و اجوبه بنابر اقتضا به عمل اندراج یافته اسم هر یک بشرقی نقش تحریر پذیرفته
 تا خواننده طرز کلام آن جماعت بمنزل استعداد و فرسخیده بطور و طریق حسن بیان نشانی محقر سوار نه نماید و در
 همین مطالعه سیاق و سباق عبارات و بیست و بنده مضامین با همان نظر باز دیده سرشته انصاف از دست
 ندیده و دفتر و هم تفصیل بنیات دیگر و بیان نکته پنج ششم و هج صفحه اول نوایین مطالعه یادشاهی اسناد
 و خاتمه صفحه و دوم مناشیر عالی و الا شاهی و بر نه از عزرائض و مکاتبات که غالباً بتمام اقبال بخت قدسی خط
 نگاریاب شده باشد صفحه سوم و عزرائض و مکاتبات نوایین بنده کان صفحه چهارم منشیات سر دفتر استادان
 روزگار شیخ طالع یار عرف او و در راج منشی رستم خانی صفحه پنجم و ششم نگارین نامهاست مستعدان شمع نویسی که
 خواندنی دارد و غوغا تصرفات طبع و قواد اینان خاطر و قیقه یاب زواری شایسته و خاتمه و تقریبات اعلی القیل
 و القیل بدیل علی الکثیر و اختصار بدیل علی البدر الکبیر و الله ولی التوفیق و نعم المومنین و نعم النعمیه آغاز و دفتر اول
 ششم بر چهار صفحه بر تفصیل ابواب صفحه اول نگاشته است شایسته نامدار و الا تبار عزرائض و مکاتبات
 باب اول عزرائض و مکاتبات و نشانه های عالی و پایین باب عزرائض و مکاتبات
 شایسته نامدار و الا تبار عزرائض و مکاتبات و نشانه های عالی و پایین باب عزرائض و مکاتبات
 که خاصیت سراسر با سعادت که از وفور بنده پروری و پروردگار نوازی بر اس سر پرندی و سرافرازی نماند
 فدویت نهادن پیشگاه فضل کرم که امت عطا یافته بود بیست و دوم شهر ذیقعد و در منزل کنار دریا به عت
 شرف وصول انداختی فرمود فرقی فرمود مباحات کترین خانه زودان بنده و طبعین بر فراخت مراسم استقبال
 آداب تسلیات آنرا بجا آورد و چهره عبودیت و انکسار بچهره و شکوه و سپاس عنایات جهان افروز نورالکین
 ساخت امیدوار است که به منهن فی ایزدی انضال و کار فرمای اقبال عدو مال خانه زودان و فی مصلحت خود متی

گرم دیده مورد خرید و فروش و الطاف حضرت خاقانی جهانیانی شود هر چه نزد و تریقیل پایه سریر خلافت مصر که
 به جمیع تفاهد دینی و دنیوی مرجع است سعادت و جهانی اند و زیاده بالقاب و عیادت مرید فدویت
 آئین محمد بن محمد بن باب مع جاهد و جلال میرساند که نوزدهم شهر ذی قعدة از سراسر خواص پور کوچ کرده بر تالاب
 رحمون یک نیم گرم که این طرف از کمار سی بادی منزل نمود پیر و مرشد حقیقی سلامت دریا بهجت بسیار
 دور و دره و شور و عیادت و پیش از بادی مسطور تا دریا ر مکانه که تالاب یا چاه داشته باشد نشان
 نیند بند فر داهر جا که نزول میشود و عیادت خواهد نمود یا القاب میرساند که بخت یکم شهر ذی قعدة از دریا
 بهجت گذشته بر لب آب منزل کرده چون از بهر خبر فرخنده اثر نهفت اعلام نصرت فرجام که از روستا
 غلظت و شکوه از نزد در مقام کوه و نرزه در اندام کرده شقاوت و تشریف انداخته جان این مرید عقیدت
 آئین بر زبان راه پیای در یکم کوشش است فر داهر و مقام نمود در شکر عنایت و و ابالقاب
 میرساند که دوا صحت اتما که از دار الشفا فضل و کرم براسه این مرید محبت شده بود در فرجید الضعی
 در مقام حسن بادل سعادت اتمان کشید تسلیات فر داهر پوری که همیشه شامل حال این فدویت به تقییم
 رسانند از نوازش کمال بر خود باید موافق حکم جهان مطاع بنوعی که حکیم محمد تقییم نوشته است استعمال این
 دوا خواهد نمود از سیاه من توجه اقدس امید و راست که در دوشفا خواهد یافت مبارک و عید الضعی
 میرساند که عید سعید الضعی بر ذات اقدس و شخص مقدس مبارک و فرخنده باد آداب تسلیات تخنیت
 و مبارک باد این روز شریف که با عقدا فدویت نهادن که معنوی است بجای آمد و از جناب از و در حلال
 مسکنت و نایب که هر روزی در ایام سلطنت جاهد دانی طرازیست طرید و هر شب یکمین ایام الله
 مقدون و اراد ایضا میرساند که از رسیدن خود ببلده پشاور آمدن مبارک و عید و بستم شهر ذی حجه
 عرض داشته که جناب عالیان ماب ارسال داشته بود از نظر انور گذشته باشد بعد از آن بستم و دویم
 ماه مذکور جمله راجه رام سنگه و بستم و چهارم جمله امیر خان دید چون سر راه چهل واقعه شده بود و مرغابی
 بسیار داشت و در دست جانور سه دوده و زاول یک سرخاب و روز دیگر و تسقل و یک مرغابی
 شکار کرد و در شکار گاه بگفته جانی خان راجه مذکور را رخصت پیش داد و القاب شکار استحقاق
 تقصیرات در ایام عاشورای میرساند که چون این سفر نخستین مرتبه بهجوری از سعادت اندوژی
 حضور فیض گنجور شب و روز اندیشم میداد که مباد از راه طلت سرایه دانش و کثرت احتیاج بار شد
 لازم الانقیاد و فو لا و فعلا آنچه در خود پیشگاه جاهد و جلال تواند بود از این مرید عقیدت آئین سر زده
 باشد اندرین روز تبرک عاشورای که زمان غفورات و آوان مفع طلیات ست زبان عیادت

بیان را بدو خواست بختانش آنچه سهوا و سیما صورت سنج پذیرفته باشد بیکشاید بخواه اے اجات انما
 که بر بنیاد آن اخذ ناان نشینا او اخطا نماند بیکگاه فضل و اصطلاح امید و امید را سبب پوشش و حق تعالی
 می باشد فل خلیل و الا شاهی ابدالد هر مرد و دوسم و باد پا نجا چه میرساند که درود رحمت آن در شایع
 عالی شان باریت عنوان مانند نزول آیه رحمت از فلک افضال که امنت شرف اعزاز و غزاقی بکشید
 نوید خدم سعادت لزوم پیرو مشق تحقیق باین هر دو حیات بخشش هر دو خدمت و بی دروغ و غرض
 و مو اخط آن شمع را به هدایت و یقین گردید و شکر آنی تقدیم رسانید و سرافراز اوج سپهر برین گذرانید
 مراسم آداب و مراتب تسلیحات بجا آورده از فضل که هم آنی امیدوار است که از شادان لایزال و ابدی
 دین و دنیا ساخته قدم از سر نهوده سعادت تحصیل شرف تقدیم بکار فیض باب سعادت بهر چه بامهر
 کایاب گردد و در مبارک پا و ساکنه مسوده آنکه فرزند پیشین سالگره مبارک که بیاچیز و بخت
 و بهشت بخش آسمان روشن گردانیده آواز بهشت و شادمانی و در فرقه سعادت و کمالی بآتش جوشش
 عالمیان رسانیده بر ذات اقدس و عظم قدر و جین و دنیا مبارک و جین و دنیا مبارک و جین و دنیا مبارک
 افزون که بخت خدا داد و دولت قوی بنیاد هزار گونه که بهر مبارک و بر نفس افسانده و افسان
 بقیان خطه خاک و اوار و صومعه نشینان عالم پاک در دعا طویل بقایه گمان خوار و با وج و بخشش فلک
 رسیده هر دو خدمت و مراتب تسلیحات و هر چه که نشاء بداد بند با سعه عینیت آیین بجا آورده و خلاصه
 دل و جان بآئین شارب قدسی فضل روان نموده زبان عجم و بیت بیان در جناب این دستان کشود که
 رشته هر روز افزون پیرو مشق تحقیق آنکه سالگره بیج هزار دانه کناد چون دین بهنگام بهشت
 فرجام از قرب بساط سلطنت متاود و زمانه بر رفیق اندوزان حضور ساطع انوار شک برده است و عا
 میناید که سعادت و الا ملازمت که بر جمیع مقاصد صوری و معنوی امری است بر چند و در روزی شود و
 ایضا غرض داشت هر دو خدمت آئین میخیزد دین نه چون عجم و بیت بلبا و بلبا و بلبا و بلبا و بلبا
 بسامع جاه و جلال میرساند که بوسیله آوازه مراسم تهنیت و مبارکباد و حصول رفاه سعادت اندوز است
 افزون سالگره مقدس خطه که بهار گلشن امید عالمیان و عجب مزاج گمنام جهانیان است زبان قدر
 بیان را فیض اندوز و شرف و دجانی میگرداند و تعالی سعه الد و اعم بقایه ذات اقدس را
 نصرت بخش ریاض آمانی و امان جمهور عباد و طراوت بخش مزاج امید کاف و اتمام دار و اتمام عالم تاب
 سلطنت ابدی الاتصال هزاران سال بر مفاصل جمیع بندها ستمایان و در شان باد مبارک کباد
 و ولادت شاهزاده آنکه میرساند و پذیرد سینه آوازه مراسم تهنیت و آداب مبارکباد و ولادت با سعادت

بادشاهان و پادشاهان عالی تبار که بهار پیرایه گشتن مقصود اولیای دولت خدا و چهره افروز حصول تناس
 انجاس سلطنت ابدیدار است زبان عبودیت بیان را شرف اندزد و عالمیگر و انز که حق جل و علاه خلق
 عظمت و اقبال و جلال قبله برین و دنیا را جاودان و بر و سنده دارد این نو با و بهستان
 شیرازی را در سایه خورشید پایه پیرو مشرق حقیقی از کمال طبعی کامیاب گرداناد مبارکباد و ولادت
 خلف شاهان و عظیم الدین آنکه میرساند که هر اسم و اب شهیت و مبارکباد ولادت با سعادت خلف
 شاهان و نامدار کامکار عظیم الدین که بهار پیرایه عید ایفای آملی و آمل اولیای سلطنت ابدترین و شکر بخش
 دلایه مریدان عقیدت آگین است بجا آورده از حضرت فیاض عطا لا طلاق استمد عارضه یار که تختستان
 دولت و اقبال جاوید آمل قبله و کعبه دین و دنیا را همیشه بر دهنده دارد و این نور خال بوستان جاده و جلال
 در سایه خورشید پایه پیرو مشرق حقیقی کامیاب کمال طبعی گرداناد و بمنه و کرمه مشتمل بر ادب و فیاض
 تو که نور تر شد از چمنده سده آنکه میرساند که غلبه گشتن سستی که از اسرار ابر بهار اگر ام الفضل عالم والا
 جناب شاهی و چارچوبین گیتی را طراوت بخشیده و با فاضل و تقاریر جو مبارک مکتب و احسان بر دوام علیای
 حضرت عالم پناهی نهال آملی و کمال کافه آنام را شجره حصول مقاصد و مرام بر دهنده گردانیده و تبارخ فلان
 راه چنده عقیدت آگین را پیرایه عطا فرموده و خانه زاد نو رسیده بچین حال بجهت بوستان تسدی
 بجا آورده چون مرید فردی که است این عظیم از پیش باب تفضل ایندی بهیمن تو جهات باطن
 اقدس پیرو مشرق میداند که ادب تسلیمات آنرا که کمال ادب و انکسار بتقدیم رسانیده امید و ارات
 که از درگاه عالم پناه بر حجت اسم و صمیمه با نمر و کامیاب گشته و دریا و ازین ترک ادب دانسته بدعا
 اختتام نمود و اقبال جهات سلطنت و شیرازی ابد الد بهر تابان باد و در ولادت صمیمه
 پالایه میرساند که چون کار به پیشیت تمام و مطلق حوالاست و هر چه از نهان نهان بطورین بر خلاف
 خواستش بنده و بر و ظهور میرساند تا کمال جمیع الله و غیره اصلاح حالی او دران بود و لکن تبارخ فلان ماه
 حبس بریده و در خانه این مرید متولد شد اگر چه در عالم سحاب بهقتضای نشانه اشتری دلهای ارباب
 تعاقب از وجود و نبات به افتیاب کدر و مولد میشود لیکن از ان رو که فردی عبودیت پیشه برایشین
 شکر مکتب و تفضل بیکار آن قبله و کعبه جهان و جهات بیان است ازین رو بگذرانیش تا که ده پانزگی
 طویل تحلیل ابدی التخلیل حضرت پیرو مشرق حقیقی تا بقائه و هر و نبات عصر نه جناب ایزدی سیکلت
 پناهید امیدوار است که در نو رسیده و استیگاه شکایت و الا به تشریف تسبیح سبایه سعادت جاویدی
 از درگاه سلطنت و جهان داری بر مفرق ق جمیع نمندگان تابان و درخشان باد و شکر عطا

این
 است
 این
 این

بر چچی میرساند که عطا سے بر چچی و کمرش و بند و تن خاصه از پیشگاه تفضل و کمرست بیکران علم و غایت و مهابت
 مرید عقیدت آگین بند و ده عین بر فراخت تسلیمات ادب آنرا باین بند ما سے فدویت اما ادا ساخت و چون
 ادب آنکه تو تر عنایات عالم افروز از حد بیان داند از نه ترجمان بیرون شناخت لهذا تطویل کلام ترک ادب
 دانسته بدعا اختتام نمود و آفتاب علمت و مهابت از افق اقبال جاد وانی بر ساحت ربع مسکون
 ابد الله هر ساطع و لامع باد یا القاه میرساند که حسب حکم اقدس که اولابنام میرمبین الدین شرف و در و عطا فرمود
 عاتیا امان الله نه شست چهار پنج در است که مرید فدوی درین منزل تقریب شکار نه قدم نموده و مردم تقیید شکر
 نظر اثر نه زرسیده تا فرجام آمدن مردم و نه تا توقف نماید یا کوچ کند هرگاه مردم جمع شوند روانه پیش کش
 یا صورت حال باز عرض داشت نموده مطابق حکم و الا بعمل آرد و در هر باب بخودی که زبان رود و مطابق
 آن عمل نماید یا القاه آنکه میرساند که از پیشگاه تفضل و کمرست فدوی زده و نموده نیک که براسه مرید فدوی محبت
 شده بود و رسید ادب تسلیمات این عنایت و الا باین بند ما سے عقیدت اما بتقدیم رسانید چون از محوره
 سپاس عطا به جناب فیض آب شاهی که رسان نهای آنی شود و متواتر است هیچ وجهی تواند برآمد لهذا
 بجز اقرار نموده بدعا اختتام نمود و آفتاب علمت و مهابت جاد وانی طراز هزاران سال گهراں افروز باد یا القاه
 میرساند که نشو و لامع النور کل بدر غره و حلقه بلالی شکلی خط قدسی خط که هزاران جان مانده فدویت نشن
 مشار بر لفظ و درفش باد تقصیر بر رسیدن عرض داشت بنده فدوی و صد و ارشاد واجب الاتقاد و در بد
 توقف که تا حصول حکم حضور فیض کنیز و اجتماع تعیین و ارسال فهرست آنها و ظهور آرمیل القدر مطاب شدن
 احدی که از آن جماعت تا کنه نه نزد یکی منصب با فرد و قایم بجا بود که از راه بنده نوازی محبت شده بود
 پرتو و مول سعادت نزول بخشیده سرمایه اعتبار و افتخار این مرید عقیدت شکر گردید تسلیمات ادب آنکه
 زده پروری را باب بند ما سے عقیدت اما بتقدیم رسانید و راست که توفیق تحصیل بهره دولت اقبال
 امر و الا قدر یافته بر طبق ارشاد هدایت مواد کار بند گرد و در شکر محبت اصلاح بعضی الفاظ
 میرساند که محبت ارشاد و پادشاه مواد عنایت قدسی اصلاح در سهو بعضی الفاظ مرقوم بنام امان الله و کبریا
 که ملا عبد الخالق باین مرید نوشته معلوم نمود و ادب تسلیمات آنرا باین بندگان عقیدت آگین بتقدیم رسانید
 چون از راه قات سرمایه استعداد بارشاد و احب الاتقاد و کثیره الاحتیاج است در همه حال امیدوار تربیت می باشد
 و در شکر عطا سے فیصل عرض داشت مرید فدویت آگین شعر الدین زده مثال بسامع فیض جامع غرچه
 میرساند که در رسیدن فیصل شکر که قرار از پیشگاه تفضل و کمرست عالم افروز باعث سر بند می مرید عقیدت
 آگین گردید تسلیمات ادب آنرا باب بند ما سے فدویت اما بجا آورده و طول کلام از حد ادب دور دانسته بدعا

طول بقائے ذات مقدس اختتام نمود و در مبارک کباب و تولد خلف شانزادہ محمد عظیم میرساند کہ باستان
 غزوہ فتح افزا سے بخت پیر سے تولد فرزند از چند در خانہ برادر نامدار کا مگار محمد عظیم الدین ابوباسر شادمانی
 بر رویان فدویت و نامز مقتوح گردید پیچیدہ ادیب آداب و ذریعہ واسم تہنیت زبان عبودیت بسیار
 بھنونی تجمیات کشودہ تسلیمات مبارکباد از آباد بند با سے فدویت نشان بجائے آرد حق جل و علاطل لیل
 تربیت و سایہ گرانیہ حرمت پیرو مرشد و وجہان را بر مفاہق جمیع بندگان عقیدت سیاحلہ و بسو طوار
 در اظہار المجدائی میرساند کہ امتثال امر و الاقدار اگر چه بہین عبادت ربانی دانستہ و در حسی از براط
 سلطنت مناظر با اختیار کردہ برگرا سے سمت مامور گردیدہ لیکن دانا سے نہان و اشکارا آگاہ است کہ در اولین
 نسل از المجران طرازست قدسی چہ مقدار حرارت کشیدہ بہر حال پاس ادب بندگی و قبول فرمان میداند
 و از جناب علم آب استعانت تو جہات باطن الہام موطن بنیاد کہ بر وفق ارشاد بیادیت مواد بسیر انجام دہت
 چہرہ عبودیت از نو و تہذیب و دی شرف اند و تفصیل آستان پہر تو امان گرد و ایضا میرساند کہ المجدومی از
 سعادت حضور لامع النور کہ سر پایہ شرف و سرور این حریف فدوی است از ہر چہ سرور و خند و دشت تراست
 لیکن اقتضای حکم گیتی تقاضا باعث تحصیل مقاصد کونین دانستہ و فرق اعتقاد بر خط فرمان نہادہ امید و راست
 کہ بیامین قدسی تو جہات پیرو مرشد حقیقی نو و تہذیب یاب تفصیل آستان پہر تو امان گرد و ایضا چند نشی
 از پیشگاه غفلت مکرمت والا پیش حریف عقیدت آمار رسیدہ و فدوی تسلیمات این عنایت را بآداب بندہ
 فدویت آگاہین بتقدیر بسیار رسیدہ ایضا میرساند کہ المجران از سعادت طرازست کہ بیامین خاصیت از حد بیان
 و اندازہ تر جان افزون است خاطر فدویت آگاہین ازین کہ بندہ بیادیت مکرر و مخزون قحاح بر کمال ہر چہ زود تو
 از تفصیل شرف تفصیل آستان بہاد و جلال کاسیاب گرداناد و امر و از فلان جاکوچ کردہ و فلان جاننزل نمودہ از حرم
 متعینہ فتح منصور چہ از بندہ سے نور گاہ بادشاہی و چہ از طرازان سرکار والا شاہی تا حال سوا سی فلان دیگر
 در محکمہ شرف ترین فرسیدہ امید و راست کہ منتظران حیات حضور سیاح النور تا یکیدی بآنگاہ خواہند کہ حاضری
 شوند و در شکم و حصول خلعت میرساند کہ بدصول کرامت شمول خلعت فاخرہ افتخار بخش دنیا و آخرت
 کہ طراز آستین غزوہ چاہ و نگاہ گردان دولت و دستگاہ بدو چہر فلک اعلیٰ سر بندہی از نو و تہذیب چون آفتاب
 خاوری چہرہ شرف از نو و تہذیب تارک منافعت و مہابت بر فراز آسمان ہفتین افزا خست سجد و تسکین عنایت
 نامزدہ تسلیمات سیاسی این حرمت بے اندازہ اگر چہ از امکان ناصیہ عبودیت نشان بیرون ست
 لیکن تہذیب سیمہ آداسے آداب بندگی فرق نیاز بر آستان حضرت مجید اللہ عوات نہادہ زبان عقیدت
 بیان را بر عاے امتداد و تقاضا سلطنت خدا و دوام ایام دولت ابدی عباد سعادت اند و ز ساخت و بویا

بدست خدایتعالی بپایان رسیدیم و بسم الله تعالی و بگویم که نشأت پرداخت ستمنازه ز نور شید شو و خلعت پوشش
 تشریف کرامت فراز دسر دوش به اقبال که عالم زندش حلقه در به در بندگی شیه بود حلقه بگوشت آفتاب
 جمانتاب سلطنت و جهان بینی ابدالدستربان و درخشان باد و در مبارکیا و تسخیر ملک میرساند که تسلی
 آداب مبارکیا و نصرت فرخنده اثر الویه عالم کشائی پیش آنگه فتح و ظفر بزم فلان بداب بند با سبب خدایتعالی
 آماجی آرد از تائیدات این در شغال امید و آتش دار که بشکر نگاری اقبال عد و مال که همیشه گره کشا سبب
 مساعد مقصود و چهره افروز نصرت و بهبود است این غیرت سعادت اتصال بهزاران فرنی و غیر فرنی
 دولت و بهر فرنی مقرون میشود زیاده ترک ادب شناخت و بدعا ختم سافت عرصه شایسته
 محمد و دولت افزای نجاب و الا شاهی عرضداشت بنده فدوی دولت افزا که همین ادب
 و انکسار برین عبودیت و افتخار سوده ذره و از بوقت عرض فیض اندوزان حضور ساطع النور میرساند
 که چون تحصیل شرف تقبیل عقبه فلک رتبه شهنشاه این عقیدت آگین است لهذا بهزاران
 نیاز دنیا پیش از حضرت رب اعزت مسالت نماید که بفضل و کرم خویش خود و تبرک یافت این دولت
 غنیمی که سرای سعادت دین و دنیا است برساند زیاده ازین جسارت را ترک ادب دانسته به عاقبت نمود
 ایضا میسرساند که بعد از دعا سبب و نصرت او لیا سبب دولت ابد مدت از جناب اجماعت مآب و اهل العلیا
 امید دار است که سعادت آستان بوسی غفریب نصیب فدوی گردد و پیرو حشد حقیقی سلامت در نیولا
 شیخ عبد الله خلف شیخ نظام سبب حکم مقدس معاد و کتب این خدایتعالی آما آمد و خواندن قرآن مجید را
 از بنده شینده بعرض اشرف اسطه خواهد رسانید که خوب میخواند و ملاحت آن دار و که حضرت مشقند
 بعد ازین هر چه رو خواهد داد عرضداشت خواهد کرد و آفتاب سپهر عالم پناهی هزاران سال ساطع و لامع
 و سبب شرح جنتی که بر خیزد عریفه می بندند آنکه عرضداشت بجناب عالمیان مآب و الا شاهی و دیگر سبب
 مقرر است که شانه دانه در صفر سن بسم الله الرحمن الرحیم را بخط خود می نویسند و من عرضداشت
 نمیشی می نویسد ایضا میسرساند که چون بروقی شهنشاه عقیدت آگین نوید سر سر امید مبارک وصول
 مقدم فیض توأم باینجود و سعادت آمو و سماع افروز گردیده لهذا عرض میدارد که بنده بهر مکان که نامور
 شود باستان بوس قدسی افتخار و جهانی اندوزد و این حرید از تعلیم قرارت قرآن مجید فارغ شده
 و سوائ آن چهار ختم کلام وحی پیام نموده بدعا سبب بقا دولت روز افزون قیام دار دایره و متعال
 لعل عواطف و انصال حضرت و الا شاهی را بر مفاصل جمیع بندگان بهسوط و محدود و دارا و ایضا عرضداشت
 مرید عبودیت آگین زمین خدمت بلب ادب بوسیده بفر عرض شرف اندوزان محفل جا و جلال فیض

ایمان انجمن نیکو مثال میرساند که دوازدهم ماه حرم حضرت گیتی خداوند از راه کمال عنایت مرید عقیدت بنده
یاد فرمودند که از سعادت ملازمت اصلی نماید چنانچه حسب حکم جهان مقدار دولت حضور ساطع النور در دنیا
از روی سستی توهمات خاص و تفکرات افزون از قیاس ششین از درس و تعلیم انتفاضا شد بعد از آن ادبی
یا توفیق عطا کرده بخصت انصاف بخشیدند این فدوی آداب تسلیمات را بداد بنده با سه ارادت آئین
بجا آورده در خدمت نمود اکنون از فضل و کرم ربانی امیدوار است که شرف ملازمت والا که بر جمیع آرزو
مرجع است هر چه زود تر روزی شود و زیاده ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود و آفتاب سلطنت طویل
تال هزاران سال جهان افزور باد و عرضیه شایسته خجسته حضرت عذرا داشت بنده فدویت سیر خمر
نخستین خمر جمین عبودیت پر زمین ادب نگار نهاده در راه بوقت عرض مستفیضان حضور ساطع النور
فیض گنج میرساند که پیوسته بدعا نضر و فیروززی اولیای دولت ابنیا و مشغول بوده
و تحصیل سعادت تقییل آستان سپهر توانان بناران نیاز نموده امیدوار است که عنقریب بوصول
آن کایاب گردد و پیروز شد کامل سلامت دین ایام نبینت فرجام شیخ عبداللہ و لد شیخ نظام علی حکم
اقدس اعلی بکتب بنده آمده و قراوة قرآن مجید را شنیده برفی اشرف ارفع رسانید که خوب بنحو آفتاب
پای حضرت والا شایسته بر مفاتیح عالمیان ابدالد هر خلد و بسوزن باد ایضا میرساند که چون نوید سپهر امید
سارک و حصول فیض شمول موبک نظر قرین در ایام معدود و بانجند و سعادت آمو و سامعه افزور جهانیا
گرم دیده ازین برنگذر این عبودیت سرشت پر خود باید که انشاء اللہ تعالی سلسلہ اسرار تحصیل شرف
تقییل عتبه جاد و جلال کامیاب دولت جاد وانی همیشه و زیاده ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود و آفتاب
سپهر سلطنت و شهر پاری بناران سال عالم افزور باد بالنون والصاد و عرضیه و سپهر افزور و حیدیه قدسیه
شاه عالم عرض داشت مرید صادق العقیدت ویر افزور آداب زمین بوس آستان قدسی بجا آورده
بسماع رقائق جمیع جاد و جلال میرساند که چون آرزو دار اک ملازمت والا منتظر است این مرید
رائع الارادت است از آنرو همیشه از جناب و اہلبطایا استدعا مینماید که عنقریب بوصول این نعمت
عظمی که رسیدگی کتاب دین و دنیا است شرف اندوز گردد ایضا بعد ادا آداب تسلیمات مبارک
بسماع جاد و جلال کعبه ثانی و آمل میرساند که استدعا نضر و فیروززی اولیای دولت جاد وید
طراز شبانه روزیت و انتم بعد تعالی که دین ایام نبینت فرجام خرقه فتح قلاع دشوار کشا که بمیان اقبال
عبداللہ چهره ظهور افزور و خمر سامعه افزور جهانیا گرم دیده و دلہاسے و عالمیان مالا مال بخت و سرور ساخته
امید که این فتح نایاب مبارک و خرقه باد و توهمات تازه و نصرت با سے بے اندازه علی الدوام مستبان

سلطنت ابدی عمارت روزی شود بانو و انصاف بچند دست و الله ما چیده عرضداشت فرزند نیازمند
 و برافروزی و زبایداد آید که باید و آید که شاید معروف میبارد و که چون فرود بانفراسی مبارک مقدم فیض تمام
 کعبه نبی و نبوی پیر و حشر حقیقی یابند و وسوسه خاطر افروزد و زگر و دیده امید و راست که انشاء الله العسیز
 بشرف تقییل نشان قدسی سعادت و وجهانی انداخته با درک خدمت سایه نیز بهجت پذیر جاودانی گردد و سایه
 اشتقاق پیرایه علی الدوام بر فراق فرزند آن گسترده باد ایضا عرضداشت فرزند آرزو مند و برافروزی و زبید
 ادا آید ادب ادب و اخلاق معروف میبارد که چون در نیواضع و تقابلیت بدن شریف صاحب جبهه با جبهه سمیع
 گردیده اند و خاطر صادق العقیقت بگردد و بلا لک گر آید بسیار فکر مند است امید که فضل بکرم ایزد تعالی
 علی اسرع الحال محبت کامله و شفا عجله نصیب کند و خبر عاقبت اثر استقامت ذات سایه بکرم صبر و استقامت
 جبهانی زود و تلمی شود که چشم تر صد شایه انتظار و دل عقیقت منزل مضطرب و بیقرار است سایه عطوفت
 پیرایه علی الدوام مستدام باد ایضا عرضداشت فرزند آرزو مند بعد از ادب عقیقت و بندگی بوقوف
 عرض سینه میسرانند نشانی که از روی لطف و کرم شرف صدور یافته بود پیرایه تو و در و افکنند تسلیات آنرا
 بتقدیم رسانید به برادر خود و برادر بجان برابری نامدار کامگار و الانسب عالی تبار همیشه در سایه محبت
 پای پیر و مرشد حقیقی کامیاب دولت دائمی و صحت بدنی باشند بعد از بلاغ سلام اخلص پیام و اطمینان شایان
 دیدار بهجت التیام مشکوف مینماید چون درین ایام خیر انجام چنان سمیع رفعت که بدن شریف و خضر طریف
 گرامی برادر چند روز گسسته بود و بکرم ربانی صحت اصلی زود و رنوده ادراک سعادت ملازمت معالی
 چهره افروزش و دانی گشت انداخته و موافقت پیوند اندکی بحال و کدورت و بسیار سبب و شادی بهجت
 گردید که هر جا عاقبت مقرون با عاقبت باشد ادامل حال اگر آرزو هم گردد از قبل خیر محض است امید
 که این شفا خدا داد بر ذات عالی صفات مبارک باد بعد ازین غبار کلفت و الم تیج رنگد بدن و درگاه
 فرخنده آثار مسعود و انصاف بخدرات شهبان عظمت و اقبال که اسامی کا تیب
 و مکتوب الیه بسرخ مرقوم است نگاشته شایسته زاده محمد مغیر الدین اول به نواب
 بانی صاحب جوی جدید ما چیده عرضداشت عقیقت مندا اخلص این محمد مغیر الدین بعد از اداسه مراسم
 تسلیات بفرغ عرض جناب رفیق یقین میسرانند که در تهنیت عید الفی که اشرف ایام است ادب کونشاست بجای آید
 امید که این میامن روز بهجت افروزی بر خلاصه ما چیده بکرم مبارکباد الله سبحانه و تعالی آوان حیات بابرکات
 همیشه نشاط عید قربان داشته غبار بال این پیرایه من و اطهر قدسیه دور و راه و این نیازمند را هر چه زود تر در
 خدمت سراسر سعادت که بر جمیع مقاصد و حج است بهره و درگاه و انوار بکرم بواله کلام بانی بیکم

عرضداشت بجناب رفیع بنیر لواب بالی صاحب جوی میرساند که غایت نامه نامی و قدسی تحفه سالی که مرقوم قلم خلوت
 طراز شده بود و غرض حصول بخشید و از دم آداب بتقدیم رسانید بقیضاے ارشاد که اخی انترضای صاحب دقت و بینی
 و دنیوی پیر و مرشد حقیقی سعادت چاد وانی میداند امیدوار کنم که کم کار سایه چنانست که نعمت حضور سرانجام بهجت
 و سرور برزوی و خوبی نصیب آنوقت آید این گزیده و سایه اشتقاق پیرایه فخلد و بسط طباد و در میان کباب
 سالگره شاه عالم میرساند که بذریعہ سفینه تنهیت و مبارکباد و وصول به در سرت افزون سالگره حضرت
 پیر و مرشد حقیقی که با گشتن آمانی و امان جهان و جهانیانست زبان عقیدت بیان را سعادت اندوخت وانی
 که دایمده معروض میدارد که این تنهیت عالم آرا بر صاحب الزمان مبارک و خجسته و فرخنده و میمون باد
 بوالدیه گلان عرضداشت فرزند اخلاص آکین محمد مغرالدین بعد از ادای هر ستم قیامات و از مژدی
 معروض میدارد که در تنهیت عید سعید و منیت آموخته و سکه کمالی ادب کور نشات بجای آورده و بنا بر وفور
 اخلاص که ستم قیامت است بشعور و میگردد اند که میامن این روز سعادت اندوز بر ذات شریفه صاحب
 شفقہ مبارک و خجسته باد الله سبحانه تعالی اوقات فرخنده ساعات را بدوام بهجت و سرور و صرف کرده اند
 ایام القیام ستم باد بوالدیه خور و میرساند که از استماع قرده سرت پیوند تو فرزند سعادت مند
 در خانه برادر عزیز نامدار کار کار و الا تبار شاهزاده محمد عظیم الدین بر تبره خوشبختی و شادمانی رو داده که
 از عهده تحریر آن ستم توان برآمد حق جل و علا سایه بلند پایه حضرت پیر و مرشد را بر سر جمیع خدمت شریفان
 فخلد و مکر و دواشته و جو و آن غنچه نود و میدد گلستان دولت و اقبال را بران شفقہ حیران و برادر نامدار
 مبارک و میمون گرداناد بخدمت والدیه عرضداشت فرزند اخلاص ستم محمد مغرالدین بعد از ادای
 مراتب خلایع و عزات آنکه نشا ط عید سعید بر ذات شریف صاحب شفقہ حیران مبارکباد میامن این روز
 دل افزون باعث دوام بهجت و چاد وانی سرت شود و هر ستم کور نشات می آید و بهر حصول خدمت سایه
 شبانه روز استقامت و امید که باد را که این سعادت زود بهره و شود ایام شفقته پائنده باد ایضا
 عرضداشت فخلد میمون مغرالدین بعد از ادای آداب بندگی معروض میدارد که چون مسجد جامع نزدیک
 منزل گاه این غیر خواست از جناب والا مآذون شود که روز جمعه براسه ادای نماز جمعه و بهجت
 دیدن شیخ خان محمد در پیش برود در باب جان برن فرنگی التماس مینماید که چون او علاج پاسبانده
 خوب کرده است و اضافہ کسانتی یا حکم شده بود بگفتن بی جان و موقوف مانده امید که این معنی بعرض
 پیر و مرشد حقیقی میرساند که ستم برادرانگی شود و اضافہ ای از جمیع نایب و کجایه فخلد و مکر و دواشته
 اتیس صادر کرد و در وقت شب پاسبانده و ایام بکام باد چه برادر برادر بجان برابر کار و الا

و تائید هم بقیه آستان پیر و مرشد حقیقی از جناب ایزدی استمداد نموده ادراک ملازمت گرامی را نیز خود بایان هست
 اسید که خفیه سبب تمهیل سده سده شمال قبله جهانیان شرف اند و گذشته بدر یافت نعمت سامی خدمت چهره افروز
 بهجت و سرور گردد و سایه عالی پایه صاحب عطاوت گستر علی الدوام بر مفارق خیر خواهان محمود و باد شمع
 چو کجی که خریطه سینه بندند بخدمت صاحب شفق مهربان شایسته برادره مغزالدین نگاشته **حجت احسن**
 بهر محفل عظیم خدمت غیر اندیش احکام کیش و محبت اقدار آداب تعظیم و لوازم محبت و تکریم ادا نموده معروض
 میدارد که چون ادراک گرامی ملازمت بمنزله تفاسد سواری و معنوی است و درین زمان بیمنت اقتراان
 زده جان فزای مبارک و وصول فیض مشمول موبک نصرت قرین و الاشیای باغی و دمسعود سامیه افروز و زکریا
 امیدوار است که بشرف تملیک آستان سپهر نوران سعادت و وجهانی اندوخته بدر یافت نعمت
 سامی خدمت تیر کامیاب گردد و سایه عطاوت صاحب مهربان بر سر خیر خواهان باد و ان محمود و یاد
 خط تعزیت نوشتن از استماع قضیه نامرضیه فلان بسپاه مقوم توالم شدیم چون هیچکس را در عالم دنیا
 اجازت استقامت نداده اند و جان و مال بند داده خدمت که همه را بعایت سپرده برین تقدیر و برین
 قسم قضایا بنیاز بهر شکیبایی چاره نیست و در صورت بدلول نینقا بفضا الله بشعور و دانش کامل و خوشحال
 خاطر خویش را به بقای سایه بلند پایه ذات مقدس پیر و مرشد حقیقی که سرایه حیات و پیرایه زندگانی مریدان
 جهان است تسلیم دهند و ما را ازین واقعه ناگزیر بنهایت متأسف و متاثر فرمائند و السلام باب سوم
 قضا و حکم عالی شایسته برادره مغزالدین به عمارت جبهه شکر و عبادت شکر که شایسته ادا
 و استقامت و وصول موبک ظفر قرین باین سرزمین ارسال داشته بودند بگرامی مطالعه و رأی و بجهت که در باب
 احوال ملازمت بعد و وصول سرادقات فیروزی سمات بکوالی بنشاند و مرقوم نموده بسپاه موجه است پیرایه
 آستان پذیرفته باید که ما را مشتاق خود انگاشته بخو که نگاشته اند از قوه بفعل آرند و مراتب اشتیاق
 نسبت بخواهش روز افزون شناسند و ایضا عرض داشته که در نیولامشکل بر ترو و جان سپاری خود در مقابل
 انانیت اعمه و اهلک و اعدام آن گروه متفاوت پیرو ارسال داشته بودند بگرامی مطالعه و رأی و باعث
 جرمی شد از آنجا که آن منور و حرمت بمقتضای صدق عبودیت همیشه مصدر تجلید و مردانگی بوده آبر و
 خویش و در جناب سلطنت و جهانیان افروزه درین ایام فرخنده فرجام که از نهضت ریایات عالیات جاه و
 جلال باخند و در سید موبک فیروزی اتصال به پیشاور قوت الظاهر بهم رسانیده باید که بخاطر جمع و رتلع
 و جمع قوه باغی جمیع ملین نگارید و التفات را شامل حال خود شناخته در خور نمکوبندگی از درگاه عرش اشتباه
 نشاندهای امید و آنچه باشد بر حمت خان دیوان سیادت و نجات پناه لائق العنایت و الاوصان

قابل اللطف والاثنان رحمت خان شمول عواطف والا شاهي بوده بداند عرض داشته که مشتمل بر خلوص عقیدت
 به تنبیهت مبارک با توکل سلطان و شکوه وصول نشان عالی و دعوت شاهی ارسال داشته بود از نظر گرامی که شست
 و آنچه در ماده مطالبه سرکار باو شاهي و سرانجام خدمات سرکار عرض داشته بود و بوضوح پیوست حسن اخلاق
 آن سیادت تاب نسبت بحباب عالی از ان زیاده است که محتاج باظهار باشد تو جهات بار آور باره خود روز
 نزول شمس النبیه عجله الخالق شریفیت تاب کمالات الکتاب شیخ عبداللّٰه القاسمی تو جهات عالی تعالی
 شاهي متحر و مبارک بوده معلوم نماید عرض داشته که در جواب سابق ارسال داشته بود و بگرامی مطالعه در آن نوشته
 از تفصیل حقیقت میسر مانده بر سر و در نسبت ارسال نوشته به بوشن سر سیده میباید که پاسخ نشانها علیه و
 مینوشته باشند تا پاس انتظاری بیان نیاید و کارها به موجب حکم واجبه الانقیاد صورت پذیرد و امر و
 آخر شب میسر مانده که در کور به اجازت ما بر نامه شش هفته ظاهر آید که ایشان نیز میگفتند که در طریق قرار یابد
 رفاقت نمایند چون از بعضی بوفض عالی رسید بنا بر مصلحت وقت سرگردانهاست آنها را اسبق نظر ننهد داشته
 نه داده و فرماند ساخت چنانچه راضی نامه سرگردان بهرست ابله یافت که از نظر منو بگذرانند تا اگر
 عرض مندی صورت این معاملات در لباس دیگر معروض والا اگر و اند مقرون بهمدق نشود با وجود
 این همه امتیاز حسن سلوک با مردم اجیر و گرایه کش اگر مقتضای بشریت و طبع جوهر و ادیت واقع شده
 باشد نجوای که از حضور گرامیت بخوار شده و دلیل و آید بلند بلوغ مقدم شتران کرایی در شهر است
 و برادرش که در لشکر نصرت پیکر حاضر بود و هفت هزار و پید علی الحساب از سرکار گرفته نوشته داده
 که سوار می پانصد و چهل شتر سرانجام نماید بلند کور تا یکصد بیخ بکار برده که شتران عرقه را موجود و وحیدیا
 ساخته بوقت و هنگام با تو نزدیک تمام بنزل گاه عسکر غیره می فرین حاضر سانه و دین باب کمال قدغن دانند
 بهر محمد مصوم وزارت پناه لائق العالیات والاحسان میر مصوم تو جهات حضرت شایسته هیئت
 و مبارک بوده بداند عرض داشته که ارسال داشته بود و بدین طالع گرامی پیوست و مضمون بهر توفیق انجامید چون
 زرد و خزان رکاب سعادت انساب و طوبی است و سیادت و وزارت پناه قابل المصمت والا متعلق
 امانت از عقیدت گزینان با اخلاص است باید که از آمدن زرد بخزان باو شاهي خبر داده بوده
 تمه ملاب نقدی سرکار عالی را سرکار خان مشارالیه زود بگوید و همچنین از جاگیر بهرگاه بیاید به توقف
 و تاخیر بجنوب برساند بکمال و به بار می بکاید نویسد که بوزارت و کفایت پناه عنایت خان مقصد
 بوده سخن نماید که زرد به حال جاگیر را هم میفرستاده باشد چون میرزا مان باقی حلال و موافقت
 بان قابل العالیات معاش می نمود و چنانچه حال آن وزارت پناه از طریق ساقیتم تو جهات

خداوند است که ازین قضیه در تراش چه موجب حالتی و چه خوف اندر وی بر دلهاست و اریایب محبت و اولاد و
 لیکن با قضا میخواند آن کو بخت نواب عالیجاه سلامت و دین شهر و زمان که سبک سعادت غریزان و وقت معلوم
 کنگران است و تمام مهندستان جنت نشان نواب فطیم الشان سلمه الله تعالی و خان مقدر بقدر دانی و
 قی ششای ندکور السنه خاص و عام پیشد حال که خان میر و رفیق دوس بهین خراسید زنگی که از چشم خبرانی
 و خاص نوار می توان داشت و جوهر شناس مردم تعلق لباس تواند بود و در و جوهر فیض آموذ خانه
 که میامن نرات عالیبر حیات بسیار سال زینت پیرایه است دولت و اقبال باد و بعد ازین رنگ
 ملال هیچ که کز بر مرآت باطن خورشید مثال مر ساد و چه مختار خان امارت و ایالت مریت غنوت
 و نیابت مریت میان ملاذ و خاصان اختصار و ان عالیشان پیوسته است آراست دولت و اقبال باد
 شوق و یافت ملاقات گرا می که سر پاد انتفاش بلور دانی است عوال الشهادت فیض شرفه دان نموده
 کشف خاطر عطف و تاثر میگردد که چشم جهانی از شادمانی که در دانی هر چند بچران مونس و علم است
 لیکن بقیه عطف و جهانی و خلوت نیال هر یک که بگریم و آینه رخ تو بود در برابر من تو حقیر و کز آری
 معنی هر دم نه هم جدی است اتصال صدای نیر در مان سار جان مشتاق گرد و در سال مهالند و
 که چند گاه در غیر توفیق افتاده بود و چه آن غالب که معلوم است نیرین شده باشد که استیلا و افتد کشیدگی
 مردش از شاعر تخیل شکفته و در بخت چندان کرد و گفته فیض باطن جنت که عالم در دیده تاریک شود
 لباس و نیامستار است و اساس این خانه نایا باده تا پیر هر چه پیش آید در مقام روحا تسلیم فرمان تا پیر
 تقدیر باید شد باره ملک سیزه خود را که در دین بهیبت و کواش خان بر او در باران افتد و نشسته
 شکلیب انزاس تا میان با لکین عطف پذیرد هر می فرموده از نیمه مستلزم سوخات تو اندر بود و کز
 و در این چنین نشود که بنا بر اتحاد و یگانگی در نه زندان جانیین میانست و بیگانگی مقصد نیست و چون
 از خط وکیل در باره علی ظاهر گردید که در جناب سلطنت تجویز صوبه داری می نموده گاه کشید پیران تظیر نیام نای
 در میان است خاطر مودت آگین نشان دانی اندر وقت که نسبت به وسافت صوبه و کن اقامت
 نوان غیبت صفات دین مکان جنت نشان که در باره الامان ملتان اندک حاصله دار و غیبت میزدان شود
 نوعی که شاید مقصود بوجه حسن رو سے ناید میانگ کیا و چهار دست بعد از طهار شوق و غیبت و کشف
 غیر اتحاد و تصور دیگر و اند که درین هنگام غیبت فرجام شده شایطیر سید که خدمت دار و فکلی خشن خانه
 سلطان پیشگاه سلطنت غنمی بان اقبال مریت توفیق یافت از آنجا که خدمات قرب بسیار و فیض شاد
 قیس مقدمه از دیده قلدر و مریت است خاطر است آسود نهایت شادمان گردید امید که این پایه دولت

پیرایه مبارک و میمون شود چون رابطه مستوی بر او روی خان عالیشان بلند مکان فخره خان خیره نمایان
 تمجید به سبب تکلیف که کنجها سے نمید بد و تقرب آن بسالت و دستگاه در بارگاه مقدس باعث حصول طلب
 خویش دانسته میاید برین تقدیر یقین که آئین حرابت کجستی و فقط العیب همه وقت نصیب العین شریف
 خواهد بود و در هر چند گاه تیره مخالفت طراز مشتمل استقامت حال خیر مال حواله وکیل و ربا گیران ملا
 خواهد بود که بطلان کن انبساط و بود و دوستی سے اخذ و ده باشد ایضا میگردد و اندک امتداد ایام در وصول حقیقه
 خلعت پیام مخصوص درین هنگام که شورش ملک و کفن بمیان آمده باعث نگرانی تمام گردیده چنانچه چشم محبت
 بر شایه انتظار باز است هر چند در عالم معنی دیده دل از تصور نقاس نور آما سے رویت بر دوام است
 سید هدایا و نشان صورت بے و در تیره الوداد مخصوص در زمان مساعدت جبهانی که بدیر انجامیده باشد
 بهیئت باطن روئے نئے نماید برین تقدیر مقتضای رابطه دوستی آنست که توسط جریان نازده خامه
 مودت پیوند نهال این آرزو پیوسته گل بسته باشد ز نامه قویا که همی دل و جانم جزو استان
 محبت و گر چه بر خوانم به عاقل خان تجرد نشان هرمان دوستان سلامت خاطر محبت آگین
 همیشه جویا سے خیر عافیت و صحت ذات مصدر حسنات است از چند گاه که نامه ناهی بر سیده و کوچ
 از دوسه معنی است و از خلافت بمیان آمده استخار احوال خیر تان شتر میرود در نیوقت که دست اند
 همه نشانده اند اگر چه تکلیف خط و ابلاغ پیام و وزیر قاعده والی میداند لیکن ازین جهت که خاطر پیوسته
 متعلق بآن طرف است اگر از بهر و انوائی این واقف آستان اظهاری آئین یا و آوری عرضی شود
 در سلوک اهل معنی که محبت کل خاصه انجامه است مستعد نتواند بود و ملاوت ظاهر و باطن به و نری باو
 حسب الحاکم چون در نیند لانه روزه افراد و قانع چکله شهرند بعض مقدس رسید که ضلع خط آباد
 تابع چکله مذکور شیکر با سے میان جنگل قرار گرفته و احتمال که از صولت آن حیوانات قوی پیچ آسبب گرد
 بجان و مال ساکنان حوالی آن پیشه میرسد اندک حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که چون رفتن
 ایشان را به سلطنت لایمور از همان راه اتفاق افتاده و از باب جلاوت را بشکار شیر سیل تمام میداشد
 و در نیمه صورت بهر مقام که در اثنای راه شیر سے ظاهر شود و نفس خود در زندون و انداختن آن بودیات
 واجب القمع قیام نمایند و الا بر دم بگویند که در آن نایست بهر حال که شیر بیا بند پا سے بکشد و شمرده کارش
 بانجام برسانند زیاده چه ایرام رود و در تحریرت اولیه نوشته شده اند استماع قضیه از حال پرده نشین
 عصمت و حیا که در نیند لانه باعث گفت و بطل خاطر گردیده ازین رنکد که در عالم اتحاد و لهذا از سر بخ و ارت
 هم نشانده است که در ت بسیار سے رونم و لیکن چه گران کرد که در جهان که در و ساد و کس نشین

صاحب‌انگیز بر ستگاری ندارد ناچار طریق تسلیم در ضایع پیچید و در پی اختیار مقام اصحاب را اختیار باید کرد
حق غرض و کمال عمر طبعی بآن مرده و در دمان امارت و اعتقاد است که در این میان امارت سلطان
خاندان ایالت معالی پناه کوچه‌های در حفظ و حمایت این روی باشد در واقع خاندان و خاندان و خاندان و خاندان
مستغیر که در این ناکامی بر دهنده اصحاب گذر شده از این چنین سرای و گذر شده و سوگواری گشت که زبان بیان از
حرکت باز می‌نماید و قلم در قلم خون می‌نهد و در هزار اندوس که سر و جگر تبار اقبال از تنه با و اهل و شکست و
صدیف که نهال بوستان جاه و جلال از برگ بریزد و از این هم فرو ریخت اگر چه غم و الم این ماتم جگر که از غصه
بان افتاده و در دمان صفوت دانسته آید که این بقتضای اتحاد روحانی عالم در دیده و در دستان یک رنگ
تاریک می‌نماید و آه سر و دل بگره می‌بندد چه توان کرد که آن در دلاور ارباب و ن تسلیم و رضایان
غیت ناچار طریق اصحاب باید گزید سر بر خنجر تقدیر اندازی باید نهاد و درین صورت می‌باید که بر همنوعی
و انش فطری اولاد بر اے طول حیات بادشاه دین پناه فیض ستر دست و عابر داشته و بعد روح پر
نتیج آن سفر کزین عالم قدسی را بفتحه غایب مروج ساخته از مروج و فرغ که مستلزم حل ماتیان است
باز خواهند ماند و از هر دله ای و است تکان که همه را اکنون چشم امید بسوی ایشان خواهد بود و بهر شکیب
تمک خواهند نمود که بقای چاو دانی حرات واجب تعالی ایست ممکن الوجود را عاقبت ازین
خلک ان طلالی بایک گزشت و در هر چه سرگردگی و بزرگ منشی است بجا آورده آنچه باعث پیشانی در دین
در جناب معلی گرد و بکار خواهند برد که انشاء الله العزیز قدر و منزلت آن فرغ تاجیه و دولت بیاید
خان رضوان مکان از تقاع نماید و این منشی موجب خوشدل جهان شود و در تعزیت خبر کلفت از احوال
وزیر اعظم خندان که در غم بر دهنده و در دستان ریخته و آنقدر غمناک که درت بر صفحات خواب جهان ریخته
که غم در قلم انگیز می‌شود و زبان در میان از ترک باز می‌نماید اگر چه در دین ماتم غصه بآن افتاده
تندران مجید و اعتقاد است اما از اینجا که چنین بلند اقبال صاحب کمال گاه گاه بعالم وجود شتافته باعث آید
جاه و جلال میگرد و در اینگونه دستور کامل الفات بعد از طنی در از کسوت سرگردگی پوشیده پایه نشانی است
روزگار بر دے کار می‌آورد و در این مصیبت فی الحقیقت جمیع افراد انسانی شامل است چون لباس
حیات استعار است و اساس اینخانه ناپایدار برین تقدیر ناچار فرمان پذیر می‌شود بر بانی بود و بهر شکیب
باید ساخت یقیناً آنچه در دمان اقبال بقتضای قمرای ضیاء بقضاء رسد خود را از عادات عوام الناس
و در بستان عرف و رسم باز داشته و از هر طول بقای حیات بادشاه خلعت الله لکه جهان درازی برادر
زادها که بر یک شایسته رسد است و نادر می‌درنگ افزون و زنجیر دولت و کامگار است و عاقبت

اسناد خدمات بدستور و ضابطه باب پنجم و دستکات کار خانات و غیر ذلک باب
اول عرائض بدرگاه مقدس پادشاهی عرضداشت کترین بند با سه فریت آیین نظامین
عبودیت بر زمین عجز و انکسار سوده ناحیه عقیدت بسجود و فراغت و انتفاع سعادت اندوز نموده بند و ده ایستاد
پایه سرپر خلافت بصیر میرساند که فدوی درگاه معلی از پیشگاه فضل و امتنان بخدمت دیوانه سرکامیالی
سرفراز است و اهل خدمات از حضور کرامت گنجور یا مودرند که هرگاه فتور تصور در احرار از امور ضایع
تعلقه خود ملاحظه نمایند کیفیت آنرا مروض مقدس گردانند بدینچه حکم گیتی شرف ایراد یابد عمل آیند
برین تقدیر باین اندیشه که اگر در عرض صورت حال تهاون و تقاعد و دور و دعباب پادشاهی خوشایند
جسارت با تماس بینماید که فوجداران سرکار خالصه شریفه و محال جاگیر سرکار عالمقدار بر عایا و بربایا آثار
بسیار میرسانند و کما شتهای آنها با تمام واقعات از باب غرض بود اخذه بریمه و مصادره خراج حال کشان
و محروم ناتوان میشوند این معنی باعث خلل در معاملات و تعویق در مهات میشود و ایست که برین
جهان مطلع و غرور باید که خلاف امر شریعت غرض احدی از فوجداران در تهاون و ازان آن محال فزیت
میوه بند با سه خدایان سازند آفتاب خلافت و جهاندار غنی هزاران سال عالم افز و زیاد بحساب
والا شاهی عرضداشت نظامین ذره و از حنیض عجز و انکسار با وج عرض شرف اندوزان تقبیل علیه
فلک رتبه میرساند که میاسن اشبال و بدرقه انفصال قدسی شاهی روانه مقصد گردید اگر چه ره نورد
مرحله فدویت و امتثال امر اشرف روزی چند بدوری صدور می از اکتساب سعادت تلمیث شده
سوره مثال رضی شده بیست ماموره میرود و اما خدا آگاه است بر هر آت ضمیمه الهام پذیر که مورد
تجلیات ربانی است نیز کما هو متکشف خواهد بود که ذره احقر از شدت آن چه حرارت میکشد امیدوار
که انور و تعالی در معصوم و ایام بهره یاب سجود آستان ملائک پاسبان گردانند ایضا ذره و در بر قف
عرض ایستاد با سه پیشگاه چاه و جلالت و مشکفان آستان پسر مثال میرساند که منشور جامع انور فیض گنجور
از مطلع و نور عنایات جهان افروز و زکات شمس من وسط السما و القمر من افق العلی شرف ظهور و غرور حول
عطا فرموده فرق غرور و افتخار ذره خاکسار با وج فلک و دایه از اخذت لوازم استقبال و آداب
تسلیمات آنرا تقدیم رسانیده کیمیای سعادت ابدی و سرایه مبادات سرمدی اندوخت و در
شکر و سپاس فضل و کرم خدایانه که بهر وقت شامل حال بنده فدویت اساس است بهر تیار و نیاز
بسجود بندگی برافروخت چاه جهانیان سلامت المم محرومی از استغفار انوار حضور آفتاب اشراق
انور چه برین حقیقت مشرت بنایه سخت و شاق است لیکن با تمثال امر اشرف و الا شاهی که

حق تعالی تعالی است وادی مقصد کوچ کوچ نور دیده و دیده و چنانچه بخت و پنجم ماه محرم بدار السور و پانزده
 رسیده و بخت و پنجم روز پیش کرده امیدوار است که غنای بیامین مکرمت و انفعال عالم پناهایی بسبب
 بادشاهی ملحق شود آفتاب سلطنت جاوید کمال هزاران سال بر رفارق ساکنان چار سو بهفت اعلیم فرزندان
 و تابان و درخشان باد و بحق رب الهیاد ایضا عرضداشتند فدوی راسخ الاعتقاد علما و نامیه موجودیت
 بر زمین استگانت و ابتهاج سوده چنین عقیدت بسجود و عقیقه سدره شمال نورانی نموده ذره و ابرو وقف
 عرض بار یافتگان درگاه عالمیان پناه و متعلقان آستان پسترو امان میرساند که چون انقیاد گیتی متناوب
 بند با سعه فدویت آمارا سرمایه کامیابی دین و دنیا است لهذا فرق اطاعت بر خط قبول فرمان نموده
 و دل موجودیت پیشه را با ستم عا حصول دوام استیلام سده فلک احتیاج ضیاء و دانی داده و نور
 سمت با نور است چنانچه کوچ کوچ سنابل نور دیده چهارم ماه رمضان بگذرد که پیر کسار و در بیان برده
 رسید پنجم از آب عبور کرده امیدوار است که پیش آننگی اقبال لایزال مکرمت و انفعال بر کمال
 حضرت والا شاهی و بر خرد و زبانشکر فیروزی اثر بادشاهی میرسد ایضا میرساند که بیامین مکرمت
 و انفعال والا شاهی که بهمه حال نیر و بخش بند با سعه عقیدت امان است بستم ماه بعکس حضرت اثر
 بادشاهی ملحق گردیده در منبر که در دالایخیر اجمیر شیرده کرده فاصله داشت عرضداشت از نظر
 مقدس مطهر گذشت و جهت با سعه پیش کش بدرجه اجابت پیوست و از میلان فرج مبارک گیتی
 خداوند چنان تفرس رفت که از روئے کمال اشتیاق لقائے نور آما سعه صاحب و قبله اتفاق کرده
 خاطر ملکوت ناظر تکلیف و استقرار پذیرفته باد رک سعادت ملازمت مطهر شرف گشت خان جهان
 بهادر بصوبه دکن و مقوری یافت در نیصورت هر قدر عنایت عالم افر در نسبت کمال سوری الیه بظلال
 خوار شد و هر چند تیرا سباب و لوازم روان شدن حضور کرامت کجور قدس اسطوره و در منصفه طمور
 خوار شد شانت منوفی عرضی اشرف خواهد بود بعد از این هر چه در سعه خواهد نمود و عرضداشت خواهد کرد
 ایضا عرضداشتند فدوی صادق الاعتقاد فرق موجودیت بر خاک آستان ملایک پاسبان نموده
 چنین عقیدت را بسجود درگاه عالمیان پناه فروغ جاودانی داده ذره و ابر کمال عجز و انکسار بر وقف
 عرض طائفان سده سدره اساس و عاکفان عقیقه سپهر ساس میرساند که بورد و فیض آموذ نشان
 عالیشان آفتاب المعان که از پیشگاه تفضل بیکران کرامت صدور یافته بود کیما سعه سعادت ابدی
 و سرمایه مباحات سرمدی اند و خست لوازم استقبال و آداب تسلیات آنرا با این بند با سعه فدویت
 آنگین تقدیم رسانیده ناهیه خلوص موجودیت بسجود و سپاس این نعمت عظمی بر افروختن با سعه

تحقیق محل و تفتیح محاسبه محمد هاشم امین و کرد و ری مستندول برگزیده دارک و بتوین منصب و تعیین
خدمت باد و بشهره ظهور و یانت و در و تخواهی بموجب امر عظیم القدر که یکم یخنی پروانه عرضداشت خواهد کرد
پیش از رسیدن فردی بحضور تقدس مبلغ القدر و ام از حال جاگیر صوبه پنجاب انتقال یافته عرض آن
از برگزیدگان سرکار قنوج تن گردیده چون هنگام تحصیل محصول فصل ربیع در رسید و امسال برگزیدگان
پنجاب باضافه مناصب تشخیص یافته بودند بمعرض معلی رسانیده که اگر درین فصل جاگیر دستور سابق ماند و از
آغاز سال تغییر و تبدل بمیان آید محض عنایت است بر زبان الهام بیان گذشت که محالی که در عرض مرصفت
شده ربیع آن محال هم خوب است اطاعت حکم کتبی نقاد مرجع بر جمیع مطالب دانسته تسلیمات بجا آورد و بفریق
بر ربیع جهان مطلع اسناد و اعمال محال مذکوره را که در سرکار خالصه شریفه مقرر بودند بالفعل مسلم و بحال داشته
ایضا عرضداشت فلان جبین عقیدت سیما السجود سده سده مثال آبر و جاودانی کشیده و جان
عبودیت امار الطواف عقده اعتلا و اجمال مایه اندوز سعادت و دجانی گردانیده ذره دار بموقف عرض
فیض پذیران انجمن خلد آئین و بار یابان محفل سبزه ترمین میرساند که بود و ذکر است آموختن و شایع
النور در خنده سطور نسرت غرت و افتخار بذر و طبلین افراخته لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا
بداد بنده های عبودیت بجا آورد و فیل کج دندان و چهارده ماده فیلان هنوز پیش فردی والا
در گاه نرسیده هر گاه میرسد بموجب امر جلیل القدر و در زمان سعادت از نظر اشرف خواهد گذرانید مبلغ
ده لکه روپیه که در مستقر الحاکمات اکبر آباد موقوف بآمدن خزانه صوبه که آباد مانده بود و براسه سرانجام
مبلغ مذکور نیز اولان بهم منتهی ستاده بتصدیان آنها تا کید بر تا کید نورشته چنانچه است دوم ماه فلان
توفیق ربانی مصوب فلان روانه حضور پر نور شد و سلسله مبلغ مسطور این مقدار که از محال جاگیر نزد
بار دوسه معلی رسیده بود آنرا بطریق منتهی و بی مقبره اطلاع نمود و ایضا عرضداشت فردی راسخ الاعتقاد
جبین عبودیت باستیفای تقدیم سجود سده سده اساس نور آماے جاودانی گردانیده چشم عقیدت
را بتمناے تفتیح خاک آستان فردوس اساس توتیاے سعادت جاودانی کشیده ذره دار و فیض
استکانت و انکسار باوج عرض فیض یابان بارگاه ملک اشتباه و مقربان نورگاه حضور قدسی ظهور
میرساند که و نیز نورین و منشور سالیح النور فیض کجور و نور و هم ثانی و جبین پر تو و وصول ثمری و صول
بر فرق عبودیت و افتخار فردی جان نثار انداخته لوازم استقبال و آداب تسلیمات آن دو نیز گردان
ارباب ارادت و بیکل باز دوسه اهل سعادت جدا جدا آئین و عقیدت سیما بجا آورد و ده کلاه
گوشه غرت و اعتبار باوج فردان بر افراخت و با دوسه شکر و سپاس عنایات بیرون نور و هم و در چنان

انزودن از قیاس روح و روان را که خلاصه خلقت بنی نوع انسان است خداے پیش باب جناب عالم آب
 ساخت نقل حسب الحکم گیتی متقا و بکنس از نظر اشرف بگذرانیده و در نیوقت آنچه بعضی استفسار در آنه بقدر
 و هم و اشتغال و معروض اقدس گردانند و عرض داشته که قبل از ورود و ذکر است نمودن شایسته عالیله موجب برینغ
 جهان مطاع نوشتن تیار داشت از آن رو که بدون مقدمه فلان شخص مطلب دیگر هم بود ارسال درگاه
 والا نمود چون در باب تنخواه برگشته شاهجهان پور به بیلول و کلا سے سرکار بعضی اسٹے رسانیده بر بیان
 الہام ترجیح گذشت که فلان ہنگام حضرت التماس کردہ کہ این پرگنہ بدستور سابق بحال ماند برین تقدیر
 از جاگیر شس بر شے آید انقدر دام ہمہ جاگیر صوبہ پنجاب کہ طلب و کلا سے سرکار والا شاہی در سرکار پادشاہی
 ماندہ است انشاء اللہ تعالیٰ در جائے مناسب تنخواہ میگردد فلان قوجہ راہ و این اقطاع سرکار واقعہ قوجہ
 عرض داشتہ کہ بدرگاہ عالم پناہ فرستادہ بود و بکنس بعضی فیض گنجوار سال داشت امید داشت کہ از پیشگاه
 قنصل و کرم خم روانہ خلعت فاخرہ و نشان عالی شان برائے او رحمت شود و ایضا عرض داشت بندہ قید
 نمودن عاود زمین اطاعت و انقیاد بفرکان ارادت و اعتقاد و رخصت جہن عبودیت و جان نشاری بعبود گزاری
 بنیہ سپر بنیاد برافروختہ ذرہ شمال از حیض اشکانت و اتہمال بموقوف عرض حاشیہ نشینان بساد
 سلطنت بنما و فردوس بہار و ایستادگان آستان سدرہ نشان گیہان مدار میرساندہ کہ دوازہ و ہم
 نامہ جادی الہامی بدو فیض آسود و الا منشدہ در سادہ اندر شخص بشارت سعادت انما انتہ از الودہ اقبال
 را از تہ مبارکی و ہر روزی بغیر محبت اور کہ مقتدا سے کامیاب شرف و افتخار کوین گردیدہ بنوید
 بیان فراسے قدم ہیمنت از دم بر خود بالیدہ فسرق غرت و اعتبار با وج علیین برانراخت و حرک
 استقبال و آداب تسلیمات آن مہین نمونہ آیت رحمت رحمانی باین بندہ کاسے عقیدت انگیزہ بجا آورده
 تاحیہ دل و اما منشدہ پیشانی سہ سجود و تسکیر و سپاس عنایات ربی شہادت خستہ وائی نورانی ساخت از پیشگاه
 محبت و افضال احر و احب لا تشال بغیر نفاذ پیوستہ کہ تا تواند خزائن اسطے سبیل الاتصال ارسال نماید
 و کیفیت جاگیر ہائے سرکار عالیہ تقدیر کردہ ہم و بر ہم بمساع حقائق جماع میرسد گما ہا و ہر دفعی معلی
 کردہ اندیدہ چنان کند کہ تفاوت و نقصانے بیان نیاید قبلہ دین و دنیا سامست در بارہ ساینان
 زہرہ کاب ظفر انقباب کمال سی و پیش دادہ و لیکن فرستادن خزانہ بیکدست بطریق بندہ وی
 بنابر فتویٰ کہ از چند گاہ در اعتماد صرافان راہ یافتہ سپادہ نیوقت کہ بخیر است یک لکھ روپیہ بالفعل
 بخصمہ بر پانچ ہفتہ و از صرافان مرکب اتوال نشان ہیچکس نموشن بندہ وی را متنی نشدہ مقرون اصلاح
 کار نہ بیند و اگر محبت از کاب غیر ذری باپ عہدست شود و زہر و با نچا پرسد بعد تنخواہ از باب طلب

موجودات خزانده محبوب آنجماعت بلا اجمال ارسال دارد و حقیقت قبول و تکلیف سرکار عالی منتالی نیست که سال و در
 احوال حال سبب خلقت بارش باران و در اکثر محال آفت خشکی روئے داده و بعد از اعطای آن فرستاده اند و حقیقت توان
 بهیچ نیرو و اختراع بلکه پسند و بخت سابقه را به نظام ساخته و تخریب جمع و تحصیل مال خبیثه سستی و کوتاهی و سستی و پستی
 تافیه ایام فصل بر بیع بقایت تنگ بود و در عزل و نصب حال در چنان هنگام فائده نمود و بالقدور و در فصل تنگ بود
 همان جماعت را مسلم و برقرار کرد و آشتی و تاکید می دهد و تهدید می که مستلزم وقت و انست بکار برود و از این جهت
 فصل خریف و بعضی محال تنگ دیدگی که از افراد جدا گانه و بیست و نه سال و از این جهت است که در بیان دیگر فصل و نموده
 و در چکار اسلام آباد و غیره و لک نایر غیره و سبب عالمان کار آمدنی و محبوب ساخته و در حال بهیچ هم احوال با شرف
 جمع و وصول و در تحصیل پیدا و انجام یام تحصیل و در مدت خواهد کرد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 و باز خواست مال سرکار فیض آثار و انتظام محتات و انتظام مصالحت قری المقدم و بعد موقوفه بکار آمد و در وقت و در وقت
 و از میاسن اقبال جاوید مال اسید و راست که در سال آینده فصل و کرم به بانی فتح البیاب آسمانی بنویس
 عطا فرماید که به نزول پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک
 محصولات تلانی باغات ساکنه شده صورت پذیر شود و بدین وسیله و ثلوق عبودیت خودی بود و بهیچ
 اسن کثوف بار یا بیان فصل اعتلا و اجمال گرد و آفتاب بهان تاب سلطنت ابد مقرر و در مقدار قی
 ساکنان ربع سکون هزاران سال تابان و در خشان باد و در شکر عطا به طاعت و عنایت
 فلان فرق عبودیت بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک
 دوره و در بوقت عرض شرف اندوزان محفل سپهر قرین و مستفیضان انجمن بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک
 که است آموخته و مشهور و لامع النوع و سعادت گنج و با خلعت فاخره و حرمت طراز تارک استخار و در غار و در حقیقت
 با وج آفتاب بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک
 عظمی و عطیه کبری بجا آورد و در شکر و سپاس غنایات عالم روح و درون که اگر شرف و شایسته نفس و
 اتفاق است خدا که آستان فرود و در س نوامان ساخته زبان عبودیت بیان را گامیاب و عاگردانید
 کتاب سراج اطلسی را در و در زمین کروی را ثبات و قرار است ایشام بهار عا و حلال و در فضا و بهیچ هم هر یک
 فیض نوال حضرت والا شاهای نرسیت افزای دین و دنیا و چین پیرایه حدیقه جاودانی عطا باد و حق
 رب المشرق و المغرب و خالق النور و السواد و میرحم الله عهد آقا ایشام و حضرت خدی و صادق و ائمه
 بعد از او و در حرات زمین بوسه عبقه آسمان رتبه دوره و از بهر من استاده با س موقوفه عظمت جاد و بهیچ هم هر یک
 و بار یا قضا بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک و پادشاهان بهیچ هم هر یک

که باین جان نوازی و سر فرازی کمترین فدیایان از پیشگاه فضل و امتنان شرف صدور یافته بود و کرامت
 و در سعادت نمود و عطا فرمود و فرقی غرت و اعتبار حقیر با وج علیین بر فراخت لوازم استقبال و آداب
 تہنیمات آنرا بتقدیم رسانید و در شکر و سپاس عنایات و اعتقادات عالم افزو که افزون از اندازه قیاس
 بشمار و بیرون از احاطه ادراک حقیر این خبر و خیر بود و جان و روان را که خلاصه خلعت بنی نوع انسان است
 قدری خاک آستان سپهر توانا ساخته زبان عبودیت بیان بدعا اطلال بقای ذات اقدس و شخص
 مقدس که سر بایه حیات جهانیان و پیرایه زندگانی زمانیان است که هر شارگر داینده مع ذلک است از
 دست و زبان که بر آید که کز عهده شکرش بدر آید به غل غلیل ابدی التخلیل حضرت والا شاهی بر خارق
 عالمیان عموما و بر فرتق خود میان خصوصات انظار من زمان مخلد و بسود و محدود و باد بجای رب العباد
 ایضا میرساند که بتاریخ فلان بتقدیم شریف آداب استقبال و تسلیم جلایل مراسم تحمیل و تکریم خلعت فاخره
 که افتخار بخش دنیا و آخرت بود و لولا پایگی صورت نگار گریه بیان دولت طراز آستین سعادت راز نگ
 افزای می نمود و فرقی غرت و اعتبار با وج فرقدان بر فراخت و ناصیه بندگی بادا سجدات شکر و سپاس
 این مرحمت افزون از دهم و قیاس نورانی ساخته زبان حقیقت بیان را بدعا و دوام دولت
 ابدی باد و خلود و عهود سلطنت خدا داد و شرف اندو زگر داینده آگهی تا فلک اعلی از طلیعه خورشید خاوری
 بهاس زربین و بر گیر و وسوا و شام از طلوع ماه سنور بفرش سیم پافت آرایش پذیرد و برق جهان کشاکش
 با علم نظر بهر جم والا شاهی انقسم باد و خلایق بخش و انعام عام حضرت عالم پناهی طے الدوام تارک افزایه گران
 عرصه بهفت اقلیم شود ایضا میرساند که بوصول مکرمیت شمول خلعت فاخره افتخار بخش دنیا و آخرت
 که طراز آستین غر و جاه و نگار گریه بیان دولت و دستگاه بود و چون فلک اعلی سر بند می اند و ختم و چون
 آفتاب خاوری چهره شرف افز و ختم تارک فر و مهابات بر فراز آسمان هفتین افزاخت سجود و شکر این
 عنایت تازه و تسلیمات سپاس این مرحمت بے اندازه اگر چه از اندازه ناصیه عبودیت آگین بیرون
 است لیکن بذریع سینه آداب آداب بندگی و تقدیم لوازم پرستندگی فرقی نیاز بر آستان حضرت
 نجیب الدعوات نهاده زبان حقیقت بیان را بدعا و بقای سلطنت خدا داد و دوام دولت
 ابدی است و سعادت اندو ز ساخت س تا ماه خورشید بود و خلعت پوشش به تشریف کر امند فرزند
 بر ووش بد اقبال که عالم تر نش خلعت و عود بندگی شاه بود و خلعت پوشش آفتاب عالم سلطنت و جهان داری
 اید اند بر جانان رود و شاکت باد ایضا روایت عودیت بندگی در عالم کشف و عودیت و پرستندگی
 در اندو زده و بار بفر و شکر آستان تهنیمات علیین سپهر توانا و متکفان آستان فر و دوسن نشان سپرد

در بیان

که درین هنگام میمنت آغاز سعادت انجام که سامعه زمین و زمان از مصیبت جشن ساکده مبارک شانه زده ملو
بهجت و سرور و بیاورد و یکین در مکان به شاهده تکلیف بر م تقدس همقرین فزادان اصفاف و نور بود و در
منشور لامع السطور فیض کنجور یا خلعت خاصه این جشن مقدس دست نوازش استقبال و آداب تسلیات
آنرا تقدیم رسانید و چنین عبودیت را بسجود و شکر و سپاس این معبود عظمی و عظمی بخشید امید که میاس فیوضات
روزگار بهایون آثار مخصوص این سال خسته فال تباکدات ایزد متعال نخستین بر ذوات خسته و بعبده پیراجاس
سلطنت ابد اتصال نسج و فرخنده و مبارک و میمون باد و رسته ایام حیات سعادتی برکات حضرت پیر و مرشد
عالیان بامتداد زمان ابدی و عمر حضرت توام شود بحق رب ابداد و ایضا ذره و ابرو توقف عرض انجمن آریان اقبال
و فیض وصال جلال سپهر شال میسر است که منشور ساطع النور لامع السطور که ناصیه دالاش نگارش خامه اقبال نشان نشانی
و سرغارش بقدری تحقیر قدوسی تر جهان فزادان بود و پیر تو و در سعادت آمو و بر سر قند و می جان نشان
ایضا ضمه اسم استقبال و آداب تسلیات آنرا بجا آورد و در صبح و روان را که خلاصه بود و وجود بی نوع انسان
فدایه تحریک نظم هر صحت بیان ساخت و در شکر عنایت سیکران و الا شاهی و اداس سپاس تفقذات حضرت
عالم پناهی عرق نیاز بر چنین چشم خیز بر زمین دار و بدو من قربانی شدن و در راه عبودیت جان نثاری
کردن هیچ گونه نمیتواند که شمه از مراتب شکرانه هراحم و الطاف افزون از فهم و قیاس برگذار و ایضا میسر است
که منشور ساطع النور لامع السطور کلک بلای آبی بتلالی شجاعت سبحاب و ابر نیسان خامه اقبال و متموج بدر غرق قدوسی
نگارش دست در یانوال که جهان عقیدت اشتغال فدایه هر حرف در سعال باد و در زمان سعادت اتصال
پیر تو و در و فیض آمو و انگنده خبر ق شرف و افتخار ذره خاکسار بند و طبعین بر فراخت لوازم استقبال و آداب
تسلیات آنرا باین بنده هاسه فدویت اما ادا نمود چنین شکر و سپاس معبود این عظیمه عظمی و مصیبت که آنرا تو کلین
ساخت حسن خدمت و خوبی اندیشه این معبودیت پیشه اگر در محفل جا و جلال غرق تول یا بد سر اسرار برکت
ار شاد هدایت مواد مرشد و مادی جهانیان است و الا از وجود بی بود ذره ناپیچر چه آید که نگاه التفات
آفتاب عالم تاب را شاید لیکن ذات اقدس و شخص مقدس شهر یاران و الا شکوه فرد غی است از جلال باکمال حضرت
آلهی در نیصورت چنانچه فیضان نعمت و رحمت عام اوجان و تعالی بیواسطه غرض و علاقه علت همه بود و قست
شامل حال کافه انام میگردد و اگر فضل و کرم جناب و الا شاهی نیز همان منوال جلوه ظهور داده تشریف محبین
بر بنده هاسه اعتقاد نهاد عطا فرماید همانا که منظم افضل فضائل اخلاق است که عبارت از رحمت و رحمانی اوست
غراسمه بر اوج گاه بیدایه آمده باشد ایضا حضرت داشت فدویت نهاد و عا و جبین صدق ارادت بنماک
استنانه فیض نشان نهاده و در و عقیدت بقدر اقبال مقبلان و کعبه حاجات عالیمان آورده ذره دار

بموقوف عرض طائفان سده سده اساس و عاقلان عبقه سپهر ناس میرساند که منشور لامع السلطو که امرت گنجور
 که سرپایین افشانی بدین بیضا یعنی نگارش دست مبارک خورشید آسایا ساسه آئینه حقائق نهاداشت پرتو درود
 سعادت آمد و انگارنده شرف افتخار افزون از اندازده ادبام و افکار بذر خاکسار طافریو و لیا نعم استقبال
 آداب تسلیمات آنرا بتقدیم رسانید و از و نور غنیات عالم آرا که در ضمن آن ترجمه نسخ الامام اهل بیت کمال
 عبودیت اشغال چهره افروز یافت چندان بر خورشید بالید کرد و پیر این بخت خورشید حکیم هم بر مقام رفت
 و احکام قدسی گذارش نمود حکیم مشارالیه ظاهر ساخت که اکثر او در مطابقی امر جلیل القدر شیشه آریال داشتند
 و آنچه بالفعل حکم شده میرعت سرانجام داده میفرستد جان برین فرنگی و سوارانند کمال را و آنکه در ویرایام
 عطار بیدار الهانفت شاه جهان آباد است قدوسی و الا درگاه در هر باب بهر چه نامور شده شود و شاه جهان
 در انظار ام آن باعث سرخروی هر دو جهان اندر شیده حتی الامکان تعقیب نمیکند و بخوار کرد و انتظام امور
 مضاعف خدمت مأموره موجب آبرو و سعادتی و انبساط لوازم خلوص بندگی بجای آید و خواهد آورد
 نشان عالیشان که سابق بنام کتوبن بنام گان عاقلان را داشته بود و از نظر اقدس اظهر کند را دیده و عطا شده
 در جواب آن رساله داشته اگر شرف اندوز ظاهر شده باشد بهتر از الاضلاع مضاعف و شش ایست که
 حضرت بکمالان خود یکتایی خود را فرمود و ندک که فرمان قدر توانان در جواب مطالب مرقدین نشان
 معصوم به اول نایب باد میباشند و آداب سپهر سلطنت در جهان را بری ابد الا آباد تابان و درخشان الهی
 دوز و این عرض ایستاد با سه موقوف غنیمت و جلال و باریان گان پیشگاه سپهر شل میرساند نشان
 عالیشان قدیمی تحیر نامه اقبال فیض نشان پرتو درود سعادت آمد و انگارنده شرف افتخار افزون از اندازده
 با وج فرستادن برافزاشت آئین استقبال و آداب تسلیمات آنرا بجای آورد و بخش از نظر اقدس اظهر کند را دیده
 و در مرتبه بجلاله و الا و آورده فرمود و ندک که فرمان وحی بیان در جواب این مطلب معصوم قرار دان
 صادر شد و یکم هم در حسن بنراولی ناید که همراه موعی الیه برود و چون این تصویر مکرر بر زبان الهام ترجمان
 جلوه ظهور داد و در نیوشت قدوسی معروفی داشت که اگر برود خوب است حکم شد که خواه خواه می باید فرستاد
 اناس نمود که چون بنده خانه زاد است و فرمان پذیر و مدتی خود شرف اندوز خدمت حضور که امرت
 گنجور بوده و پدرش صاحب خان در بندگی آستان عرش نشان جان شاه گردیده برین تقدیر از قبول حکم
 جهان مطاع چه گزید دارد و درین ندک است آناه کمال انبساط از چهره جهان افروز مبارک نمایان بوده
 بهرین نظام روح الله خان لوازم صدق عقیدت و اخلاص نسبت بحجاب عالم تاب بخوای عیان نمود
 و مقامات شایسته ایتر بر سر عرض اقدس رسانیده که از دیگر بر نیاید و مثل روح الله خان شاید که این

قسم حسن او نماید چنانچه خلعت از روی او برافرازد و غایت یکم شادمانی و حرمت شده و در باب اسراجاد
کار خجاست از پیشگاه خلافت نماند رفت که زود بر یک کاپ نهند و انکسایب برسانند باذن محسن خان
مخص حکمت بود و عین مصلحت و هر چه بنده بود آید از قبیل کائنات الله و غیره از ان دانست عینیت شریعت
در مادی کار خجاست از تمام تمام دارد و لیکن تصدیق آن ها نیستند و کار خجاست متفقد از بدو حال قدح کاپ بود
بر چه در کار می شود در اسراجاد داده انشاء الله تعالی سپید هم و از سینه ساند و فرشته که حضرت و انشا الهی بتایید
انبی علی الله دام جهان کشا باد و ایضا میسراند که مشور و طبع النبوت و بجز قدح کاپ که هزاران جان گرامی
ندارد هر حرف و نظرات آن باو متضمن کیفیت استقبال فرمان الایم الانشال که با الهام متفقد و بعضی الهام از
پیشگاه خاطر ملکوت از تمام که محل در و فیه ضاقت سبحانی به مورد و در خور تحلیلات ربانی است صبر بر نرده
بود و بر تو نزل حرمت وصول الکنده فرقی غرت و افتخار این ذره خاکسار با وجع عظیمی را می بیند مرا هم
استقبال و آداب تسلیمات آنرا بجا آورده مطابق امر حبیب الله از انقدر اقدس اطهر گذارند حضرت طلق
سرایان صیغه قدسی بنیان را بود الا مطاوعه خاص در آورده اند و پیشه اختصاص حواله فرمودند و در هر مرتبه
حقیقی سلامت بساط شش لکه و بیعت هزار و صیغه پایتخت تفاوت تبدیل جایگزین صیغه پنجاب و غیره که از انجا
خزینة تغییر شده و از ریح من گشته سعی بسیار نمود که از خزانه مطهر که فیه بر یک کاپ نهند و انکسایب اسراجاد
چون بسبب نقد آن نه به بخانه حضور که است گنج میوه و شیرینان و به و از انچه او مبلغ مذکور بر خستند
اتحاد گرفته جمیع را تبیین ساخت که چله و ششاپ شتافته به درون یکی جمعیت خود جدا ران یا تحلیلات تمام میارند
زیاده از این بسیار است از خلف طریقه ادب و انست به ما نتم می نماید آفتاب عالم کتاب غایت بر خیزد
بنده با حضور و غائب سایه گستره باو ایضا مذوی صادق الا اعتقاد و عباد بود سید رسوخ عبودیت
ذره و از بوقوف عرض بار یافتگان پیشگاه عظمت و جلال و مستغنیان آستان فلک مثال میرساند که
هر چند آن روزی قدوسی التزام رکاب حضرت فرجام بود اما انشال امر و الا قدر ذریع حصول سعادت
جاودانی دانسته بود و خدمت از جناب اقبال و دولت باوراک شرف ملازمت مطیع مستعد گردید
و عنایات جلیده بر تبر کمال نیست بذات قدوسی و فیات صاحب و قبله دین و دنیا نشاهده نمود و در باب
مصلح هم از روی مرام یکبار آن فرمان رفت که هر چه در کار باشد التماس نمایند قدوسی بعضی الله
اطهر رسانید که بالفعل بر اسی انشاء و محاور و مسالک در یا سه پنجاب ضرورت است که احکام گیتی نظام
بقدر فن تمام غرض و ریاید بر نه بان الهام بیان گذشت که درین وادی تاکید می که باید که و بنده تلویح
نشانه لیکن صورت و ایچ آن بای ادب تا به چهار و در حضور که است گنج میوه و شیرینان و به و از انچه او مبلغ مذکور بر خستند
اتحاد گرفته جمیع را تبیین ساخت که چله و ششاپ شتافته به درون یکی جمعیت خود جدا ران یا تحلیلات تمام میارند
زیاده از این بسیار است از خلف طریقه ادب و انست به ما نتم می نماید آفتاب عالم کتاب غایت بر خیزد
بنده با حضور و غائب سایه گستره باو ایضا مذوی صادق الا اعتقاد و عباد بود سید رسوخ عبودیت
ذره و از بوقوف عرض بار یافتگان پیشگاه عظمت و جلال و مستغنیان آستان فلک مثال میرساند که
هر چند آن روزی قدوسی التزام رکاب حضرت فرجام بود اما انشال امر و الا قدر ذریع حصول سعادت
جاودانی دانسته بود و خدمت از جناب اقبال و دولت باوراک شرف ملازمت مطیع مستعد گردید
و عنایات جلیده بر تبر کمال نیست بذات قدوسی و فیات صاحب و قبله دین و دنیا نشاهده نمود و در باب
مصلح هم از روی مرام یکبار آن فرمان رفت که هر چه در کار باشد التماس نمایند قدوسی بعضی الله
اطهر رسانید که بالفعل بر اسی انشاء و محاور و مسالک در یا سه پنجاب ضرورت است که احکام گیتی نظام
بقدر فن تمام غرض و ریاید بر نه بان الهام بیان گذشت که درین وادی تاکید می که باید که و بنده تلویح

عقیدت و ذریعہ رسوخ ارادت ذرہ وار بغیر عرض الیستاد ہا سے موقوفہ عظمت و جلال و بار یافتہا سے انجمن خلد
شمال میرساند کہ منشور لامع النور فیض گنجور در زمان ہیمنت اقتدار شرف و در دولت آمو و خشنید و فرق عزت
و افتخار ذرہ خاکسار با وجہ فرقدان برافراخت مراسم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بمقدیم رسانید و بجنس از نظر
اقدس اسطی گدازید قبلہ دین و دنیا سلامت امر حلیل القدر کریمت ظہور یافته کہ ہر گاہ رایات عالیات
نصرت آیات یک منزل از دار النیر اخیر نزول اجلال فرماید قدومی تحصیل سعادت بقبیل آستان سپہ توانا
مستعد گرد و اگر چہ آرزو سے عقیدت سرشت ہمہ وقت چنین بودہ کہ بدوام التزام رکاب فیروز ری
آب کامیاب و آریں باشد و الحال کہ حضرت اعلام فلک احتشام بانچہ و مسعود درو سے نموده واعیہ داشت
کہ چند منزل استقبال نماید لیکن امتثال امر اشرف باعث بسود جاد وانی انگاشت حاجی عبداللہ کہ بفرست
زمین بوس عقبہ و الار ہر گاہ سے یکب نظر قرین است بمقتضای حسن سلیمہ و کمال عقیدت خصوصیت
کلی و جزوی در بار گاہ سے مدار میل چندان اطلاع پذیرفتہ کہ از دیگر سے نیاید صورت حال کامیابی مونی
پیشگاہ جاہ و جلال خواہد گذراند اقتاب آسمان سلطنت جاوید مال ہزاران سال عالم افروز باد و لہ
ذرہ وار بذریعہ عودیت و انکسار بغیر عرض الیستاد ہا سے موقوفہ عظمت و جلال و بار یافتہا سے ہر
شمال میرساند کہ بور و فیض آمو و نشان عالیشان فرخندہ عنوان شرف و افتخار جاو دانی اندوختہ مراسم
استقبال و آداب تسلیمات بمقدیم رسانید و یکبارہ شرفی براسے نذر حضرت حمدان خدیو گیتی داد و بویہ
امر حلیل القدر حمد الہ حاجی عبداللہ و محمد مومن نجم ثانی نمود کہ از نظر اشرف اقدس گدازید و چون نوید بخت
جاوید ولادت با سعادت شاہزادہ عالی نسب و الاتبار در شکوے دولت و اقبال سامع افروز و زریں
در زمانیان گردید کہ نشات تہنیت و مبارکباد آنرا بایں نیندہا سے عقیدت اما بجا آوردہ زبان عجب
بیان ہزاران خضوع و شوق کامیاب دعا کرد و اینکہ حق جل و علا با غمتان سلطنت و شہریاری راجا و نا
سر بر سر بر و منہ داراد و نو باوہ گلشن بہت و نامداری را در سایہ خورشید پایہ حضرت صاحب و قبلہ
دین و دنیا کمال عطر طبعی فائز گرداناد و اقتاب عالمات جہان شاہی ابدالہ پیر تابان و در نشان باد میار کیا
عید فطر بوسیہ خراعت و بندگی ذرہ وار بموقوف عرض سعادت اندوختہ مراسم گنجور ساطع النور
میرساند و آداب تسلیمات تہنیت و مبارکباد عید سعید فطر کہ آوان فیوضات گوناگون و زمان برکات
روز افزون بآئین نیندہا سے عقیدت اما بجا آوردہ زبان عجب و دیت بیان را بصنوف نیات
والوف دعوات میکشاید کہ حق سبحانہ و تعالیٰ جمیع ایام و لیالے دین و مشہور خصوصاً این روز جہان افروز
را بر ذات اقدس و غنہ حضرت قبلہ و کعبہ عالم و عالمیان مبارک و فرخندہ و خستہ و ہالیون کند و شوق

آفتاب سپهر عالم پناهی را به عید سالکین روسته زمین گرداناد بانون بالقیام و حصول خلعت
 آداب تسلیمات زمین بوسه آستان سپهر توانان بر تقدیم رسانیده و چنین عجب و عیت بسجود رسیده سوره نشان
 نور آیین گردانیده دره دار بوقت عرض شرف اندوزان حقل جاده و جلال و مستقیضات انجمن خلد مثال
 میرساند که در والامند شوهر سحر نور ساطع النور شعله تکیه در سال خزان و تفسیر طلب قدوسی بکشف فیض کجور
 با خلعت بارانی بر طرز بطراز نورش سرورانی که از پیشگاه فضل و کرم که است صد و ریافت بود پایه عزت
 و افتخار احقر برافزود آیین استقبال شایسته عالی و در اتم تسلیمات هر فرد قدوسی نور و جاده اجداد تقدیم رسانید
 و بعد حصول شرف اطلاع بر مضامین بایست تفسیر آن هر دو دستور العمل دنیا و دین قیام بر طبق احکام کتبی
 نظام باعث بیود کونین اندیشید قبله جوانیان سلام است از آن هنگام که بنده در گاه دوری و فروری از بساط
 سلطنت نشاط اختیار کرده بمسکین ضروری اثریادشاهی رسیده خدایت حال است که شهادت روزی و فکر رسانیدن
 خزان بر کاب نصرت انساب و الا شاهی بود اما چه کند که از جمله داخلی و ششاه بلوغ شری و بیخ لکمه و پیله که قریب طلب
 نه ماه ملازمان سکار عالی شیشه و عوض مطالبه در سرکار خالصه شریفه عاید شد و براسی مبلغ مذکور به چند تردود
 تلاش نمود و منتهی قضا و بالضرورت در باب و دو مائت بقایا سه دور و نزدیک که در باب تحویل دار سال
 آن بحر رسیدن در مکتب انظر قریب احوالان تکیه بر تکیه نشسته بود و اهتمام بلوغ بکار و چون ابلغ نه بلیق نه بلیق و چون
 سحر که کبریا و جبریت شایسته که خزان را بجا نطق تمام تواند آورده و همراه داشت بلند میخ از آن
 به تنخواه و از آن که رسنخا و از حضور ساطع النور آورده بود و در وقت بوصول پیوست قریب و
 سه لکمه و پیله که در خزان واقعه در الحاق وقت شایسته آید و در پیوند آنکون با سوره و سه از
 ششصد ازان که همراه و حاضر بودند و از ساخت که بهر عت و استعمال به از الجبر اجمیر پارت و کجاست
 سه لکمه و پیله و کثره خزان و تنوع که بهین دستور و جوی و ولخانه مستقیم الحاف اکبر آباد موجود و اندک
 بتصدیان چکه اسلام آباد قیغن نوشت که بلا احوال مصوب بدرقه فوجدار بفرستند اگر نه بهای عرقه
 نه و میرسد همراه خود سه آرد و الا بنابر و قدر تناسل التزام و دام بندگی آستان فرو و پس نشان که بهین
 مقاصد ضروری و منفردی خرج بپردازند از جناب اقدس و ستوری خواسته بتقیل عتبه خلک رتبه کامیاب
 میگردد و نه بهای عرقه چه در زیر پشته خواجه سید در باب برگشت صرف خاص و محالات طلب
 شاکر و پیشه و عرقه سپاه و غیر خلک موافق ارشاد و اجنب الا قیاد بعمل خواهد آمد کیفیت توجهات
 شاکر و عالی نسب و الا تناسل و حقیقت توجهات سحر که لای طلب اجتناب نمره آفتاب اودام الله کاتر
 و بولایان نظام بقاعده و دستور یقین کتبت آورده بود و فی مقدس معین و وقت داشتند

بنده براسه تحصیل و به طلب جد و جهد بسیار بنیاید بجز عرض اشرف است بر چه برینج جهان مطاع محاور
 میشود و معروض خواهد داشت آفتاب عالم تاب سلطنت جاودانی طراز ابد الهی بر هر مقامی ساکنان برینج
 سکون تابان و درخشان باد و در تقدیر بیت میرساند که چون به موجب آیه که میدان این دنیا ایام بهر بارگشت
 بهمدیوسه است غراسمه و صل بدلا فلان علیه الرحمه و الغفران رخت بهستی این چنین سراسر بهر سبب
 بهر تنگگاه تقدیر امید این بتم جان خراش چه شمع و چه که چشم مصیبت بین بنده که خدایت آید چگون
 اشکبار شد و بگریه چه مقدار بخون آغشته که دید با بکل یک داغ صد شهر سینه و سوزش دیگر خم هزار دلی مجروح
 ساخت و چون از غمزدنی اندوه و شمع با طعمه حرارت این الم بر داشت ناچار بعد آوازه فغان فغان
 بر روح بر فتوح آن بهر اسه عالم جاودانی نه بان عقیدت بیان بهر عاقل بقا فاعل اقدس شخص
 مقدس که سیرایک حیات جهانیان و پیرایه زندگانی نه مانیان همانست سعادت اندو زگره و اینده سر
 بر خط فرمان ایزدی نهاده آمد هر چند بر رسم سحر و ویز کار و نهنگام وقوع چنین امور را ضلالت و تقدیر
 ممکنه اوجاع و درونی و آیات و احادیث که در شان صبر گزینیان دارد دست به عرض تمهید می آید لکن این
 ابجد خوان لوح ادب را چه یار که در پیشگاه دانش آموز عقل کل حار شاد و فریاد غدا فلان معرفت الهی
 لسان مقال بر کشاد و از اینجا که اصل حقیقت عالم کون و فساد بر خاطر علو سے منظر از قبل عالم حضور
 است و بهر صورت یقین حاصل که از بهر طفا که حرارت است این قضیه ناعرفیه که لازم طبیعت کیشیه
 است بر چه بهر صفت ملک خواهد بود بر حرارت تغییر حقایق تصویر یکس پذیر خواهد باشد صفا مباد
 زندگی خضر گیتی جاوید بهر باد و چمن عمر تو از آب بقا الهی سایه آفتاب پایه حضرت والا شاه تبار
 انقراض زمان بر مفارق عالمیان غلده و جود و باد ایضا بوسیله خلوص عقیدت و قریب و سعادت
 ابروت ذره و از بوقت عرض باریا تنگ کان محض خلوت شال و مستفیضان انجمن باده و جلالت میسر بار
 که و و پیکر نور یعنی و منشور و خشنده سطور ذیق گنجور یک شش طبع خزان و اسپان و شتران
 و عرض حقیقت بهر انجمنی سپاه التماس مساعده از درگاه جهانیان پناه و دوین ششبار اشتغال
 حاجی عبد الله در زمان سعادت اقلان شرف و ر و عظمت آموختن شیده تارک غم و مباحات
 ندوی با بچ سپهر برین برافراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بعد از تقدیم رسانیده
 نشان عالی شان بنس اولین از نظر مقدس منظر گزاینده بعد مطالعه و الا بزیان الهام ترجمان گزشت
 که خزان چیزه موجود داری احقر عرض نمود که فصل خریف نقضی شده و از محصولات ربیع قدره
 بچیز خزانة باقی هنوز نرسیده و احوال لشکر حضور بسیار پریشان و مضطرب بر چه کمالی انجمنی به

اگر بنایسته گیهمان افزوز حضرت شاهنشاهی سال پروانه کرد و کار دشوار است و بدون زور بار بردار
حرکت و اقامت بر بنده هاست خدا محال چون این تقدیرات اخصای اقدس پیوسته می شود که یکصد را سران
از سر کار بادشاهی بفریق ساعده بگیرند باز سر و منداشت که جاگیر هاست صوبه پنجاب از خریف سال حال تغییر
شده و عودش آن صوبه از ربیع تن گرفته و دیده حاصل خریف قریب هفت لک و پیم در سر کار میل طلب است
در ربیع هفت لک اگر این هم در خدمت شود سپاه و لشاکر و پیشه فی الجمله تسکین می پذیرد و الا فقره تمام در سلک
جمعی است از نجافت را و میباید فرمان رفت که اسدخان سر رشته و فرستاده یون ملا شعله نماید بعد ملا خوله خان
شمار ایله هر چه شش خواهد شد عرض داشت خواهد کرد و اسپهان هر قومه از سر کار خالصه شریفه گرفته باشند
فواکش بر نوع که میسر خواهد آمد خواهد فرستاد چون بهل چسبج محال جاگیر تا کینه بر تا کینه نوشته که آنچه از وصول
پیش رس ربیع تحویل در آورده باشند بهر عت و استعجال بقید وصول خواهند آورد و در دفتر مستند
در زیر صورت هر قدر نه هم فرستاده بلا احوال بهر کمال اقبال ارسال خواهد نمود حاجی عبداللہ صاحب بر خدمت
هر روز تا تو اتوا اعتراضات حضرت لیلی خداوند که یکس خواهد شش ندویان بمیان می آید از شغل
و کالت بجا می آید دل سر و شده التماس تیس غار نمود و بویا بجا که در زعم عبودیت نهاد حاجی نده که
بنده دانی عقیدت و در و تقوا است ازین جهت معنی ایله همیشه شتمال میداشت مخصوص در نیولا
بر طبق مدلول نشان حرمت عنوان بچند وجوه امیدوار که دست و افضال والا کرده بموجوب
احر طیل القدر و اما ساداده راضی ساخت که بتقدیم خدمت ماسوره سرگرم باشد و مشایر ایله بعضی
نقاسات کفیه و ساطع النور کاشته بر زبان دار و که امور معروفه اگر در پیشگاه عظمت و جلال و جبه
پذیرد این می باید و راح و کالت بدستور سابق قیام می نماید والا داخل لشکر و عا می شود و برین
تقدیر بر قرب صلاح و دولت چنان می بیند که لطف و کرم عالم نواند نیست به شمار ایله نوعی جلوه نمود
که بلتسات او در جبه اجابت پذیرد و تا خاطرش بسیر انجام خدمت اشتغال و رز و بعد نه از سر حاشیایا
قد ویت سرشت نیست که فتح و نصرت او لیا س سلطنت ابد معاد چهره کامیابی بنده هاست عقیدت
اما هر افزوز و این جان نثار که با لم حریان ملازمت کیما خاصیت گرفتار است بتقبیل استخوان
قد ویت توانان شرف و افتخار جا و دانی اندوز و امید که دعا می نیم ششی و نیاز سیر گاه مابندگان
نقاب کشا س شایه این مقصود گردد و در بساط دور می از قرب عقبه عقلا و اجلال که در هر شعبه و
میبیان گسترده است دست فضل و عطا می ایندوی نزد دوی و در نور و دلوای طفر سیمای
والا شاهی علی الدوام جهان کشا باد ایضا بسید عبودیت و انگار و ذریع استکانت و افتخار و زنده دار

بموقف عرض الیتاد و پایه پیشگاه عظمت و جلال و باریافتن اسرار محفل خلد شمال میرساند که نشان عالی شان را در محفل استوار
 حاجی عبدالحق که عرض داشتی مستقیم و موصول فیض بود و پیش ازین بحسب اقبال ارسال داشته نسبت و نعمت شریع الاول
 از نظر تقدس گذشت و مضمون که امانت مشتمل بر سر پا از قبل القاسم ربانی و اراوت آسمانی بود و در ظاهر ملکوت
 ظاهر کمال خوبی جلوه استحسان داده بر زبان الهام بیان صادر گشت که انچه در دیده مردمان صورت
 استراحت باز نمود و در بر لایحه حسن اعتقاد و صلح و دوام سلطنت کمال عنایت نقش بستن بیان و وقوع
 است مایات اقدس و نسبت بالیشان زیاد از آنست که بشرح در آید و چنانچه اندک دور از التاج
 خلالت هایدون ذات قدسی نهاد است که کسب بعضی هنگام که خلاف بر لایحه گیتی مستقامت می آید و این معنی
 از طریق نرم و احتیاط و در می نماید با فضل و کرم چند تا کین ارشاد و هدایت که فی الحقیقت بدون محرمت و مشایخ
 اصل و اساس نه داشته باشد به طبع و می توان شرف جریان می پذیرد و فی الجمله فرادان آثار هر چه
 و الطاف خسته و آنکه کام عالم نظام شرف بر فرانه بیدار می شناسد خدمت و می و توفیق یافت که بعضی
 عرض عالی در آرد که ازین دست کلمات موهبت ستمات محض شفقت و مین عطف است حاجی ملکوت
 که بامید مکتوبت و انضال همان افروزه با هر و کالت بدینطور پیشین سرگرم گشت ازین و تعالی فتح و غیر ذری نصیب
 در لباس دولت جاودانی طراز کند و این عقیدت کیش را که آنرا در سینه قبل آستان سپهر توامان است
 شرف اندوز طاعت و الا که و ناظر طایف حضرت عالم پناهی هزاران سال خلد و حمد و دوا و بالتون
 و الصادقین شرا و حجتی معتزالدین میرساند که نشان عالی شان حرمت عنوان سر پا بر تقیم پذیر قدسی تمام
 اقبال که از پیشگاه مکتوبت و انضال عرض و ریافته بود و بر توفیق و در و دقتی آموذ افکند فرق و غر و مایات
 نیازمند بزرده علین بر فراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات بجا آورده امر عالی جلوه نمود و پیشگاه
 که این اراوت آیین بعالی پر گزیده جلال پور نیویس که علی الخصوص خان میر سامان سرکار بر لایحه تمیز و ترمیم و توفیق
 و توفیق و اختلاف و دیگر ضروریات هر چه خواسته باشد بلا احوال سر انجام دهد انشا لا اله الا الله بعالی انجامد و آنکه
 بمبانی گشت که هر چه میر سامان فکر و ضرورت کار داشته باشد و بر راه ساخته شود و بفرستد و بعد ازین هم بر سر فریاد
 متواتر خواهد نوشت که توقف و تعویق بمان نیارند جنس شوره را انشاء الله تعالی نیز سر انجام داده و محقق بسیار
 بیدار چون بمقتضای صدق بندگی تقییم خدمات سرکار شرف روزگار خود می انگارد و امیدوار است که بهین
 و توفیق انظار از انش حضور سعادت گنجور را موری شده باشد و مبارکباد و ولادت فرزند و شکر و موصول
 عطا می نشان و خلعت عرض داشت عقیدت نهاد عماد ذره و بر بوقف عرض شرف اندوزان محفل
 اعتقاد و جلال میرساند و بزرگواران و اسرار تسلیمات تمییز و مبارکباد و ولادت با سعادت شاد هزاره که

عالی نسب و ادب آنکه که بهار پیرایه گلشن مقصود اولیای دولت خدا داد و پهره افروز خدای تعالی اجناس
سلطنت ابد فیاد است زبان عقیدت بیان را کاسیاب دعا میگردد و آنکه حق جل و علی نخستان عظمت
و اقبال در فرخنده آن بر جاودان بر موند و سر نیز دارد و نو با و به بوستان ابدیت و نادره ای را در سایه
خوشنود پاینده دین و دنیا حضرت والا شاهی و صاحب جهانان کمال عمر طبعی برساناد و نشان فرخنده
عنوان با خلعت خاص که از پیشگاه لطف و کرم غرض ابریا نموده و در و در پیش آمد و عطا فرموده و سر فرانه ای
و سر براندی بنشیند این استقبال و مراسم کوشش آنرا بداد ارباب ارادت بتقدیم رسانیده در ماده
سلطان سرکار و شاهی به در غایت آلی موجب مرعای سیمو فوره بجای آمده و آنچه در دنیا عباد و در
بیدار در سر انجام خدمات سرکار و در شرف و افتخار خویش میدارند در باب انتظام محلات محال گیر
حق ادا کردن تقصیر نمیکند طایف علی بر مفارقت ادائی و عالی محمود و منسوب باد و در وصول نشان
در فرخنده پیرایه که نشان غایت عنوان با خلعت مرحمت طراز کبابین و نواز می و سر فرانه ای است
از پیشگاه لطف و کرم شرف اصدایافته بود و در و سعادت آمد و عطا فرموده تا که غرت و افتخار از
کوازم استقبال و آداب تسلیات آنرا بداد ارباب ارادت میزان صفائی از عقاید بتقدیم رسانیده و کوشش با
شکر غایت عالی بجا آورده زبان عجز ویت بیان بدعا و طول بقا و ذات اقدس و شخص مقدس
تبارک و تعالی و دنیا حضرت والا شاهی و صاحب جهانان که سرایه غایت و پیرایه زندگانی زمانیان است
کاسیاب سعادت جاودانی گردانیده سایه عالی پایه هزاران سال بر مفارقت جمیع بندگان محدود و
منسوب باد و آنچه در مثال بفرغ غرض استاد ما موقوف اعتقاد ابدال میرساند که نشان مرحمت
عنوان تقدسی تحریر قدیم اقبال که از پیشگاه لطف و کرم به کمال شرف اصدایافته بود که ابریت و در
صعود عطا فرموده و فرقی غرت و افتخار و حق با وج سپرد و در پیرایه غرت و از ارم استقبال آنرا بجا آورده
و در این ارادت با و آداب تسلیات بر فروخت و چون از مدلول فیض موصوفش غایات خاص
نسبت به آن عقیدت اشغال میندول یافت سرایه کامیابی کو نین فرا انداخت و در شکر و سپاس
مکرر است با سپیکران که نشانت جدا گانه بتقدیم رسانیده بر مواد بندگی برافروزد امید واره است
که در انجمن عالی و زمره صدیقان محبوب پیشه باشد سر انجام خدمات سرکار و و تقدیر به وقت سعادت جاودانی
نه انکار و در باب شش هزار و پیمیز و در آنکه در مدد ما ششم این منزل دار و کب مجرب که ما مشهور بود
به این آنکه و بلکه در و ترسید و استقبال و خزانه عالی از سال میدار و دیگر خواجی حسن وکیل در خدمت
موجود و بصورت عجز ویت تمام بنیاید محتاج نمیکند باشد عمل طلیل صاحب عالمیان بر مفارقت جمیع

دولت خوانان تا انقضای زمان مملکت در بسط و باد بخت ربا بعباد و بچایاب شاهنشاهی محمد عظیم عقیدت و
بعد از آداب بندگی بستر عرض ایستاد و بایستاد موقوف اعتقاد و اجلال میرساند که بورد و مسعود و نشان
سعادت عنوان شرف اندوز جاودانی گردیده آئین استقبال و مراسم تسلیات آنرا بتقدیم رسانید و امتثال
امر عالی در باب پرداخت جایگزین بایستاد و بکار دو لنگه باعث خرید غرت و افتخار اندیشیده و سیر نیام خدمت
ماموره قیام و زید نشانی را در اندیشه و در انضمام محلات و انتظام معاملات و غرض نصب عمال آن محال
بمقتضای وقت و حال سعی موفوره خواهد نمود و بایستاد و بکار دو لنگه و دیگر امور واجب الانجام محال
اهتمام بکار برده کیفیت محال ند که در معرض التماس خواهد آورد و بالفعل بعضی حقائق برگشت که بجای قلی
دیوان سرکار نگاشته بعرض عالی خواهد رسید سایه بلند پایه مملکت و احسان بر مفاصل جمیع
بندگان مملکت و در باد و بچایاب نواب بانی صاحب چهره و خیر اندیش عقیدت کشش زنده و با
بموقف حاجان غلبه رفیع و نواب فلک احتجاب منزه القاب میرساند خلوت فاخره که بمقتضای
بنده نوازی از پیشگاه تفضل و مکرمت علیه از بهر سرفرازی احقر محبت شده بود و بر تو و رو و
سعاد و امور و افتخار غرت و افتخار خودی با وج علیین بر فراخت آداب تسلیات آنرا
بداد بند بایستاد آنرا بتقدیم رسانید و جمیع عقیدت بسجود و شکر عنایت ملکه دوران اودام
المنه بر کائنات و اگرین ساخت از اینجا که بساعت بخت یا در پیش از خدمت دیوانی سرکار عالم مدبر
عالی متعالی شاهی یا بعتصام جبل المتین بنگی شاد و روان اقبال مقتدر و سبایی بود و در نیولاکر بالانزام و اودام
خدمت استخوان سپهر تو امان و الا شرف اندوز است امیدوار تو بهات سفید بخت پیش از ایام
پیش همیشه سایه دولت پیرایه سزاوار عز و اجلال فراوان سال محدود و مملکت باد بخت ربا بعباد
باب و هم مراسلات بهیچ الملک اسد خات و محمد خان سند جاو و جلالت بایستاد
و به مسعود فیض امور و نواب مستطاب معالی القاب رفیع جناب ظهیر الامیر الوزیر افتخار خوانین عظیم
ایشان صاحب مهران خدایگان جلالت الملکی مدار المماری فراوان سال زینت پندیر باد بعد از عرض بلاغ
و دعوات عقیدت طراز و اظهار مراسم آداب و نیاز مکتوف خدمت سامی گرامی بنیاید که حسب حکم
ارفع اعلی اقدس مقصود اینمندی که اگر شجاعت و دستگاه بادشاه قلیخان در چهار باره باشد بطن یک لنگه و چهره
خیزان سرکار بادشاهی که با اهتمام بنده در گاه خلوتی پناه مقرر است آنرا بنیان موفی الیه رساند و الا پیش
خود نگاه داشته هر گاه نواب قدسی القاب شاهزاده جهان و جهانیا بنالاب تشریف بیارند بطن یک لنگه
به دیوان فوج آن نادر کاردار و الا که سپرده قبض بگیرد و زینت به ششم ماه فوجی که در روز و شب

اندرین باب خود می گویم که بر این گیتی منتقاد شرف ایراد یافته انشا الله تعالی بعمل می آید که در بعد از آنکه زر
مسئوره بر وفق حکم قرار گیرد و امور در صورت حال محروم می باشد و ایام دولت و اقبال و زمان بهجت
و اقبال جاودانی باد و لایه عافیت بر دوام و جمعیت مسرت التزام پیوسته خاطر افروز خان مهربان
مشفق و دوستان باد بعد ابلغ سلام محبت پیام و انوار شوق و غرام بدیافت ملاقات بهجت
التیام مشکوف را سزایین بنمایید که درین ایام بهجت فریاد خدمت استیفا به ابواب محال
خدمت تابندگان از پیشگاه عباد و جلال سیادت مایه مرخصی و تشاب و میر و نصیر و صحت شده معوی ایام
بهجت تنقیح محاسبات و تنظیم امور مضاعف خدمات ماسوره بهر که اسرار خلافت گردیده از اینجا
که سید و احباب لایق و مستعد ارتباط و انتظام بهجت شریف است از نگاه عاطفت بهرگاه شامل
سال مشار الیه گردد و در بدل نوازی و مهربانی اختصاص پذیرد هر آنکه از مکارم اخلاقی نظری ذات
خسته صفات بعید نخواهد بود و بهر بهر مندرخان خان مالیشان مشفق و دوستان سلامت بعد
از ابلغ دعوات محبت سمات مشهور را سزایین میگرداند که حسب الحکم و الا تقصیر انوشی که
بنده درگاه خلایق پناه بهر جا رسیده باشد بهمان جا توقف نماید غرض در و بخشید مطابق بر این گیتی
منتقاد مقام کرد و لیکن توجه گرامی عرض شود که رخصت کوچ نزد و بصورت پیوند و ابرار تعالی وسیله
اودراک مواصلا سامی غفریب الایام نصیب گرداناد ایام بهجت و کارانی بدام باد و بهر عید الهمیم خان
بسیگر و اندک این محب قسم شهرزدی بهر بهر مندرخان مقصود رسید باستان بوس قدسی شرف اند و نشانه
شمول مراحم و الطاف عالی تعالی گردید و کجاست علی ذلک و چون سیادت و معالی پناه سید
نور محمد مرحوم با مردم برادر می در پاسدار می خزانه مشایخه روز و حاضر بوده و لوازم حفظ و بهر شایری
بجا آورده و در انظار راه سید ابراهیم نهاده و درست و کار و دولت سنگم با جماعت تابندگان بهر خانه
خود و سرگرم خدمت بنظر آمد لازم بود که صورت حال خدمت سامی اعلام نماید تا بهر گام حصول مواصلا
سیر بهر بهجت و حصول هیئت شریفه را همیشه ترصد خواهد بود و ایام کارانی بر دوام باد و یا مانت خان
خان مالیشان بلند قدر و سوار السکان مهربان و دوستان محترم و مخلصان سلامت حالت شوق
شعور را لیسان است و ذکر بهجت و نشاط ایام مواصلا که هزاران طراوت باغ و بوستان و آ
بهجت و روز باریان اکثر بسبب دوری صوری شکایت طلال باشد بهجت دریافت قرب معنوی
بشکرت اتصال است بهی که وسیله حصول گرامی ملاقات گردد و بفضل و کرم این و متعالی طالع الحال
از نشین تقدیر بهر بهر امکان فراهم گشته و پنج ماه صفر انظر فخلص مشتاق از دریا سزایند و بهر بهر و اندک

پیش کردید بجا بخت آتی درین چند روز بمسکریه فیروزه ای اثر بادشاهی خواهد رسید اعلام کار و خدمت
 و در و زمانه سرسبز است و در این چند روز بمسکریه فیروزه ای اثر بادشاهی خواهد رسید اعلام کار و خدمت
 مصداقت آیین و اظهار فراوان اشتیاق گرامی ملازمت بهجت قرین کشتوف خاطر محبت ناظر میگردد و اند
 که سانی همیشه یگانگی طراز مرقوم ملک نادره پرواز که از شکفتگی عبارات رنگ بسته و بر بختی مضامین مسبوته
 برگ و ساز و گلشن و ساز و سامان با نغمه ای در بر داشت در زمان نخست نشان و در و نمود و جویب
 و دامان آرزو و بزاران گل نشاء مالا مال ساخت و در کم شود و کشادگی نامرات گوشتی به کلید باب
 گلستان و گلشن بود و آنچه از شنبه سنجی روزگار با عجب به نایب خلاف خورشید و لاله کمال ابوبی
 نوک به نایب گوهرین رقم شده بود و احق و هر غلظت کار که خاطر آزار به باب مودت و صفات میگذارد
 که اتحاد و کنیزان عالم دوستی از محبت هم سرور و سروری حاصل نمایند چون به قضا است تالف روانی
 و تجانس معنوی و کمالین مصداقت مودت محبت بهمان نقوش شوق و اشتیاق از تسامع پذیر است
 که در دل حقیقت نثرل خان عالیشان جلوه ظهور داده اند و داستان سرسبز در شرح و بیان آن مضمون
 تکلف میداند نوع که غنچه یاب حجاب دوری از میان بر فیروز و باوراک دیدار شریفه از بیابان کایابی فراهم
 آید به محسن خان ملا و محب مشتاق که یوم الاخلاق عظیم الاشتیاق خان انعام و نشان محمدرم و مستران
 سلامت کشتوف ضمیر منیر و خاطر خلیفه میگردد که هرگاه خامه بدست میگیرد و او فکر میکند که در نامه مرعیه باید
 به بنید اگر آیات محبت و در او پیش در آرد و هر چه هست بهر آئینه باطن ایشان روشن و روشن و بهرین است
 و اگر حدیث شوق و اشتیاق که کشتوف دل مودت نثرل است سر کند به بیان غیر سرده و اگر شکایت
 جداسه اضطراری در داستان پرواز می نماید ملال خاطر از گذارش و نگارش آن کم نمیشود و خواهد نشد چوب
 که در ت طبع لطیف میگردد و در نیصورت تکلف و عبارات آرد شاید مرتبه یگانگی بنید از چار
 بافتار و ساخته با اعلام به طبع تصدیق میدهد که پنجم ماه صفر المنظر محب بیر یا از دریا سر نه برده نبور
 نموده و در این شش ماه شش ماهی بدگاه عالم پناه نگاشته ارسال داشت از نظر اشرف اظهر نگارند
 و به غیر بگوئی اصولی فرخنده مانی محبت پذیر که دانند و السلام به جانی خان سه و در این هرگاه نگارند
 نامه ات به خاصیت و زیدین با و بهار داشت به رقیبه دل پذیر مرقوم ملک تود و سیدان عالیشان باند
 مکان ملا و محبان استظهار و داستان در فرخنده زمان جلوه ظهور مرقوم و در خاطر دوستی آگهی
 قرین بهجت و شادمانی ساخت شرح داستان کلفت دوری ضروری از انداز به بیان افزونست
 و جوش اشتیاق و شوق ادراک ملاقات مسرت سات از احاطه ترجمان بیرون است این و سببانه

و تعالی علیه اسرج الخال بمواصفت سامی شاد کام کناد و توقع آنست که تا هنگام مفارقت جسمانی که انشا الله
 انصر نیز چون جمال است روحانی نصیب شود بار سال نامه نامی بهین آئین دل شاد و نشاط پذیر میفرموده
 باشند زیاده و غم و حسرت باد و السلام ایضا چنانکه منش جان نفع الشان شهادت نشان ملاذ و خلاصان
 سلامت فرط شوق و افرا را استیاق دریافت ملاقات بهجت آیات و بر زبان کوتاه نامه بر سر تا بدود
 میدان تنگ نامه چندان فحمت بنیاید که اندک ازان داستان در اندیشه هر طراز و ناچار بیان آنرا
 بوجودان ضمیر میگرد که مصفا آینه دوستی ناست حواله میسازد که احوالی نامه بهجت افزون در عین انتظار رسید
 و خاطر مشتاق را نوید عافیت ذات فرخنده صفات رسایند که در کتب محبت بسیار متوفیق آیند
 تعالی و میامن اقبال جاوید اتصال حضرت دادا شاهی بست یکم ماه صفر ختم الله بالخير و النعمه بشکر فتح اثر باقیهای
 عشق گم و دیده با دراک سعادت ملازمت سحر سرایه خمر و مباحات جاودانی اند و خست بالفعل ملایم رکاب
 نصرت انساب است بعد از این آنچه در دست ناید مبعوض اعلان در دست آید و حصول سامی مراسلات را
 مشهور دایا که کار و خدمت را نشانه است و السلام ایضا چه شمس جان بعد از اظهار فرادان شوق
 مشهور و ضمیر اتحاد پذیر میگرداند که محب صافی الولا و رایام سابق نوشته بود که فی طهر و احرار طایم که در شده
 التزام خدمت و چندی پیرو مشرب حقیقی که کیسای سعادت جاودانی آنکارند که عیاقب امور مشهور
 بخیر و خوبی بشود که کب مسعود و مقصود و مقصود بر اوج جاه بهبود دست آید که در تعالی که درین هنگام آنچه
 بار خاطر بود و بالفعل از میان بهر خواست و دلها با بنسازد که از هر و خلص قدری از همه کاشته خویش
 بر آید امید که غیر و دانی نیز در زبان اندک شیرازه بند جمیست و کاهراتی گردد و آنچه بر زبان قلم محبت
 بر قلم نه بجای صورت و قلم پذیرد و دانه بکاشی قدیر قلم لعلی و قلم انیسیر و یکمرت خدا را عزرا سکه
 این صورت سرشت را هم برقع که در دست بالین و هم بر آید یافت نعمت غنیمت تحصیل شرف
 تقبیل آستان بهر نشان و بعد ازان او را که گمراهی ملاقات ملاذ خلاصان که انشا الله انصر نیز بهرین
 آوان دست بهر بهجت اند و مسافت ازین ر بگذر چندان مسرت و شادمانی بهر منود که اگر هر
 معزبان شود و هر زبان هزار داستان سراید از همه شکرش نشود اندک که بر آید و الله بهرینست و
 بهر یکم و السلام ایضا چنانکه منش جان بهر ختم خواهد شد و آخر در کار وصل به آنکه شمع غمخیز از یاد و روشن میکنند
 نگار سته بهرستان محبت و دوا که بفصل افضل سخنان دل نشان منوی اتحاد و سیم غمخیز و کجاستی شام
 صورت مقام میرماند و بهر هنگام بهجت القیام رسید و بنوید عافیت ذات ستوده صفات شگفتی خاطر
 مشتاق را سر انجام داد و آنکه اند و اله که مخلص سیر یا میامن اقبال جاوید آمل و الا بست یکم ماه صفر

به کسب سلیقه گریزیده شرف ملازمت سبک که گویا سعادتی و جهانی است دریافت و حصول گرامی را
 اگر در ایام جدائی جمعیت بخش و لها سبب اجابهاست همیشه مقصد است و اعلام کار و مطلب را متعلقه توقع
 که تا زمان حصول موافقت بر سر است آئین یاد آور می بھین و متغیر و معنی و سلوک میشده باشد زیاد
 شوق دیدار فرصت آثار است ایضا شوق ملاقات گرامی که از اندازه بیان افزون است و کدورت
 جدائی از احاطه تر جان بیرون امید که توسط نامه و پیغام و از میان بر خیزد و حصول موافقت بهجت
 بیکر که همه وقت و درخواه دوستان است بوجه حسن و سه نماید ایام بسیار گذشت که وصول نامه نامی
 سرور افزای خاطر مشتاق نگشت شاید که بدلول مقوله مشهوره هرگز چشم دور از دل دور بر یاد کرده
 محبت بسیار را در تمام نسیان کشیده باشند چرا که مانع جاب به اعدت ابواب صحائف و دوستی مفتوح بوده
 و او بکجبتی سه افزوده باشند و اعلام کار و خدمت که مستقیم قاعده اتحاد و یگانگی است باعث افزایش
 رابطه محبت و اختصاص گردد و زیاده چه تصدیق رود ایضا به میر محمدی بعد از اظهار توبه کجبتی و یگانگی کشوفتیر
 نیز میگردد و اندک که محقق خلعت ز تمام شجون بکمال محبت و در لایه هنگام مسعود و سید و محمود آن که شرف
 شمول عنایات حضرت خلافت و جهانیان نسبت بذات شریف بود و نشاء و افزای خاطر دوستی آئین
 که دیدار و شمول و ایام کامیاب مقاصد و چند دار و از بجا که از دیر باز شوق ملاقات گرامی و منش
 دل مودت منزل میگردد و درینو الحسن اتفاق چین رود که نموده که فخلص بر کاب نصرت نشاء
 غفر رب بار السور و به به نامور میرسد انداخته خوش وقتی دست داد که انشاء الله العزیز و کسا
 و احوال مایه بسبب و خواه چه افزو و بهجت و شادمانی خواهد شد ایضا العزیز تر نشاء به از اظهار و انوم محبت
 و داد و کثوف خمیر نیر باد که تهنیه الو داد و در زمان مسعود و در دکن و محمود و بهجت و مقرون آنکه
 تقصیر بیان شوق و اشتیاق دید و دید هرگز بود و مودت و ذوق بر افزو و الحق و عالم
 اتحاد و هنگام وقوع قرب ساخت از هم التماسی بجه اختیار از و لها سبب اجاب سر بر نیزند لیکن
 بتقصای مفهوم الامور هر چه نوشته با و قاتل دارد و متقی که به شیت قادر و مطلق مقدر و مقرر شده باشد
 چهره ظهور و شیا یز نظر بر خلوص و دوستی چنانچین انوالی منزلت را نایده بجا سدید و انکاشته میشود
 و غیرت ظاهر و جمعیت باطن ایشان خواسته سبب آید اینجا نب نیز بسیار اشتیاق است و حصول
 ملاقات و راست به حسن اتفاق زیاده عمر و عافیت یاد و السلام علی من اتقى الله ایضا خان
 بلند مکان نجابت نشان ملازمت شوق و دوستان یوسته کامیاب مقاصد صوری و مضمونی باشند
 بعد از اظهار شوق و عنایات بلا انجیم بدیده یافت گرامی ملاقات مسرت التیام مشهور خاطر اتحاد

تاثر میگردد اند که سامی صیغه کلمات مضمون محبت مشحون مشعر قابلیت و کارهائی همان در زمان رسد
 و ر و د نموده مود و محبت و مسرور برافروز و خان هریان سلامت نهنگام ذکر تغییر معنی الیا اگرین
 محب بسعادت حضور فیضی کجور شرف پذیر میبود از آنجا که اختصاص دارد به طایفه ایشان
 میباشد توفیق الهی سعی بلین نموده بدستور سابق بحال میداشتند اکنون که بر طبق نیت این نیت قدسی دیگر
 بر اسه او بخیر باید کرد و در دستد همیشه توانان اینست که مردم کار آمدنی را مصلحت نگذارد و در صورت
 پاس خاطر شریف البته مرعی میشود و لیکن بر غیر همه دان پدید است که تار و تار و حذرات در میان نیاید
 این قسم مطالب صورت انظار هم نمیکرد و برین تقدیر هر وقت خدمت و در خور لیاقت و استعدادش
 روایه داشت اند که تمام بنام موعی الیه مقرر کرده است آید ایضا که افراسیاب خان این و تمام و مال فرغ
 نامه با محبت و اقبال طراز کسوت فرو اجلال امارت و ایالت پناه خدمت و شوکت و دستگاه رفیع مرتبت
 منیع منزلت خان عالیشان ملاذ هریان همان است که در دستان را همیشه بصورت مفسد باید تار با
 اجمند بر و شد و از بعد از آداسه لوازم فراوان شوق و کمال اشتیاق بدریافت ملاقات سرت
 ایات که کل پیش بر این بمن محبت و وفاقی است شود و غیره نیز هر اشراق میگردد و اند که صیغه شریفه
 و بنابر مرقوم قلم یگانگی طراز که از هر طرفش نقوش رفت پیدا و از هر نقوش معانی خلعت هویدا بود
 و برین انتظار که دل صداقت منزل از هر خبر فخرت اثر یافت و سلامتی ذات خسته صفات هر زبان
 را به پیام و ریج کوش میشد و در وسعادت آمد و از زانی فرمود خاطر تود و آگین را قرین انواع شکوه
 ساخت و در دل هزار گل شکفانند تا به اتم خاصیت و زیدین باد بهار داشت و از این
 که آمدن خود باینجه و از نیت که ادر یک دیدار گرامی انشا الله تعالی عنقریب چهره افرور گامیابی
 خود بگذشت منتقم شمرده است کید اندک به فوری محبت و سر و قلع منازل بیجا به عرض داشت که بخوابا لکم
 صاحب و تبار همان و همان ستم ارسال یافته بود که آنکه خلص اطلاع یابد از نظر منور گزشت نشانی
 عالیشان فرغنده عنوان در جواب آن شرف عهد و میباید لیکن قدم دوستی با بنیاد جهان اقتضا
 میکند که با انظار اینگونه امور دوستی انبساط میباید این مرتبه کام دل میباید و بعد ازین ترکت
 که تشریف تمام محب خلاص ترین بر جی کمر و تا به یون باری غراسه صورت مقصود با این شایسته
 بنده نامور ساند ایام دولت و کارائی جاد وانی با دایه سنا به شیخ محمد الحائقی نویسنده بیچکه نیز به هر چه چشم و دست
 خواند چون حرف آشنائی به چون ساکنان طریق محبت و دلا و ایمان بساط مودت بر پایدار الیه اخلص
 هم که بیک دیر به باشد و گاهی شکر ابی بیان نیاید از افرایش عامل و از نقصان عاری میداند

اگر در نتیجه از نفع یا اشتباهی ملایم و نماید بمنزله سپند و دفع چشم زخم بعین الکمال چهره اتحاد و انکار ندهند اندر
 در قوم کلک تود و سلک میگردد که وصول صحیفه شریفه که چون محافل ضامه عرفا و روزگار قوم قبض بود
 شامل و بیان مفصاح روزگار حرات کد و رست و صفای احوال بود و خاطر به قرین استوار است و استوار است
 چه از کلیات سلوک و مقرر است وضع غیر خواه خلایق آنست که بعد از انشراح سر رشته تمام مواد استوار
 که منافی آنست دوستی باشد پیرامون ضمیر را به منیاد بلکه سر بر دوز و زیاده مواد و اولو میگردد و در
 هرگاه بر وجه غالب احوال و احوال مشاهده میروند و از آغاز استیلا سلسله الفتن تا زمان
 سال نسبت بان سلامه و دوران مجید و کمال غایب و اوقات مشهود و معانی نمیشود و در نتیجه صورت و
 کلام و رستمانه بکدام و رستمانه و در نه شده باشد بحق اخلاص مندی و باور رستمانه که سر رشته یکسانی
 در اندیشه بوده و استر ضامه ایشان مقدم بر استمنا و خدیش تصور نموده لیکن از راه پیشین بنده
 او را شکایت خارج از قانون یکسانی است که از آن آشوب شناس مقام مجتهد و برین چنان
 روزه جدایی سر بر زده و این دوستدار میخواست که شکوه آن نواسه مخالف قاعده یکسانی
 بدستان سر را بفرستد و رستمی رقم حواله سازد و اگر به خلاف عمر بنان حق دوست حقیقتاً
 پرده بان چشم انصاف گردیده و به سر وادی شکایت شده باشد گنجایش دارد و الا فی نفس الامر
 جواب خطاب شریف انیت هم جانا سخن از زبان من میگردد و السلام ایضا کشوف خدمت گردانی
 بیناید که چون همه وقت تناسل باطن خیر اندیش متعلق برین بود که با التزام دوام ملازمت سلامی نشاط
 جاد وانی اند و در دنیا بر اوضاع روزگار که خلاف خواستش آرزو و مندان عالم محبت راه میرود و حصول
 در چیز تاخیر و تلافی می افتد و درین ایام بنده فرجام بقصد تناسل جان صدق را دوست حسن اتفاق
 چنان اقتاد که اخوی مرزا فلان اصالتاً از جانب خود و و کالتاً از هوا خواه شرف پذیرد و انجی خدمت باشد
 بعد از آنکه با دراک این سعادت کامیاب گردد و تکیه کند بر امداد مهربانی الهیه جان نواز ایشان خواهد شد
 و این دوستدار همه حال در زمره عقیدت مندان خیر سگال محسوب خواهد گردید و زیاده عمر و دولت و اقبال
 باد و ایضا پیغمبر از نوشته شده فضائل و کمالات پناه محبت و صداقت و دستگاه مکتوبه محبت استوار و مضمون
 و لا و نیزش موجب انبساط خاطر گردد و در آنچه از کمال اتحاد و خان عالیشان و با عفت تاخیر و تحمیر یکایکات
 از جانب ایشان رخساره کلک بیان شده بود و بوضوح انجامید بقیقتاً مقدم محبت و دوستی طرفین که
 بر ثبوت و وثوق آن دلها گواه است اگر ظاهر هر چه سستی که نزد دار باب حقیقت عدم و خود خویش
 مساوات دارد و بنا بر موانع مستوفی شده باشد چه گنجایش که استغفار بر بیان در آید این و مثال بهر حال

خیر یاب بوده نامه و قاصد لکن بنابر مخاطره راه یا وقوع امر دیگر در عقده تعویق افتاده باشد عذر خواهی
مخلص محض تکلف است محنت و تعب باین سفر عافیت اثر انشا الله تعالی اسرع المال بفتح و ظفر اختتام
پذیرفته باعث کامیابی شود و فضل و کرم او جل شانه دیدار سرت آثار را هر چه زود تر بجهان مشتاق
سهل می گرداند و مخلص هر چند از التزام رکاب نصرت فرجام بجهان موسوم است لیکن در تقدیم
خدمات مأموره سماعی موعوده بجا می آید و در بار جهاندار بادشاهی بقاعده و دستور قیام دارد
زیاده چه نگار دایضا به شیخ محمد الحائقی جامع مراتب فضل و کمال دوست عدیم المثال از کمر و دوات
زمان در حفظ و آمان باد مکتوب مودت اسلوب رسید و بر واقعه همیشه زاده غم خوار ایشان استنداد
کلفت دالم و ابنوه اندوه و درم ازین رنگداز بر خاطر عزیز دوستان خبر داده دل دوستی منزل را
متأسف و متاثر گردانید آری صاف ازین بزم گاه در واکو است و نوشش آموخته درین حدیقه
بهار و خزان هم آخرت است به زمانه جام بدست و جخانه بردوش است به از اینجا که کارکنان قضا و دین
پیشی سرتیگم بقا هزاران سینه را رنگ بر گیسو لاله چین یکایک مبتلا ساخته جگر که ازین تهم جان
آشوب خورده باشد و در عرصه دنیا ننگ داشته و هنگام سقوط چنین حوادث به اختیار چاره کار بدون
تکیب و اصطیاد دست نمی افتد برین تقدیر یقین است که آن حقیقت و آن عالم کون و فساد به
مقتضای دانش ندارد و اقتضای عالم معاش و معاد سر بر خط رضا و تسلیم نهاده خود را از ریاضت و بیابانی
باز خواهند داشت و محب بریار استیجازه احوال خیر مال دانسته ارسال نامه و پیغام را همیشه مستلزم طریق
محبت خواهند انگاشت و در سفارش سهو و اگر پوشش دهد چون نه بدو التا جرین محمد کاظم پیرایه کارسای
خوش رو و نه مسکرمه فیوزی اثر نبوده و استعدا چنان می نمود که بذریعه سفارش از دوستان ملاذ الاجا
بهره اندوز خدمت سامی گردد و این اقل محبت رقم که هر چه بان دوست هم بان بنویسد بر خود بیبال
به تحریر این رقمه اقدام و زبید نامومی الیه توسط مودت نامه کامیاب اوراک خدمت شریف شود
از نسیم چشم کشش خلق همیشه بهار حسن الزمان مشام خاطر برافروزد و السلام الله صافی آمانی
و آمال ملازمان منبع امکان محذوم و ملاذ مجبان اعتقاد و استظهار مخلصان خان عالیشان منفعت
نشان صاحب همربان همواره بآبیاری سحاب مکرمت و انضال ایندو مثال سرسبز وریان باد
انظار شوق و اشتیاق ملاقات مسرت آیات که مستلزم قاعده محبت و وفاق است چون از انداز
بیان و احاطه شر جان تجاوز می نماید و از بهر شرح و بسط آن عبارت می وافی در کارخانه لوح و خط نمی باید
اندو است از آن باز داشت کشف راس و مشهور غیم خدمت کمین میگرداند که از سنج و آینه نشان

مغفرت نشان غیاث الدین خان مرحوم اگر چه خاطر گرامی بغایت اندوه گین شده باشد لیکن بقضای اتحاد
 حقیقی گفت و الهی که بر دل وضعت گیرنگ رسیده سوزش باطن به اختیار در تنگنا سے خزن و ملاک کشیده اگر
 بر تهم در آید احتمال دارد که در نظر بنگان بکاف گیرید برین تقدیر است که دل عمر و بقای دولت آن عده و دو مان
 غزو علما از حضرت ربانی خواسته آید خبر تنهیت عید گذرشته و آیند چه نگار و امید که میو تنه انواع مسرت و مبارکی
 قرین حال رفیق نال آن علیم المثال باشد و محب بر یا از تشویش بدای رملی یافته ویدار سامی را در خیر جمعیت
 و شاد گامی مشاهده نماید از توجبات ظاهر و باطن مراعات حفظ الغیب ارسال مراسلات و ارجاع جهات و مقدمات
 را مقرر و منتظر است ایام بکام باد ایضا و از توجبات نواب امارت و ایالت مرتبت است و بیست
 نزلت خان عالی شان رفیع مکان اعتضاد و مخلصان ملاذ مجاز همیشه سنده نشین دولت و اقبال باد بعد از اتمام
 جهان جهان شوق و عالم عالم آرزو مندی باور کاک خدمت گرامی که عذرا ن صحبت و سرور دلهای مشتاقان بکام
 است مکتوف خیرین مژنه نویر میگردد و اندک گذرسته و داد گانگی در حبه نگام مسرت و در و خجسته نیم خجسته نیم خجسته
 بمشام محبت مقام رسانید آنچه از حرایت خلعت و مهر ربانی مرقوم گلک گوهر سلک شده بود و باعث از دیار و موافقت
 گردید از وقتیکه بقضای حسن اتفاق ورود و مسعود فیض آمد و شکریه زدی از حضرت قرین باین سرزمین
 بهشت آئین ر و س غنوه همیشه تمنای خاطر حصول ویدار فیض ببار که بتایید ایزدی صحت صورتی نمود و تربیت
 بهر دلیل که بر وفق مفهوم الامور عریضه باوقا تمام چند روز در ریافتن این نعمت توقف شده انشاء الله تعالی
 بزودی و خوبی کام دل دوستان حاصل آید و فیض یاب صحبت موفور بهجت لازم المسرت گردد و
 به شوق بزم وصال و ویده سس ایم به زهر دیدن رویت و ویده می ایم به زهر باد از اشتیاق
 که تجا و از حد بیست چه نگار و ایام نشاط و انبساط علی الدوام باد ایضا سبب لایعلیل القدر مرقوم
 گلک محبت بینماید که چون درین ایام مینت التزام بمیاسن فضل مکرّم ربانی که بهیئت قرین حال سعادت
 اشمال اولیا سے سلطنت جاودانی طراز است در خانه سعادت کاشانه نواب قدسی القاب شرفه شجره دولت
 و اقبال غره ناحیه عظمت و جلال شاهزاده نیرالدین مرزند متولد شده و نذر تولد بقاعده و دستخیز نظر تقدس
 علی مظهر باید گذرید لازم آنست که نه صد مظهر طالع بجهت جاگیر سرکار شاهزاده والا گوهر محبت نذر خاصه گیاهان زیاده
 قیمتی و او به سعادت و استعجال سر انجام نموده موجود و میا دانه که هرگاه عود است بهرگاه عرش اشتیاق برسد
 از نظر اقدس و اشرف بگذرد و ایضا شهنشاهت و عالی پناه رفعت و عوالی دستگاه محبت و مودت نبتاه
 میو ستمور و عنایات حضرت خاقانی باشد بعد از اتمام هر اسم محبت و واکشوفه خیر اتحاد پذیر بینماید که
 در شجرت پناه شیخ احمد عرب ملازم سرکار دولت ملازم بجهت نذر پیر اسپان عربی از جناب چاه و جسد ملال

و مستوری یافته روانه ملک یمن است و میباید که در بندر سورت برجه باز نشسته اول رهگرا سه منزل مقصود
 گرد و در نیمه سورت شایسته آنست که هرگاه در بندر مذکور رسید امداد و اعانتی که در ماده کار ساز سه شایسته
 باید نمود از قوت بفضل آورده میان بهمان بر سه سومی ایله ذرا دسفر که همراه دار و مسکن مناسب مقرر نمایند که
 بر وقت و هنگام بانصبوب ر و از شو و موعطل نما نوزیاده چه میباید رود و ایضا خان عالیشان ملاذجهان مخدوم
 و دستان سلامت گرامی صیقلی گنگی طراره و خسته هنگام و در و نمود از مضمون محبت مقرر و نش که مشعر صحت و قوت
 نجات با برکات بود و بصیحت خاطر و مستدار بر افروزد و طلال کدورتی که بنا بر ظهور امور نا ملائم طبیعت بریا ملین
 شریف به یافته اگر بمقتضای نشاء و بشریت از شایسته انقلاب آوضاع روزگار خصوص در وقتیکه زمانه بمقام غیج
 و دلال آمده و حوصله آرمایه میکنند و بدو شیندا شال اینجالات در مذاق اینها از زمان ناخوشی سه آید اما
 و در بیان عرصه شهود که کل و خال این چنین خسروان و بهار این گاشن را دوش بدوش هم میباید امان نظر
 بر دو حقیقت پنج بر عافیت کار میگذارد هر چه بصورت نگری بد نماید هست یعنی همه تن جان فزاید
 سه که بود تلخ ز طعم از اثر چه نیست بگریه حلوا سه تریه در بصورت مستلزم حال فرزند مال آنست که این
 رهگذر کلفت پذیر نشوند و متصدی طیفه غیبی بوده در خدمت صاحب و قبله دین و دنیا بنحو سه که دل بسته اند
 بهین دستور و نش استخوان عقیدت و اخلاص باشند که انشاء الله تعالی بهین صدق نیت و صفای ارادت
 عنقریب فتح الباب مقصود و تمیله سیاه به بود و به حسن و میباید محب بیر یا در لوازم دوستی و خیر خواهی
 هیچ گو نه کوتاهی نکرده و نیکند و حق المقد و سعی موفوره به بجا آورده و سه آر و مظاهر سالی این طرف مطمئن
 دارند و در رنج و راحت شریک انکار ندای تقایم چون در بنوا از سه و سه میباید شریکه که بشیرت و نیت
 پناه حاجی عبد الله غلمی شده بود و معلوم نمود که نقص در پاس مراتب دوستی و حفظ العین نسبت بمحاجی موی ایله
 در خاطر گرامی خطور کرده و آنچه نمایر نشاء و محبت و وفاق توان دانست بمشار ایله التحاق پذیرفته اند با سبیل
 خیر جبلت که در انظار کلمه الحق بایار و اختیار به اختیار است بمقتضای شرف طبیعت که در گزارش نفس الامر
 با آشنا و بیگانه مساویست و صدق این مقال بران خلاصه و دودمان مبد و کمال مختفی نه متصدع میشود که حاجی
 در عالم مودت و صفای خوبان روزگار است و در شهرستان یگانگی صد و رخ دور از رسم و آیین یگانگی
 خدمات سرکار عالی مقداری مثل بند بهای ملک ملال بکمال خوبی بجای آورده و در مراسم خیر جو سه و بهوا خواهی
 خان جهان استقامت زیاده از آنچه بر زبان قلم رود و در طرف حرف گنج از دل و جان قیام دار و چنانچه التماس
 که متضمن حال خیر مال ایشان بهنگام شایسته از نظر اشرف النور قدس انظر گذرانده بود و حضرت گیتی خداوند بطلان
 آن منبسط شده تبسم فیض توام عرصه زمین و زمان را بشکریستان ساختند غالباً که نقاشی بطلان سه و آمده باشند

در صورت بی گناه و بر این عقیده باب فطرت بر من میگردد و در جناب باو شایان عظیم الشان که از
 عظمت و جلال این گروه ملک شکوه زهره شیرین است گفت میشود بدون دولت و سوز آشنای من سببی را
 بکامیابی که مصدر این قسم است و دلیری تواند شد برین تقدیر مستقیم قانون انصاف است که علاوه بر جناب از
 چنین مردم اخلاص مندا میدر فضا داشته باشند و از پیشگاه اعتلا و جلال جبرایا نمایند با چنان خلق قبل ازین در تاریخ
 نامر نامی مرقوم گردانیده که غره در بار جهان را بر بنایت الهی در خیر خواهی و خدمت مشکلی سری سرکار و الا شاهی بابت
 قدویت نشان کجاست و بکزیان اند با لفظ اگر منافقتی هم در میان باشد در بودن این عقیدت و ثبات بجهت
 که امت گنج ساطع النور که ایا که بخلاف نفس تواند زد و برین زمان سعادت افزون هرگاه بیگانگان در بندگی
 درگاه عالم پناه باینندگان عبودیت سرشت یک رنگ و هم آهنگ باشند و بدان رنج الا فدا که لان جانپاری
 مینهند و امور بر صافه خان خلصان اعتقاد و امتوا و متعلق گیرین خدمات سرکار و الا میدانند چگونه
 نود یکر سلوک خواهند نمود اگر چه صحبت در بار سبک بکرم ربانی صاف است و هر چه بسبب شریف خواهند آورد و این
 از اکثر بزرگان معلوم خواهند کرد و با چون از فواکه میقتد انیقده افسردگی طبع همیشه بهار ذات ستوده صفات مستبسط
 میگشت بنابر رفع منظمه خاطر بطویل کلام اقدام رفت ایام بکام باد و جمیعت بر دوام انشاء الله تعالی
 اسرع الحال روزی شود ایضا اشتیاق ملاقات گرامی متجاوز البیان است و شوق دیدار صحبت آثار افزون
 از احاطه ترجمان این و تعالی جناب سعادت پیرو دی از میان بردارد و خاطر اشتیاق را از کلفت جدایی برآرد
 از محنت و انگیز در بار جهان مدار چه کار که مقتضای صدق عبودیت و رسوخ بندگی جناب پناه و جلال که
 سر بایه سعادت دینی جهان سے انکار و تقدیر طاقت بشری در تقدیم خدمات سرکار عالی تعالی کوشیده است
 بتأسیس بر بنی آرد و اسمی نبی و الا تمام علی الله در نیولا تقرب غرض داشت این زمان که تقصیر زیادت طلب سپاه
 متعینه دار الملک کابل بهرگاه سبک نوشته بود و برگنه بالند سرای برگنه شمس آباد و نکسار تابع صوبه پنجاب الی
 و کلا سرکار برانده بخالصه شریفه تعلق یافت و اندرین باب هر چند تیره و تار تلاش نمود و پیشین زرفت
 بالفعل هفت کرد و هفت تک دام سوائی و دو تک دام مقدری عوض مطالبه طلب و کلا سرکار و الا
 شاهی در سرکار باو شایان عظیم الشان عظام حسب حکم تقدیس سبک پرگینات صوبه بهار و غیره بموجب فراد
 علیحدہ دول جاگیر نوشته فرستاده که رضانا من نوشته باینده و اگر حکمی تن بنده درگاه جناب دار که عظام سے
 جاگیر بر طبق رضامندی بند ما سر درگاه و الا شایان عظیم الشان در چکله اتاده باینده و اگر حکمی تن میشود رضانا من چه
 در کار است باز پیام فرستادند که اگر همه را نمیکند هر چه خوب دانند بکینه بالفرج و بعد نقص و تحقیق بعض
 از این پرگینات موافق فرج و اگان انتخاب نموده و او چون تا این زمان که نصف ماه آبان گذشته و هنوز

دولت جاگیر نامشخص است تا مقدر شدن پرگنات کل جاگیر وصول سند و رکاب و بتجوزیر عاملان سرکار عالی
 و متعالی در رسیدن آنها در آن حال احتمال که ایام فصل خریف نزدیک بانجام میرسد و در بعد و ایام گردآوری
 مال متعذر بینمایند و در صورت صلاح دولت درین دیده که این فصل دفع الوقت نموده بر بروج موقوف دارد
 که شاید بیکل ازین بهتر بدست افتد چنانچه این معنی بعضی اشرف اسما رسید و خواه از سبب منظور گردید که این
 فصل بخاطر سبب افتد که شاید مردم کار نا آشنا این مقدمه را در لباسی که معمول و تعویق می شده باشد
 ظاهر نمایند یا بعد ازین حکم جهان اطلاع صادر گردد و خواه خواه از خریف متعذر بگردند لهذا بخدا که بدون ذات
 شریف ایشان را که خلوص دوستی و دیگر سبب استقامت نمیتوان کرد و تصدیق میدهم که کیفیت حقوق و العفو ان
 مناسب معروض قدسی گردانند و استحقاق بسیار که نموده اگر خاطر حقائق ظاهر متوجه تعیین حال در بعضی فصل
 خریف شناسند و اعلام بخشند که موافق مرضی مقدس صاحب و قبله دین و دنیا بعل آرد و اما تا شخص
 پرگنات جاگیر و طیار شدن دولت و سند متعذر و نه دانستن عاملان و رسیدن آنان بکام مقصود و
 او از فصل وقت منقضی شده چیزی بدست نخواهد آمد بیشتر نفوت و فزاید گذشت خواهد پیوست ارسال
 جواب را بر سرعت و استعجال ترصد است ایضا از ایام جدائی اگر چه زیاده از دوسه روز گذشت اما محبت
 اگر است که مراتب خواستش در یافت صحبت شریف بچه مرتبه انجامیده بر هر تقدیر معاودت با سعادت
 مع النعمه و البر که از حضرت آلی مسالت می رود و دیگر کیفیت معامله محمد با ششم این مغز دل پرگنات دارد که
 اینست که اکثر کاغذ اسناد خود را بر جمع نموده و طلب حصول موافق تقدیر که هرگز از هیچ عامل بعل در نیامده
 و متصدیان سرکار شاهراد با سالی نسب و الا تبار از و باز خواست بینمایند صورت حساب ندارد و
 موافق حساب و ضابطه و دستور خالصه شریفه و سرکار عالی متعالی با و محاسبه خواهد شد تا هنگام خاطر نشان این
 مطلب بمتصدیان سرکار شاهراد با سالی و الا گوهر زمانه متبییناید و بریشانی او نموده سمیع گشته که قادر
 بسواری نیست که بدفتر خانه عالی بیاید و در صورت اگر چیزی به هم بر زمیند و بر آید چه قسم باز یافت خواهد شد اگر
 حقیقت متناظر آید در زمان شایسته بعضی اشرف صاحب و قبله دین و دنیا برسد بالفعل مومی آید
 بمنصب سه صدی که در خور حال اوست سرفرازی باید و بنده درگاه خدمت مناسب از خدمات سرکار
 و الا مقدار با و رجوع نماید اقرب اصول است و منائباتی بمحاسبه سرکار و الا شاهراد با سالی نسب بحسب
 پندار ندارد و از آنرو که هرگاه بمتصدیان سرکار فرصت مقتضای وقت باشد و تنقیح حساب نموده چیزی به
 ذمه او ظاهر رسانند موافق حساب از عهده از جواب خواهد بر آید و این معنی را بنویسد که در خاطر شریف موجه در آید
 معروض اینجمن نشین که دانید جواب تلمی نمایند که مطابق امر لیل القدر عمل نموده شود و زیاده چه تصدیق رود و

ایضا سیادت و نقابت مرتبت شهادت و معالی منزلت اخوی عزیزی همواره محفوظ و حفظ حافض تحقیقی بود که کامیاب
 فارین باشند بعد از ادا کے دعوات و اقیه و اطهار شوق بلا نهایت کشف و غیر خلعت پذیر باو که در نشر وجود
 بنا بر جد و ثا نورنا مرغوب و ظهور و قانع نامعلوم هر چند مقتضای علاقه صمیمی رنگ کرد و درت بر صفت
 دلمان نشیند لیکن در بینان عرصه شهود و نظر معنی شناس بر پیونفاے ناپایدار گماشته ازین رهگذر خیار
 کلفت و خاطر نمی آرند مفهوم نالند و انالیه رجوع خود را از اوضاع دل بستگان رسم و عادت باز میدارند
 در نیصورت یقین حاصل است که آن گرامی برادر از محروم وقوع امر نالایم ناخوشی را بدل راه نداده در مقام
 استقامت تسکین پذیر خواهند بود و اشتیاق دیدار و محبت آثار زیاده از آنست که به تحریر در آید ایندو تعالی
 عنقریب با دراک مواصلت یکدیگر نشاء و خاطر بنفراید ایضا خانصاحب حیران و الا منزلت رفیع امکان
 فیض بخش فیض رسان امیدگاه عالیجاه سلامت بعد از انوارم بندگی و نیاز معروضی را سے عالم آرا سیکرد و اند
 که بر خرد و مندان پیدا است که مگر و بی که در عالم کون و فساد صورت ایجاد پذیر و ظهورش حکیم یزدان بود
 و هر چه از خدایه بنده برسد خیر و صحت او در آن بود و عقل چرخه سے بحسب ظاهر هر چند در تحسین و تقییم شایا
 مجال تصرف دارد لیکن نظر بر حقیقت نمیشد اند که در دایره او را که پاسه حرات بگذارد و پس عید فیض
 بهمه حالت در حضرت قاهر مطلق سپاس گزار باید بود و اقلیم و بر شش و نه کار چمن برابر و بناید نمود
 ایضا ذات جامع الکمالات خادمان سیادت و نقابت پناه صفوت و نجابت و سنگاه مسند آرا سے
 فضل و انضال صدر پیرایه صفی مجد و جلال تقدیر از زمان پیشروا سے حق طلبان قدوسی مولوی سیدی سندی
 استظهار بشهود تجلیات ربانی و ظهور کاشفات عیانی لذت پذیر و جادوانی باو بداند ابلاغ دعوات عقیده
 آیات که مستلزم عقیدت اخلاص خالص و محبت صادق است کشف و غیره مرآت غیر حقائق تصور بر میگردد و اند
 که گرامی صحیفه واجب الامر از مرقوم ملک شفقت طراز که در دلنشانی و جانفروانی حکیم اعجاز سیاحتی داشت
 در هنگام مسعود و بهجت آموذنیض و در و عطا فرمود آنچه از حرف توجیه باطن و در حق صدیقان ابرار و زنت مندا
 نقش پذیر خامه حقیقت پیوند شده بود در سوخ نمودن و حسن اعتقاد برانفرد و الحق را باب کمال و خداوند
 و جد و حال را نسبت بحیران و مخصوصان همین طریق ائمه مرعی و سلوک باو ده است که هر گاه رنگ
 که درت و غبار طلال از انقلاب اوضاع روزگار بر صفی دلمان آتامن راه یافته از میان برهفت آسمان
 گرا سے آلی و دوستان در طرزه العین یکدیست مرفوع و فرود و دیده حایت را کمن دامان در و لیش
 نصد سید کند و قوش بنشیند از اینجا که مفهوم النقر فزنی بهره موفود از فقر خدای تو فزنی ایندو
 بان عده خاندان مرقوم رسیده است برین تقدیر یقین حاصل است که بانک توجیه خاطر حق پدید

نظام مقصود و حرام سداقت گزینیان سلسلہ دام بوجہ حسن چہرہ کشا خواہ شد تعویذ مرسو کہ مرزبان و س
اہل سعادت بود و نامہ ثانی بخیر کہ انہم فی الحقیقت بیگل گردن اخصای پرستان شایستہ مینمودند و مرزبان
معاملہ با دوست فرستادہ کہ کہ بر طبق امر شریفہ گاہ بند گرد و دیدار است کہ معاشرت و معاشرت ظاہر و باطن
آن بر گزیدہ خجاست ربانی بجمع و جوہر حقیقہ و تعبیر تحت و زران بودہ معین و مددگار خواہد گشت اثبات اوراک
صحبت با برکت کہ در زخم دوستان نسیجہ بہشت برین ہانست از اندازہ گذشتہ لیکن چون بمقتضا سے
وقت پاسے در میان میگذازد و ناچار خاطر زخمہ شوق خوردہ را در کنار شکیبائی سے سپار و کار ساز حقیقی
بیشیہ بر فراز پیدائے آید کہ بھول این تمنا کامیاب شدہ نہ زیادہ چہ تصدیق و ہدایا چار باش فضل
افضال تباہیات اینہ و فعال میامین و جوہر مسعود فیض آسودہ دما سے سیادت و نقابت و تربت فضائل
و کمالات نہشت عمدہ خاندان مصطفوی نقادہ و دومان مرتضوی جہمہ افزہ ریت و دین بایہ اندوز
کشف و کھن مجذوبی مولوی بسیار سال نہشت پذیر یاد بعد از آداسے از عہدہ وافہ و افہ نیکو کہ مستند
معدت را نہ است مشکوف ہمہ منیر حقانی تصدیق میگردد اند کہ مفاوضہ واجب التوفیم لازم التکریم کہ عبارت و کمالات
از صحبت ایمانی و فرطہ ربانی نشان میداد یعنی جانفرا باب الابواب گلستان بہشت و سرور بہ خاطر دوستی
گنجوی کشادہ در نہنگام سعادت التیام ملوہ و در فراموہ نسیم غنیمت خلعت و دفاق ہشام موالات
مقام رسانید و مشورن عطف و مقرر نش کہ اساس یکجہتی و اختصاص بر دل صداقت منزل سے نہاد و ان
کل نشاط وقف اہمال و آرزو ساخت اکمل شد علی ذلک از استیلا سے شوق گرامی ملاقات فائق البقا
چہ نویسد کہ تکلیف طرانی خامہ و داستان پردازی نامہ برگ و ساز شرح و بیان نمی پذیرد
و در دین سنیہ ام چند ان بہار شوق و رجوش است کہ بایک غنچہ دل صد ہزار ان گل ہم آغوش است
با بجا آمدن غم و در مسکینہ فیروزہ اثر این جہت کہ انشا اللہ تعالیٰ درین معدودہ ایام وسیلہ حصول انتفاض
صحبت سر اسر سرت میشود و انتقام شمرہ سے آید توقع کہ غفریب شاد مقصود بوجہ احسن چہرہ را فرزند
بالفضل دیدار شریف فریغ ناصیہ سیادت و اجتناب نور باصرہ بجاہت و اصطفا جامع فضائل صورتی و مہر و مہر
کہ یکم الذات ستودہ صفات کہ بر ہم نقد و ستہ ہم داوہ فہم البہل مواصلت سامی بغایت محفوظ
و سرور است حق جل و علا این تازہ نہال مجد و اجلال مازہ عین الکمال محروس و محفوظ و ارادہ فوق
مشاہدہ حضور حضرت نور الانوار و جلالت مکاشفہ شود و رب المعبود کہ لیس فی الدارین غیور بار و صفی خاص
اورت بر دوام باد بالنون والصاد و الیجا و سادہ افادت و افضال بذات جامع الکمال شریعت و ضلیت
پناہ افاضت و نجابت و سنگاہ مولوی استقامت زینت پذیر جاہ وانی باو بعد از ابلغ دعوات انتقام علی

کاشوف منیر بیگ گستره سیکر و اندک نیتکه انیمه بهنگام مسعود و زمان محمود بیست و دو روز آورده مواد اتحاد و دوستی
 برافزود و فواید عظیمی از اسرار پندار سیدان مکاتبات اخلاص بیان در طول زمان و استعداد آوان شعاع
 نمود و الحق و نشان تعلق و عالم اسباب بین الاحباب حفظ بهر صوری و پاس مراتب عرفی مستلزم بود و منت
 معنویت و نظریه انقلاب اوضاع روزگار و اختلاف اظهار لیل و نهار و عجز و اقتدار برگزیده و نیا سینه خود
 گذر و فتنه نشود و ناسه و هر کم فرصت می باید که وصول صحائف مضامین پیام کفر و بدلی ملاقات
 و کزین عرض کلمه و کلام و دستاورد است اخبار و استعلام بر حال عاقبت اشتغال بنیم سیکر ده باشد لیکن چون
 در ایام سابق همیشه گرامی متضمن استعدادهای انصراف بر عرض مطالب پیچیده و پیچیده و بعد معروض حقیقت و کتب
 جاه و جلالت پایه پذیرائی نیافته بود و نگارش جواب به حصول مقصود و مقرون بهلیق جواب میسر نیامد و
 اخیراً که درین چندگاه کار سازی عزیزه که نگارش او کمال مبالغه علمی نروده بود و صورت سیر انجام
 پذیرفت و بعد مدت محال سائر آن ضلع منسوب شد چنانچه کیفیت در بار عالم در زبان ظاهر خواهد ساخت
 زیاده و جمیعت ظاهر و باطن با و تعریف ذات جامع الکمالات فضائل و شرف و پناه اخلاص و انصاف
 و دستگاه شفق مولوی استعدادهای پیوسته از معرفت آتی و دوام آگاهی سرور و شکر و با و بعد ابلاغ دعوت
 و فیه نهفت از مسودت معنوی کاشوف منیر بیگ حقائق تصویر سیکر و اندک گرامی نامه گفتند تعظیم شعرا و جلالت
 مرحوم سید غلام محی الدین و کیفیت واقعه شهادت سید مغفور و در و نمود بر نیزگی روزگار چنانکه آفتاب
 پذیر ساخت از خدای ازل دنیا و تن و دیر باطن خرابان ظاهر اند که در کسوت پارسائی جلای مینای پناه بخدا
 باید بر دوازده دال شوب طبعیت کوب تیره در و زمان به بهره از حقیقت ایمان امان باید محض
 کاش وجود بیسود ایمان از ملک عدم بعالم شود و نیا به سبب تعلق از معرفت و آزار این مودیان
 باز رستی برین تقدیر یا جرات مرقوم معروف جناب عالم تاب گردید از آنجا که انحصار چنین قضایا و است
 حکم شریعت مسطور است امر عالیه قدر شرف ظهور یافت که بر وفق احکام شرعی بر زومه هر کدام خون
 مقتول با ثبات رسد بقصاص خواهد رسید و مقصدی انجام در صورتی که اهر این عمل شایع خواهد بود بعد
 تحقیق بقیاب زمانه سوز خسر وانی نفست اندوز خواهد شد در صورتی غیر از آنکه رضا بقضاء داده ستر
 خط تسلیم در رضا نخواهد آید که نیز نیست بر آن عارف اسرار و جوی و امر کلانی دانسته حال باقی مرغانی
 منکشف است که لباس حیات مستعار ثبات و قرار ندارد و اساس خانه آب و گل از قیام و اولیای الهی است
 است ناچار ازین خاکدان باید گذشت و این چار دیوار غماز باید گذاشت نفسی که جمیعیت گذر و نیست
 باید دانست و دل ازین رباط ناپاکی بر کنده بخدا باید پیوست و الله ولی التوفیق و درستان همیشه

خبر محاش و حسن معاد معلوم می بخورند و بوصول نامه و پیام و انشا میشوند این و تعالی بر فرق ایمانی و مشاهدات
حقانی و اما محفوظ دارد و اینها چون در نیولان درگاه مقدس بعد بعضی بگزینانت تابع صوبه پنجاب مرقوم
بر فرود علی و بجایگزین و کلاسه سرکار و دولتخواه گشت و این محب مروض پیشگاه اعتقاد و اجدال گردانیده
که پیر دانشت جایگزین با سبب صوبه مذکوره اگر بآن محالی منزلت موقوف خواهد شد پیر آئینه باعث انزالش مال و پیش آمد
آن محال میگردد و از جناب فضل و کرم صمد و نشان عایشان و عطا سے خلعت فخره براسه آن عمالی تربیت
حکم شد و ابوعلیل القدر شرف نامور یافت که بنده درگاه خلافتی پناه باقی نامتد سنگاه بزرگوار که مدار و اختیار
و نسق و نظام و غزل و نصب اعمال جایگزین سابق و لاحق آنصوبه متعلق بخود شناخته در باب انزونی محصول و
تر و کشتکار اینها حسن کامل و تحصیل مال واجب بوقت هرگونه ناکیدی که باطلان باید نمود و بکنند چون بغایت
آنی سال و ماه موافق تسعیر عالم بمرتبه کمال است بحقیقت موجودات فروعات و بدیهی و ارسیده و
تلف بر نمخ و ارشده در تشخیص بنحو سه پر و از ندر که نصف سالم بر عایا و نصف بلا فرج پسند کار عالی مقدر به
و نصب در تحت تعلبان نماید و از حسن و قبح عمل و سلوک عالمان خبر گیران باشند که قانع به حق تحصیل
بوده بر اخذ و جوباب ممنوعه درگاه گیتی چنان اقدام ننمایند بقیه که در برابر بوجوب امور لازم الانقیاد و عمل
آورده به تخریب جواب بر سر انجام معاملات و دیگر خصوصیات آن محال که این معنی اطلاع خواهند و نقل اسناد
درگاه بابت تنخواه بگزینانت مذکوره فرستاده اند زیاده جمعیت ظاهر و باطن باد ایضا میسر و اندک
صیغه که او را با اتحاد و حیرت شگام رسید و مضمون محبت و تفر و نشن که اشعار بر اسم محبتی میگردد و مود و دوستی
بر انز و دانه انچه که او را کمال قنات بفقیر الزمان متوقع است انشا الله العزیز از دید و او بد نشاد
دلها نیز می افزود و در شکر و در و نشان محبت عنوان عرضند این بنده بجناب فیض انساب عالی ارسال داشته
اما زبان عقیده تن بیان در او اسے سپاس کمره شانه حاصل انز و ن از قیاس محض فضا بنجره قصه است
مگر آن نقاد و ده و مان مجد و اعتلا بحسن آوا سه از جانب این کرا و انت آیم بنحو سه که موجود دانست
شکر گزار تو انشد گردید دیگر مبلغ این مقدر که بسبب نارسیدن قبض الوصول بهر تصدیان
خسترا نه عاوه و کن دیوانیان غلام از جبهه طلب نقدی و کلاسه سرکار عالی عرض مطالبه
وضع نموده بودند چون ضابطه نشان است که هر چه عرض مطالبه بیکار علی میگردد و بنیت و اجمد رسیدن
قبض الوصول مذکوره معروض مقدس گردید و بیخ جهان مطلع شرف انفاذ یافت که در قسط آینده تحقیق نمایند
چنانچه فرد کفایت تخفیف قسط و فرد وجه طلب لغایت ماه شهر یور و هزاره و پیه بابت موقوفات و کن
داخل ابواب عرض پیش چانه الملکی مدار الهامی است پس عرض شرف بهر چه حکم میشود و کاشته می آید اندرین باب

خود می و الا بارگاه آنچه لازم اخلاص است بجا آورده فلان وکیل نیز در سعی و تلاش مقصود خود بلکه در تقدیم
 خدمات مأموره احتیاج ترغیب و تحریک نداشته که سرانجام کار حسب المدها و درخواهان صورت پذیر
 شود و ایضا بعد از ابراز لوازم غریبستی کثوف گردانیده می آید که از استماع تقضایا می نارضیه شود
 و ملول گشت چون از مشیت این روی چاره و گنبد نیست و هر که بر صبه و جو داده بکتم عدم خواهد گشت
 یقین کن آن دانا که عالم کن و فساد و فساد و فساد داده و در مقام اصطلاح خواهند آمد که این جرات بدون بصیرت
 شکیب علاج و در هم ندر در زیاده زیاده است ایضا مخفی و مستور نماید که چون درینو لا خبر گفت اثر از آن
 رسید که قبضه ربانی و سر نهشت آسمانی اولاد واقعه جانسوز و قضیه دل خراش برادر غیره فراموشین الدین
 رو می نمودنایا بفاصله چند روز خلف آن برادر گری از عالم در گذشت پنجه حراش از شایسته نمانا شکفته
 فروریخت بعده والد ماجد علیه الغفران غالباً انعم انیان خست هستی این بنی سراسر بر بست پس از آن
 پسر عزرا و در هم نیز باید بر سفر گزین نه نگاه روحانی شد چه گوید و چه نویسد که با استماع این مصیبتها
 جگر گداز طبیعت بشری و قالب مغزی چه مقدار بپس سرسوزش و سوگوار می گشت و چه صعب حالتی
 و سخت اندوهی بر دل ناتوان می طاقتی آورد و هر چند در عالم دید با تار یک نمود و آه سرور بربا کرده
 بست لیکن چون این در و لا و در و لا در مان پذیر نمود لا علاج سریر خط تسلیم حکم این روی نهاده آمد
 اگر چه شورش این ماترما می جانگاه آن اخوت پناه را به اختیار اضطراب و اندک از خواهر انداخت
 و که در تالم پایان ناپدید خاطر غم ناپدید ایشان را محزون و ملول خواهد ساخت اما چه توان کرد که
 بقایا و انکی ذات واجب تعالی را مسلم است ممکن الوجود را این خاکدان غلامی باید گذشت و نیست
 چاره کار بدون اصطلاح نمیتوان یافت برین تقدیر میباید که آن نور دیده که با خلایق پسندیده انصاف
 دارد و مشورت و در حقیقت اندیش خود را از عادات عوام الناس باز داشته و تحصیل حرضیات الهی
 که مستلزم معرفت و آگاهی است بگویند و از بهر ترویج ابرواح آن رهبران جهان با و دانی باقی
 فاکه تسک جویند حق غراسمه با ایشان افزونی عمر گرامی کنند و یکسر داستان گله دوستان در از دست
 و طول و عرض صفی کاغذ کوتاه قلبی درین باب اگر برود ازین راه خواهد بود نه از راه فتنه ان بنیه
 که راه بهات چه میگویم و از کجا میگویم طریق سر با خرده فتاده را بنیو اجم که میگویم که کار با دلیری افتاده
 که صدق حقیقی این شعر ملک الکلام است س قریان آن تافل و آن پیستم که دوش و فریاد من
 شنیدی و گفتی فغان کیست به هر چه حکیم علی الاطلاق جل شانده عزیزه بانه بر اعیان و اعراف دارد
 و ساز و باضافات و جلیات و نسبیات و اعتبارات بجز و گواره باید ساخت و بقیل و قال بلا اثر

نباید پرداخت از کلمات حکمت مآت ارسطاطالیس است دوستی که بخود ایش تو راه رود و اگر راست خودی حکم
کبریت اخروارد اگر تو بخود ایش او راه رود و تمام عالم دوست تست حق تعالی دوستانه انصافی و با دو
تو هم است که من گفتیم و السلام جواب سه هستیم تا تو بر سر عهد قدیم خویش ما که نگردد ایم به مستقیم خویش
که ای خدایم بدین تو هم که کلماتی و کرد و کرد عارضی را شامل بود و در زمان مسعود و هجرت آمد و ضیانت فرمود و حق
محبت پیر یار از آغاز انتظام سلسله دوستی تا زمان حال احوال که سنائی طریقه اتحاد باشد هرگز پیر امون
خاطر راه نیافته و اگر بنابر ناگزیر نشاء التعلیق نفسانی صورتی بر خلاف مرفعی شریف بمنده ظهور یافته و به نقصان
او از غیبل منتفع و حال نباشد چه بگنجایش که در استان گله و در استان در آن نشود و به تقدیر عکس تصور و دستار
اگر اند و چه من الوجوه غباری بر صفحه منیر صافی نشسته فی الواقع رشته شکایت بر تعلیل انجامیده به قیام
کواه و بینه بیک سخن می توان کوتاه ساخت که عزیز گفته بار اگر موافق است و محب صادق از هیچ بگذرد
طایفه و شکرتی بمیان نمی آید بلکه از هر در که در آئی و بهر آنکه که جلوه خرام نالی مواد مودت می آید
و اگر نه من نسبت دوست دل گزین نیست بیکانه آشنای و نه او را با تو پیمان و خاوند ترا با او موافقت و ملا
زیاده ازین بجز شوق محالست نشاء التعلیق و اظهار خود ایش خرق حجاب مباحثت کلفت انگیز چه نگار و
و یکصد لذت صلح از تو بیک جنگ توان بر و بهر هم از آن دم که در جنگ مانده و نگارستان بدین
سخن آرائی که عرکس الفاظش در پرده بجلو با سه شوخی داد و لربالی داده بداد مشتاقان گوش آید
اجاره عافیت ذات ستوده صفات رسید فصل بفصل سخنان و لا دینر جنگ نیز بجای ذبه معنوی از دل
حبس پیر یار اگر خفته بر زبان تحریر در عرصه تقریر آورده و مصرعه جاننا سخن از زبان من میگویی و صورت
و تو حق غبار طلال و عدم آن بمقتضای القلب یهدی الی القلب بر حرآت صفوت آیات خاطر را رفت
خمار اشکار و نمودار خواهد بود و اظناب کلام در تحقیق الطرام تطویل لا طائل و تحصیل حاصل ست عزیز که
کیفیت محب صادق و صفت یار موافق از و نقل کرده اند همانا از سلسله کانه و کشن کرده و وحدت وجود
از ملاحظه بر اصل پیش قدم اند بوده باشد و اگر نه آنه دگی منصوب از شبلی که هر دو از کبار اولیا الله اند
بر زدن کلی مخالف این مقول است و ثبت مدعی و السلام در باب جاگیر محب هستی که شافعه و عده فرموده اند
و حق که بمقتضای الکبریم اذا وعد وفی تو چه خواهند نمود و جواب گدسته بهارستان فضل و کمال که بر نگینی عبارت
و تانگی طرز هزاران برگ و ساز نشاء و وقف دامن آنه و سلسله ساخت و زبانی که خاطر محبت ناظر خوانان
مژده عافیت و سلامت حال فرخنده مال بود هر قدر وصول انداخته انجمن اخرو از یگانگی گشت و از انجی که
در ششمین راز و ادها سه صافی بر عهد که عکس انداز است آنچه که وجود صورت طلال و عدم آن را بر اطن

آینه مثال توام یافته سرای شکفتگی فرا داشت آرسه فرو سینه صافان را بخار سکه بود بر چهره است در درون
سینه آینه را که در نیست به در باب جاگیر ملاذ الاحباب انشا الله تعالی زینتی المقدور سعی موفوره بطور خواهر پرست
نظاره شریفه ازین دادی طاهر با و دیگر از نگارش نقل محب صادق و یار موافق آنچه در حسن ظن ایشان نقش
مطابق واقع نیست از آن رو که چنانچه در نیکه انیقه اولی مقوله دوست و دوستی بنسب بکلمات حکمت است
یکم اسطاطالین است نقل مذکور بحسب سماع از سخنان بوعلی سینا است مهندار سم مطار هر عرقه متون بود
جواب پروا خست زیرا که خلاصه مدلول کلام مولوی عبدالرحمن جامی که در دیباچه لغات است نویسنده اینست که
جوانی با درویشی از در بحث در آمد و برین درویش اعتراض بجا کرد و درویش بر و بر آشفت و جواب تمام
شد عارف برین حال وقوف یافت و گفت اگر آنقدر کامل بودی دوست را بهمان جلوه مشاهده نمودی
و هرگز نیاشفتی هرگاه آن زده شدن ادلیا از بیگانه نادره باشد آن زده کی منصور از پتہ دل با وجود مرتبه و کثرت
کبریا براس بر سر زدن کلی از شبلی بغایت ناسزا بود و بلکه چنانچه علی بنجر پاس آداب شریعت بود
قول مقصود شعر بر رعایت الطوارط رقیقت باشد شبلی را بدون حروف زبانی آزر دگی و گران بدلی را نه باید
با قطع بر تقدیر که راه یا بد جهان نازد مشایخ صوفیه منظور از او بیگانه نیاشد فتیله باب منظره علمی که
خاتمه علمای فارغ التحصیل است در جهان مثل غولش پیاکن به تا سوال ترا جواب و جوده در از نشی
را چشم خفوت و بس و السلام علی من اتبع الهدی جواب شرف و افادت پناه فیضیات و کمالات و شکاک
سلام که دو دمان انفالی نقاوه خاندان کمال پیوسته تازگی بخش چمنستان افادت با و زادان و دعوات محبت
سمات ابراموده کشف را به صواب نامیکه و اندک کلام است بلاغت با هزاران طراوت معانی که از بیستان
طبع گلریز و گشتان خاطر بهار انگیز سمت ارسال پذیرفته بود و خسته به گام مشام افروزه مسرت و نشاط گشت
کلیک بدیع تر چنان نقش پیرایه صوفیه بیان کرده که اگر بدستور سابق پاسخ در اثبات بکثرتی ابلاغ رفته بود
بسیان نمی آید باز به تقریب ایما کاری و تبلیی رسم یاد آوری مرعی کرد و بختی آفریدگار نوح حکم کز اولین
روز جدایی تا این وقت که دست به تجربه پاسخ نیکه انیقه آشناست به یاد آن چهره آراست محبت و اتحاد
بنوده و خور بدین یاد دل شاد یافته تعدا و مکارم اخلاق ذات ستوده صفات بر زبان درشته معنی
در نگارش صحائف دوستی نیز کوتاهی ننموده احتمال که مکاتبات هر سوله تا این زمان بطلان گرانج نیامده
در ایامی که ذکر جمیل از قبیل انقلاب اوضاع در کار در دربار گیمهان مایه معنویان دیگر بیان آمده و در مراعات
حفظ العیب که مستلزم قانون یگانگی است تقصیر نرفته اما چه توان که در وضع زمانه قسمی بنظر من آید که تفصیل
و اجلاس صرفه نماید امید که شاید مقصود و مقرب جلوه ناسته شود و مقصود مشتاق توایم آنقدر که بهر حسن

خداوند سیادت بجااست عزت شریف و شرافت منزلت رفائق و معارف مرتبت هدایت و ارشاد و بخت
زبده مشایخ کرام عمده اولیای عظام و خجسته هنگام بهجت و درویشیه باعث ازدیاد مواد ارادت و اعتقاد
گردید آنچه تاکنون مبارکباد خدمت و یوفانی سرکاره از لاشاهی سلطانیه از دست شفقت و مهربانی نقیض پذیر
خامنه یقین نگار شده بود اینها همه از میامین توجه باطن الهام موانع بزرگان دین و اهل کشف و یقین که یقین
این گروه دالاشکوه و ایمان دلشعین دانسته است آید امید که توفیق او عسر و سهل و جلاله مهر و محبت
خداوند متعال تا دم حیات دل افروزی نماید کار و خدمت که از خود مایه آن سلسله علیه را جمع باین کار
و در تقدیر بوده باشد با نهار و اعلام آن شادمان گردانند و همیشه از شوق و افسان الاطلاس تصور فرموده
از گذشته خاطر حقیقت و خصال فراموشی ناسازند چه شیخ محمد جوهری است که در پیغمبر می افشاید و از غم انقلاص
واجب الاعتزاز نگاشت قلم خلوت و سزاواران سیادت و بجااست عزت شریف و شرافت
منزلت رفائق و معارف محبت هدایت و ارشاد و بخت زبده مشایخ کرام عباد اولیای عظام
در خجسته هنگام بهجت و درویشیه باعث فریاد حسن ارادت و اعتقاد گردید آنچه از دست مهر و محبت
بر قلم در آورده بود اینها همه از اثر توجه باطن حقیقت موانع دانسته است آید و مولود شوق و عقیدت یقین
اینده می دایم از یاد انوار الهی تعالی که دل میجوید دریافت محبت گرامی دست بهمد
بالفعل اکثر وقت بیا و حضرت و تعداد کار هم خلاق ذات منزه حشرات صرف می شود و مقرب حضرت
خاقانی جامع شریف انسانی قاضی محمد میرزا پیوسته به سخنان اخلاص و مقالات عقیدت تر زبان اند
بر سر تقدیر و کمالات صوری و معنوی و محفل اقبال بادشاهزاده جهان و جهانیان بعنوان شایسته بمیان
می آید چنانچه درین ایام سعادت انجام شریف شریف مع نشان عالیشان از روی غایت و افره با هم
خود می شرف اصدار پذیرفته بود اگر که کوی انکه نظریه یکدیگر در میان نمی بود و احتمال که ایام خاص با مدخل
حضرت بر نور هم میرفت الحال چنانکه تا سعادت ریات عالیات مشغول بفاصله دولت افزا بایده بود
واجب صدق نصاب را میاد آوری کامیاب باید داشت زیاده چه بر ارم رود و السلام و لیجان
نواب مستطاب و الانجاب کون السلطنه العظمی عهد المکرمه المکرمه المکرمه المکرمه المکرمه المکرمه المکرمه
تحقیقی سلامت و الامتداد و واجب الانزاع محرمات الطراز عرقوم قائم منشیان عطار در نعم و در هنگام خجسته فرجام
سعادت و درویشیه باعث و لغو و زنی و دل اندوختی گردید مامور شده بود که بتصدیان پرگنه سبیل و
بلج آباد که در فصل گذشته متعلق بجاگیر سرکاره نواب نادر فلک اقتدار بوده بنویسد که بالحق فلان چو مهر
و تانگون گویان بوزارت پناه شیخ ابوالحسن دیوان بادشاهی رجوع سازند تا سعادت اقامه یابد و آید عالمان

فصل مذکور منع شود سرانجام این کار شرف روزگار خود تصور نموده بمقتضای آنجا نوشت که اندرین باب
 سعی بلیغ بجای آورده و چنانچه وکیل سرکار که بدین بار جهان مدار قیام دارد و خدمت گرامی معروض خواهد داشت دیگر
 از برگذر عدم تقدیم آداب و ادعای که نیاز اضطرار با وجود خواهش بسیار به اختیار بیان آمده هر چند پس
 در دامن اعتدال کشیده آید آستین شرمساری بر روی نماید امیدوار است که چشم لطف و کرم نواب بخورند
 بنگاه عاطفت برادرادت باطن انداخته عذر خواه این بودا خواهد شد و همین دستور با مقام کار و خدمت
 سرکار انبساط و اختصار خواهد یافت زیاده چه سبادت رود و ایام دولت و اقبال با و دانی با و بهر لایق
 درینو لا بموقوف عرض عالی شتالی رسید که در میان زمینداران برگزیده است بوسیله سرکار فیض آثار و برگزیده
 سلطانپور تعلقه جاگیر دار از مدت نرسیده و نموده و با هم بنگ و بدل بیان آمده جانبین بدرگاه
 جهان پناه داد خواهد اند و قطع خصوصیت نمی نمایند بنابر آن حسب الامر حلیل القدر نگارش میسازد
 که کیفیت این تفتیش که بنوعی در رسید و بنحو که رفع مواد مخالفت طرفین صورت نیند و هر کلام
 تسلیمی پذیرفته و جادو مقام خود آباد شود سعی بلیغ بتقدیم رسانند و آنچنان کنند که بار دیگر جناب جاه و جلال
 بفریاد نیامند درین باب تا یکید دانند چه عرض می کنم مکتوب مصداقت اسلوب و مجسته نهنگام
 رسید و از خواست آن خواهش خدمت برگزیده جلال بود و بر ذرات جاگیر و کلاسه سرکار نواب
 قدسی انقلاب شمره شجره عظمت و جلال نونهال گلشن ابدت و اقبال غره ماهیینه ملت و دین شاهزاده
 محمدرالدین معلوم گردید اگر چه این جانب در همه حال شیش و بهیود آن سلاطین خاندان مجد و کمال بیخواب
 اما چون مراتب انتقال عالی بیان می آید بمساجع حقائق جماعت حضرت شاهنشاهی می شد و ایشان در
 کیفیت کار پروازی و کفایتی که در بودن آن سیادت پناه صورت بند و اصلا بتمام نیاد و ده بودند
 که بجه عنوان خواهند پذیرد و اخت و سرانجام معاملات و افزونی مال چگونه خواهد ساخت لهذا گشته
 می آید که این همه را بطریق اجمال بنحو که قابل عرض مقدس می تواند بود و برگزیده که معروض مظهر گردانند
 انشاء الله تعالی است و متذکره آید زیاده زیاده است بهر حکایت **خان** خان عالیشان بلند مکان ملاذ
 جیران معاذ و دستان همواره و نشین وزارت و اقبال بوده کاسیاب مطالب کونین باشند بعد
 از ابرار از ارم دوستی و بختی کثوف ضمیمه اصابت پذیر گردانند می آید که درینو لا چنان معلوم شد که
 ایمنی و فوجدار می برگزیده از تغییر عزت اعلی به چو پیر نامی متغیر گشته و از سر رشته و فقر و الا بطهور انجاسید که
 سرزاد اعلی از سال گذشته و بهر دست جمع با ضافه مقرر و مشخص کرده ال واجب سال تمام میبایست ساخته دول
 جمع سال با ضافه و مناسب بهر نور از سال و شش در صورت پیدا است که غیر موجی الیدی

خواهد بود و توقع که غرض از بیان خط اطلاع بخشد و محمد بن امین برگزیده بود که در گذشت که سال افسانه نمایان
 بهل آورده و کیفیت افزونی مرز و عات آینه سال بزرگداشت شینده و کبریا و نیز بیان آمده اگر
 بنابر صد و تقصیر مستوجب تهنیت شده باشد قلمی فرمایند از حسن پرداخت و انت شریف یقین حاصل است
 که علان کار آمدنی به تقصیر بجا خواهد شد و بر تعدد و توفای هر دو هم که ادراک حال متعده افسانه میشود و آخر
 سال و رقی بر میگردد و انتقام خواهد گرفت که خفیت تعدد با سه سال گذشته و میل تمام مال و معامله بر شین
 محبت توفیق یک شنبی واضح و واضح شده باشد ایضا مدت است که شیخ محمد را در متفرخ خلافت اگر آباد و با طار
 آمدن خزانة صوبه آرا آباد و صد سوار همراهی مطلق و دیگران شسته معلوم نیست که زیجا که افسانه کی رسید
 کیفیت اخراجات رکاب نصرت نایب و کمال اختیاج بر پیشین این مکرر مرقوم ملک محبت ملک
 گردیده نظر بر سر انجام ضروریات مساقی طفره پیشان کرده که در فیه و وجه نخواه از پیشگاه افسانه
 حضرت شاهنشاهی از خزانة متفرخ خلافت مرمت شود و از جمله دوازده کمر و پیله که در سرکار محله مانده هر چه
 بتوجه گرامی میر آید طریق استرداد یافته باز سابق افسانه پذیر و گنجایش دارد و الا آنچه درین مدت
 از برگشت جایگزین فرایم آمده باشد هر مبلغ مذکور به فرمایند و بموجب شیخ مسطور ابلاغ نمایند و در صورتیکه
 اینها متعذر باشد همان ده کمر و پیله را به دست واسطی روانه فرمایند که در بایست نه را از آنچه بزیان
 قلم آید زیاده است از آنجا که پیش رفت کار وابسته بحسن سعی ذات متعده صفات است تیر صد
 چنان می رود که امور متعلقه سرکار عالی متعالی خصوص از سال در عرض که آنهم به ترین توجع کار است بلا احوال
 انعام پذیر می باشد تا صفات حضور سعادت کجور شاهی و بموجب سپاه که درین هنگام انبیا حس را
 همیشه با تونز نگاه باید داشت که سرانجام باید و از امور ضروری آنچه ناگزیر وقت است در توفیق نمایان ایضا
 میگردد که چون در نیولا از روسته افراد و قانع چکله حصار معروف پیشگاه جاه و جلال گردد که آن فرات
 حرمت خدمت دیوانی چکله مذکوره بخواجه نجم الدین تقویین یافته معنی الیه را در اینجا فرستاده متعذر نخواهد
 از جلیلی القدر ترفه نظری یافت که بان ملا و همبان نگاشته اند که او را از محال طلبد است و بلا احوال روانه
 حضور فرموده گردانند و صورت حال به سامع فیض جامع اقدس علیه برسانند که خدمات مرقوم به بیاد است
 پناه مرزا لشکر الله خواجه چکله سهند که سابق برگزیده نو مانده و برگشته شاه آباد محال قبول سکونت و انتقام نیز بفرموده جوار
 بهشارایه حواله است مقرر میشود و باید که بدستور پیشین بخواجه تقدیس بند سه محال باز جواب نه و قلمی فرمایند
 که بعضی عالی مقامی شاهی به سید ایچا میگردد اند که در نیولا از روسته فرستاده جات در بار میله به سامع فیض
 جامع جاه و جلال رسید که بموجب اتماس سرکار شاهنشاهی بخواجه تقدیس بند سه محال باز جواب نه و قلمی فرمایند

بشمار این مجال مانده همچون خواجه مذکور از خدمت دیوانی و معنی اطلاع سرکار و تقدیر استقامت نموده آن ملا و کتبان
 خواجه نجم الدین را بجای خود می ایستاده و هر گاه که در امور تعلیم و تدریس در خدمت سرکار و در یاد کردن و در تصدیق و محاکمه
 مالی بود به حسن سرانجام منتهی باید اگر خواجه مذکور را از ویست شایسته تر است که از خاطر معنی الیه رفع و دفع
 نموده بدستور سابق مجال دارد و در صورتی که کسی پذیرفته شود باید که جمیع خدمات بگذار قنایه و دیگر سبب حاله و در
 دوازدها که خواجه نجم الدین خود رسالت است و نسق و نظام کار با کسی که از خور دان پس مجال برین تقدیر مردم
 کار دان معامله فهم و در سر سرکار استایسته پس از خدمت و مانند و بنده و دست آن محال دیگر و آوری مال تر از
 واقع تواند نمود منصوب ساخته بر نگارنده که بعضی و الا بر سر و چون محمد صادق از بهرمان شیخت پناه شیخ حسن
 وکیل که پیش ازین بر طرف شده بود و در نیو لا مجال حکم شده خدمت و در خورشیدش با و مفوض سازد و بنیکه
 در برابر مطالب و احوال تقدیر و عمل خواهد بود آنچه که در کتب محبت است و سبب منضمین بیایق حصول برکات
 و در سال نذر و در ششده کاغذ بهار الحلافت و خسته نه گام رسید و آنچه از صد و حکم اقدس علیه بنان عالی نشان
 عنایت نشان و داده و بوی و دیوان و دیگر که در حب التماس آن بجایت حرمت قلمی شده بود معلوم گردید چون این مراتب
 معروض جاه و بدال گشت سرانجام تحصیل مال و احوالی نه و کا تقدیر و الحلافت مذکوره بدرجه تحسان پیوست و در باب
 استغفار خدمت بر زبان نطق ترجمان که امت بر این پذیرفت که استغفار از خدمت سرکار و تقدیر بصدق بندگی و سرخی
 عقیدت ایشان هیچ نسبت ندارد و بهتر است که بر سر سابق و نسق و نظام محاکمات دیوانی و لایق قیام و زبیده و در
 پیش آمد جمع آن محال مسامی بیکال تقدیر نماید و خلافت آنرا پسیده معروض بنیکه غرض علانند از آنجا که بسواید عقل
 مال اندیش مسامحه و جنب اینگونه غیایات عالم افز و عالمیان نور بنندگان عقیدت آمارا هزار جان فدایا بد
 ساختن درین صورت یقین حاصل که آن زبده فندان شرف و کمال اتشالی امر واجب الانقیاد
 را مقدمه به اقبال خود دانسته بهلوتی نخواهد نمود و جوابی که شایسته معروض و الا خواهد بود و خواهند گشت
 باب سوم سر و انجانات محاکمات رفت و بجا و دست پناه شجاعت و معالی و دستگاه فعلی همه پاره
 در حفظ آتی باشند مخفی و مستور نماید که بکتوب محبت است و سبب در بلده خسته بنیاد و در رنگ آباد رسید و آنچه
 از استقامت خود و در چنگ اسلام آباد به نیابت امارت و ایالت حریت خان عالی نشان حسن علی خان چو
 حسب حکم جهان مطاع گیتی نقاد و حسن سعی در حصول مال واجب جاگیر و کلاسه سرکار و ولتدار بر طبق اظهار
 مطیع و بنده مفید آن کوه بیده الهوار در نمایند رعایا را گذارد و در سوخ محبت و ولایان قاعده شناس از باب
 صدق و صفات گشته بودند معلوم گردید الحق در عالم و ساند و اسباب مردم و دست نمیکشست که حرف نمیزشت
 آنان معین سعادت است همین آئین در دله جاگیر شد و کامیاب نشاند و تعلق سینه ایند خاطر اخلاص پسند است و تعلق بکلیه

احوال خیر نال خویش دانسته در هر چند گاه بر حسب صورت و کیفیت آن محال اطلاع میداده باشند و یک کلمه در پیش از این چندین
 سال گذشته در هرگز گول و بیل و در محال دیگر باقی مانده میقد شده و مساعی جمیله بکار برده چنان کنند که زود به وصول برسند
 تا احوال با خبر بماند باقی شود و تمهید و تدابیر و پیشکاران و اعدا و اعانت عللان بر قسم که باید نمود از فواید بفعول آورده
 از تحصیل محصول سال حال غیر باب بوده نوشته نمایند که مال سرکار سال تمام بر وقت و هنگام وصول انجام داد و است
 و در سه در هیچ محال باقی نماند ایضا امانت پناه رفعت و شجاعت و دستگاه و کارهای معانیست باشند فنی نماند که در و
 قلمه خط تفهیم تقدیر و تشخیص سال حال و تحصیل محصول فصل خریف رسیدند و معلوم گردید تا این وقت که ایام
 فصل مذکور انقضای پیوسته تقویمیکه مال واجب بکمال اتمام با تمام بقید وصول آورده تحویل فوطه دار عاید شده
 باشند و تشخیص جمیع آن روز و سه جزو رسمی بقصد انقضای کفایت سرکار و فایده است رعایا بر انجام پذیر و کرده خواهد بود
 برین تقدیر سر رشته سال مذکور با جمع و اصل باقی خریف بلا توقف و اعمال بدینتر خانه والا ارسال دارند و در سه
 که در فوطه خانه پیرگنات موجود باشد و در هر چند گاه فراهم آید بهرست و استعجال بخواند و اقله دارا سلطنت لاهور
 برسانند و در محال تعلقه ایمنی و فوجدار می خود قدغن بسیار بکار برند که از موقوفه دار و بده دار محصول خراج
 از ایدال از قسم بیست و فسلان و قوامش و غیر ذلک خلاف حکم جهان مطاع علم مطیع سرگز بهل نیاید و در سه
 رعیت مرفه الحال و جمع خاطر بوده در کسب و پیشه خود اشتغال نمایند پرداخته و عسل و قطار و دوتقوایی و افزونی
 مال در ابتدا سه حال دیگر گردانیدن و رتی در آخر سال بخوبی که در سال گذشته از آن رفعت پناه بظهور آمده
 از فوطه خاطر خویش بطلان آورده امثال می باید که برخلاف ماضی از جمیع وجوه خبر دار و بهر شیار بوده در طریقه
 راستی و درستی و گردآوری مال و کار پروازی انچنان پیش نهاد سازند که تلاقی اوقات صورت بدهد و مجری
 حسن خدمت آن شجاعت و دستگاه معروف جناب جاه و دیال گرد و ایضا خطی که در بیرون اشهر از سعی و تلاش
 بر کمال و افزونی کشند کار ارسال و کیفیت صورت حال ارسال داشته بود و در بطلان و در آمد مضمون بوضوح
 پیوست رسم و آیین مال و دوتقوای کارگاه آنست که در همه وقت طریقه جزو رسمی و کار پروازی و کفایت
 سرکار و فایده است رعیت پیش نهاد ساخته و گردآوری مال و سر انجام معاملات راضی کبی و کوتاهی نمیشوند
 برین تقدیر میباید که تشخیص و تحصیل محصول فصل خریف مساعی جمیله بکار برده مال واجب فصل مذکور از قرار
 واقع بقیه ضبط در آرد و بر سه جزو و عات ربیع چنانچه نگاشته اند در بند و بیست جاری نمودن با سه
 پنجه و خام تا بیکه تمام نموده انچنان کنند که بتوفیق الهی و افزونی مال سرکار والا شاهی رو نماید و در قرار و اوجا
 مذکور اکتفا به هر یک از کسای رعایا مذکور که نگارنده و خود بهر جای رسیده بود به پرداخت نمایند که موافق قبولیت
 از هر فرد و ذرا عه فرایع بهل آید در صورتیکه کار ناساخته و چاه افتاده ماند و ثانی الحان بخت قبولیت بر رعایا موافقه

دریناقتن رود از قانون مملداری و راست ایضا خطی که در میان داشته بودند میباید در آمد و بر مضمون آن اطلاع
داشت نوشته بودند که بمثل فصل خریف و جمع و اصل باقی ساکنه نوشته و فرد روز از فرزند تحصیل فصل خریف سال حال حاضر
سرانجام آن قیامی مخصوص فرستاده و از تشخیص جمع اطلاع نداده برگشته که قدری از فصل خریف مذکور باقی مانده است
بمال و اجب به هیچ یک نگرفته و میگردد و میگردد که در تعلیف سید یعقوب بر آمده بسبب حماقت فوجدار است و فوجدار با من
خلاف گردیده در پی آن در رجعت میباشد و از فرد روز از فرزند و رسول بطور پیوسته که مبلغ قلیل بخوبی
نقطه دار عارض شده و اکثری که بر ذمه مال ضامان قرار داده پاس تحصیل تعلیم در آورده اند اینمفعی باعث
استیجاب غلبه گشت و از قاعده مملداری بسیار دور نموده و آنچه از حصول خریف بر فصل رسید موقوف گذارند
خیال کرده باشند که ثانی الحال در ذیل باقی خواهند نوشت و هر چه از جماعت بنگاهان مال بر تحصیل باید آورده آنرا
و معلول اعتبار نمایند این قسم کل باید که توان گفت و اینکه کار برداری را چه توان تصور نمود و معلول این فصل
علاوه فصل دیگر کردن و از اصل نمانده را از قبیل تحصیل و انجمن از کدام سبب است و کدام باب از باب
با اینهمه رسیدگی که در حق شما از مردم اشتیاق میرود و زحمات که بعد از این مجوز این چنین عمل و متفکر این نوع سرانجام
نماند و مال سرکار دادم بروقت و هنگام بدیاقی نمایند دیگر معاد نمیشود که در میان فوجدار آن سیاه و سفید
ماده تراش چست و در فکر که در و در و کین سال عاقبت سگال در بندگی یک درگاه میباشد خدمت سرکار
و زندان خود را بموافقت و موافقت یکدیگر میبرد چه حسن سرانجام پذیرد میکنند مخالفت از جانبین کیست و صورت
اینهمه پرخاش بر خلاف حسن محاش از چه معنی است بهتر باین است که طرفین با هم مدارا و مودت و زنده نگه
سرکار و امارت و انصاف و مهربانی و دفع ماده تقاضا نموده راضی بطلول و عرض اینکه نه و از گونه نشو و چشمت
بر گفته که مال معلوم شده چون با فصل گذشتن برگشته که در مسیر نمی آید تا ممکن باشد در سرانجام مال و معادله
سعی نمایند و در کل جمع اسباب از پرگشت اینمفعی خود و در سرانجام پذیرد ساخته با ضامن نمایان که شایستگی
به نیکو خدمت و در و تخته ای آن امانت پناه داشته باشد بدفتر خانه والا اطلاع دارند و درست کاغذ و رسول
ندیده و موافقت نماید که در بیان از اهل دفتر و اهل رقوم حاصل کرده خواهند فرستاده بدین موجب اعتبار خواهد داشت
ایضا خطی نموده که چون گفتگوست نزاع و تقاضا بخلافت پناه و دیوان چکر اگر آباد و اطهار کایت از جانبین
اخره در بار عالم داریه اشتباه و اشتباه پناهنده هر چند بر هم اندازد و پند گاشته آید که با وجه و بندگی یک درگاه
و عقل و فهم معلوم و دل آگاه اینهمه پرخاشش چراست سو و منکر وید بالفر و فضیلت و در خدمت پناه و حافظ
محمد ابراهیم که بر دین و دینت موعی وید اعتماد میرود و در آلیا که در راه استیقام حق و راستی خرف نشو و چشمت
تحقیق نامه تراش و خلاف با چنین فرستاده آمد و تفرغ گشت که خدمت دیگر خدمت آن حال تیر و دینت

مصورت حال اعلام نماید لازم چنان است که آن معالی دستگاه را ضعیف بنماید و حق و نفس الامر بوده تعصب نفسانی را که چون
سلوک عالم افروز دین مسلمانی دور است هرگز میان نخواهند آورد و در آنچه کار با سسرکار دولت مدار نظام
سرانجام پذیرد و زیاده برین این دگرگونه بلند نشود سعی موفور بکار خواهند بود و ایضا مخفی نماند که چون شکوه
و شکایت مردم در حق آن وزارت پناه فریاد و قتل از بابت تنخواه از بد سلوکی علم و فعله نکرانه و عدم وصول ندر
باز پس آمدن اسناد و قاصدان سپاه و سوداگران بجهت حصول مقصود از حد گذشت و آنچه از سرستان و دل جمع
امسال با فائده نمایان و بی باقی مال واجب فصل خریف نهایت ماه رمضان پیش ازین بچندگاه نوشته بودند
تا انوقت که ماه ذی قعدة میگردد و اثری بران مرتب گشت معذرتا قاصدای و خطی از مدت سه ماه از اینجا
نیامد و هر چه از اینجا رسم موعظت و نصیحت و برآمد کار و گردآوری مال سرکار نگارش پذیرد گردید و چون
تضمین چگونگی حال نرسید و گفتگو سے نزاع و تقاریران رفت دستگاه با فوجدار در میان اغره در بار عالم
مدار بطول انجام میدهند و هنگام تفویض خدمت و یوانی بآن معالی پناه هر چه از فمیدگی و کاروانی ایشان
مقصود شده بود که نسق و نظام معاملات قرار واقع بر سرانند سپیدالی آمده از بند و لبت آن ضلع جمعیت
خاطر خواهد افروز و قضیه بر عکس بنماید و پیوسته نسبت باطن و زیادهای تصدیع رو به نمود با فقر و فقر
و رفعت پناه را که بر دین و دیانت او اعتماد میرود و دولن غالب اینست که از حق و نفس الامر در گذرد
بجهت تحقیق مقدمات مرقومه فرستاده اند تا در اینجا رسیده که مابقی در یافت نماید و عمل و سلوک ایشان
و فوجدار و عالمان برگزینت و کیفیت تشخیص جمع و تحصیل مال در سرانجام معاملات امسال تحقیق
افت ساگذشته و دیگر خصوصیات آن محال چگونه است و در میان فوجداران وزارت دستگاه ماهه
نزاع جمعیت و فریاد مردم تنخواه و از سر و ذوق صدق دار و یانه میباید که تبرق حسن عافیت که سنگاری
دنیا و آخرت بدون راستی و راستگاری نمیتوان حاصل کرد و به تعصب حرف حق و کلمه نفس الامر بشمار الیه
نظاره رسانند و در آنچه موعی الیه بر و راتب مسطور که ماحقه اطلاع پذیرد و آنرا بیکم و کاست بحضور بنویسد
موافقت و معاونت نمایند که اگر حق بطرف ایشان راجع است و دامن حال آلایشن اعراض نفسانی ندارد
و در خالص هر قدر بر حکم امتحان کشیده آید همان قدر در قیامت محافزاید و الا فمن یعمل شقال ذره خیر آیه و من
یعمل شقال ذره شر آیه هر چه از نیک و بد آنهمه بخود کنی ایضا پوشیده ماند که در نیو لاجحه کثیر از ارباب
تنخواه که بر و انجات خود را مصوب قاصدان فرستاده بودند اسناد مذکوره باز پس آورده استغافه نمودند
که در اینجا نرسیدند و سه صد پانزده روپیه میخواستند این معنی که موجب فقره احوال مردم است از نیم و شش
آنوزار تپنا بدید نمودند و ائمان سوار ملازم سرکار عالی مقداره بطریق سزاوی تعیین کرده شده و وجه تنخواه

اهل طلب بطاعت و تنگنا و این وقت که برگزانت نزدیک بیایند رسید اگر مردم زیر نیابند کدام وقت
 برگزانت خواهند یافت بیاید که الحال برخلاف گذشته خود تقدیر بر کمال و زبیده وجه طلب مردم از تحویل
 از انجی و فوطه داران بنام هر که تنخواه شده باشد بداند و تاکید و بیخ بکار برزند که از مردم طلبکار یکدم
 بخی نرود اگر این مرتبه احدی اظهار نمود که در وصول تنخواه تعطل و تعطیل راه یافت با طمع
 و توقع در میان آید دار و خج و مشرف و خراچی از خدمات معزول خواهند شد و بجای آنها دیگران
 مشغوب خواهند گشت درین باب قدح تمام دانسته انچنان کنند که انگیزه گفتگو سے بار دیگر زبان
 نشود و ایضا درینو لاخبر رسید که خزانه در قریه ندریه بجهت بار بردار تا حال تعطل است لهذا گشته
 می آید که چون اسناد نه هزاره رسید بدو دفعه از سابق و حال تنخواه بزرگانه بادشاهی نزد آن سیادت و دستگاه
 فرستاده شده که ازین جمله هر چه برای کرایه در کار شود و بخری داده باقی را برای ضروریات انشیاع خانه
 بطریق امانت نگه دارند بیاید که بار بردار از بلده دار السیر و سیر با پیوسته با حوالی شهر با از آنکه دیگر هر جا که
 دست بآمدند و در سرانجام پذیر ساخته با اتفاق فلان بقریه مذکوره نفرستند که خزانه را از انجا بر داشته
 بسیار نیکو و رسیدن در بر بان پور بفرستند که منزل بمنزل طے مسافت نموده بچند روزی گنج سارند
 و در بنیاب نهایت تاکید دانند و به تخیر جواب بر صورت حال اطلاع دهند پیر و آن خط که در جواب
 پیر و آن حنفی مع افراد و تحقیقت جمع ده ساله پیر گشته شمس آباد و نقل دول جمع محلی ساکن گشته و افراد دستور
 خرید و فروخت ملک تنهن سخی و تلاش در گردآوری مال واجب ارسال داشته بود و مذکور در آید اضافه
 جمع سال گذشته از جمع سال پیشو شمس آباد و باعث جزای آن امانت دستگاه شد و مطالب دیگر که شرح
 و بده نوشته بود و مذکور بود و انجا میرد رسم و آیین عمل کار شناس عاقبت بین نیست که در نظام محلات
 و سرانجام معاملات حکمت علی و میانه ر و سه حسن تدبیر نتایج منطال و شرفی مال و مال بوده باشند پیش نهاد
 ساخته و کفایت سرکار و رفاهیت رعایا نصب و تعیین داشته بخو سه که مطلب و مقصود فوت نشود و
 انجام کار بوجه حسن گردید معاشرت مینمایند که بر تقدیر در افتادگی با گروه بنوده و پیش رفت معامله
 بنی بنده و بیاید که آن رفعت پناه نوسه که فرد گزاشتنی بحق سرکار راه نیابد و غایت معامله منجر بحسن
 پرداخت باشد بجهت خاطر کمال استقلال در تقدیم خدمت قیام نمایند و چون در باب بی جوع نمودن
 گزارش رسیدار پیر گانه که حال وجود و حریان و فساد پیشگان پر گانه و هوگی مواضع پر گانه شمس آباد و ناحیه اندر
 باید بخدمت لوایب امارت و ایالت مرتبت صفوت و نجابت شرف خان عالی شان سیادت و عالی
 پناه و چهار بادشاهی و در داده امداد و اعانت آن امانت دستگاه بوزارت پناه و فرزند محمد نعیم دیوانه

نخواهند بود و هر یان و قانون گویان و زمینداران و مقدمان و رعا و سایر سکنه پر گشته به کپور رفعت و امانت پناه
محمد موسی الیه را این مستقل ایجاد است مال واجب سرکار تحصیل ادب و جواب یگفته باشند و از سخن و صلاح چای او که
بر آنیم مقرر و بکفایت سرکار دولت مدار و رعایت رعایا مال گذار بوده باشد بیرون نروند حسب المسطر و
آورده و خلف نوزاد در نیابت تاکید شناسند ایضا مجموع غلظت اخلاص و خالصت اساس خواجه کاستر و اسرافیت باشند
اگر چه که مرسل داشته بودند رسید و مضمون مودت و تقرب که از اخبار گنج عافیت اعلام میشود و مفهوم گردد دید
اگر چه اسن و آسایش از باب عقیدت باعث خوشحالی میشود و لیکن بقتضای تعقیق باطن و اوم حضور از آن
دافرا اعتقاد پیوسته مطبوع نمیدارند شناس است از نگار فکری حسن اتفاق بدیع میباشد که غمقصریب دید و او بدو
نشان برافزود و هر یانی بسیار شامل حال خویش و استمداد سال مراسلات مستند این محبت شناسند یعنی هم
مرور و قدر بر وفق نگارش آن حقیقت پیوند توجه وانی معرفی خواهد شد ایضا خفی نماید که چون موسم فراهم آمدن
هنود بانوه تمام و از و هام عام بر کنار دریای گنگ که زبان بندوی مشهور به گنگاست و بعد چندین سال
عجب بیناید نزد یک رسید و درین هنگام میباشد که محصول کلی از محال سایر آنجا ضبط و درآید و خود میدار
واقف کار بسیار از کارها از مسالک و معابر مردم خردار شود و فوقی و فرو گذار شدی در مال سرکار راه نیابد انداز
غرض آید فلان حسب الامر عافیت که رسیداری پر گشته مذکور در حسب سند غلظه بدست و شوقین موسی الیه مقرر است
تقدیر فزونی جمع بذقرا و الا سپرده از جناب جاه و جلای دستوری یافته که در گردآوری مال واجب و ضبط
محصول محال مذکور و بعد از این ایشال پیشکاران امانت پناه بوده آثار و ولست خوای بمنضمه ظهور آورد و در مضمون
میباشد که با اتفاق مشار الیه بند و بست معاملات مخصوص بنده حاصلات محال مقرر و قرار واقع نمایند در تشخیص جمع سال
تمام بعنوان شایسته سرانجام داد و کیفیت حال بر نگارنده معروض پیشگاه عظمت و اقبال گردد و زیاده چه بگوید
ایضا خفی نماید که فلان مقدم موضع ثلثان ظاهر شود که محل موقع مذکور را از قدیم غلظت بخش است و بر سه جمعیت
نظاره عایا سند حضور میباشد که از دیاد آبادی بهر آنکه از غلظت علمی بگیرد و که چون عمل تنباهی شبیه طی که محافظت نموده
قرار واقع میشود باشد بهمنظور علمها است برین تقدیر که در مسطر قدیم عمل تنباهی داشته باشد و رعایت
بقدر استطاعت در سر انجام زراعت از روستا رشتی و زراعت بانی غلظت کوتاهی و خیانت پیشگی میکنند باید
که موافق شد آید عمل نموده قرار عان را سر کرم کار دارند و افزونی مال و رعایت خلق الله بهمه حال مسطح نظر
درشته باشد ایضا خطی که از سال گذشته بودند بمطالع و آمد آنچه از کمال سعی در افزونی مزارع و عات سال
حال و سرانجام مع غلظت سبب ساکن شده و تاکید تحصیل علمی بود و بوضوح انجام میداد که چنان بر کار بردانی
آن سیادت پناه اعتماد بود و بوضوح انجام میداد و آنچه از حسن عمل آن امانت و دستگاه خان جلالت نشان

رسید قلمی بود که در پیر شاهی جهانی در برگزیده بیعت پور سرحد دور و پیه و چهار آنه در برگزیده پور دو
 نیم و پیه محول و در خزانه باو شاهی دستور قصور و پیه شاهی جهانی زیاده از و ته حقوقه است
 فوطه داران در عمل خالصه شریفه و پیه شاهی جهانی را تبدیل نمودن عالمگیری بخانه میدادند و بپوشه سلطه خود تصرف
 می شدند تا چون قرار یافته که در شاهی جهانی ابواب جمع شود و جنس نجس و اصل خزانه گرد و درین باب فوطه داران
 سند میخوانند که تالی الحالی بصل الله و ستود خستند باو شاهی با آنها از صحت نرسد وزارت پناه جنس که در فوطه داران
 پرگنت به تحصیل در آید و نه از اموال محول گرفته از باب جمع نمایند که مستوفیان عظام بجلت ضابطه انقادی
 بقوطه داران فراخ نموده اند و آنچه در باب جمع نمودن در پیه که مبارک بلا قید و تقوای آن بسپاه وضع
 قصور تمام وزن نقد بر وزن بانگ گردانید و چه صرف بابت اخلاص جنس نوبت بود و در مقدم گردید و بیاید
 که در پیه آن هر جنس که در خزانه می آید جنس وارد داخل سپاه می شد و در آن موافق دستور معهود و عمل می آید
 بر هر تقدیر آنچه در این باب سابق عمل آمده از احوال در ششتم آید جنس وارد داخل جمع نمایند و معهود و
 از حرم سپاه که سند بانگ گردانیده و چه صرف از بابت تقوای اخلاف جنس برده اند از احوال هر چه
 زیاده از دستور و ضابطه که قریب باشند از و در حساب باز پس داده و بعضی اوصول از خزانه بدانند
 و بی سند بکدام از خزانه عالی تجویز میکنند و درین باب بدانند شانسند باب چهارم از صفحیه سوم شتاو
 و خدمات مطابق نشانها که جایگزین ساله دار الکما می و موافق پر و ابجات دستور
 و ضابطه و یونانی اول مسودات نشانها که عالی مسوده خدمت فوجدار می چون
 درین ایام نخست فرجام از خراب عالمیالتا آب شاهی خدمت فوجدار می محال متعلقه قبول سرکار و تدار
 واقع قفوج تابع مسودیه مستقر الذمت اکبر آباد از تفسیر ظاهر خان بشجاعت شعار دیانت بیگ مرحمت گردیده
 لهذا امر حلیل القدر سپهسالار سپهسالار سپهسالار که انما و تصدیان محات و محال و کرد و ریان و زینداریان و چه در
 و کانه رعایا و کانه محال و چه در شجاعت شعار ند که در فوجدار مستقل انجامداشته و دست تصدی او را و جمیع امور
 متعلقه فوجدار می قوی است و نشانها که در این کوه که هر آینه شکر صلاح دولت و تنضم جنس و در بطومات و کرد و کرد
 مال سرکار و زانیمت رعایا و مالک که باشد بیرون نرود و طریق مومی ایله آنکه در تقدیم خدمت هر چه در حق
 دقیقه از دقایق خرم و احتیاط خوش و نرود که داشت نکرده در باب نظم و نسق و قلع و قمع مفسدان و دفع قطاع
 الطریق و محافظت راه ها و امنیت شوارع عامی موفوره بجا آورده چنان سعی نماید که کانه رعایا که نرود علی
 حرفه الحال و تاریخ البالی ششولی بکشد کار باشند و باید که از متر و دین و مسافین و ساکن بر یا سکنه آنجا از دست و قضا
 نرسد و ضایا و معاملات را با اتفاق از باب عدالت انجام بر طبق شریعت عزانجیل میداده باشند و در تحصیل

و در تحصیل

[illegible]

باعث جواسه آن قابل المرحمت و بارگاه دولت و اقبال گردد و در باب تحمل سیادت و نجابت پناه عیبت
 و شهادت و دستگاه مورد درجتم نمایان همه در عواطف سببه پائین فلان شمول عواطف والا شاه بی بوده بدانند که چون
 بعضی حال جاگیر و کلاسه سرکار و دولتدار و مشهوره را با و واقع است لهذا نظر بر مراتب و صوغ اخلاص و اختصاص آن
 سیادت و نجابت پناه از روی عنایت والا و جلیل القدر و غفور و رحیم باد که در تقدیم او اندام آبادی و پیش آمد
 آن حال مساعی و غوره بر ذمه همت خود و لازم شناسند و در آن باب هر چه در راست پناه فلان دیوان سرکار عالی
 متعالی بآن مورد درجتم نمایان نویسد آنرا انقضای کفایت و دولت و این سرکار در آن معتبر انگارند و مقتضای تقیید
 زمین بر سر زمین از خوف و دیانت و دیگر مراتب حال آن حال هر چه بر آن مرتبه عواطف سببه پایا تحقیق
 گردد و از روی دولتخواهی و غرض غرض و اقبال مینموده باشند و عواطف جلیله مایه در پارک خود و در از فزون
 شناسند این فلان پادشاه بدانند که چون درین مقام و احوال فلان از جناب فیض انساب والا شاه بی بخدمت
 فوجدار می پرکنند بهار و غیره حال جاگیر سرکار عالی متعالی سرور از می یافند که در اینجا رسید و در مضطر و در بختی
 و امنیت طریق و شوارع و رفاهیت یقمان و مسافران و تنبه و تادیب و تفریب پیشگان مساعی و غوره تقدیم
 رسانند لهذا جلیل القدر شرف ظاهر بر میاید که آن لائق العنایت و الاحسان در جمیع امور و معادن این
 مذکور بوده هر چه از مهمات آن حال اظهار نماید باین پسندیده و میایست ساخته باشد و عنایات عالم افزون
 ما را شامل حال عیبت احتمال خود شناسد و در باب باز و تحولات است اسد فلان پادشاه بدانند که چون درین
 محروم و محض غرض و اقبال گردد و دیگر سلطان قلی و جوب در چکار اسلام آباد و بعد از آنکه حقیقت بدو کار او در خان جاگیر
 سرکار دولت مدار بهر فیض اشرف است رسید از خدمت معزول گردد و دیدند از خدمت دیوانی حال مذکور رسید
 و مقتضی که از تقدیم خبر با سرکار والا است مقرر فرمودیم که سه سال در آن حال رسید و پرداخت معاملات
 نماید و مال سرکار از فوجدار و مقرر موافق تقدیم که که بخود و کرامت بگذرد سپرده است و دیگر می معلی بهر فیض بازخواست
 و در آن در نه صورت براسه تحقیق تصرفات مومی الیه و گماشتگان و کاشش قاضی اسد الدین اصفهانی را تعیین کنند که بوجه
 رعایا آنچه از روی نفس الامر یا تنبیه رسد مقرر بر آن موافق دستور و قاعده در محنت نموده ببار و وانی و بی
 حساب بر ذمه او لازم الا داشته و مقرر نمایند که بجهت دیوان مصوب بخواند سرکار عالی متعالی نماید که در چنان
 برادران حکام ملک نظام و متصدیان کفایت و رجاء و ناظران مهمات و ناظران معاملات و تحفظان
 شوارع و محاصل از آن دوسه معلی تا سرحد دارالملک قابل رعایت والا سرافراز بوده بدانند که چون تانی یک
 تا جرحیت آوردن اخبار و اسل تواریخ دیار بر روی سرکار فیض آثار والا شاه بی از حضور لامع انور و فیض گردیده
 لهذا جلیل القدر شرف حد و میاید که مومی الیه از متصدیان آستان فیض نشان دانسته از طرق مخوفه

و حاجب مشنگه سلامت بگزیند و هر چه از نفایس آن دیار بر آید سرکار عالیشان در بیاورد و بطور تفصیل آنرا خود را
نموده و بصفو قاضی النور ارسال دارند و بقیاب قدس دانند بآب مسو و کبر و انجاست متصدیان مهمات برگزیده
در باد من مضافات سرکار و صوبه او و در متعلق قبول و کلاسه سرکار عالی مقدار معلوم نمایند که چون حسب الحکم
قدس لایع بموجب سند صدر القصد و تالیف خان خدمت قضائی برگزیده مذکور و مواردی بیکصد و پنجاه یکم و شصت
از برگزیده مشهور به شیخ فلان و ولد قاضی فلان متوفی مقرر شده و مومی الیه بر طبق پروانه در گام به سند صدارت
و شرافت پناه حاجی بسین صدر سرکار عالی متعالی نیز براهی کز ده میباید که مطابق بر لیست جهان مطاع عالم
بر طبق خدمت قضائی برگزیده مرقوم باز اضی خبر بورد و بجهت الیه متعلق دانسته و دست تقدیمی مشار الیه در اجراء
امور مضافه این خدمت قاضی مطابق شناسنامه دیگر و اسیم و شریک مومی الیه ندانند تا کما یبغی به لوازم
و مراسم این خدمت قیام نموده و در قطع و فیصل قضایا و معاملات و رفع و دفع دعاوی و خصوصیات و حقوق و
انکه بلاولی و قسامت و تركات و کتابت سکوک و سجلات و مقید احکام شرعی سماعی موقوفه به تقدیم و تأخیر
سر موسسه از منهای شریعت غرا و ملت بیضا انحراف جائز ندارد و بطریق خود برگزیده برگزیده مذکور را که تالیف و
و قیالات و تکی سکوک و سجلات را بخود و مومی الیه مقید شمرند و در بقیاب تا کید دانسته حسب المسطور
بعل آن خدمت دار و فکلی عداالت متصدیان مهمات و کنگه فلان معاملات دار عداالت برگزیده
چنگه که متعلق و کلاسه سرکار و ولایت معلوم نمایند که چون خدمت دار و فکلی تکی عداالت و صدارت برگزیده
چنگه مذکور حسب الفهم شیخ پناه فلان مقرر و موقوف شده که به لوازم و مراسم خدمات مذکور و از رو
راستی و درستی کما یبغی به و اخته و قیقه از فائق خرم و بیوشیاری محمل و ناهنجاری نگار و در این مقام تعزیت
غرا و امضا امور ملت بیضا سماعی جمیع تقدیم رساند و در احقاق حق و انفصال معاملات و رفع خصامات
و قطع قضایا و دعاوی شرعی کمال احتیاط بعل آورده نوسه نماید که سر موسسه خلاف شرع النور فیصل بنیاد و در
تفصیح اسناد و ابواب و در معاش و تحقیق حیات و قیام اشخاص نهایت غور و داری بکار بر و باید که مشار الیه
دار و فکلی عداالت و صدر آن محال دانسته امور مضافه این خدمت را بمومی الیه متعلق شناسند و اتفاق مشار الیه
در قطع و فیصل مقدمات شرعی لازم دانند البعضا متصدیان مهمات برگزیده یا بدور برگزیده لکن محال جا که بکار سرکار
عالی متعالی شاهی معلوم نمایند که چون حسب الحکم جهان مطاع عالم مطابق بموجب سند سیاحت و بنجارت پناه
صفوت و ایالت و تنگاه صدر رفیع القدر رضوی خان خدمت قضائی مذکور به شیخ خدمت قضائی
شیخ فلان مقرر و موقوف گشته باید که تا وصول فرمان عالی شان سعادت عنوان که متعاقب از وفات
مطلوب درست شده و در انجام برسد بر طبق بر لیست گیتی متعاقب عمل نموده مشار الیه را تاضی آن محال دانند

تکمیل می نویسد قطعه دار سجد و حالت و استقامت بر فرد و نزارش دیده نرسیده نگیند نماید و اتهام بجای آورده که زمین
 لائق نزارش است اقدام نماید و هیچ برگشته نگویم سال بسال بر نظرید و در انداختن مزاج مزاجات بر زمین و رعیت را بحق
 رسانیده که با ایشان که در تعلقات تنهاییان باشند نگذار و در مجموع سکنه محال مسکن سلوک و زندیده کشا و زنا را از آنجا
 من الوجوه نیاز آرد و دوست تصرف عال فوطه داران بر داشت بالا دستی و بیست و خیرج سوار و پیاده
 باز در رشته البواب منزه و معهود درگاه خلایق پناه اصل و مصلحتا بعمل در نیاید و باز یاقوت باقی ذمه فوطه دار
 بعد خود دانسته و کوه خزانه زیر مهر خود گامد داشته نگذار و در یک نام سینه سینه مشرب خنجر برود و ولوا جمع و
 سر رشته کافه موافق ضابطه فصل فصل مرتب ساقه جمع و خیرج تحویل فوطه دار مطلع شد و تحتل معهوده
 بدو قترخانه والا ارسال میداشته باشد میباید که چو در میان و قانون گویان و زمینداران و سایر شرفانان
 برگشته سوار را لایزال این با استقلال دانسته دست تصدی موصی الیه را در جزایست امور متعلقه این نیست
 قوی دانند و از سخن و صلاح حسابی او که هر یک مستند کم کفایت سرکار و بر آید کار و رفاهیت خلق الله بوده
 بیرون نروند و نه بدیاب تاکید بلین شفا شد و تحلف نوزند خدمت که و بر بندگی چون حسب الامر
 جاسل القدر خدمت که در زمینهای برگشته فلان تابع سرکار و صوبه فلان من ابتداست فلان به توجیه امر است پناه فلان
 این برگشته مذکور به رشته تاب فلان مطابق مقصد مقصود و معوض گشته که در غرض آبادانی و افزونی عمومی
 و گردآوری مال و رفاهیت رعایای بلین بجای آورده انچه ان کند که از حسن عمل کار پرداز می آور زمین لائق
 نزارش است با تمام ضرر و عیب و وصول برگشته نگویم سال بسال نزارش پذیرفته رعیت بر ناه حال مالگذاری
 نماید و تحصیل مال واجب بوقت و هنگام پیرداخته موافق تشخیص امین بوصول رساند و یک نام باقی نگذار و در آنجا
 باز خواست آن معوده دوست و احتیاط نماید که و در جویا تلبیس بعینه تقاوی تعلیم نیاید که تمسک بپای رعایا
 درین ماده منظور نخواهد شد و زمانه و به عرض باز خواست خواهد آمد و از بیست و بالا دستی و بلیه و اخراجات
 و دیگر البواب منزه و معهود درگاه خلایق پناه اقتضای لازم دانسته بوجه من الوجوه بر خلاف حکم
 اشراف اقدام نماید و تحصیل بر و زره تحویل فوطه دار نموده کوه خزانه بهر این و هر خود و قفل فوطه دار
 نگذار و دست و کشا و آن اتفاق یکدیگر بعمل آورده اتهام تمام بجای آورده که یک نام بهر سینه مقترض و خیرج نرود
 و در تقدیم خدمت ماسوره ماستی و درستی و دیانت واجب شناخته خیرج کس لمع و توقع نماید
 و از سلوک پسندیده بهر سکنه انجا رضی داشته سر رشته کافه موافق ضابطه فصل فصل و جمع واصل باقی مال و زمین
 تحویل فوطه دار باه به قترخانه والا ارسال داشته باشد میباید که چو در میان و قانون گویان و زمینداران و سایر
 و سایر شرفانان برگشته سوار را لایزال این با استقلال دانسته از سخن و صلاح حسابی او که موجب کفایت سرکار

و بر آنکه کار و زحمتی که در عبادت بوده باشد بیرون نروند و مال و اجبی و حقوق دیوانی آنرا قرار واقع تحصیل موقوفه ای
 جواب به میگفتند و این باب است که در آنست خدمت فوطه دار می کنند میان مهمات فوطه فعلیه بکنند فلان
 بعد به فلان معلوم نمایند که چون خدمت فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 فلان حسب الفهم آنرا بکنند فلان بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 از مال و سایر بهر جهت تحصیل در آنجا و هر چه بخواهد از آنجا بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 آنکه خدمت موقوفه کمال راستی و دیانت باشد بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 شش ماه از بهر این و کمروری و فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 نور ز خدمت و واقعه نویسی چون حسب الامر والا قدر خدمت واقعه نویسی بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 شش ماه از بهر این و کمروری و فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 موقوفه بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 مطالبه بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 مسکوک دارد و باید که عمل فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 بشمار اید بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 واقعه دار السلطنت لا بهر بعد او بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 درستی بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 تا لا بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 تاکید دارند ایضا چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نگاری محال متعلقه بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 بصورت مستقر الحلافت اکبر آباد بدستور سابق حسب الفهم بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 و هر اسم خدمت موقوفه بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 جمع و تحصیل مال و حصول ابواب سایر و موجودات فزانه و کیفیت مزد و عات و دیگر خصوصیات
 و مقدمات واجب لالاعلام داخل روزنامه و قانع نموده بدقت و الا ارسال میداشته باشند و ثبت فضا با
 طریق حق و راستی مسکوک داشته از حقائق و سوانح آنچه رو نماید بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند
 مهمات و معاملات و چهره و دیوان قوانون گویان و زبیداران و سایر علم و فطرت بکنند فوطه دار می بکنند فوطه دار می بکنند

در باب مسطور که اگر در بختیور بر نور باید نوشت اطلاع میداده باشند ایضا چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی و خوشگویی برگزیده فلان مطابق ضمن بعهده فلان مقرر شده که در تقدیم لوازم خدمت نامور در روز سه شنبه راستی و درستی پر داخته دقیقه از وقایع خرم و بهوشیاری نامرعی نگذار و دو سوانح و اخبار برگزیده مذکور و صورت سرانجام امور ریسیکم دریاوه داخل واقعه نموده روزنامه وقایع را موافق ضابطه هفته به هفته بنویسد و الا این فرستاده باشد و افراد و قائل موافق دستخط گماشته عامل کنایه شده و برسیه به عامل دستخط خود میفرستد و یا بهیچ وجه سپمان و صلاح مردم تعیند ایضا موسوم موافق ضابطه سرکار والا دیده تصحیح نامه را بهر خود میداده باشد باید که گماشته را سه عاملان و چو دهریان و قانون گویان عمده بنامه استیضاح این خدمات متعلق بشمار ایام دارند ایضا چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی چکیده صادر و در ونگی خزانه حسب الضمن بعهده خدمت پناه فلان مقرر شده که در تقدیم لوازم خدمت از روسه راستی و درستی پر داخته دقیقه و سوانح محال آنجا بنگاه کیفیت عمل از قیام واقع داخل روزنامه نموده بختیور بر نور ارسال میداشته باشد و مقدمات مالی از قسم تشخیص جمع و تحویل مال و سایر موارد یافت مطالبه و پیشکش و غیره را با الماشانه عاملان آنجا داخل واقعه نماید و در کوفته خزانه را بهر خود و قفل تحویلدار با احتیاط تمام نگاهداشته بکدام سینه سینه بختیور ضرورت نماید و سر رشته کافه موافق ضابطه بدفتر خانه والا میفرستاده باشد و چیزه از کسیه طمع و توقع نماید بیدار که عمل فاعله نموده و چو دهریان و قانون گویان و رعایا سے آن محال مومی ایضا رسوخ نگار و در ونگی خزانه مستحق نشسته امور و بنامه این خدمت بشمار ایضا متعلق شناسند در بنیاب تاکید دارند ایضا چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی برگزیده که در ونگی خزانه محال سایر از تغییر فلان و غیره حسب الضمن بفلان مقرر و مقرر شده که بهر لوازم و هر اسم خدمت مذکور که مکملی بر داخته حقیقت عمل محال تشخیص جمع و تحویل مال و موجودات خزانه و کیفیت خزانه و عادت دیگر خصوصیات و معاملات واجب الاطلاع داخل روزنامه وقایع نموده بدفتر عالی ارسال میداشته باشد و هر چه بخزانه مذکور آمدنی شود موافق ضابطه مقرر و قاعده معین داخل جمع شده باشد و چیزه سینه سینه بختیور بختیور رسوخ و وصول سایر که بدستور معمول در عمل آورده بکافه رعیت و سوداگران و قیامان و مسافران حسن سلوک سلوک دارد و در ضبط مال احتیاط تمام بکار برده سنی نماید که سال بسال از دنیا جمع محال مسطور صورت بند و دوا سے در میانه فوت و فرو گذاشت نشود و ابواب ممنوعه و رگه جهان پناه بوسیله من الوجوه بهل در نیار و در غیر حق و خلاف حساب تمیز فراموشی و از ار سنده و سر رشته آمدنی معمول و اتسته جمع و خراج تحویلدار ماه باده بدفتر والا ارسال میداشته باشد بیدار که عمل و فاعله و چو دهریان و قانون گویان و پتواریان آن محال مومی ایضا را واقعه نویسی و در ونگی خزانه مستحق

دانسته امور مضافه این خدمت را بمحومی ایستخفاف شناسند و از ابواب مسطور و مقرر که محومی ایستخفاف را بحضور و ال
 میباید نوشت اطلاع میداده باشند و از سخن و صلاح حسابی او بیرون نروند و حصول سرکار فیض مدبر را تحصیل
 محومی ایستخفاف میگفتند باشند و در نیاب تاکید دانند خدمت خزانگی گمری چون خدمت خزانگی گمری
 چه حکم فلان از ابتداست فلان حسب الضمن مقرر و مفوض شده که به لوازم و مراسم خدمت مذکور که کمابیش بیرون
 طریقه احتیاط و راستی از دست ندهد و آنچه از برگشت و محال سائر اندکی شود و موافق ضابطه معین داخل کوکوشه
 خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بپس سند متبر حضور یکدایم خراج نماید میباید که عمل و فعله خزانه مقرر
 محومی را خزانگی باشد فلان دانسته و جوهر آندی بهر جهت جواب او میگفتند باشند و کوکوشه خزانه بهر دیوان و هر
 وار و فعله و نقل خزانگی نگاه داشته است و کثرت اتفاق بهم بعل آرد و نگذارد که دانسته و در سه خلاف قاعده
 بخرج رود و درین باب تاکید دانند خدمت سزاوارلی چکلم چون خدمت سزاوارلی ارسال کاغذ چکلم
 قنوج میقول و کلاس سرکار عالی تقدیر و پیشرفت پناه فلان حسب الضمن مقرر شده که به لوازم این خدمت
 بر استی و درستی کمابیش بیرون و آنچه سر رشته کاغذ را موافق ضابطه و دستور از مقصدیان و عاملان آن محال
 مطابق قاعده و معمول بدقت خانه و الایم فرستاده باشد باید که عمل و فعله برگشت مذکور محومی ایستخفاف را سزاوارلی منتقل
 دانسته امور مضافه این خدمت متعلق باوشناسند خدمت وار و فعلی محال چون حسب الاجرایم القدر
 خدمت وار و فعلی محال سائر برگشته و غیره و در وار و فعلی خزانگی برگشت چکلم صوبه ال آباد مقرر محومی الضمن
 بفلان مقرر گشته که به لوازم و مراسم خدمات مذکور که کمابیش بیرون و آنچه سر رشته از و تالیق تا حرجی نگذارد و در مصلحت
 حصول محال مسطور و حسن سکوک با سوداگران و بیوپاریان اتمام تمام کار برده آنچه مانده که دانسته و در
 در مال سرکار فوت و فرزدگداشت راه بناید و ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه اصلاً و مطلقاً بعمل در نیاید و
 رشته آندی حصول آن محال و در مصلحت جمع و خرج تحویل تحویل در ماه و دیگر کاغذ موافق ضابطه فصل فیصل
 بدقت عالی میسر آیند باشد و در کوکوشه خزانه بهر دیوان و هر خود و نقل خزانگی کاغذ داشته یکدایم بپس سند معتبر
 حضور بخسب میباید که چو در بیان و قانون گویان و سوداگران و بیوپاریان محال مقرر محومی و فعله خزانه امور
 مضافه خدمات مذکور متعلق بمحومی ایستخفاف از سخن و صلاح او که متضمن کفایت سرکار و برآمد کار باشد
 بیرون نروند خدمت مشرفی چون خدمت مشرفی محال سائر و چو تره کوکوشه که مذکور و
 کما تم بود و تعلقه صوبه ال آباد بعزت آثار فلان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته میباید که چو در بیان و قانون گویان
 و عمل و فعله آنجا مشار الیه را مشرف مستقل محال مذکور دانسته لوازم و مراسم خدمت مسطور به مشار الیه راجع
 گردد و اندک سبیل محومی ایستخفاف خدمت مرسومه را از روی راستی و درستی و دیانت بتقدیم رسانیده و دقیقه

از دقایق جرم و بیوشیاری ناعری نگذار و جمع و تسبیح و در نایچه و غیره سرشته کاغذ موافق ضابطه و معمول
 بدست خاندان والا میرسانیده باشند درین باب تاکید تمام ششصد خدمت کوکوالی چون خدمت کوکوالی
 شصت اسلحه آلود از انتقال هر شخصی خان بر وقت پناه فلان حسب انصاف مقصد در موقوف گشته که از روسه
 و بیاضی در راستی به لوازم و در اسلحه خدمت مسطور و پروانه چو سکه آنجا را از حسن سلوک راضی دارد و در خدمت
 و چهارم در قلمبه نگه داری چوکی و پاسداری کمال تیره و بیوشیاری بجای آورده آنچنان کند که اثری از وز و
 و چنانچه خاندان و فوکلان آنجا و از من و اسلحه کشش بوده به کسب و پیشه خود اشتغال نمایند و اینجا اگر در خانه احدی
 از ساکنان تعلیه نگردد و زدی واقع شود مال مسروق بهر سانیده با کسب مسترد و داند والا از عهد جواب بر آید
 هر چه که بکلیت گناه که قرار شوند در داده جمیع دشمن و گناه دشمن آنها بموجب دستور قاضی اعلی آنه و بدین طریق
 به بند و زندان دیگر و بطور خود و جرات نکند و اقیلا بکار برده که بر دست و پستی بر نماندانی تعلیه نتواند کرد
 بیاید که تصدیق عادت چو تیره کوکوالی تعلیه خود را بشمارایه را کوکوالی آنجا و از دست دشمن و صلاح حساب او و چو
 بر آید کار و در نهایت خلوت الله بوده باشد بیرون نرود درین باب تاکید دارند خدمت پرگار و بیوشیاری
 چون خدمت بر آید در نیسی برگشته کوکوالی بفلان حسب انصاف مقصد گشته که ابواب بر آید عالمان معزول برگشته
 نگردد از روسه کاغذ تمام اصلی بهر از نشانه بلیس به تحقیق آورده و لو امیر بر آید موافق ضابطه و دستور
 آنچه که کفایتی که بکلیت پیشه و در پنهان نماند و بر عامل میل و حیف نرود و مرتب و طیاره ساخته بدست خاندان
 والا ارسال دارد و بدینا که گماشته است تصدیق عادت برگشته نگردد و چو در میان و قانون گویان
 و تصدیق عادت در ارجاع کاغذ تمام اصلی و بیوشیاری بشارایه و معاونان آورده آنچنان کند که در عهد و
 ایام سرانجام نموده و لو امیر نگردد بهر صورت و غیره ششصد و از امور مضاعف این خدمت هر چه ظاهر نماید در انعام
 آن موقوف و محال نماند خدمت کارگرنی چو در میان و قانون گویان و مقدمات و خراجان محال
 و اگر مضامین و موکبش بهر بارانند که چون خدمت کارگرنی محال ندکد بموجب وقت و امانت پناه محقق
 تصدیق عادت در این محال حسب انصاف از فیلان بفلان مقرر شده که به لوازم و در اسلحه خدمت مسطور
 از روسه دیانت و راستی کما شنی پروانه و تیره از دقایق خرم و اقیلا ناعری نگذار و در سرشته کاغذ
 موافق ضابطه بدست خاندان والا میرسانیده باشد که موعی ایله را کارگرنی تعلیه و دست امور مضاعف این خدمت
 متعلق باب ششصد و درین باب تاکید دارند خدمت قانون کوکوالی تصدیق عادت محال
 راستی بشارایه که مضامین صوبه آله آباد محال جاگیر و کلاسه سکار عالی شاهی معلوم نمایند که چون
 در نیولا حسب حکم مقدس علیه بموجب سند در گاهی خدمت قانون کوکوالی برگشته ندکد و در دست نصف

بهستور سابق و نصف دیگر از تغییر داد و عرف و مورد نو مسلم از ابتدا سه فلان مقرر و مفوض گشته که گمان نمی
 به لوازم و مراسم خدمت پر و اخته در دو تنخواهی سرکار و در نهایت رعایا با لگن و افزونی خیر و عافیت و پیش
 که پیرگنه مساعی جمیع کار برد و دروازته دستور العمل مال و سایر و دیگر سرشته کاغذ موافق ضابطه معمول به نظر
 و الا میرسانیده باشند و رعایا و برابرا از حسن سلوک خود راضی داشتند پس بر این قضایا و تعدی و یا چه
 مگر دو و بدعتی احداث نگند و بر طمع و توقع و اخلا ابواب ممنوعه اند اعم تا میباید که میبویب بر بیغ عالم طبع
 مشارالیه را قانون گوئی در و بست پرگنه مسطور در بسته دست تعدی او در امور مضایقه این خدمت
 قوی شناخته دیگر بر این شریک و سپهر گنه دانند و نگذارند که از قانون گویان مغرول شده و دخل تو اندازند
 و سخن و صلاح حسابی او را که هر گزینه متضمن کفایت سرکار و رعایت رعایا بوده باشد و اعتبار بنایند درین بهر
 تا که دانسته شد و معاش تصدیان مہمات حال و استقبال پرگنه فلان بدانند که چون بموجب
 فرمان عالی شان قضا بریان موازی یکصد گنه زمین افتاده لائق زراعت خارج جمع از پرگنه مذکور
 در وجه مد و معاش فلان و غیره از ابتدا سه فلان حسب البض من مقرر گردیده میباید که اراضی مسطور
 مطابق حکم مقدس معنی از رقبه پنج پیچیده و یکس بسته تصرف موی الیهم و اگر از آنکه حاصلات آنرا
 صرف بایحتاج خود ساخته بدعا سه دوام دولت ابد مدت اشتغال سے در پیده باشند و چنانکه بگزینند
 که سند سرکار عالی مقدار نیز حاصل نماید و ایضا تصدیان مہمات حال و استقبال پرگنه بود و این مضایقات
 چنانکه اسلام آباد معلوم نمایند چون درینو الا بطور پیوست که مطابق سند امارت و ایالت حریت شملت
 و شوکت نزلت فلان موازی و صد گنه زمین پنج خارج جمع در وجه مد و معاش فلان آن پرگنه مذکور
 اند و تصدی فرقی مبارک اراضی مسطور بهستور سابق او از محل قدیم حسب البض من در وجه مد و معاش موی الیچال
 داشته شد میباید که زمین مذکور را تصرف مشارالیه و اگر از آنکه حاصلات آنرا صرف بایحتاج خود نموده بدعا سه
 دوام دولت ابد مدت اشتغال پدید پیده باشند و چنانکه بگزینند که سند صدر سرکار عالی مقدار نیز حاصل نماید و
 ثانی الحال مطابق سند حضور بر نور اعتبار کنند سند چاکیر جو و در بیان و قانون گویان و مقدمان و در
 پرگنه دیو الی و متعلقه چاکیر متوج بدانند که چون بموجب امر جلایل القدر پرگنه مذکور از ابتدا سه فصل خریف
 از تائیل یکاگیر سیادت و بنایت پناه شمامت و حوالی دستگاه میر محمد مع برادری حسب البض من مقرر شد باید
 که مال حسب و حقوق دیوانی از قرائق و راستی بگماشته میرشارالیه جواب میگفته باشند و از سخن و صلاح
 و حرف حسابی او تخلف نوز و زبیل گماشته مسطور آنکه بار رعایا و برابرا حسن سلوک و زبیده و در
 بر طبق معمول قیام نماید و ابواب ممنوعه درگاه خلایق پناه هر گز بهی نیار و پرگنه عرقومه را آبا و جدی در

الحاکم دار دستند عفو فی نقد دیس میکیان و دیسپانڈیان و مقدمات و قراران دیه کنوری و قسری
کونکالو محال قبول و کلاس سرکار والا بداند که چون مواضع مذکور من ابتدا سے فلان حسب الضمن عمن
نقدی جاگیر سیادت و رفعت پناه فلان و غیره مقرر گشته میباشد که مشارالیه را جاگیر دار خود دانسته مال واجبی
و حقوق دیوانی از قرار واقع و راستی بگماشته موی الیه جواب میگفته باشند و سپس مشارالیه کم آنکه حصول
قریبات مسطورہ موافق دستور معمول از رعایا باز یافت نموده دیات مقررہ را آباد و معمور نگا دارند و
بر اخذ البواب ممنوعہ معفوہ در گاہ خلایق پناه اصلاً و مطلقاً اقدام نمایند در نیابت تاکید و انذار ایضا چون
حسب الامر جلیل القدر موضع فلان مبلغ اینقدر را تمام از ابتدا سے فلان عفو فی نقد حسب الضمن در جاگیر
فلان ملازم سرکار و دو تن دیگر مقرر شده میباشد که چو و حیران و قانون گویان و مقدمات و قراران و سایر
رعایا مواضع مذکور موی الیه را جاگیر دار دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی موافق ضابطہ و معمول جواب میگفته
باشند سپس جاگیر دار مسطورہ آنگاه که جمود رعایا و کافور یا راز از حسن سلوک و معاش پسندیده را نمی داشتند و
در صورتی که نصف سالم بر رعایا برسد معاملات نماید و اصلاً و مطلقاً ترکب البواب ممنوعہ معفوہ در گاہ همان پناه
نگریده بدعت تازه اعدا نکند درین باب تاکید و انذار مختلف نورزد و ایضا متصدیان حما و معاملات
برگرفته فلان معلوم نمایند که چون مبلغ اینقدر حسب الضمن از بابیت اضافه منصب فلان من ابتدا سے فصل
فلان پنجاه محصول مذکور تن گشته میباشد که موضع فلان و غیره که جمیع اینقدر سابق در جاره مقرر است بیا یک
موضع دیگر که اینقدر جمع داشته باشد چنانچه علیحدہ کرده حواله گماشته مشارالیه نمایند که دیات مسطورہ را پس
سلوک آباد داشته مال واجبی محال موافق معمول از رعایا باز یافت می نموده باشند ایضا فلان پنجاه
برگرفته فلان بدانند که چون مبلغ یکین را در روپیہ در ماه فلان در عفو فی نقدی حسب الضمن از تحویل او متخواه
گشته میباشد که وجه موجب مشارالیه از ابتدا سے خریف او یا سبیل موافق ضابطہ سرکار والا بعد از چهار ماهه پناه
از تحویل خود متخواه داده قبض الوصول میگرفته باشند که ثانی الحال مطابق آن موجب این پروانه بخیج او
مجری و محسوب خواهد شد درین باب تاکید و انذار چنانچه جاگیر داریات پناه فلان در حفظ الیه باشند چون
حسب الامر جلیل القدر مبلغ جاگیر از برگرفته بی جهت پور من ابتدا سے فلان عفو فی نقدی حسب الضمن و طلب
فلان و غیره مقرر شده میباشد که انوارت پناه دیات نیک اندر بد که از قرار براسری ده سال مبلغ مذکور
جمع داشته باشد تقیم نموده چنانچه موافق ضابطہ علیحدہ کرده حواله گماشته مشارالیه نمایند که پرداخت و استمال
نموده مال واجبی موافق دستور معمول از رعایا باز خواست مینموده باشد پروانه متخواه جاگیر پناه
فلان حفظ باشند چون درینولا عفو فی نقدی من ابتدا سے فصل فلان شجاعت شعار فلان در جاگیر مقرر شده

در و اند سر کار بعد موی الیه متعلق گشته که فصل بفصل عامه فوطه خواند آن برگشته و یکدره باشد بنا بر آن گاشته
می آید که هر یک در ری یا بخارا محصول خریف از آن موضع تحصیل در آورده باشند از موافق ضابطه سر کار بعد
وضع و چنانچه و اند با گیر باز گردانیده نموده بگماشته جایگزین و اگر داشته و بعضی اوصول به اهل به مانند و
آن در جیب پر و اند مخری خواهد شد در نیابت بگیرد و اند و تحقیقت بزرگوار از تخوا و نقدی وزارت پناه
فلان در نقد الی باشد چون مبلغ بست و سه هزار و نه صد و نو در و پیمه سال تمام بابت طلب نیمه منصب
و سه بندی فلان فوجدار از ابتدا است فلان بر خزانة دار السلطنة لاهور نخواهد شد و میباید که طلب منصب
باید ملاطفت و اخلاص و نصیحت نامه بمرحمتی و طلب سه بندی با قطع حسب الفهم موافق ضابطه سر کار با و شایسته و سالی
چهار مرتبه از تحویل خراجی نخواهد میداده باشند و بعضی اوصول مطابق قاعده خراجی مذکور بر درانند درین باب است تا بگوید و اند
پیر و اند باز یافت جایگزین است پناه فلان بجا نیست باشد چون موضع فلان در وجه واجب تصور و نگاه
شیخ نعمت الله منصب در سر کار و و اند از جایگزین موی الیه نخواهد بود و درین سال تمام فلان از ابتدا است و اند
لهذا اولی میگردد و در آن امانت و نگاه از ابتدا است مسطور موضع مذکور را الیه کار عالی متعالی نموده و شش ماه
محصل آن موضع از قرار واقع خواهند پرداخت و تحویل مال واجب بوقت و هنگام اتمام آورده در شتات رعایا
حسن سلوک طلب خواهند ساخت تا بحیثیت خالص و کسب و پیشه خود اشتغال نموده باشند پیر و اند فوجدار
فوطه و در بنوار پانزده که چون مبلغ بست هزار و پیمه بلا قصد سال تمام بابت سه بندی فوجدار می برگشته مذکور
من ابتدا است فصل فلان بابت بیایاتی مال حسب الفهم بجا نیست و شجاعت پناه فوجدار منصب آن برگشته و
سه بندی فوجدار موقوف موافق ضابطه و دستور تحویل او نخواهد شده میباید که مبلغ مذکور از تحویل خود بیشتر الیه
تخوا داده بعضی اوصول مستند که ثانی الحال مخریان دفتر آن در و سه حساب بمرحمتی این پیر و اند و بعضی موی الیه
بخج او خبری خواهند داشت سند و دیوانی خراجی چنانچه صادر بماند که چون در حساب یادداشت و اتمه که پانزده
ماه بناد میباشانی بعضی عالی متعالی رسیده مبلغ ده هزار و پیمه سال تمام موافق ضابطه و واجب مکرر فلان و مخریان
همایون است پناه فلان من ابتدا است فصل خریفه خدمت دیوانی و امینی چنانکه مذکور از غیر فوجدار باشند انتظار
یافته از ابتدا است غره ماه هر سه صد حسب الفهم مقرر شده که از آنجا که مبلغ سه هزار و ششصد و پیمه بایستور علی الخیر
موی الیه از تحویل که در میان و تته از سر کار و الا نخواهد میگرفته باشند میباید که مبلغ مذکور بعد وضع ضوابط آنچه
اتمه بماند از آنجا که سه هزار ششصد و پیمه وصولی بدستور سابق بجزله حق تحصیل کرد و در میان اتمه از خود باقی تحویل
خود رساند و بعضی اوصول مستند که ثانی الحال بخسب این مخری و محسوب خواهد شد درین باب است تا بگوید و اند
در و کار فلان و دیوانی فلان خراجی چنانچه فلان بماند که چون مبلغ در ماه قصور با قطع حسب الفهم از بابت

سواران سه بندی همراهی وزارت پناه دیوان چکله مذکور من ابتدا سے شروع خدمت از تحویل او تنخواه شده
 میباشد که مبلغ مذکور بدیوان مشارالیه رسانیده قبض الوصول میگرفته باشد که ثانی الحال بموجب این پروانه قبض محلی الیه
 محرابان دفتر خانه والا بنسج مجری و محسوب خواهند داشت **الفوقه مشرف خزانة** فلان خزانچی چکله فلان بداند
 که چون مبلغ پنجاه روپیہ بلا تصور یا سپاسه انوب را سے مشرف خزانة مذکور از ابتدا سے شروع خدمت به تنخواه گذارفته
 حسب الضمن از تحویل او تنخواه گشته میباشد که مبلغ مذکور موافق ضابطه سرکار و قیام مجری الیه رسانیده قبض الوصول
 میگرفته باشد که ثانی الحال محرابان دفتر خانه والا بموجب این پروانه قبض مشرف مسطور بنسج او مجری و محسوب
 خواهند داشت **سند مدد کاران** این فلان فوطه دار برگنه فلان بداند که چون مبلغ پنجاه روپیہ در ماه
 مدد کاران سیادت پناه این محسوب برگنه مذکور موافق ضابطه حسب الضمن از ابتدا سے شروع خدمت
 بدستور مواجب فلان این منورل برگنه مسطور از تحویل او تنخواه گشته میباشد که مبلغ مذکور بر طبق ضابطه و دستور
 از تحویل خود بشمار الیه تنخواه میداده باشد و قبض الوصول بهر این مودی الیه حاصل نماید که ثانی الحال محرابان دفتر والا
 بموجب این پروانه قبض این مذکور از رو سے حساب بنسج او مجری و محسوب خواهند داشت **سند تحصيل**
 کردوری فلان فوطه دار برگنه فلان بداند که چون حق التحصيل کردوری برگنه مذکور یکصد روپیہ بال بسند
 وضع سائر سه یکصد بست و هشت روپیہ فرع و غیره ابواب هفت روپیہ مقرر است در نیولا که خدمت
 کردوری گری آن برگنه بفرست آثار فلان مفوض گشته و وجه حق التحصيل حسب الضمن از تحویل او تنخواه شده باید
 که موافق ضابطه سرکار عالی مقدار سه یکصد روپیہ بر کل تحصيل یک روپیہ برآمد علی الحساب موقوف داشته
 تنخواه باقی مطابق ضابطه خالصه شریعه بنسج تحصيل تقایا سنوات که بر صند بنسج و پیسه بر جمع حال مقرر است اعتبار
 نماید و اگر برگنه مذکور باقی سنواتی نباشد یا از تحصيل تقایا وجه حق التحصيل کردوری کفایت نکند تمه را از
 تحصيل محصول سال حال از تحویل خود داده قبض الوصول ستانند که ثانی الحال محرابان دفتر والا از رو سے حساب
 بنسج او مجری خواهند داشت **سند فوطه دار** می متصدیان حیات برگنه کول تابع چکله سلام آباد معلوم نمایند
 که چون رسوم فوطه دار برگنه مذکور سه یکصد شش نیم روپیہ بال بعد وضع سائر سه یکصد و هفتده روپیہ و غیره
 ابواب شش آنه مقرر است در نیولا که خدمت فوطه دار برگنه مذکور از قیام فلان بفلان مفوض شده باید
 که رسوم فوطه دار مسطور مطابق ضابطه حسب الضمن از تحویل او تنخواه میداده باشند که ثانی الحال محرابان دفتر والا
 موافق حساب بنسج فوطه دار مذکور مجری خواهند داشت **سند مدد کاران** واقع فوطه فلان کردوری
 برگنه فلان بداند که چون موافق ضابطه سرکار عالی متعالی مواجب مدد کاران واقع نویسن برگنه مذکور
 مبلغ چهارده و نیم روپیہ در ماه از حق التحصيل کردوری مقرر است در نیولا که خدمت واقع نویسی انجام از قیام فلان

[illegible]

سوم و ششکات خدمات و ششک دیوانی و ششک با سیم سیادت پناه رفت و ششگاه فلان آنکه چون
 بموجب ارجایل القدر خدمت دیوانی فوج متعینه رکاب نصرت تاب نوبت قدسی القاب تازه نهال گلشن است
 و اجلال شجره عظمت و اقبال غره ناصیه ملت و دین شاهزاده محمد میرالدین بان سیادت پناه مقرر گشته
 میباشد که به لوازم و مراسم خدمت ماموره کما یغنی پر داخته دقیقه از وقایع نامرعی نگزارد و سر رشته کافیه دیوانی
 موافق ضابطه دستور نگار داشته بقاعده مهوره بذکر و الارسال وارد و دین باب تاکید دارند تبارخ فلان
 تلمی شد خدمت استیفا و ششک با سیم سیادت و رفت پناه محمد نصیر لازم سکار مالی مقدار آنکه چون خدمت
 استیفا ابواب آن مال بحال متعلقه حصه باینان از تغییر شیخ فلان بان نجابت انتساب مقرر گشته میباشد که به
 لوازم و مراسم خدمات ماموره کما یغنی پر داخته دقیقه از وقایع نامرعی نگزارد و در تنقیح حسابات و تشخیص
 معاملات و دیگر امور ضافه خدمت مذکوره کمال جده بهمه بجار و دین باب تاکید تمام شناسنامه خدمت
 ملا خطه واضح و ششک با سیم نیست تاب فلان آنکه چون خدمت ملا خطه واضح و ششک مسلمان و سلیح ششک
 فلان بعد از آن رفت پناه مقرر گشته میباشد که به سیم موافق ضابطه و دستور نصیر بان کما یغنی پناه باشد و سر رشته
 از اصطلاحات قاعده حین ارسال دارند و دین باب حسب المسطور اهل آراء خدمت دار و ششک ششک و ششک
 با سیم سیادت نصیب فواجر النور بر آنکه چون حسب ارجایل القدر خدمت دارند و ششک از انعام از نصیر
 و دست بیک چیله بان سعادت و ششک پناه مقرر شده باینکه به لوازم و مراسم خدمت مذکوره کما یغنی پر داخته دقیقه از وقایع
 نامرعی نگزارد و در سکه تحویل ششک ششک مسطور ابواب جمیع شود با احتیاط تمام زیر مهر نگار داشته بیکارم
 به سند مقبره جمیع نده دین باب تاکید بلین ششک ششک بعد و اند مشرقی ششک ششک فوج و ششک با سیم فلان
 و فلان آنکه چون خدمت مشرقی ششک ششک ماموره متعینه چون حسب الفهم بعد از مقرر گشته میباشد که در انعام
 لوازم و مراسم خدمت از روسته راستی و درستی و دیانت پر داخته دقیقه از وقایع احتیاط و خبر داری
 نامرعی نگزارد و بیکارم از روسته طبع و توقع نکند و سر رشته کافیه از اصطلاحات در دست گذرد و بذکر خانه والا
 میفرستاده باشد میباشد که عمل و فعله ششک ششک موافق ابواب ششک ابواب ضافه این خدمت
 با و متعلق دارند و دین باب تاکید شناسنامه و ششک ششک با سیم سیادت و رفت پناه سیم
 و ششک نصیر سکار عالیته قدر آنکه چون خدمت دار و ششک ششک ششک ششک و غیره مقرر می فی الذیل ششک
 اسلام آباد از تغییر فلان با و مقرر شده که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره از روسته راستی و درستی
 پر داخته دقیقه از وقایع احتیاط و خبر داری نامرعی نگزارد و در ششک ششک ششک ششک و ششک ششک آورده
 کافیه و عایا و سوداگر آن از تقیم و سافر حسن سلوک سلوک و در ضابطه مال سکار ششک ششک و در انعام

کنند که جمع آن حال سال بسال بفرماید و در هر سال از میان فرود گذشت نشود و ابواب منوعه در نگاه جهان پناه
 بود بجهت من الوجوه و در عمل نیاید سرشته آنرا فی حصول موافق خدا بطعم بد فقر دال میسر نیاید باشد میباید که جوهر بیان
 و قانون گوید و بیوپاریان و علمه و فاعله حال مذکور میرموی الیه را دار و دعه باستقلال دانسته از سخن و صلاح حدیث
 مشایخ الیه که منضم کنایت سرکار و زنا بیت سوداگران مالگزار بوده باشد میران نزد و امور مضانه این خدمت
 متعلقه موی الیه دانند خدمت اینی چو تیره که توانی و شک با سیم خدمت پناه لفظ یک آنکه چون سبب
 جلیل القدر خدمت اینی چو تیره که توانی واقع نشکرت اقبال و الا شایهی بان غنجات و دستگاه نفوذ شسته باید که
 به لوازم و مراسم خدمت ماموره که شایهی پرداخته دقیقه از وقایع نامری نگذار و با اتفاق منصفان محتاج چو تیره مذکور
 عمل و فعله حسن سلوک و زبیده احتیاط نماید که بر احدی از توابع و لواحق آن حال جوهر و تمدنی نباشد و درین باب
 حسب السطو بعمل آرد خدمت و شک با سیم فلان آنکه چون خدمت چو هر رانی مستند می شاه گنج واقع و الا شایه
 بر پانچو متعلقه شایه و کلام سرکار عالی متعالی از تفریق فلان با و تفریق شسته میباید که در امور مضانه متعلقه این خدمت
 مذکور از روی استی و درستی قیام و زبیده آنچنان کند که روز بروز از فزونی مال سرکار بعمل آید و با بیت
 سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک با جماعه مسکوک و دار و دعه و درستی از احدی
 بود بجهت من الوجوه طمع نماید درین باب تاکید داند و در باب یا کمال تر خدمت و شک با سیم تصدیان
 پرگنت ذیل آنکه چون جوهر مویک و الا در حدود و پرگنت مذکور واقع میشود و در راسته که سر راه خواهد بود
 در پانکالی خواهد آمد لکن اگر شایه میرد که هر سیزمین چنین موقوفات جاه و جلال گردد و بخود با علمه و فعله در انجا رسیده
 و گذرگاه و اطراف لشکر طفره ملاحظه کرده قطعات زراعت هر چه پاکال شده باشد در و نموده خوراک
 نیلان و فیلیانه سرکار و دولت مدار رسانند و زمین را قدیم پایش نموده سرشته از ابد فقر و الا تفریق شسته که انانی
 دار و غده پاکالی مساحت نموده بر جای را بحق خواهد رسانید خدمت و شک با سیم تصدیان خزائن حرم و ذیل
 آنکه چون بموجب فرد حقیقت که بهر سیادت و بسالت پناه تن بخشی بد فقر و الا رسیده حسب الامر جلیل القدر
 مقرر شده که از بابت غیر حاضری مردم منصبداران چو کی سائر و سخن خاص چو کی و تمینا تیان غسلیانه و کرد و فعل
 و غور بر داران و دیالان و برق اندازان و احدیان و غیره ابواب وضعی آنچه از قبوض هر کدام وضع شود و
 خزانه جرمه داخل نمایند میباید که موافق حکم و الا بعمل آورده از ابواب مذکور تحویل خزانه میباید نموده
 قبض الوصول میگردد باشند درین باب تاکید تمام داند و در باب اجاره چون فلان و پرگنت فلان و
 اجاره بنیوا بد لند اعلی میگردد که اگر در پرگنت مذکور دیهات حرمت طلب از یا افتاده بوده باشند بعنوان
 مناسب جمع شخص کرده بدینکه در ده سال به جمع کمال برسد و نظر بر رفته و مسطور داشته هر سال

مقرر نمایند که سه افروخته باشند و بعد تشخیص و گرفتن قبولیت و مال فاسد موافق قاعده سه افروخته همین سازند که متجاوز
 سرانجام آموالی و استقامت رعیت بوقت و محل آمد و رفت عامل مال واجب مطابق قبولیت اجاره و این بنگام بیانی نماید
 در هر تقدیر دیگر بر جواب اطلاع دهند استخوانه درینو لا فلان درینا موضع فلان علیه برگشته فلان استخوانه نموده که بار
 زمین را بر روی ده مسطور دریا برده و بدون محل نیاسه آبادانی آن ده امکان ندارد و اندک کارشش بر روی ده که حقیقت و قیاس
 بر تقدیر وقوع اگر آن امانت پناه آبادانی آنجا منتهی در محل نیاسه و اندک بشیر طیکه رعایا در سرانجام راحت بقدر
 استطاعت کوتاهی نکنند و در نگارستانی غله راستی در زبیده خیانت پیشگی نخواهد بود و نیاسه قرار داده بطریق
 که نصیب بر رعایا و نصف سالم بر کار و در اختیار بر سر معاملات نمایند و از فوئی مال بر کار و رعایت نطق الله بهر وقت
 نصیب همین داشته باشند و اگر حقیقت بر عنوان دیگر ظاهر شود و بر نگارند و بر پاپ حصول باغات
 درینو لا وکیل خواجه یا قوت ظاهر ساخت که باغ موکل در پرتگاه انوب نگار واقع است و عاملان بعلت سرور خسته
 فراجم میشوند و شواصه آن انواع آزار و محال باغبان میرسانند بنا بر آن نوشته میشود و چون بهر چه ابر حلیل القدر
 مقرر شده که بسایه که در آن مقام بر یاد و خاشش یا خشیج بر یاد و یکا که از آن باشد حاصلش معاف شناسند و
 باغاسه که در آن مقام بر یاد و خاشش از خشیج زیاده باشد از قدر نه و اندک ششم همه از سلیمان و پنجم حداد
 بنویسد و دیگر بر یاد که درین باب مطابق ابر حلیل القدر بر آن در و محصول سرور خسته را موافق ضابطه مقرر نمایند
 و در آن بهر چه که مجوز آزار باغبانان مذکور نشوند و بهر چه من الوجوه حرامت نرسانند استخوانه فلان
 بوسیله باز یافتگان محفل فیض منزل قدسی بعرض والا رسانید که سلیم ساکن آنجا از راه تعدی مقدمی آن ده که آباد
 اجلا و ارفع تعلی دار و تصرف شده اندا حسب الامام جلیل القدر نگاشته می آید آن رعیت پناه بقیقت این
 مقدمه و ارسیده و صورت صدق معروف و مالک و مالک از یاد کردن ارفع و بر آید نشش از عمده سرانجام زراعت
 بوقت و او اسه مال واجب بنگام و عدم قرضت بسو باسته قریه مذکوره باحوال که درین حکام سابق آنجا
 بدیگری بنا بر ترم و ولی استقامت مستقیم مقدمی قریه مذکوره از تحت تصرف مقدمی بر آورده با لک
 متعلق گردانند تا مگر ازین جهت بجناب عالمیان آیت نظام نماید ایضا فلان ساکن موضع فلان ظاهر نمود
 که عمل آنجا جمع بستنی متوقف میباشد از اعلی میگردد و که بر تقدیر وقوع اگر خزان آن ده با وجود استطاعت
 از راه جیل سازنی کوتاهی نه رعایت نمیکند و طریق رعیت گری و مالک از روی در پیش دارند بطریق که نصیب
 بر رعیت و نصف سالم بر کار نمایند و معاملات نمایند و اگر نوع دیگر باشند حقیقت بر نگارند و در پاپ
 بعلی پسین چون بنگی نیت حق طویت و بهمت والا رعیت معروف بر آن است که کافه رعایا و بهر چه
 از قیوم و مسافر و کارسب و تا بر که بجهت حصول و بهر دناش از شهر به شهر میرود و از هر کسب قوت حلال

همچنان اوطان بالونه و قطع سازل مخوفه اختیار میکنند همیشه در مقام امن و آسایش باشند و هنگام طاعت
 در راه تعجب نکند بنا بران امر حلیل القدر جلوه تلو و ریاست که اسناد و حال قبول سرکافض آثار کسیت جمع معابر و
 مسالک محال نذکوره و رسید هر جا نا آیه دشوار گزار و راه غیر العجور باشد و از براسه رفاهیت عباد الله
 بر ناله پل باید بست و راه وسیع باید ساخت صورت حال اشبح و بسط موضوع پیشگاه اقبال گردانند تا بمقتضای
 لطف جهان افزا کر امت مظهر شرف صد و ریاید درین باب تاکید تمام شناسند قمر وایش سوت
 چون موازی سی من سوت و هدیه از حضور پر نور فرمایشش انداختی میگردد که موازی مرقوم را حسب الضمن
 زد و دشتاب سر انجام داده تحویل تحویلدار علاقه بنده خانه نمایند و قبض الوصول ستانند که ثانی الحال حریم
 دفتر دالاموجب این پروانه و قبض مسطور مجری و محسوب خواهند داشت قمرایش قالی بموجب
 ضروریات به تصدیق قالیخانه و اتمش سرکار والا که بدست خود تصدیق دیوان میوات رسیده مقرر گردیده
 که موازی یکصد و پنجاه شطرنجی دوازده درجی یا هفت درجی در مستقر خلافت اکبر آباد سر انجام پذیرد و باید
 که موازی مذکوره از منس اول مطابق ارزشش وقت باقیبا تمام ابتیاع نموده تحویل تحویلدار قالیخانه نمایند
 بر آرد و قیمت آن نوشته بفرستند که نخواه نموده آید درین باب تاکید تمام دانسته حسب مسطور عمل آرند
 نخواه مخفی نماند که فلان و غیره ملازمان سرکار دولتمدار که اسامی هر کدام بر فرموده مسطور است باین مطالبی
 اسناد حضور در راه مقرر می نموده بموجب خود یا از تحویل فوطه دار برگشته فلان نخواه دارند و درینولا انجامه
 من ابتدا سه فصل خریف عوض نقدی جاگیر یافته اند بنا بران نگارش میرود که در ساعت وصول این پروانه
 در راه مقرر می آنها از ابتدا سه که طلب مانده باشد موقوف نگارند و آئینده یکدوم نخواه بکنند و هر چه وصل
 یافته آنرا بهر خود و دست خود فوطه دار آنجا نوشته زد و بفرستند درین باب تاکید دانست طلب کاغذ
 مخفی نماند که چون طوابع بمل و جمع بندی و جمع خرج تحویل فوطه دار و دیگر کاغذ لوازمه میباید که فصل بفصل بدو قضا
 والا برسد و حال آنکه ایام سال منقضي گشته و کاغذ مذکور بحضور پر نور نرسیده بنا بران نگاشته می آید که بجز
 وصول این پروانه کاغذ محلی از تشخیص و تحصیل و انتهیه جمع و فرج تحویل فوطه دار بلا توقف و احوال ارسال دارند
 و کاغذ مفصل بعد انقضای موسم برشکال با احتیاط تمام بهرغت و استعجال برکاب نفرت انتساب رسانند
 درین باب تاکید دانست و مقور العمل دیوانیان حشر و شتاب باینزده دفعه اول عاملان و چو دهر بان
 دلمان گویان و تعلقه داران را در خلوت راه نهند و مقرر کنند که سردیوان حاضر می شده باشند و در حره رعایا
 و غربا که براسه عرض حال بیایند آنها را در خلوت طاراه داده بخود شناسانند تا در انظار حاجت محتاج بهر سطح
 خبر رسد نباشند و وهم بهامان قدر غریب نمایند که هر سال ده بدو هزاره دانه به تعداد قلبه و کسرت والا رسید اگر

را قرار داد و متعین بکمال احتیاط نگاهبانی نمایند و بزرگداشت و ادب رسیده جمع از روسی و روسی موافق است بود شخص
سازند آفت بر بسته که تفریق آن بافتیاری چو دهری و قانون گوی و مقدم و پیشواری باشد هرگز در عمل نیارند تا بزرگ
رعیت بحق رسیده از آسیب نقصان این مانند و تنهایی تغلب نتوانند کرد و هم در باب عدم مله و رفع اغراض
نزد الملل و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایا است با منافع و چو دهریان و قانون گویان و مقدمان
تاکید بلیغ نمود و چنگلات بگیرد که زیادتی مله و اخذ ابواب ممنوعه معفو درگاه خلایق پناه هرگز بعمل نیاید و خود
همیشه خیر یاب باشد و اگر چه بران اقدام نماید و بتاکید بلیغ و تهدید بار نیاید حقیقت بخود نبویست از خدمت
مغزول شود و بجای او دیگر منسوب گردد و دیار و همه را به تحقیق برآمد کاغذ خام اصلی به برآمد نفیسی
که از حضور باین خدمت منسوب شده باشد رجوع نماید و چون آئین تحقیق برآمد نیست که برآمد نویسنده نگام بجه
کاغذ بنده ای سفارشی بحیثیت بایعه و برهی مال و اخراجات و رسومات اسامی وار و رسیده هر چه همه دست
از خانه رعیت برآمده باشد و اصلات فوطه خانه منسوب ساخته باقی تصرف این و عامل و زیداران و غیره و ملک
نام بنام بنویسد و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دیهات برگرفته و رسم آورده ترجمه نماید و اگر سبب عدم وجود شود
یا و چشمه دیگر کاغذ مواضع مسدوده بدست نیاید آن جزو از روسی برآمد دیهات کلیه سرسری کرده داخل
ملوک و کند دیوان را بیاورد که بعد تیار شدن نشو اگر موافق دستور تعلیم آورده باشد وجه تصرف عاملان موافق
بضابطه و تصرف چو دهری و قانون گوی مقدم و پیشواری که زیاد از رسوم مقرر گرفته باشد بعضی باز خواست در آورده و از
از جماعه منافع و دیوان و فوطه داران هر کس برستی و درستی و دولت خواهی بتقدیم خدمت قیام نماید و در
دستوری که تعلیم آورده در هر باب اقدام و رزیده مراسم نیکو خدمتی بجا آورد و اشتغال ساخته بنویسد که در کفایت
اندیشی و دیانت داری نتیجه بهره مند شود و اگر خلاف آن عمل حقیقت بخود بزرگوار که از خدمت مغزول و از نوکری
برطرف شده و در پاسه باز خواست نواخته آمده نراسه کرد و از ناخوار در کنار خویش بنشیند تا دیگران
عجرت پذیرند سپرد و هم گردد و آوری سرشته کاغذ تا یکید تمام بوقت و هنگام نماید و در محل خود اقامت داشته
باشد روز ناچهار که تحصیل مال و سایر و زخم نامه روز بر روزان پرگنات دیگر روز ناچهار تحصیل و موجودات خزینه
پاتر ده روز و آهسته تحویل فوطه دار و جمع و اصلاتی ماه ماه و طوابع جمع و مجمل و معبدی و جمع فوج تحویل فوطه دار
فصل بفصل از عاملان بقیمه تحصیل در آورده و آنرا ملا خطه نموده و آنچه زاید از حساب تصرف شده باشد بعضی باز
خواست آورده بدفعه خانه کوالا ارسال دارد و کاغذ خریف با ریح و ریح با خریف موقوف گذارد و چهار و هم
آئین و عامل و فوطه دار که از خدمت مغزول شود کاغذ از آنها تا یکید تمام گرفته بر حساب آید و ابواب باز یافت
از روسی بدو نویسی موافق قاعده دیوانی بموضع باز خواست آورده کاغذ را با سر رشته و محال ابواب بدو نویسی

و عامل بزرگوار کبری و الا بفرستند که از محاسبه فراغ دهنده حاصل نماید یا نبرد و هم نشود و یوانی مطابق قاعده معهود
 انحصار مرتب ساخته بهر تصدیق خود بدین خانه والا ارسال میداشتند باشد و هم نشود چهارم از دفتر اول خطوط
 و حکایات که بنده کوششی از جانب خود و تکلیف بفرض عزیزان تسوید نموده به امانت
 در میان بگذاشته اند و در هر وقت عرض متوسلان جناب وزارت و انارت مرتب رکن السلطنت
 اعیان و اوقات منظر رسم عظیم و مقدر عادل میسراند که از انارش جاه و جلال بکرم اینده متعال و غایت
 اوقاتان جهان اقبال که در چشم خود دیده اند و تقدیر و تقدیر علای دیوانی و پیش آنکه که که اخطم داشت حضرت خلیفه العظمی
 است بر نشینان جناب انارت مبارکباد از ان باز که این نوید فرخ حال ابواب بخت و سرور و بهار
 و عاقلان عقیدت سگال گشته اند این دهنده و هم نشود که بود و وجود خویش به همین بخشایش آن آفتاب روح و فیض ال
 میراند اندک و بهر چه هر فلک که جهان گراسه مستند است پانفری خود و از این دست بازار رنگستان
 دست که قرار مانده بود که سرانشته قدرت دیگر گراسه علم بند است والا همان زمان بگارش تنیت
 سرپایینست که از تریش چپستان باطن هزاران شکفتگی میباید نفس سعادت بر صفحین می نگاشت
 در وقت قوت و دست فی ابواب دست بهار و با داسه دعا و دانی دولت قوی دست پیشود
 باش تا آفتاب جلوه کند به کاین نور از شایع سحر است به امید که حسن معانی خسته تارخی که غلام درگاه بالقاء
 ربانی منظر ساخته و بهر گام ملازم است از نظر کمیا اگر گذارینده بود بصورت شایسته جلوه نمود و معتمد
 دیوانی اسطی نرودی و خوبی از وجود و صف و فیض آمو و آرایش پذیر و حقیقت احوال غلام بهر خانه زاد چه چند
 که بهر پیشین از غایت و نهایت یکمال است بموقف عرض خواهد آورد و مانع اند فو خیر و گشتا و هم نشود
 کشایه مورعانی رنگ بپایه نرم همه دانی قدسی پیکر نورانی بنده و ستاد فیض نهاد پیوسته تربیت با
 در باب استعداد با در اقامت نیمه الوداد هر چند اندر دیده دریافت آن منظر نورانی و می جوهر و متروک بود و اما
 از بسکه مکارم اخلاقی نظری ذات حجت صفات می شنید و در زمان خانیه باطن حجت آن محبوب الاحباب
 میوزید در عالم حقیقت خود را از فیض پذیران محبت شریف تصور نموده مرمده حسن اتفاق میبازد که دیده
 از دیدار سامی روشن سازد و در نیولا که بقیه قضا به آنچرخ عبور بدار اخلافت واقع شد و از نیرنگی فلک و شمن نور
 که با آن اسی و در دهن است بپایه وجود و سعود درین شهر صفای نیافت داغ حسرت و ناگامی بر دل خست
 بهر تقدیر چون استقامت فراخ و دل و خیریت احوال فرخنده نال سامع افروزمینش و راه تسلی بر خاطر و خطاب
 کشود و پیشانی زیاده بر جناب قادر مطلق گذرشته می آید که بهون او بمل قدرته و اعظم شانه و رو و سعادت آمود
 باین حد و در ایام سعود بصورت شایسته و سنی نماید تا این ترش لب باد و شوق از ملاقات آن حضرت

فیض جاودانی اند و در چشم عقیدت از مشاهد نورانی طلعت العزیز مصرعنی برافروزد امید که این محب
یکی از ارادت گزینیان انکاشته باشند و تو همی که در تربیت خلص زاد که چه چند مرغی فرموده اند چون برفق
بیچشمی غفلت بلند ایشان این سلوک دلپذیر در ایام جامع مستفیدان تربیت طلبان مسلک بوده و اعمال
حسنه و امور خیر که از آن یگانه زمانه سر بریزد هیچ وقت معلل بعلل اغراض نگردیده و در صورت این هواخواه
منت پر خود میداند و بر سر غلبه از بهر آن فرزند کار آگاه اتی مساکنت مینماید نه یاده و غرور باد و در تعزیت
دین صدقه بهار و خزان هم آغوش سنت زمانه جام بهرست و بخار به روش سنت اگر چه از سنج و اتمه پاک
بسیکو تبرکاتی به عنایت چند گره و کلفت بهر تیر کمال بر صفت ظاهر گرانی رسیده باعث کدورت و طلال حال
گردیده باشد اما از اینجا که دانیان حق شناس و فرزندان حقیقت اساس بر تقاضای و زوال اوضاع عالم و شبات
سیرج انقلاب حالت نبی آدم حریمیت دارند یقینیکه با مشق واد و بیشتی استنفاج فکر صواب گزین در
مقام رضا و تسلیم در آمده چهره صبر و شکیبائی برافروخته باشند معاذ الله این غلط خوان ورق تحقیق را چه یار که در خدمت
افلاکون زمانه و استقامت از علم الهی بهمان آورده لب باند ز کشتاید یا در حضرت همه دان فضلی از بهمان
معاش و معاطاتی از عالم معاد ارسال نموده در مواعلت و آید لیکن بقتضای رزم پاینده عرف و دانشگان مسلک
بخار و صورت که ترک رمیات حجب و تمیز عرفیات نه میسر اند این دو کلمه است نگارش یافت این دو کلمه
ذات شریف را کمال عمر طبعی رساناد چه صانع میگرداند که این هواخواه بخیر و خوبی در وطن رسید و گوش
سخن آشنایان تبعی و مکارم اخلاق آن بجز موانع فضل و کمال که آموزد که و این در سفر سراسر فطرت که در مقام
او در کمال خدمت گرامی بود و روزی چند که در خدمت شریف صرف شده به بدل شکر حیات تصور
نمود و انفس از ایاست که بچشم خود موفور السوء میگرداند و اگر بخت و نماید و در نیست که درین تنزدیکی چنین
عقیدت بران آستان اقبال نشان بساید و از برکات انعام شریفه بار دیگر سر مایه سعادت جاودانی
فرزند و درین جرم و زمان آثار مروت و مردمی معدوم است که در میان جهان شل حضرت
بزرگان هستند که از راه جوهر شناسی ما از با افتادگان را دستگیری مینمایند و اگر نه چنین سخن نموده و خلاص
زندگانی بر مردم ناتوان حقوق و میگشت هر باینها سشاران همین طراز معانی در تفسیر دل مستمند آنقدر
کار کرده است که میخواند بهر حالت از بهر پذیران خدمت سامی گردد و بوسیله جمیع اسباب کامیابی فراهم
آرد و زیاده ازین امر را به اعتقاد چه بنگار و تعزیت رتبه کلا و نیز مرقوم قلم جواهر نیز حجب و دامن آرد و بگوید
که از دوستی تا امان ساخت درین جرم و زمان که در میان اهل عالم صورت پرستی محمود منشی شناسی
مقصود است وجود خود مثل شاعر بزرگان ناقد البهار از جاذبه مقامات باید دانست تو چه که در نگارش خط بهار نش

پنجاب نواب حمدۃ الملک بکار بردہ اند مورد محبت و اخلاص برافروزد و احوال شد کہ بندہ منشی بآن سخندان
 سنجیدہ بیان چون معنی بیگانہ شد و از قطعہ زمین وطن کہ بہ نسبت گرمی ہر روزان در رنگ زمین
 سخن سر بنبر ساخته براسے اطفال گذار شدہ آمدہ است مجموع بال گشت کہ بحسن معاونت لطف مراقت
 پیراسے گلشن اتحاد بدستور معمول بحال خواهد ماند و خلل در انہاسے زمینداران مورد وثی نخواہد یافت
 بجزیرے نوشتہ میرساند اگرچہ مقتضای رسم و عادت انہاسے زمان گنجایش داشت کہ مراسم
 بندگی و لوازم غیر خواہی بنجو کہ مرکز باطن صدق موطن است بتوسط قلم عقیدت رقم بنویسند و اظہار
 و آید لیکن چون مسند نشینان اقبال این کردہ فلک شکوہ بنور معنی منور است خوبی گفتار بے حسن کردار
 منظور از غیر اغیار بنیفرمانید بنابر آن از حضرت قادر مطلق یقین بخواد کہ این مراتب بزبان معنی اداس از دلیں وصول
 اگر اہی ملازمت کہ در ہمہ وقت ہمیشہ آرزو بہ مقدم بودہ بوسیلہ استغناء خداوندی اسباب
 کامیابی فراہم کرد و ایضا بورد و اقبال نمود پروانہ کو واجب الاغراض مرقوم خامہ حرمت طرکہ کہ بمعانی
 لطیف و عبارت کریم حاشیہ عبودیت مضمون را رشک فرمای متن صد کتاب بیع بیان ساختہ بود
 سرودوش ارادت سعادت تازہ یافت و بوصول خدایت شریف کہ از راہ افاضت پروری و پروردہ
 نوازی عطا شدہ بود سرودوش عقیدت کرامت بے اندازہ اند و خست جبین غلامی بسجود و شکر این
 عنایات ہر زمان ہر زمین نیایش گذار شدہ طول حیات در نع دریجات نواب خداوندی دایما از
 جناب الہی بعد از نومندی بخوابد امید کہ عجیب لدعات دعا بے بی ریکا این سرانیا نہ را در پذیرد و فرخندہ
 انشراح بر جہانیاں جلوتہ ظهور گیرد چہ شاہزادہ عرضداشت حقیر ترین دعاگو یاں بعد از ادائے او اب
 ادب و انکسار ذرہ وارہ وقف عرض باریافتگان محفل قدس منزل میرساند کہ انفس شاہ روزی
 بدعا بے تقاضے دولت جاوید بہار و اعتلا بے اعلام اقبال پادار صرف میشود و آرزو بے صدق
 عقیدت و رسوخ ارادہ از حضرت الہی مساکت بینما یکد گشتن جہان از جو بیار عدل و انصاف سلطانی
 سرسبز و شاداب و ساحت گیتی از پر تو آفتاب فیض و عطا بے ضرر دانی و امانور یاب باد اگرچہ این دعاگو
 مورد وثی بوسیلہ اعتقاد باطن خود را در حلقہ بہرہ اندوزان حضور سرسبز تو قلم نے نگار و ولیکن شرف
 ملازمت والا کہ شکا بے از باب سعادت است ہزاران نیاز نہ بخوابد امیدوار است کہ بیاموری
 ایزدی عنایت بوصول این دولت بے بدل سراید مفارقت ابدی اندوزد و ایضا میرساند کہ نوید
 مبارک فال صعود کو کہ بجہاد و جلال سلطان جہان اقبال کہ انشا اللہ المتعال تا اتصال بدرجہ کمال ہمین
 سوزال اوج پذیر باد ابواب بخت و سرور برواہا بے دعاگو یاں عقیدت سگال بکشدودہ و از بہرستان

و عاقلان و ایمنی محسوب خواهد شد و پشیمان را و ه و عاقلی قدیمی قطب بعضی حاشیه نشینان محفل فیض منزل
 میرساند که در هنگام تشویش بدن مبارک این خیر گال پیوسته و در فرمان سحری اشتغال بدعا و اشت
 و هرگاه مژده صحت فراخ و طبع از دلها می خلافت روح خردن و طالع نمود چنین شکر و سپاس بجناب ایزد تعالی نهاد
 امید که کعبه کعبه و طلال سلطان بلند مکان بر اوج دولت و اقتبال از عین الکمال ایمن باد و بعد ازین
 هیچ نگذرد غبار که در دست بر کینه ضمیر خورشید تنویر رسد و صاحب جهانیان سلامت و نقیض خیر از چندگاه در
 نشین وطن را دیده نشین است و چون دیرین ایام فرخنده فرجام آرد و در خدمت خاقانی بسیار بالید و
 تناسل ملازمت سلطانی با فراط انجامیده اند و غریبت چنان است که غم غریب در بگر است و در خلافت
 گریه دیده کامیاب سعادت جاودانی گردد و در سحر بزم قرب بتقریب غم غریب خردم به دیگر نه حلقه ازین خانه
 نیز بر و در نیست و در انشا الله العزیز حصول این مطالب باین دولت خواه جانفزا می نماید و چشم غمت
 از دیدار نور بار رخسار پدید آید ایام سلطنت جاودانی با و خط خاکی که از عهده مرزبانان اینصوب سعادت مضاف
 است و کلا می خود بخت عرض مطلب و صورت سعادت که مردم زمین را را اکثر اوقات بدر بار جاندار
 به جمع می افتد بدار خلافت فرستاده و میخواند که بخدمت گرامی مقبول بود و قاعده خدمت گاری و فرمان
 بهر داری درگاه خلایق پناه روز افزون سازد و برین تقدیر یقین حاصل است که آنچه و کلا می مذکور
 معروض خوانند و خود بقتضا می صدق بندگی و اعتقاد آنان بجناب قاضی آئین شفقت و مهر بانی حرمی
 خوانند فرمود خط نگارین نامه محبت طرانه حرم ملک نادره پیر از که شگفتگی عبارات رنگ بسته و
 برستگی مضامین برجسته برگ و ساز و گلزار و ساز سامان جانفزا می در برداشت و زبان سعادت
 آفرین روز و بخود و حبیب و دامان آرد و بهزاران گل نشاط لاله سال سعادت رسیدار و دوست
 کتب به رنگ غنچه سر بسته به چو باو بخش کردم از رنگین مضامین بود و گل بسته به حریز دآن بیان و در
 مانا دان در خامه که در این دست صورت یابید شد معنی برجسته به ایو بلند و افق که استقامت و فتا
 قرین فاضل با برکات است و جریان حالات بر وفق و خواست میشود و امید که خیر و خوبی علی الدوام حاصل
 حال فرخنده و حال با و دوست میر یا بهر رقت و شوق دانند و بهر سال و سال فریاد باین آئین
 شادان و فرحان ساخته انیم می را موجب از دیاد مواد دوستی تصور نمایند خط یقین که بسیار مراتب
 اخلاص و اتحاد و دوستان یکدل از سجیه رضیه آن روز و ان عالم صورت و معنی دور است اما خلاص
 چیست سرشت اجلت نمیدهد که تنها با خلاص باطنی که گفتا نماید و راه ارسال مخالف و دوستی نماید
 مسدود و باشد اگر چه فی الحقیقت اصل همان است اما چون صوفیان و العین و العقل را نشود و معنی

و صورت آنمندی نگار میباید محاکات نمیکند گرامی را چون حکایات ملاقات صورت تصویر میکند ناگاه اگر رسیدن ناچهار
 پنج بخش از سبب موانع روزگار ناچار در حیرت رانی می افتد از شدت انتظار حوصله از باب وقار و تکلیف خود
 ببرد و در آن وقت مضطرب و مضطرب دل پرده نشین و تا سیکه حوصله پیرامن نمیکند گریه و دود و اگر است میخواند
 اینهمه انتظار بپایان رسیدن نامرغوبی آنجا که کلمات از استیلا ساس مودت باطن است مصحح
 که ظاهر نیست بفرمودن باطن لاجرم در هنگامی که پاره از شعله امروزی فریغ دست دهد و کلمه خدا را آید
 مسرت پیرایه و راست افزای خاطر و درستان شده باشد ایضا ایند و تعالی آن کو بتوفیق و بهر خصلت
 و آشنایی بسبب آنچه اتحاد و یکسانی بلبل بوستان نصیحت گوگرد و سحر و عمل سپیدگان معنی را بر حسب خویش
 غیر طالبان دارد و فقیر جان علی را زیاده از خود بخود مشتاق و مستحکم تصور نمایند متاع خوشنمایی و لایق
 که بر دست قاصد صبا آثار فرستاده بودند رسید خانه هوش و مکان عقل از نزول آن چون از رنگ
 مانی صورت نگار برنگار گردید و بحدی که علی و کمال مشق از کمال فرستادن اخصاص نامه مسطور بود و پوشیده
 نماید که گردش این دایره اینان یک دو خطه احدی را بر حالت خود نمیکند و در پوست از حوادث فشان
 سبک نمی سازد و تا سوخته دلی بهم نشینی بخاطر جمع و دگرگونی از پریشانی خود یا از استقلال استقلال دست
 حقیقی ارقام نماید و اگر نه خدا آگاه است که بیگاه در حراتی فقط الغیب فتور و واقع نیست و یک
 و نامه اخصاص نامه سال و هشتم اما این هم از وضع پاستانی روزگار است و آنجا نرسیده برارنده
 حاجات قطع و سالی نامه و پیغام بخوابد تا بزم محاسبت صوری آید مستعد شود و بگوید و اندک نهال شادان
 ملاقات گرامی چندان بالیده است که با محاطه تر جان در نمی آید و دردت جدایی چنان گفت انگیز گردیدند
 که در قالب بیان نمیکند که اگر آشکار کنم در جهان نمیکند به عجب که مرا با تو در دل تنگ است و دلهای
 اهل مودت و وفا در شرح داستان محبت و ولا بقضا و القلب هدی الی القلب هر چند غلیظ زبان
 قلم نیست لیکن استیلا شوق موافقت جان افزای اختیار این می آید که نامه بنامه آشناسان و در
 قلمی از باب ابواب دوستی بدیبا به اعلان رود و مشکل نیست که آنچه در ولست بر زبان نمی آید و هر
 زبان نمی آید از اندام مراتب شوق را نمی شاید فلان جرم از جناب ایندی می آید که غمزه شادان
 مقصود را بوجه حسن چهره از روی کامیابی سازد و سینه محبت گنجینه را از انگه از جوهران و لایق از دایره
 اشتیاق گرامی ملاقات افزون از اندازه شرح و بیان است و خاطر محبت مظهر او را که آنرا بهر
 خوانان ترجمه نشود که بر رسم اینها زبان در کسوت عبارتت شعاری می آید و صورتت عاقل
 نقاب چهره بر نمی دارد و اگر بخواهد معنی پرستان بخود کده باز نگردد و استیلا بهر تمام و بهر

سامی حوصله را بر بیتیابی هستی بسیار و اما حاکم مطلق را سپاس که دلهاست و دوستان کامل الاتحاد را که از غایت
 صفای حکم آفریده میگردد و در اظهار اسرار محبت بدوستان طریقی محتاج نمی سازد و فضا که احباب صفای الهی را که
 از کمال استیلا خاصیت جام جهان نمایی پذیرد و در انکشاف تصور و صفی باطن رنگب آلوده نقش و نگار خام
 نیکو داند برین تقدیر که در جمیع حقیقت شوق تواند بود که بر خاطر مهر اشتراق آن یگانه عالم وفاق پر تو اندازد
 نشده باشد از حضرت سبب حقیقی مسالت چنان میرود که غرض بایام جدایی بسراید و شاهد مقصود که چشم
 مشتاقان باز بسته جلوه ظهور است بوجه حسن رو نماید تا بنده گام موافقت بهجت پیر وصول در اسلالت
 را برترصد و اعلام کار و خدمت را منتظر است ایضا میگردد و اندک اهل مودت و صفای که دلهاست ایشان
 از غایت استیلا که حکم آفریده میگردد اگر چه در میان مراتب دوستی محتاج بنیام و پیغام نیستند لیکن تکلف
 شوق مفرط که بنا بر ادراک ملاقات بهجت آیات خاطر مشتاق را همیشه در انتظار بمانی دارد و در طریقه
 چند می نگارد که از تاثیر جدا می و وحشت تنهایی چه نویسد و تا کجا تواند نوشت که هر چه برد این میگذرد
 بر زبان قلم نمی آید و آنچه در عبارت می آید از اسرار مقصود و پیغام محبت گواه است که از مفارقت
 آن ملاذ حیران چندان که درت و ملال دارد که چهل آنرا کمتر از کوه الوندی شمارد آه دل که نو کرده
 صحت روح بخش دوستان یکدل است در شهرستان غربت که از متاع نشاء خیال است چگونه کلفت
 پذیر نباشد امید که کوهت حرمان و ایام جوان زیاده برین امتداد نکشد و این سفر عاقبت اثر بقیع و فیوض
 لشکر اقبال بیکه سپهری گشته دریافت موافقت گرانی بخیریت و بهر ذمی به وزی زیاده شوق است
 ایضا جوان دل آشوب کاش در عالم امکان ظهور نمود و تا جان و ملت دوست از قید کلفت
 از او بود و روی عزیزان که برود و امیها ندانند نظر غایب است و آنچه دیدن را نمی شاید بهر حال
 حاضر آری وضع فرموده رزگار بهین است که در نمایش یک نفس بحال خود میگذارد و بهر صورت
 بر عکس بر فراز پیدائی نمی آرد و مظهر من در چنین عالم و ملک در چه خیال به بهر حال از حضرت ایند
 تعالی مسالت میبرد که حجاب دوری بر داشته ملاقات که ای بوجه حسن چهره افروز سازد و در دلت
 ظهور آنرا از که درت جدائی بهائی داده و در مقام تقارنت نشاء اندر گزید و ایضا بهارستان
 دولت و جاه شرافت و معالی پناه نجابت و شرافت دستگاه نقاوه نمادان غر و علامه نقاوه دودان چند
 اعتقاد را یا شرافت و خندان و سر سبز و ریای باد بعد از ابلاغ دعوات مقصود است آیات مرفوع خالص
 نظیر و باطن پذیر میگردد و اندک کار برین صحنه گانگی در رنگین تنه بیکشتی که صحنه سلطان اسال یافته بود و رسید
 موجب فرونی مولات و دود و مستوجب انزونی مصافحات و اتحاد گردید و بقضا به یکزنگی و یکسانی

آرسته گلک ناوره پرواز که از جوش بهار معانی نکته تزیین سخن همان بود باب و رنگ الفاظ نکته سنجان
 را و لغزوری می نمود و در زبان شگفته تر از صبح بیدار است اند و در ساس خفته زنده تر از نور و زرشا کسرا
 خاطر احباب گردید ایضا گلک شگفتی بگامی در خسته بگام رسیدیم غنیمت محبت و بکشتی که از سوا و س
 محادی آن مجموعه دوستی میوزنیکوت و شربت و انبساط بهشت مودت مقام رسانند اخلاق آن عزیز مصر
 یکدی در نظر اخلاص منظر و ایا جلوه گر است و خوبها سطریمی ذات شریف همه وقت پیش چشم خاطر
 اتحاد پر و در حاضر در اظهار تو چه گرامی که شامل حال دوستان است چه توان نوشت ایضا نامه شریف
 که شرف نامه احباب بود رسید در نیو است که دولت متوجه شما است و اقبال و بشماره و مقتضای خود
 و در این است که هر کس مطلب و غرض خود بتکلف حرفه نگوید که کند آن را و سبب نمیدکلی بغیر آن رسیده
 آنچه نزد عقل صواب اندیش مستجابش عمل آرد و همان اختیار بدست از باب غرض بسیارند ایضا
 خیمه نیکو کاشته گلک مودت سلک که سر پای عبارت دلا و نیر بیان مراتب بگامی و بکشتی از لکین تر از
 نسیم از رنگ و از آغاز نگار خانه چین و رنگ بود در زیاده که زبان از آن کسب سعادت می نمود
 بهجت و در و در زانی فرمود خاطر تو و دماثر از مشایخه آن دستمایه جانفرا و و بین پیرایه و کشای اسباب
 جمیست ظاهر و مودت شگفتی باطن تر اند و خست ایضا در دل هزار گل شگفتایند مدامت و خاصیت زریله
 باد بهار داشت به چهره پرواز صورت املاک و نقش طراز صفحات خاک که تقلم ابداع هزاران رقم بدیع
 بر صفحه اوراق کائنات اختراع نموده باشد لعلقه نویسی سر خط دولت و اقبال و عنوان پیرایه صیغه
 عز و جلال مستفیض انارت و ایالت پایه افروز صفوت و جلالت عاریج معارج است و کاروانی صاعد هم
 شوکت عظیم الشان جان بلند مکان عالیجاه مخلصان البیدگاه با و بعد از اظهار مراتب خیر اندیشی و مودت خواهی
 که ستارم طریقه اخلاص خاص و متضمن و طریقه صداقت و اختصاص است مکتشف راس هر نشان و مشهور
 خاطر صبح توانان میگردد و اندک تفاوضه واجب الاعزاز لازم التکلیف در زبان مسعود و هنگام محمود بهجت آموود و در
 از زانی فرموده باعث از دیار مودت و محبت و اعتماد گردید ایضا خاطر تمام و فاق از جوش اشتیاق گرامی
 ملاقات مالمال است و توقع انجام ایام و می با و پیران و بتسام بهار مواصلت جان افروز غنیمت
 از زمان پیام بیان حصول آمانی و آمال این و منتال فتح الباب مقصود و بوده بهر بود آیین سر پای مسود و زری
 که در ناف و محبت مشتاق را هر چه زود تر یاد رک لذت صحبت لازم المهرت بگام دل رساند ایضا
 شوق دریافت ملاقات گرامی با فراط اتحاد انجامیده و تمنا و ادراک دیدار بهجت آثار خاطر مشتاق را
 منظر بسیار که دانیده حق جل و علا حجاب جدا کی اند میان رنغ نماید تا دلها سبب از بیعتی بر آید

ایضا شوق را پایان نیست و همچنان را در مان نه دل شتاق را خواستش و پدیدار است و شاید مقصود و در کنار
 طرفه حالتست که آنچه خاطر میخواهد بدست نمی آید و هر چه میخواهد روانه فخره سفارشش پنج فلان مرد بسط
 کارگانی و معامله رس است و از داده خدمت ایشان دار و نقیض که در خور ساسه خود پیرایه اقبال و تقسیم پول
 خواهد یافت و شوقیه گزاشش شوق و آرزو دهنی اگر محمول به بیاض نیاشد شمه از آن در چیز بیان نتوان کرد
 بر صوفیها صورت طراز میگرفت از آنجا که در مراتب اخلاص و اعتقاد قلبی بنده و جنان نانوشتن خان
 محترم هم بدان ظاهر است اوست آنرا بنده بیان بفرمائی اولی دانسته بخیر بدعاست پیر دانه و انجمن
 مراتب شوق و اشتیاق متجاوز از حد بیان است و استعاش و انبساط خاطر محبت ناظر ازین است که ملاقات
 گرامی انشاء الله العزیز غفره سبب الزمان چهره افزون گامیابی میشود و زیاده از احاطه ترجمان است
 لهذا شرح این داستان مقصود و الا نهایتا بوجدان ضمیر نانوشتن خان ملاذ الا جاحواله نموده بخیر مطلب
 واجب الادای پیر دانه و محاسب منش است و انبساط صبح دولت و اقبال و آهنگ از غرض اجلال عمده و دو مان
 جبهه و کمال تقاوه خاندان فضل و انضال رنگ افزون گلشن سخن بدیع رقم نادره فن سنجیده جاد و نظام
 محذومی بتیاریکد این در متعال سید سال با بهراران فرخی و فیروزری و سعادت و بهر وزی مقرون بوده
 نخستین بر ذات مصدر حسنات و بعد ازین بر دوستان و بهر خواهران ایشان مبارک و میمون
 و خسته و بهایون با دوز و ان دعوات محبت سالت اید نموده کشف خاطر خطیر و ضمیر منبر میگردد و اند که
 چون پیش ازین بنظر پیوست که خدمت دار الانشاء حضور سابع النور از پیشگاه عظمت و جاه و بان
 جامع الکمالات صوری و معنویه اختصاص پذیرفته میخواهد که تهیت نامه بر تمام اخلاص مندان صدقت
 آئین ارسال خدمت شریف نماید لیکن بنا بر چیز نامشروع اقدام در نیواومی و در راه قاعده شناسی نیست
 در نیوا که از مردم بهتر تحقیق انجامیده و خاطر دوستدار نشاط اندوخته که دیدلا جرم خود تقصیر بافات از خلق
 و بیع ملاذ الاجاب میخواهد و بمضمون صدق شجون القلب یهدی الی القلب میخیزد مودت محتاج بدیباچه
 اظهار ندیده در آن باب رجوع بقلب سلیم و لوح ضمیر مستقیم می آید که عزیز است گفته و دایم در شین
 راز بهر یک که گرانند پیر تواند از به ازین بگذرد القادح محبت و سرور دست داده که در بیان نمیکند با بکله
 اوقات بد که جمیل حضرت ایشان میکند و از خویشان فطری خدام امید و حفظ الغیب میباشد
 یقین که باس مراتب و مراعات حق صحبت و معرفت نصیب العین خاطر حق پرست خواهد بود و به امانت خان
 ذره و از بموقوف عرض منت جان جناب جاه و جلال مستنشین انارست و اقبال صاحب دو جهان
 خدا کافی میرساند که پروانه واجب الاکرام و محبت ارتسام در جواب عریفه پیر غلام به خسته نگاهم غفر

و در و بخشید فرق مغایرت فدوی با وج فرقدان رسانید و سفارش می که در حق خان زاد جی چند بنوید
 مدار الهامی مرقوم فایده فیض رقم شده بود باعث خرید غرت و اعتبار کرد و یک کار سازی خانه را و میا مطلق
 که کرم فدو اندی بوجه حسن رونموده و نواب فرشته نهاد که هم بارش و هم با ستنداد شکسته منصب
 وزارت است کمال مهربانی عرضی و بلند ول فرمود آئینده نیز امیدوار است که بوسیله جمیده نگاشته شریف
 رعایتی و فرید عنایتی شامل حال دعا گو یان دایمی خواهد شد اینقدر قنای سعادت قد بوسی گرامی باین
 نیازهندان عقیدت کشیش برود و دوی و خوبی روزی کنایه در شیخ ابوالفضل نیارمند نشی بدریعه ربیع و عقاد
 بجز عرض منسوبان جناب فیضیاب دولت و اقبال خدا داد و مصدر اخلاق آئی مقرب حضرت والا شاهی
 قبله گاهی میرساند که چون شسته اند برین جاری شده که معات عالم تعلق بسبب ساخته شود تا قاعده
 افاده و استفاد و تمهید یابد برین تقریر یا القای او سبحانه و تعالی عزیز در زمان پیشین معلومه
 را ببله موردی حال پر در این جزو ضعیف گردیده اکنون بمقتضای انقلاب اوضاع ایام پاس
 آنقدر نیز در میان مانده و بزرگی که از کمال فطری و حوصله سخن شناسی کام بخش مستعدان نکته سیخ تواند
 بدین اوقات عالی در جانت مشهود و مخاکن نمی شود لهذا پناه بطله بر و احسان خداوندی آورده
 عرض منماید که چون درین زمان چراغ فضل و علم هدایت ملور افانست حضرت ایشان روشن
 است و دور بینان بلند فطرت را از اختیار کردن امور دنیوی که سر اسیر خاستان است پاس
 آنرا هم شکاف غیر از پاسبانی دلهاد انتظام احوال جهانیان پیش نهاد مهمت نمیداشد در مضمورت
 اگر خاطر مرگین که شخص دانش را جان و جان خرد را تو ان است نظر که که آفتاب بخاک بین کند
 برین ذره ناچیزی انداخته باشد هرگز نیست که تخم احسان را زمیننی قابل هست و الله بحسب الحنین
 بزرگوار میرسد آداسه آداب ادب و انکسار ذره وار بموقف عرض منسوبان جناب حقائق باب نقد
 علماء و دین پیشواست عظمای کشف و یقین عمده از باب العلم و العین حاج الحرمین الشریفین
 عالم عظم ربانی مورد تجلیات سبحانی صاحب و قبله خدا یگانگی میرساند که از هنگام مبارک مقدم ستاد
 قدیم بدار السور میر با پیور اگر چه از رگزد عدم حصول ابواب عراض عبودیت آئین خاطر عقیدت آگین بلی
 اندیشه ایست چیرت قرین بود و علم آن غیر ازین که فدویت سرشت نیز در گروه کافر نماند ناپاس محسوب
 شده باشد پیران خیال نمیکشت لیکن درین ایام خسته فرجام که در میان مکتوب مخدومی مولوی محمد تقی
 سید و تلمذاتش بر شحات صاحب قلم افانست رقم از بهر توفیر و تکریم این بزرگوارانند ابیات از طلاات
 و اوقات صفت حرمان پذیرفته کلیه احزان اخلاص نشان را شاداب گلستان بخت و شادمانی گردانید که

زمان جدایی از خدمت بابر گشت و کلفت تمام به جور و جفاست منتهای بیروت با تمام محو و منسی گردیده است
 نور به از روزی از اقبال در افتاد مرا به که از آن خانه دل شد طرب آباد مرا به احمد ملط علی ذلک که چنانچه سابق
 ایام استقامت روح فواج طبیعت الفاس علوی خرام و نتایج کلام حقیقت نظام باطن افزون شده رشته قدم
 بندگی را کمال استحکام بخشیده بود و در نیو لاشا به تمیق افادت تسبیح که بعینه از مطالع شاه عالم پناه داند لایزال
 شرف اندوز شده فرق غرت و افتخار ذره خاکسار پذیر و غلیظ رسایند مو او رسوخ اعتقاد بدرجه استقصا
 یز و زو و مصر و غیره از آن تو آید و چنین با تو کنی به بار از عنایت بیکران که زیاده از حوصله استقدار و عبودیت
 نهاد و بدون آنکه جان و دار از ترسان خاک استمان فیض مکان سازد و پرچم دیگر و سبت قدرت نیافت
 و ایضا عمل به سارف که ماکل بود و سرت وجود و بوده در تحفه الامار و در هیچ فرموده کثرت صورت زیادتست
 و پس به اصل همه وحدت و انست و پس به با یقین معلوم نمود که تباین غرضی قالب و تنوع دین
 و تدبیر در دیده اهل یقین مانع یگانگی نیگردد و چشم حق شناس متحقق در شمس نگویین و ایجاد اگر از پای
 انجمن نرق و امتیاز گذر نکرده بر مرتبه خلوت کده جمیع و اتحاد یقین کار مثل ما بجد خوانان لوح تعلیم برین
 نحو صورت نمی بند و اندک تعاضد این درخته را علی الدوام ساینشین منظم بر و احسان خداوندی دار و
 و عنان توبه سالی زود و تر با بیطرف موقوف گرداناد و به مغفرت جز سخن چیره ندارد و به پیش اهل معنی
 پدید آید و به تاریخ جیمنت پیوند میخواست که وقت او را که ملازمت گرامی از نظر کمیا اثر بگذراند منظوری
 درین رتبه ارسال داشت گزارش احوال دولت اشتمال اگر مطابق واقع خواهد بود و خاطر معارف آگاه از
 واردات نورانیه سامویه تصور خواهند نمود و الا از خیالات ظلمانیه دل بستگان هوای نفسانیه یا انتباه
 میرساند که سابقا خط عبودیت نموده منتهی به تقدیم گرامی بواسطت مخدومی مولوی محمد تقی خیر ارسال
 خدمت سالی نموده بود و ثانی الحال از مولوی موزانیه ظاهر شد که خط مذکور شرف پذیر مطالع خداوندی
 رویده اما به ایش نرسیده و پیوسته که درین هنگام خاطر حقائق مظاهر بنا بر سنج قهینه علم اندوز برده و
 شرف غرت بهیه قدسیه مقرر و مقرر خواهد بود که بیان مبارک به تحریر پاسخ آن التفات نمود و خدا گواه
 است و در لایزال آگاه که سینه عقیدت گنجینه غلام و رگاه ازین راه چه کلفت و الم کشیده خاطر اشک بریزنخواه
 بعضی مقولات که در تسکین اوجاع درونی واقع است درین سانحه جگر خراش برنگار و لیکن چون بیند
 خطاب با کیست میداند که حاصل گفتگو به تحصیل حاصل نیست چه آثانی که در شان جبر کن پناهی مانده است
 به و پیش نکرده و برین مخدومی الانامی خاطر حق تعالی به جلیل عطا فرماید که بقدر تقاضای غرض به زوال
 سالی ملکی لازم نیاید پدید گفته و بیب میداند شمس المال و البهون الا و یغنه به و لا بدیو الا ان پر و در

توفیق او بجان و عمر اسمی زفته زار فتن سبب رستگاری او باز ماند گنا و وسیله آگاهی و بیداری باد سحر و در میان
 عالم سلامت باقی اظهار شوق پابوس که فتنی جمع آن در و با است و این تفسیر ترک ادب شناخته و شهادت آنرا بقبول یافته و آن
 حواله ساخته بحد فایده و اوقات سه سیاحت که بپاد از سر راه بسط اندک گام ابداء و پشاه هر او را و نشین کنج گنجی
 که بدایع غلامی درگاه عالم پناه چین افزون است فرق عبودیت بر زمین عجز و انکسار نهاده و نایب عقیدت را بسجود خاک آستان
 سپهر توانان جلای جاد وانی داده باین فدیویان که شمار جان در سیل بندگی تسلیم نیاز و تعظیم قلب در طریقت
 قد و دیت رکن ایمان را و او اسه کند و مانند و طواف استعانت قدس نشان پیرو حشر را که به شکست و در کبر
 خوانند بموقف عرض فیض یا بان انجمن جلالت شرف اندوزان محفل ملک منزل که بهین نمونه حضرت و باب
 انجم و گزین قرینه عرش منظم است میرساند که در فرقه ساسی و محبت نهان که سعادت بر خوشی میباشد
 و نیست شکفتگی میور زید دولت چهره مقصود می افزون خفت و اقبال سامان ظهور می انداخت منشور
 ساطع انوار مع السطور معنون اقدسی تخیر بر قاصد خاص بر بیضا خواص که جان عبودیت اقتباس خداست
 هر حرف نورانی لباس با خاست قافیه هر صفت طراز که برگ و ساز بلند اختر می و فیروزه بختی در بهشت
 سایه و در و مکرمت آموذگانند فرق غرت و افتخار ذره ناچیز با وج فرقدان بر او اذیت و مضحک است از این
 مشهور نش که چون فیضان فضل که هم بر دوام این و جهان آرا و انعام عام بر محنت پیام و جل و عسل
 افزون از اندازه داراک عقول و انعام بیرون از احوال افکار و او با هم است جان ناتوان را که از
 به کار می که گنج گرا شکایت می نمود و علامه سیماس مقیاس خدایات بهیایات عالم افزون و گزیده و اینده بهیچیم در اسم
 استقبال و آداب تسلیمات کامیاب سعادت جاد وانی ساخت عالم عقیدت سرشت که بهیچ قاصد است سرشت
 بالمرحوم فیض گنجوشل برگ قران دیده زار و نزار برنگ آینه پریشان کار شایخ و در شاخ ابد و از
 در زش نیم چهارچین زار علیات حضرت و الا شاهی و جریب دستی نواز شهابی بهیچ قاصد است خواب عالم پناهی
 چون بستره نوز و مید شاداب و نازده و چون پنجه آفتاب گدسته بر بسته گردید و در برابر کو تاگون که
 و عوام قدسی قلم کار دست قبال که هر نفسش بهر از ان معنی چون دم عیسوی شخص افشوده را روح پروری
 سیکر و و بهیچش چون ارشاد معنوی دل منویری می نشیند بر خیزد که در خانه لوح و قلم گشت عباتی وانی که حق
 شکرت بهیچ سید رنج بر گزارد و در عالم حق گزار می آنچه شاید بجای آید و نیافت ناچار ترن بجز واده و سر سبز
 نارسائی نهاده زبان قاصد البیان را بهره یاب و عاقله و ایندن لازم شناخت که ششده هر نور منور و غ
 پیرایه سپهر است و طایفه صبح صادق کو که آراست هر ساعت اقلیم و محبت روی زمین از انوار چراغ
 دولت و اقبال جاوید نال گیتی پنجمی روشن و دروزان باد و در جواب بسته سر غنچه نظر نامه رسید

باز که در کل خندان گردید و گلدسته گلشن یک رنگی و یکا رنگی مجموع بزدی و فرزندگی که بمعانی دلگشایی و عبارات رنگین
 از بدیع بیانهاست اعجاز خسرو می باو میداد و در او اهل فصل بهار که اعتدال مزاج و طراوت و طالع گری می بخشید
 سخن بدو نسیم خنجر بختی بشام حجت مقام رسانید و فواید روح اهل بیت و حروری که از مطاوی فحادی مشکین
 خط نورانی سوادش حسن روش فراموش و در جیب و زان آن آرد و عطر آگین می ساخت بیان رسان خاطر فکری
 و دلگشایی گردید از جودت و حسن و حدت طبع و اصابت فکر و در کلام جاود نظام بر نگار و یاز فواید معاشرت
 که بقصد فضا استیناس و استیجاب به سابقه معرفت خود بخود بانی مبانی استخوان و گردید اساس دوستی را پایه
 بر او کمر سی نهادند اندر برگزیده و با یکدیگر خط نیازه نموده بدین در نظر جوهر بیان باز از سخنانی و معنای بارگاه خسروانی
 و گزیده گفتار تنفیذ لفظ و المعنی پسندیدند و آفرین و تحسین بر اندازد و با سبب بلند و اراده با سبب ارجمند ایشان
 نمودند رب الارباب در عالم خلق و اسباب که در نگاه دوز بنیان برگ و سازش چون سایه بان سحاب
 و نقش بر آب ناپایدار است علی الدوام به نشاء بخورد و ذوق تحقیق سرخوش دارد و دانه بهر تحصیل دستمایه نیست
 با وجود علاقه اهل و عیال که بالفعل مستغرق و مشغول وقت و حالست بایستی نافرمانی موجب استیجاب
 در اندیشه عظیم میگردد و اگر چه به سبب بی کمال خود و در سبب توجه بدر بارگشایی مدار می آورد و در سبب اقبال و شکوه
 و دولت و گنجینه می یافزند و از ترک علاقه و نیزه بنگار بهر باطن معنوی در باطن حلاوت بیشتر می انداختند
 بر هر تقدیر این و نه حال از آنچه غیر معاش و حسن معاود و به باشد مقدر و مقدر گردان و بحق انقی و اهل الاجاد
 در هر چه اسباب تقییر و پندیر با سبب و محبت حکیم انظر عظیم النظار مقرب جناب سادگی قاضی محمد میرزا علی
 گاشته کلک که هرین خنجر بر سر و سر قزاق و در بقیه سخن آنچه به طراز نادره فن نشاء افرازی من جیران انجمن
 هستی گردید و هر قافله است و استعدا و آن دالان نزد و شکین برتر اند است که بهیران بیان توان سنجید حسن
 منشاق و دلگشایی کلام میباید که آن عهد چنین معانی بدیع و عبارات فصیح بر آید این که چنانچه انچه انقدر استوار
 حرف سرائی نداده و که مقصدی چرا سبب انچه تقسیم نام و سبب فرو فریب تواند شد لیکن بهر چه قول عزیز می گردید
 سبب ستیج دوستی پیش اگر گرسنگ و گرسنگ باشد و محبت می پذیرد و هر چه اندر عیب و نه باشد که کلمه چند بهر چه
 و دستمایه میباید که با این همه چه دست و حسن و حدت طبع و کمال آشنائی بسخن طریقی رنگین نگاری با قضا
 میرانار انچه بهر چه را اختیار کرده اند چون در سنگ لایخ استعارت و ایهام فکر خوشتر ام باشد انکار میشود
 انداز و نه نشان این بر زمان هر چند دستگاه علمی داشته باشند بمطالع این گونه سخنان جاود نشان
 دل نمیدهند بلکه استعجاب پذیرفته اگر بر عیان نباشد بهمان بنجاره مینا بند که در جهان جامع بهر چه استوار
 و نیو به سبب است و در سبب رنگی با کار بیشتر عبارت ساده پر کار شگفته تر از کل بهار خوش میکند و از انظار

پیچیده چون گره فنجی و مضامین در هم کشیده چون گیسو منبیل بصیرت می پذیرد و در پیوسته است که مبتدیان
 حرف باید ساخت که متانت در کلام بمنزله جوهر و حسنات بدی باشد به اعراض است از متقدمین آئین گزین
 حکیم نصیر طوسی صاحب اخلاق ناصری و استاد جاوید بنیر مصنف تاریخ روضه الصفاد از متاخرین طرز نشین
 شیخ شرف الدین علی نیری مولف طهر نامه و شیخ ابو الفضل مطبوع انبای روزگار است و بعد از اینان چنان
 ترویج شده تر عبارات جهانگیر نامه دیده شده که بغایت قریب الفهم و شیرین ادا است بهر جانب که بصیرت
 رغبت نماید پس روسه باید کرد که فائده نامه خواهد داد امید که این حرارت ناشی از اخلاص و ادب پس باید
 صداقت دانند بعد از این اگر وقت مساعدت نمود و بر شمشیر نیری قلم گایگی رقم چمنستان گیرنگی و ایام طریقت
 پذیر خواهد بود و از فراوان مشفق که تاگزیر علاقه نو که نسبت به اوست آرا می توانی تواند پذیرد و اختصارین
 تقدیر در پانچ دوستی نامه اداسه مقصود کافی و النسب مسوده در خور ادراک خویش درست کرده
 فرستاده آید بنظر بگذرانند که خوبست شریفیت قضا حضرت با عظمت شریفیت و حریت افادت نیز
 عمره علمادلت و دین قد و خطا و شرح منین رکن الاسلام مخدوم الانام علی الدوام سند آراسه عدل و داد
 باو بعد اداسه ادب تمیزت و مبارکباد منصب جلیل باب القضاء و السلطنت که میادری بخت و مسامحه
 اطلاع سنگنان آن خطه شریفه صورت ظهور پذیرفته مروض خدمت سماجی گرامی می نماید که چون درینو از
 خطا فرزند می بیند نوید دل کفر و مقدم سعادت توام و السلطنت و استیلا احوال اقدار و معنی الیه بهنگام
 او را که ملازمت فیض منقبت معلوم کرد و دید شکسته منوایب ایندی تقدیم رسانید که میامین معدلت
 و انصاف ذات ملائک صفات باشند با س شهر مذکور که بنده را و با س نیز در انجامت داخل اند و در
 عهد امن و عافیت خواهند آسود و المذنبه دلت و لک دیگر در ایام سابق این خبر و محقق اگر چه حال مبارک
 نورانی سیما ندیده اما از بنده زاده میگویم راجع که بر بهری دولت در دارالامان ملتان شرف اند و قد قبول
 گردیده و حماد دین و دیانت و مناقب فضل و کمال حضرت شینده حلقه ابروت و اخلاص در گوش جان
 کشیده آرزو مند است که بدریانت خدمت بابرکت بساط کامرانی در اندوزد و خوشامانی که حصول این
 تمناست چهره انبساط برانموزد که بیخاطره بندگی درگاه عالیان پناه باوشا بنزاده جهانیان اتفاق افتاد
 بدر بار معالی واقع است و بعضی اعیان دولت و ارکان سلطنت موقت و آشنائی دست بهم داد و اگر
 حضرت بر حسن اعتقاد اظهار اعتماد آورده بسط انجام کاری و خدمت که از دیگر سبب پیش نرو و نامور
 سازند امید است که به مقتضای عقیدت با اتفاق و اطلاع و کیل نوعی باز تمام خواهد پیوست که
 بدینوسیله نقش صدق بندگی بر لوحه خاطر مقامی مسطر در دست خواهد نشست زیاده ترک است ادب است

عمر و دولت روز افزون باد از جانب معجز پرست تو شسته تا سحاب نیسان قلم گهر بار معانی نو آیین
و صفحہ قرطاس نقش پذیر عبارات رنگین است ز دست خجسته صفات مصدر حسنات طرازان رفیع ایشان سیادت
و امارت مرتبت صفوت و ایالت منزلت عظمت و جلالت منقبت ملاذالاجابا مخدوم الامجد قاجان بلند مکان
ببرسته رنگین پیرایه گلشن دولت و بهار اخروجد یقہ اقبال بوده با و فور بحبت و سرور بسیار جمعیت و نسبت
کامیاب جادو دانی باد اگر منطق با ظمار مرثیاتی بر کشاید بانها سے روزگار که دل پر غبار و زبان پر
نگار دارند مشتبه میشوند و نسبت اتحاد و یکجویی که بموفقیت این روزی بین الجائین متحقق است حاشا که اقتضای
این معنی نماید و اگر دست از اینها کوتاه داشته نگارش مطلبی در آید که ام مطلب فائق تر از بیان شوق
و اشتیاق است که نه قلم مودت رقم آنرا باین دگرین بر سر آید و در صورتی که در مقام خاموشی گراید
جوش اخلاص و اختصا درونی که در داستان طرانی و دینی آنگارنگ نگارنگ دارد و با اختیار خود نمیکند و
عجب حالتیست و طرفه مقارن که در عالم محبت نه از هر سکوت حوصله فراخ می باشد و نه رخصت حرف
نه در این صید بند در نیمه صورت بدلول قبول عزیز سے کہ گفته است دوستی که از هم از صفی دل خوانده اند
گویا ام و حنا موشم چون خط یکتاب اندر دینا چار معاش باید که در و مطارحه و مطالعه شیرین مقامات
یکجائی حواله بدینا محبت باید نمود و قدر یکجائیست بهر حال گلدسته بهارستان خلعت و واد که مضمرش یاد
از صد هزار طراوت و گلشنی میداد در زمان سعادت افتران جلوه ایراد از زانی فرموده باعث گوناگون
سرت و شادمانی گردید و اینچنینی دلک که خاطر حق پرست حقیقت نصاب بیا کرد و اجاب
متوجه و تلفیق است و دل فخلص چنان که دایما بزرگ جمیل اشتغال دارد و بر جرات باطن فیض ملاحظه بوجه
احسن پر تو می اندازد امید که تا هنگام انجام ایام جهانی از خدمت گرامی نسیم غنیمت یکجائی و تیره مشام
افروز و دوستان مودت مقام می شده باشند زیاده عمر و دولت و جمعیت و عافیت یاد بخشی حق و پایا بجا
او پیشگاه بعد از ابلاغ تحف و دعوات اخلاص آیات کشف را سے هر آنجلای عفو است اقتضا میگرداند
که اینچنینی و البته که درین ایام میمنت فرجام نوید فرخنده فال فتح و طفران طرازنده مسند شوکت و جلال
سایع افروز که دیده و لیا و اجاب صدق نصاب با لال مال مسرت و شادمانی گردانیده و ظهور عریا است
بر کمال حضرت خاقانی جهان بینی نسبت بحال خجسته مال البواب کاسیابی و کار فی بر روی هوا خواهان
خیر سگال مفتوح ساخته امید که این فتح نامدار که فاتحه فتوحات روزگار و عنوان جمال فیض و نهار است
بر قاتل رفیع الدریات مبارک و میمون باد و حسن تدبیر و تکران عالیشان که مفتوح مقاصد بایند و بیل
سکاسن ملاک است از چمن چمن است بنامید ربانی و نصر آسمانی استیصال کرده شفا و تیر و پند مال با

عقرب الزمان سرانجام پذیر کند و به باش تا آفتاب جلوه کند به کاین هنوز از تبار سحر است و غیر اندیش
 میبسی ازین خطبه نیز وی چندان بخت و سرور اند و خسته که در اندازده بیان و احاطه تر جهان نمیکند و نیز ان عبارت
 و معانی نمی تواند مقدار آنرا بر سنجید لهذا اینجا کلام اولی در بسته اختتام بدعا مینماید که ایام دولت و اقبال و
 آوان نصرت و فیروزی جاد وانی اتصال باد و ایضا صلیح و ثنا گویان پیرایه قبله دین و دنیا مالک ملک
 صورت و معنی نیز بهت افزایه ریاض جهان بانی چنین آراست گلشن صاحب قدرتی بهین گوهر تاج خلافت علمی
 حسین اقتراح سلطنت کبری پیرایه و شمع نور چهره اندر دولت اظهر مود و الهام آتی منبع فیض نامتناهی
 نظام اسم رحیم مصدر فائق عظیم کامل خود فیروز بخت سزایه افسر شایسته تحت عدل مهور عقل مجسم بحر معراج جو و
 و کیم پادشاه نژاده منظر نواهد و بند کشور کشایه افزون تر است از اندازده اوراک و او ایام بشرداد
 عقل و افهام خفیه بر آنکه بشکر نگاری اقبال لایزال و پایداری دولت جاد وانی اتصال آوازه عدل بر
 و دام و صیبت نظام انعام بیدرغش در بلاد عرب و تخم رسیده خط نشینان بر نامه عدالت کبرایه
 و رقم لیلان بر نسخه سخاوت حاتم کشیده و تیزی تیغ آبدارش در میدان مصاف کله دشمنان بریده
 چون گوشت چو گان بر خاک هلاک غلامینده مخصوص درین ایام میمنت فرجام باعتبار اعلام نصرت
 نظام در عز و ولیم دار الحرب ساحل دریای شور که بنابر تنگناهای غیر البور و مسافت دراز و دور
 در پاسبانی زمان فعل فرسایه لشکر اسلام تشنه بود و شور و خروش و غلغل فرخ اکبر انگنده چندین صفا
 اهل بغی بازگشاده خان و مان اشترایه با و فتاداده و منظم فتح نامدار در اقصای بهت اقلیم انداخته
 کارنامه سکندری در عصره وزیر کار نمایان ساخته معنای بخت بلندش در جمیع اسباب جهانگشایه بهت
 پیش کار است و فکر آسمان پیوندش در قیام برگ و ساز ملک آراست همیشه همکار ابرو بهار چنانچه
 بیج یک از سخن آفرینان این جزو زمان را محال نیست که حمیت طرازه محامد اطلاق فطری و شایر و
 نجاس کمالات ذات قدسی صفاتش تواند شد مگر ویرای مستند قادر الکلام که نقیض و نگار عبارات
 خاطر فریب رو و ورق را چون رخسار خوبان حور و شش بیاید و باب و رنگ معانی دلا و غیره
 حیثه را چون قطعه بهشت برین فراماید و به صورت مثل من پندی نثر او کم بایه استعداد را چه سرور که
 این کار و شوار و به توره این هر حال مشکل گذار که و و یکین برسم و عا و تقاض دولت روز افزون
 و استعداد ایام سلطنت ابد مقرون با پیرادر با حیات را که چون ارجحه متناسبه با هم اتحاد و محقق دارد
 سامعه افزون جهان بانی پیش و تا بود که بعد القیل این قلیل البضاعت در نظر جمهر بیان باد گاه غمروانی
 حسن قبول با بد و بدین سبب سر بایه کیمیا سعادت و دو جهانی اندر و سه شایه که در حال علم روز به روز

اول خط فرمان در پیش صورت بست به از اسم منگوش نگین یافت شرف به بر خاتم انگشت سلیمان حدیث
 شاهای که بود و چین نور آرایش به روشن همتن چو را س ملک آرایش به شایسته تاج خرد و اینست
 سرش به شایان سریر شد مبارک بایش به شاهی که خدایش ملک و دین توام داد به چون خضر نبات با و دانش
 هم داد به در گشتن سلطنت باقبال بلند به سروست که ز آسب خزانست آزاد به شاهی که شایش چو
 به تحیر شید به چون سرو سوزان قلم بر بالید به از جوش بهار گشتن آقبایش به در ششم مخالف خره چون غار
 خلیل به درگاه عالم پناه شاهی سکه الد و ام به گاه سلاطین آفاق با و بختی آفت و الهدا لا مجاد و قمر و وحش
 متضمن منشآت و دیگر و بران نکته شیخ مشایخ پنج صفحه صفر اول تا هفده به یاد شاهی
 و فرامین مطاعه و دیگر استاد و خاتمه فرمان به نام عزرا نهیده و داد و دان و دستوران
 خلاصه جان نثاران و بهد اخرا بایان تفاوت و خامان را اوست اندیش قد و نهیر از ایشان عقیدت گیش
 همه را به اسم اخلاص شعار سلیم الاسلام عزرا را به به سنگه تبو بهات با و شاهی مخصوص و مبایه بوده
 بداند عزرا شسته که درین هنگام فیض از تسام و به جواب فرمان عالیشان باستان فلک نشان را سال
 داشته بود از نظر اشرف از شت موقوف و شت از تنوع حال تلکو کن نظام الملک مثل بند خول
 و غیره از شیواس شفا و ت که را س نظر مصلحت ملکی بسال آینده و مقرر گردانیدن داود و خان و راجه
 را س سنگه و دیگر بندگان خدمت قرار بخش هزار سوار تباخت و تاراج و حال تلکو کن نظام الملک و نگارداشتن
 به قطب الدین خان و لودینان براس تحریب حوالی کوکبه و دیگر تهاجمات انکسور و اتحاس رسا بیدن
 جهازات و غزبات از سمت احمد آباد به سر بنادر اشقی معلوم را س عالم آگشت و اینسانی در جناب خلقت
 و جهانبانی پسندیده آند از آنجا که قبل ازین بر وفق مقرر آن سوار و عافیت نمایان با مارت و ایالت
 پناه بهابت خان ناطق آنجا و حیات الدین خان مقصدی سرکار صورت فرامین سعادت اینک گشت
 صد و بیافته که نسید و استمالت مخمزی نه میداد که که نموده و او را استعمال حراجم با و شاهی ساخته تا هر قدر
 غراب جنگی که سامان توان داد به سر بنادر و حال آن بد مال بفرستند یقین که مشار الیها عزرا بان خبر
 را امیدوار غایت معلی گردانیده و زر که براس سر انجام عمل و فعله غرابها س مذکور در کار باشد و او
 به تحریب بنادر و حال و غایت مال و مثال آن تلکو کن بیدار افعال خواهند و ستاد اطهار ملا خرم
 فرستاده عادل خان در جواب حکم انتزاع بنادر تلکو کن بیجا پورانه غنیم مقصود به موجب نوشته بخان مذکور
 اینمندی را که از جمله پیشکش با و شاهی معاف شود و مقرر گرد و که در تها مزبور جمعیت خان موی الیه بوده
 باشد خان مسطور را بجهت گرفتن تلکو کن و بیجا پور فو به ترتیب داده پیا بین میفرستد و با سپرد

مردود از حقیقت قلب اتفاق بنمایند فصل زینت و شوق اوقاس پذیرفت و بخواهیم که آن بنده دلاور آن
 در پانچ اینمقدمات بلاخره بر داوره نگارباشن اوقات تفریح و حاله پیش خود داشته و آنچه در جواب نگارباشن
 مسعود در قوم گردانیده نقل آنرا بخود بر پروردگار مسل ساخته و مقدمات که بتقریر محمد ابراهیم و گویند بنده شد
 خود که کرده آنها را با یکدیگر از برهمنان نکرده و با بختی فرستاده در حضرت خلافت در وجه استخوان یافت
 حکم جهان مطاع صادر میشود که چون از پیشگاه سلطنت آن شایسته اقسام حضرت فرمان شده که بجان شمشاد
 بنویسد که فاسد را که آن مفسد شرف گشته اند و انتزاع کنند خصوصاً سبنا و رنگ و کن بجا آورده اگر چه پانچ خان نکرده
 آن حال را از آن شقی مردود و متصرف تو اندیشد فیما و الاسال آینده بتاییدات ربانی و برکات خون
 انسانی آن صیقل الطاف بپایان بحسن سعی و کوشش بجزایه تصرف در آمد و مقدم فرستاده آن قلیب ملک
 شریف و کبیل خود با بر سر خواجه ابراهیم است براسه آتش است فراموش بیکران و قصد ارسال جوهر پادشاه
 سپهر نشان و ارفع را به سر ابراهیم که دیده بموقوف عرض ابراهیم رسانیده که از رسیدن آن ملک را که
 و کبیل سپهر است و در میان آن سترگه تن رسیده آنها را اطلاع و القیاد آنها نمود و بتدوین آنها نام بر
 که ام فرستاده بعد ازین آنچه قرار خواهد یافت معوض داشت خواهد نمود و شمس فرستاده باید که آنها را
 استمال و اسیر و ابراهیم پادشاه باز کرده و انبده آید آنرا کند که خدایا و فرمان برده و پادشاه دوازدهم و دوازدهم
 بجا آورده اینها معوض داشت که درین زمان سعادت اقراران در جواب فرمان والا نشان باستان ملاک
 پاسبان ارسال داشته بود و از نظر اشرف گذشت و راحت نمودن داود و خان و ابراهیم را به سنگه
 که پیش ازین آنها را با چوکی از بنندگان درگاه دولت و جاه بخت تحریب ملک غنیمت نمود و به
 جمال نوای قلعه راجه گاه و گدایه و سوختن و جنگاک بر این ساختن بسیار است که آن قلیب مضامین
 حدودن غریب و بدست آوردن اسیران و موافقت از آن سرزمین و بنیاد و غارت پر و افغن
 قطب الدین خان و بعضی محال متعلقه آن مردود و طایق گشتن پدا و خان و پدا و نه و سواری کردن
 خان مذکور بجهت نوشته آن زنده متولد آن بر سر جمعه از مردود و سیواسه شقی که در حال پالین
 چهار قلعه که یک از آنها که است اقامت داشتند و جنگ پیش آمدن آن جمع واجب القمع و محضه
 خون آشام گردیدن جمعه کثیر از آن مخافیل و در و سکه بفرار نهادن بقیه السیف بسمت که بکریه
 و تعاقب نمودن بنده های اعلام شعار و پناه بیرون مردودان بقلعه مذکور و مسدود و دست
 نمایان شدن خان موسی الیه و همایان او معلوم را به عالم آرا گشت و جوایب حسن خدمت
 و تر و در تلاش و سعی خان مسعود در حضرت خلافت شد از راه غایت و بنده تدریسی مثال شرف

تمثال محتوی بر مرصع و لایه نام خان مذکور که ارمیت مدد یافته و تردد آن سزاوار مرام مسل گم دیده
 خان مذکور را با اعیان آن مفتخر و مباحی سازد و از آنکه خانه را دلائق انصافیت کند و رام سنگه بموجب نوشته
 آن خلاصه خواند و آن جان ندارد در باب خان مرقوم بعضی معطل رسانند و قبل ازین جمله الملکی جعفر خان نیز در
 اقدس گم دیده بود و از روی باده پروری بآن عمده و زراسه رفیع الشان حکم نمودم که عوض محال
 صوبه مالیه بر گنجه جید و دیگر برگزینات تنقش چکمه صحر که متوطن اوست من ابدی از فصل خریفه ابدی
 تن نماید میباید که خان مذکور را بر عوالم و الاطلاع و آگاه ساخته پیشتر از پیشتر سرگرم خدمات بادشاهی گردان
 بموقوف عرض اینج در آورده که آن هدایت و ارشاد و جواب مقدمه شوالیه و سر بلندی نیافته و مرصع و
 کمترین که بطریق تجارت با بخار نه اند تا حال نیامده و قول و فعل ابل که من شایسته اعتماد نیست و بیگانه
 وضع پذیرفت حکم جهان مطلع صادر میشود و چون درین مدت عادل خان توفیق اشغال احکام مطلقه نیافته
 بار رعایت احوال لازم و متعمم باشد اگر آن عمده را چنانکه دولت خواه میداند که قلعه انجا بدست آید و کوشش
 که در کشایش آن باید که در بنده ظهور رسیده بنیاد استانی سو کنند و مرصع داشته که از مضمون بر ندرت
 فرمان شده بود که چون موسم هم نیامده بر شش ماه نیست میباید که زود و زود بر سر کار برساند و فوری
 بجامع حقائق جامع رسانیده بود که هرگاه جا و مکان مناسب براسه اقامت اختیار کرده شود و تمام سال
 تردد می توان نمود و الحال مطابق مروض هم قلعه در محاصره است و هم تاخت و تاراج محال عظیم بدین
 بالفصل می آید معلوم آن شایسته مرام به پایان باد که چون لشکر شهر و استان قیض نشان در موسم
 برسات و دست از کار و بار میکشد و جهادنی اختیار مینماید و نظر برین مراتب در شش ماهی موقوف
 متکلمان عقبه سپهر مرتبه گم و اینده حکم الشرف صادر شده بود و لیکن با بدولت و اقبال و رعیت و نکال
 قلعه نظر آباد و گلستان را متفق گم و اینده ایم پیدا است که آن سزاوار از لطاف بیکران پیشتر هر وقت
 آنچه لازم سر انجام کار خواهد بود و مقتضای تدبیر مناسب و اندیشه درست از قوه بفعل خواهد آورد
 و مرم و محفل و بیکار نخواهد گذشت فرمان قلعه واری شجاعت شهادت سلطان علی بنایت
 بادشاهی امید و ابروده بدانند که درینو لاحفظ و حر است قلعه کلیان از تغیر عید البنی با و مقوض فرمودیم
 حکم جهان مطلع لازم الانقیاد و احب الاتباع بر قصد و روی پیوند که بعد و حصول حکومت موصول این مثال
 که ارمیت تمثال با بنی شش ماهه و در محافظت و عمارت قلعه فرمود که سرحد بجا بود راست کمال آگاه بود
 پوشیداری بیکار بوده و قیقه آن دقایق تا مرمی نداده و احشام قلعه را بتوزنک تمام گاه دارد و آن احوال
 تو بخار و از و سایر اجناس قوه ذخیره کند و گننه را بر دقتی ضابطه مقرر در صحرانف هر وقت نماید و احتیاط

کنند که در قلمه ذخیره کم از خراج یکساله نباشد در نیاب تا یکد تمام داند فرمان قضا در بیوقت فرمان
والا نشان صادر شد که خدمت قضا سه تنگی پور و غیره من اعمال سرکار سنا پور و قرض آباد و مصاف صوبه
دار الخلافت شاه جهان آباد از انتقال قاضی محمد حسین به شیخ عبدالحمید ولد شیخ عبدالسبحان مقرر باشند
که یکا یعنی به لوازم آن به پیر داند و در نشر شرعیات و قطع و فیصل قضا و معاملات و رفع و دفع و عاوی
مضمرات و عقود و انکبه بلاولی و تمت ترکات و کتبت و سجلات و تحریص و ترغیب مردم بطاعت
و عبادات و اقامت جمیع وظائف و اجراء حد و دقتی است و تحقیق اموال غیب و ایتام و تعیین اوصا
و نصیب توأم مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که حکام و محال و جاگیر داران و کمر و ریان حال و استقبال و
قاضی آنجا و اند و از انقضای مذکور به را بتصرف عمومی ایله و اگر از اند و اصلا و عطا قاضی و تبدیل بدان راه نند
و اغلب بالوجهات و از اجابت مثل قلمه و پیشکش و جریبانه و ضابطه و محصلانه و دار و عکار و دیگر و مقدس
و قانون گوئی و ضبط هر سال و دیگر از رعایت و کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی مزاج نشوند و دین
باب هر سال سنده خود و نه طلبند و اگر در محله دیگر چیزی داشته باشند از اعتبار نکنند طریقی جمهور کنند
و شویین آنجا آنکه خط و قبالات و سجلات را بجز و در وقت ششم فرمان پیر احمد عمده را چاه و قلمه
در بند و فاضل کار آگاه راجه به سنگه توجیهات خاص اختصاص یافته بدانند که عرض داشت که از سبب پیر احمد
داشتند بود و در وقت از نظر اقدس گذشت یقینیکه تا حال از احمد آباد روانه پیش سنده باشد باید که از راهی
که مناسب داند به خدمت تمام رفته و در دستگیر ساختن آن آورده و شست او به مساعی جمیل بتقدیم رساند
و موجب خجاسته غلیم خوشش داند تا به بیستم شهر شوال نبوای دار الخلافت شاه جهان آباد خواهم رسید
از عرض داشت فرزند عزیز جهان پیوند محمد سلطان بهادر که در پانزده روز از راج محل رسیده ظاهر شد
که پیر دهم رجب در میان کوهستان جمع راجه پوتیه سوا س راجه جهان سنگه بنیدیل بر حضرت آن فرزند
ترک جملای شکر نظر اثر نمود و روانه اینطرف شدند نمیدانم که کنور راجه شده که با خواست عاقبت
نیز ایشان و اطلاع بر احوال درست آن عمده را به واسطه زمان چنین آورده مناسب کرده بر تقدیم
که از جانب فرزند سعادت مند در بانی و حمایت نمیدید بایستی که با عمده و دولتخواهان چیزی میفرست
یا تحریمت حاضر شد داشت بهر که تا آنچه میفرمودیم محل می آورد و بهر حال کنور خود خانه را داشت و خاطر
آن دولتخواه پلا اشتباه که پیشین با بسیار غریب است در میانست تربیت و ارشاد و که باید خواهم کرد
اما آن عمده راجه که در وقت احوال و بندگی او هیچ شبه نیست جواب بخاطر آورده عرض داشت باید
که هرگاه در وقت کامیابین برکتها از بنده می شنیده باشد تا چند بگیریم و با فضل پانها چه سلوک کنیم

مخلصان خلیل الله خان بست و یکم از مدنان روانه بکمرشده شاید که تا حال که بنقش جهان است با آنجا رسیده
باشد ایضا کفایت شعاع مطلق الاسلام رسکوان بر محبت با و شاید امیدوار بوده بدانند که از آنجا که جنگی
بهت و الا و قاتی نمت فلک استلزام بران و یاد آبادانی و معموری خلعت و استغفار و حال کاف و عایا و عاصه بیا
بدایع حضرت آفریدگار جل و کوره اند مصروف است و درینو لا بعد استغفار بنقش جهان استلزام بران و یاد آبادانی و معموری خلعت و استغفار و حال کاف و عایا و عاصه بیا
و تیلو لاران از کار برداران پیشگاه خلافت و جهان بینی بموقف عرفی اشرف اعلا رسیده که امناس
پرگنت عالمک حرم جمع اکثر سے مواضع پرگنت را در آغاز سال نظر بر حاصل سال کامل و سال فصل به
رقبه قابل زراعت و حالت استقامت رعایا و دیگر خصوصیات و مشتق از تقاضای شخصی میباشد اگر رعیت
بعضی از و بایان عمل را ضعیف نمیشوند آنرا احکام رسیدن خرد و عات بعمل جریب بانکوت تشخیص میدهند و در
برخی از قریات که قرار کان کشا و زراعت آنجا را پریشان حکم بقضاعت میدهند عمل نمیکند بخشی بقدر نصف
یا سوم حصه بایند و و یکم بیشتر پیشتر مقرری سازند و در آخر سال بود امیر جمع نقدی موافق ضابطه و معمول
بسیار از خود و قبولیت کرد و بایان و دستخط قانون گویان و چو و در میان بدفتر خانه معلی ارسال میدارند لیکن
سر رشته اراضی هر پرگنت از پرگنت باقی خرد و و تفصیل اجناس فرقی و در جمیع بدین نمیکند و در سال گذشته
چه قدر جنس کامل بوده و ناقص چند و در سال حال نسبت بگذشته زیاده و کمی چه تفاوت شده و تعداد در آنجا
در موضع تقریبی مستأجران و رعایا و غیره بدفتر خانه معلی نمیشوند کیفیت بر محل و پرداخت مقصد بایان
آنجا که پس از تشخیص جمیع موارد میدهند از قرار واقع ظاهر شود و اگر آنها بحقیقت قرار عیان و خرد و عات هر پرگنت
قرار رسیده از راه جزو رسمی عمل نمایند و سعی در خرد و عات ساقط اراضی لائق زراعت و خرد و عات کشته شده از
کامل بکار بردن پرگنت اکا و معمور و رعایا حرفه حال خواهد شد و زیاده و نقصان در حصول پیدا خواهد آمد
و در نتیجه ترس اگر آفت از آفات رود و در آن راه کثرت زراعت نقصان حاصل و حاصل را در خود خواهد یافت
حکم جهان مطلق بشرف صدور می پیوندد که بحقیقت هر چه از دیهات پرگنت متعلق بدیوانی
و امینی خویش دارد که اراضی لائق زراعت در آن چه قرار است و آنرا بجمیع خرد و عات چه مقدار و در آن خرد و عات
چند جنس کامل و در هر سال چه مقدار میشود و موجب خرد و عات نشدن اراضی معمور چیست و غیره و در آنجا
که در زمان سعادت نشان بادشاه غفران پناه خدا را مگاه علیین مکان عرش آسمان و در محل دیوانی
راجه تو در مل دستور اخذ حصول چه بود و بجه سائر موافق ضابطه تدبیر است یا از سال به سال بجه سائر بزرگ زیاده
بر آن قرار یافته و مواضع آباد چه قدر و در آن چند و باعث و برانی چیست و پیش از در یافت کیفیت
این مراتب سعی در آن و یاد آبادانی دیهات و بران و خرد و عات ساقط اراضی قابل زراعت بقول

سلطنت بادشاهزاده عالی نسب و الاتبار با وزیر سعادت نشان سید احمد خان و بسیار سکه از نایبان عالی قدر
و اعیان دولت پادشاهین فرمودیم مخالف دین و دولت و معاند مذہب و ملت بعد استماع توبه عساکر و
مأثر طاقت و مقاومت و استطاعت مقابلت و خود ندید زمام اقامت و قرار و خان توقف و اصطبار از
دست داده صبر و شکیبائی شمرز یا نگاری و شرمساری و فرار تیج را ملی و دستگیری و دست از تنه عار بهرات
شناخت لشکر بفرار با آنکه قصد جنگ صفت معین شده بود و از سامان و سرانجام قلعہ گیری توپها سے کلا و کج
جزو عظم قلعہ شناخت و در مرتبه دیگر چندین از ان باب که کوه بر سیکه کین بسنگ هندوستان بهشت نشان
کوچدار و نیم من بلج میشود و با شرم و جفت گاو و گاو میش آنرا بکشند و خواب و با خود بداشت و در عرض سه ماه قلعہ
در محاصره داشته تمامی محصل آنرا داشت و بکلی سراج آن فلکست را متصرف گشت و پس از آنکه غلہ و غنایم آن
سر زمین تمامیت انجامید و فصل رستخان در رسیدن و اسیر پیکار در داغ و اسودان غنایم غنایم و خیم
و اندیش کارزار در سویدا سے دل خضم نیم پدید آمد و افواج جبارت امتحان قلعہ در اسیر پیکار از بهرات
بعد و حدود آن قلعہ فرستاده سالاران خود و قلعہ آمو و دستم خان و قلعہ خان با بار بلی از لشکر اقبال در محاصره
مقرر گردید و اندیکه بنواحی و در غنایم رسید و توقف کردند اگر جمیع از مخالفان بار داده بجا و بهوش ناست
بر پیش آمدن جبارت نمایند و اسیر کرد و در کنار این بجای نهند و دمار از روزگار این اشرار برآورد
چون سالکان ملک خواسته نایب از این پنج ضلالت بر طلب عد و تعین یا ننگان مطلع گشتند و مرتضی قلیخان
سید سالار قوری باشی و تمامی خانان و جنگلی سلطانان و جمیع مینک باشیان و نور باشیان از غلام و قوری
و جنگی قلیخان سوار و پیاده و بنظر شریف درآمد و باشند با توپخانه پیچم رسید و در کوشک خود و حرمه کار
و در مرتضی قلیخان و در اول فرست و در اتصال دیگر لشکر مدسکه سے که پیشین تعیین شده بود و در دست
مقرر در کشتن خویش و قلیخان شیران پیشه پیاوندگان دریا سے و غنایم فاضل از مضمین صدق شهنشاه
فته قلیخان غلبه فته کثیره با توانی شد قدم او بار در راه پیکار نهادند از آنجا چهار فرسنگ راه و در دور دیده بنواحی
قلیخان میر رسید و نصف النهار که جمیع اقبال مقبلان و شاه او باید در بران بود و در آگشتن پس از اراده
آر اسیر طرفین و ایصال بندی جانین هنگامه قتال و جدال اگر کم کرد و و تمبر و حربه از آتشین بر کشید و باران
صدقات سهم ستوران بیوق رسید و در روز و شش روز که در هیچجا ابرسان شیدار اگر دید و قلعہ جنگ با خود
در تیغ از آنجا رسید بر کنار سے و بتیمی و هنرناجیتی و مقتدری و هر طرفه و در جنگی و هر جانبته و فیروزی از آنجا فتح و قلعہ
و البته پیروز و بیروانی و نیزنگی تا پید آستان است نسیم فتح و حبسا سے فیروزی از جانب لشکر پیروزی
و نیز پیدان لشکر اسلام و غازیان نصرت فریادم بهار سے و روانه و هو لثرا سے کرده اند که گردید کان را عقل

و درین راه از جا و در گذر دهند و آفت زردگان باد نخوت رو به برکت نهادند و تمام توپخانه را به طرف او بیاورند
این دولت است و بدست دارند ناموس پرستان و غیرت پرستان بکنجا سر وقت بتعاقب پیرو افتند و چون
روز را بهار شد زمان بنگاه رسید و تاریک ولی ایمان بظلمت شب قرین گردید و در کار بر باغ اعلی
آنان یقین السیف طلبند حجابان نصرت مندر و لیران سعادت پیوند و فرسخ تعاقب کرده بکسر فرصت
نمودند و پس از آنکه میان اقبال نوید فتح و حقیقت حال بمساعی بسیار جمیع رسانیدند نیایش قادر پرکمال و
ستایش معین متعال بتقدیم رسید و مناسبت قضایا تشریف دار را اقتدار و دستور سعادت نشان صادر گردید که چون
مفضل و کرم قادر نصرت بخش چنین فتح عظیم نصیب این نیازمندان بود بکار و مستند و ادار بکار
گردید و کار باد و گرد و وقت است و درستان نزدیک رسید باید که آنقدر ند اقبال مند و زیر پا بند نیست
از تسبیح قلعه باز دارند که کرم کار سازنده نواز امید اینست که آنچه امسال از قوت و قدرت سپاه فیروزی
دین فتح نمایان معلوم جهاتین گشته بتوفیق اللہ بس ازین در کشایش قلعه و در دیگر فتوحات بکزین
و جبهه و همین طرز می جلوه ظهور نماید چون مقتضای حاجه فاسم که ابلاغ صحیفه الولا و تبلیغ انچه با و مرسل گشته
کار سے ندارد و خاطر و دوا تاثر فوایان دریانت حال خیریت مال است بزودی اجازت انعام یابد
و السلام ایضا تا صاحب قلم از فیض جو بسیار غنایت از لی با بر از مطالب و اطهار بآب ترشح است
و لوح قورطاس بکار مقدمات محبت بار و کلمات صداقت آثار موشح ذات فرخنده صفات سلامه خوانین
بایند بستان علا و خوارین رفیع الشان قلم و نه نازان دولت عضاده و دودمان شوکت قره با صره عظمت
خرد نامیده مشمت بندر سیما سے رفعت شمس فلک غرت مورد الطاف نیردان شمره شجره گلشن بگلزاران
چو نذر زبان و است ایام سلامه و عزت از ناسناست زمان محفوظ و از بالست و دوران محفوظ باد
ر قیام الوداد و صحیفه الاتحاد که مصحوب نذر محمد ارسال یافته بود در چیکه در و از السلطنت لاهور از پر تو
ماچیه ریایات نظر آیات فرخ تازه داشت رسید بر مضمون خلعت شخون آن آگهی پدید آمد اما از
مطلب غالی بود و نیز آنکه خبر از کیفیت جریان حال جسم مال واقعی نمیداد و بفرستادن نامه و فائز شوق
حقائق اوضاع و احوال آن دیار و بے یار و شتابی فرقه ناسپاس حق ناشناس گمانی و بیگانی فراهم بود
چه بناس اولین بر اتفاق است و اساس دویکی بر عدم وفاق و حال آنکه هر ذره وقت مصداقت است
نه هنگام خجارت بهر کیفیت چون متحقق شد که فرقه طایفه و فیه طایفه از باز پرس روز جزا و سلطوت و برگزین
گیرند و یکلکیر یا اغراض که شیهه قبیله است نهاده و از حقوق ملی نعمت خویش چشم پوشیده بر بعضیان
بر آورده اند و نسبت بانجلیب از پیله راه رو به بکسلک بے ادبی شتافته مصدر او ایما سے ناچار

در پیل اعتدالیهما در روز از کار شده و کار بروی نعمت خود بمرتب نیکی ساخته اند که جز قلمه مسیح گنجی نگینی در
تصرف نماده و بنوعی آن اماکن و غنای آن مسکن پامال نواشته و دست خوش و قانع گردیده و عرض
تاموس از بنا بیا و فضا زفته و امن و امان بالکل مقدم گشته و کار بجای رسیده که از سادات کابل بیت
بنوة و قرة العین رسالت اند و بجز متنی بجا و صحت تنول زیر امضاء و محبت ایشان ابرویلیج او احوال و
و خرد ابلای احکام الهی است جمیع کثیر و جمیع غفیر تقبل رسیده و باید بگردان چهر رسد بنابر آنچه مقتضای عدالت
و مروت جانبین و نفوذ و اندام شایسته نفاذ است نیابین و چه مقتضای جمعیت دین و رعایت ملت متین
و ترجم بر حال مسلمین و چه از راه اواسط شکر نعمت قدرت و استقلال که این دو جهان و دوا از بیشان بعضی
نصل شامل و لاف کمال باین نیامزد و درگاه درگاه خویش گرامی است فرموده از خوافین روزگار بجز بکنت
و شکوت اختیار بخشیده و از دارالسلطنت لاهور پدیدار الملک کابل خدمت فرمود و چنانچه آن بلده بکنت مستقر و در
شهر بیع الشافی مطلب بقیمت خود و دوا ماه موردا اعلام نظر انجام و مستقر بود و در سر آید گشت و ذرة
الحتاج خدمت عظمی خلف الهدی خاوت کبری فرود و دمان شمت دمانداری چراغ خاندان شکوت
و بختیاری موبد کار کار نظر بخیر مقصود مادر شاهزاده و خاندانش را با لشکر بیابان و شرعی بگردان و
سامان بسیار و سر انجام افزون از شمار که لائق این دولت خدا داد بنیاد است رخصت نمود و یکم
که بدخشان آمده اگر این گروه پیرایه جمعی را در پادشاه رساند و جزایه بکوبیده که در و ناپاییده
اطوار ایشان در کنار نمند و لا مشوره پیش شده تنبیه بجامه فساد کشش و تادیب ببلقه شاه اندیش چنانچه امان بلخ و
بوشان و چه اگر که کافرستان که بر زمین پوران سلا و دومان چنگیزی فرا هم آمده و تنبیه بجامه فساد کشش و تادیب
دولت خود گشته اند و از دهر گوشت امداد که آن در درج دولت خدایش کند با انجام آن کمانی
قیام نماید آن اختر برج کامکاری و دوا را بمرتب مقصود و تا و را در چه علیا تصور نمود و بجا بانه بار جاع
مطلب بنگاه آراسه بکشتی و با اطلاع تادب و وثق افزایه بگردان که با دوشاهزاده کامکار بهر
تجویر که در امداد اشاره و در بموجب حکم اقدس دار شاه مقدس کار گذار است بگاه سلا و دومان
مجد و علا نقاره ناندان خود اعتلا خمره شجره بختیاری شجره خمره کامکاری شمر و گری خلف آن در درج
دولت شایسته فرزند آن کوکب مستیز ساسی سیاست بمقتضای مال سنگالی و عاقبت اندیشی بر کمالی
که نیابین است اعتماد نماید و از پیشگاه حقیقت انواع رفعت و اصناف عظمت جلوه ظهور و هدایت
آن صدر نشین محفل اعتلا که غفل و در بین و خرد صواب گزین دارند و سر و سر اند با اعتماد و پیشان
عاطف و سبب باین شفقت اند چون صورت بند که دقیقه از و فائق زفاقت و صداقت غیر مرغی شود

اولی و استقبال مرغوب بشکر و سپاس اخروی لهذا در واقع باطل و حاشا نه ناله در حالت خسر و حجاب جعل الهی باشد
 مشاهد این در بیدار پر غماز نه بهت پیرایه بقا و قریه بقا است عدم استیلا و مواعظ بلند و صلیح سودمند
 مندرج در نامه و سبب مفسد رخا که در معنی انجیلات جاودانی بوده از چشمه سار راستی و راست گفتاری
 و غلامی روحانی از شاخسار درست کرداری و خاطر حق بین حقیقت گزین را در افاضه آن جزو امرات نسبت
 پدر فرزند و معانیت قول بنی مادی که نفس مشغول بکلمات الدین النبیجه باشد فرضی متولد ز نظر قرار پر جان
 نه ابتلاع اقادیل نادانان و اناناسه هنگامه جو و سفیهان اهل اتماسه میسر فیکه که بهمت است این همیشگان
 به سرشت گم می باز از خوشن است نه اندیشه مال کار و لی نصرت خویش با فرا و در کتاب اینجانب از ان بیخ
 آگهی و هوشیاری در دنیا و شهر فلاح و نجات و در عقبی است و تخریر از ان از هر یک از اینها از طریقه فرمان بر و ایا ان
 اقتضا و صد نشینان از انکه اعتقاد که نایت و وجود این برگزیده با سبب پر و در کار و بزرگ که دایم آفریدگار
 انتظام رسد که کائنات عاقلیت و نگاهبانی مخلوقات است نه بالذات خالی پیوستن و نه در سلسله است جسمانی
 فرد و نفس و محتاج به نگاهبانان گشتن و وقوع یافته بر مقدمه مقدره و وجود تلقی تقدیر است مقدر به پیشان عاقل
 حکم بر و ان از تعصب هریشی خوشی و هر بهار که بخوانی و هر قبحی بدو رسد بصبر متبع اجر و رضاء
 مستوجب حسن جزا و ال میرو و بنا بر مودت قاریه و خلعت مستقر که در عالم اشباح ظلی معرفت از ایزد عالم روح
 است و میان خدایت تر بین این و الا خداوند و سلام طین نصرت آئین آن و در میان نسلا بعد
 نسل متوارث حسب متعاقب بسیار که با دجله می بینت مائوس آنقدر زنده زاده بر خور و در کارگاه زنده بلند مقدر
 بهین که هر درج و ولایت و عظمت و معین اختصار هیچ شکست و سلطنت نقاد اسلام طین سلام اسلام
 طاهرین پروانه می شود معین متعال و قادر و فو الجلال این جلد می چون را بران مفعول و در دمان مصطفوی و الا
 خاندان مرتضوی مبارک و فرزند که و اناد و از شناخت مقدار و اداسه حقیقی فریق سپاس گزار می تریم مفعولات
 بارش و سپاس عظیم الشان الرحمن الرحیم الهمم الرحمن فی الارض و حکم من فی السموات و ترکه تعصبات
 و اغراض عین ان تا ثم بر حسب اقتضا و حکمت و اغراض و فو انچه بر اتم بقا است معصیت و عکلا انتیایا و راست
 بهدایت او هر آنگی و انچه جبار از منعیات بد است کلمات الهی حیل وافی و نصیحت کافی که امرت فرماید و از تقدیم
 مراسم شبانی و اقدام بر لوان هم پاسبانی که مقصود از سلطنت و فرمان رواست و معنی بهرست و کشف کشفانی است بهر
 کامل غایت کند چون بموجب کلام بانظام صحیح اللفظ حسن المعنی متعلق سر و قدر ایل بیان اشرف بنی خاندان کلام با رع
 و کلام مسؤل عن عیته و فرمودش سوال بقدر یکت شود و پیشانی باز از قدرت مد و در نگاری و در خط باری و در اسلام
 بتوقیع حق آن مراد باید دانست و رسیدن بر خود داری باقیقتا معصود و اما باقیع الناس یکت فی الارض بنیادین خطایان

پوشیده نهاده که چون آنکمال و داد و ستاد آن ملک منسوبان آن دولت را از خود میدادند و تقنین و تحقیق این معنی از
 آنجانب بطلب بطریق اولی خواهد بود و نیاز آن نگارنش میباشد که معلوم بر تقاضای و ادلی است که التماس یار و وفادار
 علی سردار خان امیر الامرایین درگاه آسمان بدار خطاری بوده نه اختیار کسی چه از و در جمیع احکام صادره
 از آن شده و سینه اندر دست و ان پس در غیر آن جز تقبیح و اطاعت و انقیاد و اطاعت امری بر نرود و چای
 آن بود که بدید بانی شناساسان و در نهان سانس رسائے آفرین رفته و تحسین بلوه دارد که چون به خلاف آن
 از پادشاه سر اسد و پیر زده دل سے و گوناگون تزدیارت و رنگارنگ تسلیمات نو و دلبان صد و شصت
 غرضی برست که در این شهر اور کشتا و عزت یافته اسد و کشید با سدی قدیم شناخته خامه چینی کسکه که در امجد آن فرقه امین
 که نهاد و سلسله حقوق و نظام این طبقه علیه بودند و با پایاسه فانی بنده متعبد بچای تحسین و در مکان حسن
 جزا گشت یا ساقی که گرفت او از نظر ار با تقصام عرو و اتفاقا سے این فکر خوب کارین سلطنت را از این دولت
 و چنگا نه جانی نیست پناه باین بارگاه که ماسن عالمیان و ملایا جهانیان است آورده و این امیر اسباب ظهور
 غمایت نمایان و در احوال پایان و باره و مشارایه گشت که چه چار امیر خان مومی الیه از خدمت گران این
 و الا درگاه اندازا چون خواهش خواطر قدیمی سر اسد انیت که حقیقت یگانگی و محبت نمایان معلوم بهانیا گرو
 و کاشمسن فی رابطه النهار و صبح باید متوقع آنت که انجمنی بر خدمت فرزند می که در آن آستان دار و بر و سر و زده
 افتد و ابیت و یگانگی را در بازار و دیگر گرو و دو بهانے یکجته و یکگزنی را استقام قدیم کیمای و یکیمای را استقام پدید
 آید و جبات و نسبت سابقه را کیمیدی و کشید و موالات و مو و مالا حقه را تائیدی و تحسین و تحسین و از آنجا
 که فاعله قوسی نظام بر سبب تحقیق ابیت علیه نسبت بان فرزند زاده عالی و ساد و فاعله قوسی باطلاع بر حال
 خیر مال دار و شجاعت نشان جان شاره خان را که از خانه زادان متعبد قدیمی است و پیر سینه بر جوع خدمات نهاد
 طلب سر باند و در اکثر اوقات متعبد اند و در حضور سر اسد نور بوده و خدمت التماس با صواب فرموده شده
 که این سر فرزند نامه حکمت و وفاداری و بهایت و نصیحت و تقصیر و تقدمات محبت و کلمات صداقت آثار است و پیر باند
 متعبد آنت که او بعد از گذارش آنچه با و اسد آن مامور گشته معنی المرام برست تشریف رخصت از ارف
 باید که مشیر و مرآتین محبت آگین را شوق تامی و اشتیاق تامی بسوسه آنت که نه و و علی هر چه حاضر و غیبت
 آنچه نیا و در کیفیت احوال محبت مال را و ضایع و احوال آن بر خود و اندازا انکشاف باید باید که هر گونه امر
 که باعث زیادتی است و از آن کار کار بختیار بر سر سیر سلطنت آن دیار باشد و بجا باند بدان اشارت رود
 و هر نوع معاهدت که لازم نشاد و دوستی که بجا طرح می رسد بکلفه اظهار آن جلوه استحسان و هر که انشاء الله
 و در سر انجام آن مساعی مشکوره چنان پدید ظهور خواهد بخشید که معنی و دوستی و دوستی بر جهانیان

واضح گردید و سپس سالک آنها سے وقایع یومی و منجی ارسال رسل و رسائل بر سبیل متابعت و توالی مسلک باشند
 از بار خداوند آفاق و آسمانی به نسایم نمایانیت یزدانی شکفته و فرخنده باد و ایضا مستجاب بر فتح بلخ و پنجشیر و سیستان
 عالی اساس و شتابش خارج القیاس حکیمیه را که از نظام مسکات کثرت بوجوه تفری حریصا مسافرت و مسعود انجام
 دار الملک جمعیت بعدالت جبری مندرجات خلافت بر سر نیایش افشردن مقصد است حکمت و قیود و دست و قدرت
 نیابت و بر صاحب فرموده مصلحت عمیق او مالک الملکی که توان حق یک یک شورش را که در بر انداختن دیگر از واکثر
 طغیان و غارت قدرت یکمال اوست و افزون ساز و در غارت و اذلال استحق نیابت و خدایان پیغمبر عالی و اجمال او نه
 باندیشش سواد کار و در تقدیرش نفوذ را بار اگر نه خدایان است با تقدیر فضل است و اگر بر انداختن است بقدرت
 عدل اسرار مبادی و خفاشش از احاطه عقل بیرون و در موز آثار و غنایانش از خود مدخلی افزون فروزان
 احصا نمائیش قاهر و فهم در استقصا آلائش خاصه در شش مقدور و در شکستش میسر و بیست بدین دید
 و دریافت کجا طاعت ستایش و باین قوت و آلات که استطاعت نیایش لایم و دست از ان باز داشته
 با و اسر مطلب گرا بید و همیشه و پوشیده نماید که چون دوستان از فیض شاد انگیز انبساط آفرین یکدیگر سرکشین
 و بهجت فرین گزند بنیاد علیه بگذارش علیه همیشه و موهبت علیه و نگارش فضل نیل و احسان خیریل که چون
 زبانه فرخنده نشان از دهنده بے منت و نجسته با دست باد و از رواج پر فتح تا کتاب رسالت
 خاندان نامده نبوت مخیم موج و ریای قدم نیابت در وجود عالم و آدم واسطه انعقاد آفرینش منتخب مجوعه دانش
 و پیش کشاف سرانگه آسمانی و مفتاح خزائن آسمانی حرارت حقیقت اشیا بعد نشین محفل اینیا شمس و ارض
 قلاب قوسین رتبه انوار است نشانین محرم خلوت سراسر ای مع الله بیدار دل حقیقت آگاه قدرت و رسالت پناه
 سلسله الله علیه و آله و سلم نصیب این نیازمند درگاه بے نیاز شده فرخت افزای خاطر خطیب شمره
 شجره ختیار می شجره شمره کامگار می صفوه و دو دان سفوی علاء خاندان حر تصوی قره العین ابریت نو خیزند
 سلطنت کوکب سقیمهها سے رسالت وری برج عظمت فرزند زاده کامگار بلند مقداره گردیده می آید
 شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که چون درین هنگام سعادت انتظام چنین مباحثات و تعلق جمیع
 رسید که فرقه طاعیه و فیه خطایه او یکبار که در بلخ و پنجشیر و سیستان سرانگه پیمان عیدان بر آورده چشم از باز پرس
 روز معاد و سلطنت رب العباد پوشیده دست باطل پرست تا آسمین جوهر و جفا کشیده باز جاده انقیاد
 والی خود بیرون نهاده کار بر و تنگ ساخته مصدر آدما سے ناچار و بی اعتدالیها سے دور از کار گشته اند
 و خطا سے آن اماکن و غریبا سے آن مسکن پامال حوادث و دست خویش و قلع گردیده و عرض و ناموس
 مسلمین بیا و فتنه زفته و امن و آمان بالکل منقطع گشته کار بجا سے رسید که از رسالت که اهل بریت و

و توره العین رسالت اند و بفرمانی بطحا و فکرمه قبول نه هر از حجت اینان ابریه پهنیخ اوامرو نوایی و مرد ابلخ کلام
 اتی است جمعی کثیر و جی خفیه نقل رسیده تا به بیکران چه رسد از آنجا که باقتضا سعادت دین و حمایت
 ملت شین و ترجمه حال سلیم و زکوة نه صاب کنند و شکر نعمت قدرت که از و میال و دادار به مثال بفضل کامل
 و لطف شامل باین شمول غایت خود از زانی داشته و او دمی مظلومان و فریاد رسی ستم رسیدگان بر ذمه
 هست و الا قدرت علیا لازم و تقم است عنان نیست حق لویت و غریمت حقیقت مدیریت نیز هم مفرم نعم الله
 باین و الظاهر از نوزدهم سال جلوس نیست مانوس ظفر همزمان و نصرت هر کاب از دار السلطنت لاهور بصورت
 مستقر و دست و اقبال دار الملک مجد و جلال کامل موقوف و معروف گشت و دست و دو هم ثانی ریعیان
 به بهار کی و به روزی ترین فتح و غیر ذری دار الملک مسطور از بر تو ما به چه اعلام لامع و ریایات ساحل فروغ
 نازده یافت از این لشکر که گران و بیکران و چشمه عظیم بی پایان باستانی در خوار این دولت
 و غنای فرزند خدا و ادب سرانجامی در خوار این شوکت آباد پیوند از دل بنیاد از تو پنهان سنگین و خانه خارج از قیاس
 و تخمین بسواری فرزند سعادت مندا کما مکار موی نه در اختیار قره باهره دولت غره ناصیه شمت نو خیزه
 شوکت شوره و وجه جلالت با و شاهزاده عراق و خیش تعیین فرمودیم با آنکه راه از کثرت نشیب و فراز مال و نقل
 صاب جبال و فرزند و دما و بیناک و بسیار که بر یوه و مناک و شود از گزله بود و کیش لول بر فست بمرتب
 که نظر متوجه بر این کند و کرده انبوه از بیلداران چاکر است و کلند زبان چالاک و دست و ترسیده
 راه و تفرقه آن از برف جدا تمام و که تمام داشتند مبارزان نصرت شعار جلالت کیش و جاهدان غیر ذری
 دشمنان به قدرت اندیش که جانبازی در راه خدا و بدقیقی و فدای جان می سرایر حصول سعادت نشانین میبایند
 و مگر نرم در تقدیم خدمت ملی نیست محفل پریم می شناسند را سینه که چون نظر بر یک بیان دقیق
 بود و شمل و صله خویش و وسیع انگاشتند و چه نگردد و شرط بر برده برنگه هر چه کرده بدست و سپهر
 بر داشتند و در گرامی خدمت آن بیغ قدر عالی نسبت احوال راه جادوی الاول داخل ملک بدخشان
 گشتند و خبر و سلطان خلع نذر محمد خان که در قلعه قندهار که حاکم نشین بدخشان است بود و التماس باین درگاه
 آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد و چنانچه امر و درین حضرت بانواع عنایات و اقسام لطافت
 کامیاب پس از آن چو فی از لشکر ظفر اثر اسلام قلعه که بر در اسر سوار می مفتوح گردانیده قلعه و در اینجا
 ابریه ساخته بنوا که چهار طرفش خندق است و عریض و عمیق و کیش همه از شیشه سیمین خندق بر همه شیشه
 و جبر بران بسته بود و قلعه بیرون کبیتی و چالاک و جلدی و تیز دستی مستحضر ساخت همچون پتینه
 قلعه درون پر و اخت قبا و میر اخور که از جانب نذر محمد خان قلعه و از آنجا بود و نیزه اعتبار و اقدام مونسو

از و نیز یکی اقبال بنشین خندان و کمال بر تقدیر عدم تسلیم قلمه بر هوا خواهم بار گاه و بگاه و بکمال امان و بلعیده
 قلمه را تسلیم و در قلمه امان نمود و در سلک بندگان این گشتان فلک نشان نشاند گشت و تبارک و تعالی و خوش
 سیدی و دیگر قلاع و قلاع ملک سطور و نیز تهر و اولیا و دولت قاهره و اجاسه و سلطنت با بهره
 در آمد بادشا نهاده عالیقدر بعد فتح ولایت بدخشان با افواج بحر مواج نصرت اقتضای بهشت تمام متوجه بلخ
 گردید و نیز قلمه متفرقه از یک تاب صدمات شیران بنشین و غانیا و روه از مجمع اطراف و بخواهید بلخ بر سر راهی
 قرار گشتند و آن روزی که چون رفتند نذر خجستان که نیا را سه سیز داشت و در طاعت خجستان در میان
 بادشا نهاده و بدینجهت با عساکر فیروزی شعار بنوا می بلخ میرسد بهرام سلطان و بجهان علی سلطان پسران
 خود را بر سر هم پذیرد آن نو باده بوستان سلطنت با کتف بهشت خواجه خوش طواف حرمین الشرفین که با
 و لا قدر نگاشته بود و نیز شریف چندان علی گهر با بزم پسندیده و در گزیده تکی نموده که بر میگردد که خوش
 جهان و الا نشان و در حضرت خلافت با حسن و یحیی جلوه نامی خواند یافت و دلبری کرده اند از خسته و آفت
 پیش پادشاه پیران و فرستادن حوالی شهر بلخ و نیز به نام نصرت میگردد و در خان از شیدا و در هم و توهمات و بیگانه
 و اطفال و نال و ناله اند و خفته در دست انگشتان و بجهان علی و سلطان قنق پسران خود که نذر را در دوزخ و در گزیده
 و بهرام سلطان و عبدالرحمن سلطان و و پس و دیگر را بجهت عدم حضور پسران و از بجا مانده سراسیمه وار
 با عساکر و در بلخ بر آید بهشت سرخان میر و در و از بجا باید ز خود سجد و اندر راه چهل و بیست
 بحر و بی شکیله پیدا است که آن نهاده اصلا به بلخ میر سلطان اسلاف طاهر پسر چنانچه پسران با و در شکی
 را با و از حضرت حرمین الشرفین زاده ها الله شرفا و نکلا گام نموده بود و در خان شکیست و بدین تکی کشیده
 را نیز که خواهان این سعادت است با خیر نام تمام و مستوری طواف اماکن نیز خواهند داد و پسران را نیز
 شکیله ساز نهاده نو از که تدریسات این نیازمند و نگاه را بقدریست و پیش موافقت بنشیند و شخص و شکیست
 و غایت بی نهایت و فضل و کرم بی نهایت که شامل حال این پسران احسان و انعام و انعام است
 مطلب غلیم و تقصیریم که پیش نهاد و همت علی و کنون خاطر قدسی سراسر بود و صورت انجام و حصول انعام
 یافت و ولایت بلخ و بدخشان با جمیع توابع و مضامین که از هر طرف و در راه و در یکجهت و بدین جهت
 و نشانه داشت بود و در مواکب نصرت قرین گشتان دولت و اقبال و بهرامستان شوکت و بکمال
 شرف و از روز و خول لشکر اقبال بو لایت بدخشان و در هر یکگاه چندین فتوحات بزرگ که پسران
 شکر که نه بان در گواهی سپاسش تمام است و دل از تصور فکر که هر جا خانی بهر چه نامش و خوشی
 هر چه زیاده تر نصیب این سراسر ستایش و سرایا بنایش کرد و بدین تعالی این فتح نمایان را که کارزار

روزگار است برین بنابرند درگاه خویش مبارک گردانیده فتح و غنم و بخارا نیز نصیب گردانند آئین یارب عالمین
 این نامه هر خوان و این صیغه تشایع بیان که میانش غرض و فضل و انضال و سوارش حال خیر دولت و اقبال است محبوب
 شجاعت شعار است و الا تحقیق در سلان پیک که از نامه زار در این درگاه آسمان جاه است فرستاده آمد و چون
 شد ایام بزرگ این کتاب مستطاب با هر سه دیگر امور بنیت یقینیک پس از تبلیغ به توقف رخصت انصراف
 خواهر یافت حدائق آمل و آملی با بیاری جو سه لطف رحمانی سرسبز و شاداب باد استخوان و فواید و شای
 سند فوجدار می چون بموجب حکم جهان مطلع عالم مطلع خدمت فوجدار می سرکار کوره و کوره مضایف صوبه
 ال آبا و حسب الفهم بنیاعت و هنگامه محرمات فوجدار می برگشته کوره و غیره متعلق اقطاع نواب مستطاب قدسی
 القاب علیان نایب رفیع جناب با نقاب تفویض یافته که به لوازم و مراسم این خدمت از روزه و یانت و
 راستی پرداخته باین پسندیده به تقویم رسانند و در بنیه و تادیب مفسدان و سربازان و بهدم طعجات آن
 فریق در حفظ و حرارت زیر دستان و مالکداران و ابدیت طرق و شوارع و امداد و اعانت گماشته است
 با کبر و داران هنگام تحصیل در وایب و وصول در وایب و در طلبان محال خالصه مساعی جمیده به طور رسانند و به
 انگیزان تا کید کند که بنده و قیاسانند و بدیکر کارها انگیزی قیام نمایند و بجهت از تعانه داران که به جناب محال
 اند کوره به واسطه بنیاد معین نماید قدرش کند که در معاملات مالی داخل نمایند و چرخ بصینه نواب منوره بگیرند
 و تا گماشته با کبر و دار یا عامل خالصه نوشته نه هر اقدام بر ناخن دبی از دینیات متعلقه فوجدار می خود کنند
 و بعد از گرفتن نوشته چند سه از مقدمان آن ده که مواد و فساد باشند بدست آورده در اصلاح بکوشند که
 از خرد و سربازی تادم و بشیان شده با کبر و می و رعیتی تن در دهند و بر تقدیر اصلاح رضای نامه از عامل بگیرد
 و اگر از تفاوت جلی یا اصلاح نیاید بران موضع بتابد و تبه و تادیب مفسدان نماید و رعایا را آزار ندهد و رعایت
 که از مویشی و غیره بدست آید باطل تسلیم نماید و قبض الوصول ستانند و بندگی کنند مگر در دار الحرب باید که مالان
 و زمینداران و چو و دربان و قانون گویان و رعایا و نزاران محال مسطور شماره ایله را فوجدار می برگزیند و فرجوره
 دانسته دست قصه می موی ایله در اجرا سه امور مضایفه این خدمت قوی مطلق شناسند و شکایت او را در باره
 خود یا شوهر دانند و در بنیاب تا کید تمام شناسند و پیروانی چون بموجب حکم جهان مطلع خدمت و لوانی
 صوبه دار الخلافت از تغییر فلان من ابتدا سه فلان بفلان تفویض یافته که به لوازم و مراسم این خدمت گماشته
 پیروان متقی معاملات و بازخواست و باز یافت مطالبات تو فی نه نماید و در فریونی و مهموری و پیروان و اخت
 برگزیند مساعی جمیده به تقویم رسانند و محافظت نزاران به خود و انشعاعی اتمیا با کار بر و که بکار ام سپسند
 متفرق و فرزند و در سه که از تحویل فوطه داران و دیگر و چو و بخارا عاود نماید شود و قبض الوصول آن به

گماشته است فوطه داران و غیره بدانند دراز عمل خیر دار باشد که احدی از آن فریق جرات به این فوطه داران و غیره
 منفور و درگاه بهمانان پناه اقدام نماید و احتیاط بعد از نقصان از بر فضل تعینات و تصرفات عمل از رویه کانفی
 تمام اصلی تحقیق بر آورده بر چه بر زنده هر کس بر آید بسیر کار اقدس شناسد و اگر عالی حاکم و بطلان ظاهر شود حقیقت
 بخود نویسد که بجاییش دیگر کسی تعیین کرد و یا مناک و در بیان مقرر سازد که منکر بهایا و تقاضای که از سینه با شرف و مثال
 بست و سوم نذر در عایا طلب باشد از موضع باقی دار از جمع مال که آئین تشخیص آن نموده باشد بکسای هر یک
 صدر و پیچ و پیچ در هر فصل عمل هر حال از ابتدا به مسطور به وصول رساند و در هر کسی که بهینه تقاضای در هر حال
 گذشته در سر کار برای آنخواه باشد و او اهل توزیع محصول سال بگزیند اگر درین احوال به مجموع خواهد آمد یا نه
 خواسته از دیوان و این خواهد شد و نسخه دیوانی و دیگر کاغذ بقاعده مقرر درست نموده بدفتر خانه مطهر ارسال
 دارد و باید که ششصد بیان معات وجود و هر بیان و قانون گویان و عمل و فعله انصوب به خدمت هر یو به یو ایلیه متعلق
 دانسته دست تصدی مشارکیده در جرایم امور مضافه آن قومی شناسند و از سخن و صلاح و صواب و بدید و بدید
 بیرون نروند و شکایت مومی ایله در باره موثر بنظر دارند و بنیاب تا کید دانند و چو چواری می چون
 بموجب حکم جهان مطاع خدمت فوجداری پرگنات سرکار فلان من اعمال صوبه فلان از تغییر فلان فلان
 بفلان تفویض یافت که به لوازم و مراسم این خدمت از رویه دیانت و راستی قیام نماید و در بند و بست و
 ضبط و بر بد قلمه و قمع منفردان و تنبیه و تادیب مستمر دان و حفظ و حر است زبردستان و مانگر از آن دانست
 طرق و شوارع پرگنات مذکور و ارجاع و فرطبان بامنای حال خالصه شریفه براسه تشخیص جمیع و قضا و تنگی
 و هم قاجات و گرفتار بند و قضا از آن فریق سخی فرادان بکار برد و با تنگنار بند و قضا سازد مقرر کند که ابعاد
 ازین بند و قضا نماند و دیگر کارها به آنهمگی قیام نمایند میباید که حال محال قبول داران و رسیدار آن
 و چو و هر بیان و قانون گویان پرگنات مذکور شجاعت شعار مشارکیده را فوجداری مستقل آن حال دانسته دست
 تصدی مومی ایله را در جرایم امور مضافه این خدمت قومی مطلق دانند و از صلاح و صواب و بدید حسابی او که
 تشخیص نسق و نظام معاملات محال فرموده بوده باشد بیرون نروند و احدی از منفردان را که جلالت انقباه
 و قوام میبازد و در حال تعلل خود جاندهد و حمایت ننماید درین باب تدبیر تمام دانند از خلاف حکم و الاختیار
 باشند مستد اینی چون بموجب حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت امینی پرگنات فلان
 تابع سرکار فلان مضاف صوبه فلان از تغییر فلان فلان از ابتدا به پنجمین فصل خریفه نکونیزیل سال چهارم
 بخالصه و الاطلاق پذیرفته از همان ابتدا به بفلان تفویض یافت تا گماشته بی بی لوازم و مراسم این خدمت
 از رویه دیانت و راستی قیام و اقدام نموده و قیق از وفاق خرم و پیشیاری ناخری نگذارد و و با کافه برآید

و خانه رعایا با حسن سلوک و معاش نیک بظن آورده در از دیار آبادانی و فضولی محمودی و کثرت زراعت آن
 محال فراوان سعی بکار برده سرشته گاهه ای خود را موافق معمول بدین خانه والا بنده ستاده باشد و زیر یک حاصل
 آن محال بتحصیل در آمده تحویل فوطه دار شود و محافظت آن و جواب بلیغ که از عین المال بایر داشت نزد فوطه دار
 باقی مانده باین مقصد رعبده خود و اندوخته و بکوری ناکند کند که در واجب موافق تشخیص او تحصیل نموده تحویل فوطه
 نماید و زیر یک رعایا بقوطه خانه بیاورند چنانچه آن بهر خود و دستخط فوطه دار بآنها بد و هنگام بے باقی و اصرار را
 موافق همان چنانچه با محسوب کرده اند و سواست مال واجب چیزیست بصیغه کسبت و بالا دستی و تحصیل داری دیگر
 البتة بلیغ که ممنوعه و مفسده بارگاه و الاست بگیرد و بیچ و دهریان و قانون گویان نیز قدغن کند که در است
 دستور مقرر می چیزیست نشاند و بر تقدیر اخذ و بر حقیقت را بنویسد و آنچه گمانشگان مشارالیه از حصول
 بتحصیل خرافات متعلقه خانه والا بتحصیل نموده باشند آنرا با تفاق کوری بانه یافت که در تحویل فوطه دار نمایند
 که عالمان و زمینداران و چو دهریان و قانون گویان و رعایا و غرضان برگزیده مذکور خدمت مسطوره بشمارالیه
 متعلق دانسته از سخن و صلاح و صواب بد حساب او بیرون نروند و دست تقدیری او را در اجراء امور متعلقه
 این خدمت قوی مطلق شناسند و شکر و شاکایت او در باره خود موثر پذیرند و اینها حسب الحکم الشریف
 خدمت دانسته برگزیده عالمان مضامین بصیغه خطاب از غیر فلان من ابتداست فصل خریف تنگدگی بفلان
 حسب انشمن انقویس یافت که با کافه رعایا و خانه بر ایا حسن سلوک مرغی داشته سعی در از دیار آبادانی
 و انقویس محمودی نماید و کافه تشخیص موافق ضابطه بد فوطه والا بنده ستاده و زیر یک که تحویل فوطه دار شود و محافظت
 آن و جواب بلیغ که از عین المال بایر داشت نزد فوطه دار باقی مانده خود و ششاسند و بکوری ناکند کند
 که در تحویل فوطه دار و در آمده و بلیغ که رعایا بقوطه خانه بیاورند چنانچه آن بهر خود و دستخط فوطه دار بر رعایا
 برده و سواست مال واجب بصیغه بالا دستی و کسبت چیزیست نشاند و بیچ و دهریان و قانون گویان
 قدغن نماید که سواست دستور مقرر می چیزیست بگیرد بلیغ که عالمان و زمینداران و چو دهریان و قانون گویان
 و رعایا و غرضان برگزیده مذکور خدمت مسطوره بشمارالیه متعلق شناسند از سخن و صلاح حساب او بیرون نروند
 خدمت تقدیری او را در اجراء امور متعلقه این خدمت قوی مطلق شناسند سینه کوری کوری
 در بنیو لا حسب الحکم الشریف الا علی برگزیده عالمان تابع صوبه دار الوفاست از غیر اسلام خان از پنجسب خریف
 تنگدگی بفلان خرافات متعلق گرفته اند خدمت کرد و برگزیده برگزیده مذکور از همان ابتداست بصیغه خطاب
 فلان و غرضان من مقرر شده که بفرمانم و مراسم خدمت مامور از و سیدانیت و راستی قیام نموده با کافه
 رعایا با سلوک پسندیده بظن آورده و مال واجب و حقوق عیالانی را فصل بظن موافق تشخیص این بوقت تحصیل نموده

منوره تحویل فوطه دار آنجا نماید و هر قدر از رعایا بقوطه خانه ببارند چنانچه آنرا بجهت خود و تحویل فوطه دار بدهد و
 هنگام بیبائی و اصلاحات را بموجب بیان چنانچه با مجری و محسوب گرداند و زرباسته و آب فوطه دار و امین
 باقیات تمام بخزانة عامه راجع گردانیده و قبض الی وصول فوطه دار بداند و آنچه گشتگان نشان مشناریه از محصول
 پنج سدس خریف متعلق خالصه و الا تحصیل نموده باشد آنرا با اتفاق امین از آنها باز یافت کرده و تحویل فوطه دار
 ابواب جمع کند و قبل و جمع و خسیج و دیگر سر رشته کاغذ بضا بله مقرر در دست کرده بدقت خانه معتد ارسال دارد
 و سوا آنرا واجب بصیغه بهیت و تحصیل داری و دیگر ابواب بله که معفو درگاه آسمان جاه است چنین نگردد
 که آنچیز در صورت اخذ از و باز یافت خواهد شد و او به تغییر خدمت معاتب خواهد گشت باید که چو در بیان و قانع گویان
 و رعایا و وزراء عان پر گشته مذکور موعی الیه را که در می منتقل آن محال و بسته دست تصدی او را در این امر
 امور مضاعف این خدمت قوی و مطلق شناسند و بالاجب و حقوق دیوانی را از قرار واقع و راستی تحصیل و بجا
 کرده چنین از آن قاصر و نگردد و مانند شکر و شکایت او در باره خود و موثر بپندارند درین باب تاکید دارند
 فوطه دار می چون بموجب حکم همان مطاع لازم الانقیاد واجب الاتباع خدمت فوطه دار می برگردد نگردد
 من اعمال صوبه آله آباد از تغییر فلان از ابتدا فصل خریف استائیل حسب العنن بفلان تقویض یافت تا که منشی
 به او ازم و در اسم خدمت مذکور از و سه دیانت و راستی قیام و اقتدام و زربیده دقیقه از و قاطع نیم و
 بهوشیاری نامری نگذار و وزیر که از محصول آن محال تحصیل و رآمده تحویل او شود و آنرا باقیات تمام نگذارد
 و چون غفلت و تجارت زرد کور و جواب مبلغی که از عین المال یابد داشته شود فوطه دار باقی بماند
 امین است و در فوطه خانه را بهر مشایه و کرد و در می برگردد مذکور مقفل داشته با اتفاق یکدیگر است و گشتاید
 وزیر باقیات ابواب امین و کرد و در می بخزانة عامه راجع گردانیده و قبض الی وصول ستاند و بیکدام بپایند و بجهت
 پسند صرف کنند باید که تصدیان محات برگردد مذکور مشایه الیه را فوطه دار برگردد مسطور و بسته دست تصدی
 او را و در این امور مضاعف این خدمت قوی شناسند و آنچه بهیجهت از آن محال تحصیل در آید بهیجهت
 تحویل او نمایند و در سه علاحد نگاه ندارند و درین باب تاکید دارند و در و علی خراسان
 و شک با هم تصدیان محات عمل و فعله خزانة عامه سرند چون بموجب حکم همان مطاع عالم مطیع بر و فوق
 بخونر سیادت و وزارت پناه فلان خدمت دار و علی خراسان مذکور از و سه دیانت و راستی قیام
 قیام و اقتدام نموده دقیقه از و قاطع مردم و بهوشیاری غیر مری نگذار و آنچه از آن که در امر است امور
 آن محل فرو گزاشتنی بوقوع نیاید و بجهت بی مندر بفر دیوان پسند برفت نموده و آنچه از محصول بپایند
 و محال سایر و دیگر وجوه بخزانة مسطور آندی شود و موافق ضابطه مقرر و قاعده عین و اعلی جمع گردد و بهیجهت

را دار و نقد محل مرقوم دانسته از جن و مصالح حسابی او بیرون نروند و دست تصدیق عمومی الیه را در اجراء امور مضافه
این خدمت قوی و مطلق شناسند سند جزای کسری تصدیق این مقامات خزانه عامه دار الخلافت قضا بحال آباد
بدانند که چون بموجب حکم گیتی مطاع خدمت خزانگی گری خزانه مذکوره از تغییر فلان بفلان مقرر و مفوض گشت تا کمالاتی
بدانند و هر اسم خدمت ناموره از رویه دیانت و راستی قیام نموده دقیقه از دقائق خیرم و بهوشیاری نامری
نگذارند و وزیر یک از حاصل برگزینات خالصه شریفه و تحصیل مطالبات و دیگر موجوده بخزانة عامه مسطور و عاید شود آنرا
باتفاق دار و نقد و صرف مطابق منابط و معمول در حوزة باسند خزانه مذکوره بمراد دیوان صوبه و دار و نقد بکار داشته
کشادن و بستن آن باتفاق هم نمینوده باشد و یکدام بے سند معتبر دیوان پسند صرف نماید میباید که خدمت مزبور
بموی الیه تعلق دانسته دست تصدیق او را در اجراء امور مضافه این خدمت قوی شناسند و برین باب تاکید و تذکره
تجویید از می چون بموجب حکم گیمان متفاو خدمت تجوییداری مندی ملک سابعه و شوره واقع مستقر اختلافات
اکبر آباد بفلان مقرر شده تا به لوازم و هر اسم خدمت ناموره از رویه دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقائق
خرم و بهوشیاری خیر مری نگذارند و هر چه از مندی مزبوره تحویل او شود آنرا باتفاق دیوان صوبه دار و نقد و
مصرف باقیاد تمام بکار دارد و یکدام بے سند معتبر دیوان پسند صرف نمایند و وزیر بخزانة عامه مستقر الخلافت راجع
ساخته از تصدیقان خزانه مزبوره قبض الوصول ستانند باینکه تصدیق این مقامات محل مرقوم شناسند الیه التجویید از محال بود
دانسته دست تصدیق او را در اجراء امور مضافه این خدمت قوی دانند و آنچه از حاصل مذکور فراموشیاید همه را تحویل
او نمایند یکدام عاهد ندارند یعنی دستک باسم تصدیقان تپه و نخاس دار الملک کابل چون بموجب حکم جهان مطاع
گیتی مطیع خدمت تپه و نخاس مزبوره از تغییر فلان بفلان مفوض گشت تا به لوازم و هر اسم این خدمت پرداخته از رویه
دیانت و دانست و راستی و راستی تقدیم رسانند باسند اگران و دیگر عهده و فعله سلوک پسندیده نماید و در ضبط
حاصل بقابل و نقد از قرار واقع بکوشد و وزیر یک از حصول آن محال تجوییدار شود و محافظت آن و برآوردن از عهده
بمبلغ که عین المال یا بهر در داشت نزد تجوییدار باقی ماند بر ذمه خود شناسند و در باتفاق دار و نقد و مشرف بخزانة
عامه نماید که و اینده تجوییدار قبض الوصول بداند نگذارند و که تجوییدار یکدام بدون سند معتبر صرف تواند نمود و باید که
مشار الیه را این مستقل ایجاد دانسته دست تصدیق او را در اجراء امور مضافه این خدمت قوی دانسته
و از رویه عکلی دستک باسم تصدیقان مقامات و متکفلان محال بر صوبه مستقر الخلافت اکبر آباد آنکه چون
بموجب حکم گیتی مطاع خدمت دار و نقد محال مذکوره از تغییر فلان بفلان تفویض یافته تا کمالاتی بے لوازم و هر اسم
خدمت ناموره دیانت و راستی قیام نموده میو پاریان و دیگر عهده و فعله سلوک خود را رضی دار و دو در ضبط
موصول بقابل و نقد از قرار واقع بکوشد و وزیر یک از حصول آن محال فراموشیاید آنرا باتفاق این بخزانة عامه را

تجویید از محال بود

مگر دانیده قرض الوصول خزانگی نماند بلکه برنجی در حال فرج بود باید که شایسته را در وجه مستقل آنجا دانسته دست
 قصه می آورد و در اجراء امور و در قضا این خدمت قوی مطلق دارند و از مصالح و معایب و حسابها و امور مردم سر و دند
 درین باب تاکید بلیغ دارند و مشرفی و مشک با هم مقصدیان همت علیه و فعلیه و نفاس و دیگر محال مانع
 بلده داره السلطنت لا یوراکم چون حسب الحکم الاشراف الاعلی خدمت اشرف محال غصه ذیل از تغییر فلان بفلان
 موقوف گشته تا گمانی بی دلوارم و در اسم خدمت مأموره بدیانت و راستی که کشیده و قیقه از قحلق خرم و بهیاری
 محل و ماضی نگذار و واقعه را که در معامله از معاملات آن محال فوت و فرود گشته استی بوقوع نیاید و سرشته
 تا غدا را بضایه مقرر و قاعده معین درست نموده بدقت عمل میفرستاده باشند می باید که خدمت مسطوره را بشمار الیه
 مقرر و انت خدمت قصه می آورد و در اجراء امور و در قضا این خدمت قوی دارند و درین باب تاکید دارند
 است بمعانی فلان و دیوان حفظه را باشند چون در نیو لا برهن اقدس ارفع رسید که ذمی نادر که کسب اواز
 قوت او و قوت عیال او زیاده نباشد و بهر چه در دستور شرعی از جو فریه نیاید گرفت لهذا بر تیره رعایا که کسب
 زراعت دارند و مدار قوت و تخم و کاه آنها همه به قرض است طلب جزیه موجب تفرقه آنها میشود و اگر مطابق
 شرع شریف حکم صحیح و در باب عدم اخذ جزیه از آنها صاهد که در قضا باغ باغ کسب و پیشه خود که باعث آبادی
 ملک و امان رعیت است مشغول باشند و اگر کشاور و پیاوه خود جدا ازان جزیه خلاص بایند حکم جهان مطاع
 صادر شد که موافق شرع انوار عان بعلمت اخذ جزیه فراخ میشوند و از تعلقه داران و چود در بیان و قانون گویان
 و طر فزاران و اهل حرفه و دیگر ساکن قبضات و قریات مطابق شریعت مظهره جزیه باز خواست نایند چنانچه جزیه
 یاد داشت و واقعه درست شد شرح آن در ضمن قضا بایست که آن قلمی میگردد که آن وزارت پناه در تعلقه دیوانی خود
 موافق برین قضا بلیغ بجهل آورد و در بار عان بحسب اخذ جزیه متعرض نشوند و معاف شناسند پیر وانه اماره
 وزارت و در وقت پناه شجاعت و کفایت و سنگاه فلان بعافیت باشند چون وکیل سرکار عالی نواب قدسی
 انخاب عالیخان آید بایند جناب پاوشا نهاده نادر کار و الانسب عالی تبانی ظهور نقطه حضرت آنری بکار
 عفره ناصیه دین و دولت قره باهره ملک و ملک همین دو وجه سلطنت عظمی و مسئله عقد خلافت کبری میباشد
 انظار غایت الهی مطرح انوار رحمت حضرت شانه شاهی جلیل القدر منبع الشان عظیم المرتبه رفیع المکان نرف
 دو دمان مجد و کرم ظاهر نموده که عاقلان بپیکر فلان و دیگر محال اطلاع آن عفره ناصیه دین و دولت در سر انجام
 معاملات تشخیص جمع و گزاف و بی مال قضا بدار و اعانت انوارت پناه اند اند قلمی میگردد که در و موافقت
 عاقلان محال فرج و در بر خود لازم واجب دانسته نوعی معاونت نماید که جمیع معاملات آن محال بوجه حسن
 صورت سر انجام باید و اگر و آوری مال بوقت شود و واحد کمال محال گردد و سرکشی نماند درین باب تاکید دانسته

حسب المسطور عمل نماید پیر و آنه قانون گوئی درینو لا بدیض والا سید که مقرر بودن قانون گویان در پیر گنت
مالک محروم سلازین مست که قانع بر رسوم مقرر می بوده بر استی و درستی و در انتخابی در خدمت قیام نمایند و بسای
موقوفه بکار برده در پیش آور دن برگشت به جمع کامل و اکمل بگوشتند با وجود این معنی ازین جماعه اکثره از شوقی
اماره و عادت و سیر طریقه و در انتخابی و غیر اندیشی را از دست داده عالمانی را که بهره از تدبیر و مال اندیشی ندارند
یا از قریب و حیل آنها آگهی نیافته اند با تمام خدای و انواع حیل نفس ازیرا سے حصول مطالب خویش متحرک باشند و جز
بوده مشارک در اخذ حصه میشوند و اگر عالمی از حال توفیق خدا داد از حرکت و تعلیم اینان فریفته نمیکرد و درین
صورت زمینداران متقلب را بد را ساخته سودی بغیر از حاضر ساختن از چو تیره و تساهل و در اداسه مال واجب و
فرستادن براسه فریاد میشوند بعد ازین همین خیالان متقلب در میان حال و رعایا مصحح گشته و بحسب ظاهر خود را
خیر خواه و انوده و جمع مبلغ کلی بعینه آفت و کمی در تعلقات خود زمینداران متقلب بهیت تدبیر آنها اجرا گرفته
در تیره لازم الادام اکثره باقی نگاه میدارند و هنگام طلب باقی هنگامه تقدیر میدارند و چون اخذ بر عالم بصلاح
و ساز آنها پیش نمیرود و چو ز نقدان مال سرکار میگردد و ازین رگه زان گروه فساد پذیر و غرض نمود و ملاحظه
بانه پرس و اندیشه تغییر و تبدیل ندارند و ترک وضع ناهموار نمیکند و درین باب بموجبی که ارشاد شود و اهل آید حکم
جهان مطلع عالم مطیع گرامی نفاذ یافت که بر عالمی بصلت غلب مغرول شود و قانون گوئی آن محال در اخذ و جز
با و شریک باشد و ازین در جهان وقت تغییر نمایند تا عبرت دیگران گردد و دست تحویل مطالبات چون
بموجب حکم رفع اقدس اسطه خدمت تحویل مطالبات سرکار والا که بر ذمه زمینداران و غیر هم برگشته چو علی کوره و
دیگر برگشت متعلق بصوبه اگر آباد لازم الاد است بسیار است آب سید عبداله احد تقوی فیض یافته تا به لوازم و حرام
خدمت مأموره از دس و دیانت و راستی قیام و اقدام نموده مطالبات سرکار والا را موافق تفصیل که در افراد
جد گانه مسطور است و با وجود آنکه دیده از جماعه مسطور تحویل در آورده میورفت و چون صوبه بخزانه مأموره صوبه
اگر آباد عاید گردد باید که عالمان و دیگر علم و حله برگشت مذکور خدمت مسطور به مشارالیه متعلق دانسته و تحویل
نزد مذکور از ان فریق امداد و اعانت سید مغرور بر وجه اتم نمایند و درین باب تاکید دانسته شد تحقیقی چون
بحکم جهان مطلع عالم مطیع لازم الانقیاد و اجب الاتباع خدمت بخشیم گری در واقع نویسی برگشت سرکار بصورت تابع
بگزارش از تغییر فلان بفلان تقوی فیض یافته سبیل مشارالیه آنکه به لوازم و حرام خدمت مأموره از دس و دیانت و راستی
پیر و آنه از اوج پسته دیده و طرز گزیده تقدیم رساند و تصحیح تا بنیان نهجداران قیامات آنجا از دس و اوراق چهره
با منصوصات ناظم معاملات آن سرکار ملاحظه نموده و نقل که پیش نگار داشته و اصل را بهر خود ناظم مذکور ارسال دارد
و همچنین در قانع و سوان برگشت سرکار مسطور را از قرار نوشته فرشته بهفته بدرگاه والا جاه میفرستاده باشد طریقه نهجداران

تجلیات

تعمیدات آنجا آنکه مشارالیه را بخشی و وقایع نگار آنجا دانسته دست تقدیری او را در اجزای امور مضافه این خدمات
 قوی مطلق شناسند مستند کو قوالی چون حسب حکم الاشرف الاسلامی خدمت کو قوالی نصب برگزیده آباد عرفه بنام رس
 و میر مجری و گذر ما سے دریا سے گنگ متعلقه بقصبه مذکور از تفریح محمد صالح بسعادت نصاب عزای یک مقرر و مفوض گشته
 که گمانی بی بولورم و مراسم آن از روی راستی و دیانت قیام و اقامت نموده نوعی بند و بست و ضبط را بجا کند و قصبه مذکور
 درودی واقع نشود و سکنه آنجا در امن و امان بوده و کسب و پیشه خود مشغول باشند و همیشه که بعادت خیانت گرفتار نشوند
 در راه و محبوس و شکن و گذار شدن آنها بموجبی که قاضی آنجا بر افراد حقیقت آنها و متعلقه بعمل آورد و درین باب بطور خود
 جسارت ننماید و از عابران گذر ما سے مذکور چنینی بصیغه محصول که بموجب حکم قدس معاف است نشانزد و ملاحان
 هم نگذارد که زیاده از اجرت ملاهی از عابران توانمند گرفت و احتیاطا تمام کار بر دو کفشدان و تکریدان از معابر غریزه
 عبور ننمایند باید که متصدیان معات و عمل و ضایع محال مذکور مشارالیه را کو قوال و میر مجری آنجا دانسته دست تقدیری او را
 در اجزای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند درین باب قدغن دانند مستند و دیوانی چون حسب حکم الاشرف
 الاسلامی خدمت دیوانی لشکر خفراثر که همراه بسالت و امارت پناه ایالت و شهرامت و دستگاه حسن علیخان کیمت
 بتیم فشدان صوبه آذربایجان گشته بر وقت پناه محمد موسی تقی لیس یافت تا به لوازم و مراسم این خدمت
 گمانی بی بولورم و وقایع آنرا از روی راستی و دیانت و آگاهی سامان در سرانجام دهد و طلب نقدی مردم فخر
 ضابطه مقرر و اسناد معتبر نخواهد نماید و سر رشته کاغذ متعلق دیوانی را بر طبق قاعده و دستور بدقت مرتب سازند
 باید که متصدیان معات و دیگر عمل و فعله لشکر مستطوره مشارالیه را دیوان آنجا دانسته لوازم و لواحق خدمت
 مذکور را بموجبی که متعلق شناسند و دست تقدیری مشارالیه در اجزای امور مضافه آن قوی مطلق دانند
 و مشک مشرفی و مشک باسم متصدیان معات عمل و فعله و از اعزب و گذر راجع کلمات واقع دارالامان
 بمان آنکه چون حسب حکم الاشرف الاسلامی خدمت اشرف محال مذکور موافق تجویز وزارت پناه
 میر محمد رحیم دیدان صوبه از تفریح بجا گشت بشیخت تاب شیخ مظفر مفوض شده که گمانی بی بولورم و مراسم آن
 خدمت از روی راستی و دیانت و وقایع از وقایع خرم و احتیاطا فر و گذار گشت نماید و بموجبی که
 کند که احدی را مجال تغلب و تصرف نباشد و اشرفی و رویه با بولورم و عیار کامل مسکوک شود و آنچه به جهت
 از حاصلات آن محال آمدنی شود و بر و داخل روز تا چو میگرد باشد و سر رشته کاغذ را موافق ضابطه دست
 نموده بدقت خانه معی هر سل گم داند و تکریدین را بحسن سلوک خود راضی دارد و میداند که مشارالیه را مشرفان
 محال دانسته لوازم و لواحق آن خدمت را با و متعلق شناسند و دست تقدیری او را در اجزای امور مضافه
 خدمت غریزه قوی مطلق دانسته از سخن و صلاح و صواب دیدن وی ایست که تمنیج کفایت سرکار پیش از آنکه بپوشد بیرون شود

و دیگر در تنگ با هم مقصدیان مهمات چه تره که تواریخ مستند وی قفسه کو واقع دار الخلافت شاهجهان آباد آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت واقع نویسی چو تره که تواریخ دایمی منج و مستند وی قفسه کو واقع دار الخلافت مذکور از تفریق فلان بفلان تقوینس یافته سمیل مومی الیه آنکه کما یفتی به لوازهم و مراسم خدمات ماموره بر دایقه دقیقه از وقایع خرم و هوشیاری غیر مری نگذار و در قانع آنجا را بدستور واقع نویسیان هر روز می نوشتند باشد و در تشخیص برخی آنچنان احتیاط نماید که تفاوت در آن واقع نشود و بر میو بار بیان جور و تعدی نرود و وزیر یکله از محمول قفسه کو بضایه مقرر تحویل تحویل نماید اینها فراموش آید محظوظ آن بقاعده معین بعد خود دانسته اند با اتفاق داروغه و مشرف بخزانه عامه راجع گمره اینده تقصیر الوصول تحویل نماید و نگذار که تحویل نماید بیکلامی منته معتبر و یوان پسند صرف تواند نمود و اگر میرسد از عین المال یا بر داشت نرود تحویل باری بماند بازخواست و باز یافت آن بعد از اوست باید که خدمات مقرر که به شمار الیه مقرر و معین دانسته دست تصدی او را در اجرا امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند و برین باب تاکید دانند و مستحکام ایست و تنگ با هم مقصدیان مهمات شاید در آن روسه آب دار الخلافت شاهجهان آباد آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت ایست محال مذکور از تفریق فلان بفلان تقوینس یافت تا کما یفتی به لوازهم و مراسم خدمات ماموره از روسه دیانت و راستی قیام و انتظام نموده دقیقه از وقایع خرم و هوشیاری نامری نگذار و در بایست باریان و عمل و فعله آنها سلوک پسندیده و معاش گیرنده منجیل آورده فراموش آوردن حصول بقاعده مقرر و مضایقه معین فراوان سعی بکار برد و محافظت نرود که از حاصل آن محال تحویل تحویل نماید و بر آید از غمده آنچه از عین المال یا بر داشت نرود تحویل باری بماند بر دایقه دقیقه و در غمده و مشرف بخزانه عامه محال سائر دار الخلافت راجع گمره اینده تقصیر الوصول تحویل نماید و نگذار احتیاط تمام کند که در معاملة معاملات آنجا فوت و فروگذاشت بوقوع نیاید و بر احدی جور و تعدی نرود و باید که شمار الیه این آن محال دانسته دست تصدی او را در اجرا امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند و برین قید غن شتاند و **تنگ** با هم مقصدیان مهمات ثلثه و فعله قفسه وزیر آباد و دیگر محال سائر محال بصورت پنجاب که تفصیل آن در ذیل رقم یافته آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت تحویل باری محال مذکور بفلان مقصود شده که کما یفتی به لوازهم و مراسم این خدمت از روسه دیانت و راستی و درستی پر دایقه دقیقه از وقایع خرم و هوشیاری و احتیاط فر و گذاشت نماید و آنچه از حاصلات آن محال تحویل او شود و هم را در حجره خزانه گاه داشته در آنجا ببرد خود و این آنجا که محافظت و نگهبانی از تحویل او و جواب مباحی که از عین المال یا بر داشت نرود و باری بماند موافق قاعده مقرر بعد از این مذکور است معین دانسته با اتفاق یکدیگر نیست و گشاد نماید بیکلام

بسیار معتبر و احوال پسند صرف نکند و تمامی نه تحویل نمود و مطابق ضابطه با اتفاق این بخانه عاوه انصوبه رسانیده
قبضه اموال مستانده میاید که مشاییده را تحویل در حال مذکور دانسته آنچه به جهت از حصول آن محال تحصیل نماید
و در تحویل او نموده بیکر ام علاحده نگاه ندارند و اولاد و اولاد و اولاد آن خدمت را با و متعلق دانسته دست تصدی
او را در امور مضافه آن قوی مطلق شناسند و برین بایسته تاکید دانسته و در هر چه در حق او
الافند خدمت دارد و یکی سلطان گنج و غیره متعلق بلده تلمیذ تابع صوبه بهار از تغییر فلان بفلان مطابق تقبیل
مستورنی الضمن مقرر و مفوض گردیده که به لوازم و هر اسم آن از راه دیانت و راستی قیام واقعه اتم نموده
عمله و فواید آن محال را از حسن سلوک و معاش نیک رایش دارد و در حصول این اموال ضابطه مقصد و فواید معین
بسیار در آورده بخانه عاوه را بجا راجع گردانده و احتیاط کند و معامله از معاملات محال مذکور فوت و فرقه
نیاید و در انجام خدمت مامور و دقیقه از دقائق خرم و بهوشیاری و خبر و ایمنی غیر مرئی نگذارد و باید که متصدیان
مهمات و مکلفان معاملات محال مذکور را مشاییده را در و غم مستقل دانسته و دست تصدی او را در امور
امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و برین بایسته تدفین دانسته و در هر چه در حق او
حسب الحکم الاشراف الاسطی پرگنه فلان من مضافات سرکار فلان تابع صوبه فلان که بخواهد بیکر جهت نیست
از تغییر فلان خان از فضل فلان در عوض مطالبه ذمه خان مذکور حسب الضمن بیاصله و الا تعاقب پذیرفته و چنان
آن بهمه و اهتمام آن وزارت پناه مقرر گردانیده اند و نوشته پیشه و که بعد وصول این رقمه که در
آبادان که معامله فهم دیانت دارد و فوطه دار است معالیه را بان محال پس از که فریق ضامن مقصد فواید
در سر انجام معاملات و گردآوری مالی اجب هنگام و از دیاد آبادانی و گستره را عت آن پرگنه مسافه
تبدیلیم رسانند و تاکید تمام بکار برده که هیچ یک از عاملان اخذ و خبر نموند و تا کافه رعایا آن محال عرفه آوده
بعده و راز دیا و همور و کثرت زراعت بکشند و فرقی در حاصل پیدا آید و اگر محال خان مشاییده
میلند از حصول فصل مذکور متعلق خالصه شریفه تحصیل در آورده باشد آنرا باز یافت نموده تبدیل فوطه دار
آنجا نمایند و حقیقت را برنگازند و تقسیم ده ساله و سه ریخته حاصل سال گذارشته و در نتیجه اهل فوطه خانه
بدقت و الا ارسال دارند و سند آنها و می متصدیان مهمات محال و استقبال پرگنه فلان بدانند که چون
در بنیاد فلان بجناب خلافت رسیده ظاهر نمود که در موضع فلان من اعمال فلان و بنه چاه افشاده
سنواتی و دفع دست و نفعی از آن بسکاره والا نمیرسد اگر چاه باک مذکور به نظر کم و مستور است و ای حواله
بنده شود و آنرا فرود و ساخته حصول را بدستوری که مقرر گردیده باشد از آنجا که بکلی نیست و الا
نعمت و نیت حق و نیت خدیو زین و نه مان خواجه نکین و مکان سایه اتم بهر و در کار و دست و دست

آفریدگار هر دو بی نهایت و سودگی خلایق و آبادانی ملک است حسب الحکام علی نگارش میاید که چاهها را
 باراضی متعلقه آن تا مالک حاضر و قادر در سرانجام نباشند برافع حواله نمایند و مالک قدس کند که اراضی متعلقه چاهان
 خود مزروع ساخته مالک ازاری نماید و اگر مالک حاضر نباشد و یا با وجود حاضر بودن قدرت بر سرانجام نداشته باشد
 بیشتر خصامت می مالک چاههاست مسطور را برافع متعلق گردانند که بقدر استطاعت و قرار خان غیر مجع مزروع
 سازد و محصول مالک ارباب آنجا باین قرار که در سال اول سر یک چاه و در سال چهارم و پنجم و در سال
 بیست و نهم و از آغاز سال پنجم چاه و در سال بیست و نهم و از آغاز سال پنجم چاه و در سال بیست و نهم و از آغاز سال
 میگردید باشد و بعد از آنکه بیست و نهم و از آغاز سال پنجم چاه و در سال بیست و نهم و از آغاز سال پنجم چاه و در سال
 بیست و نهم و از آغاز سال پنجم چاه و در سال بیست و نهم و از آغاز سال پنجم چاه و در سال بیست و نهم و از آغاز سال
 خود را گذارند و اراضی چاهها که برافع حواله شده کشتکار بکنند و هرگاه طاهر شود که خراب خان مسطور و ران
 اراضی زراعت نموده اند حاصل را بهر علی که نصف بر عیایا برسد و نصف بقیه در آید بگردد درین باب فتن
 دانند قصد یقین تصدیق آنکه چون بموجب عرض اشرف استلزام رسید که دوست خود صاحب عیایا در الضرب
 و دار الفلوس بلده قلعه که چهل و پنج و پیه باسیان داشت و گذشته در میر ابو القاسم دیوان صوبه بهار خدمت
 صاحب عیایا در الضرب بلده مذکوره با خدمت تعیین و امتحان عیایا باده و ملا و نقره به محمد صالح برادر
 متوفی فرمود که در ایام حیاتش کارهای متعلقه متوفی مسطور به نیابت او سر بر اه می نمود بقرای باسیان چهل و پنج
 بقرای کرده درین باب هر چه فرمان رود و در حکم جهان مطلع که امت صد و ریافت که خدمت امتحان و
 تعیین عیایا در الضرب و دار الفلوس بلده مذکوره از امتحان و دوست محمد متوفی و صاحب عیایا باده و ملا و
 نقره بر وفق تجویز دیوان مشاور الیه بماند چهل و پنج و پیه به محمد صالح حرمت فرمودیم که بکمال راستی و دیانت
 و جزورسی تقدیم آن پرواخته در امتحان عیایا ملا و نقره آنچه لازم احتیاط و درستی است از قوه مفضل
 آور و تا اشراف میاید و در پیه باسیان و عیایا کامل بسکه مبارک میر سیده باشد و وجه خوف را موافق ضابطه و
 دستور از تحویل خزانه خزانة القصود به تصدیق دیوان متصرف بوده و توقع از میو پاریان و دیگر حله و فعلا بکنند
 مقرری و باطله سند دیوانی چون بموجب حکم جهان مطلع لازم الاتقیاد و واجب الاتباع خدمت دیوان
 و اینی برگشته از رنگ آباد و دیگر محال مفصله ضمن تابع صوبه مستقر خلافت اکبر آباد و غیره از انتقال عبد البنی خان
 من ابتدا به ربیع مخافوسیل بوزارت تاب محمد عسکری تفویض یافته بنابر آن غلبی میگردد که بر بولاق و هر اسم
 این خدمات کمائیغی پرواخته آنرا از روسه دیانت و راستی و آگاهی سامان و سرانجام دهد و با کانه رعایا
 و عامه بر یا سلوک پسندیده بعضی آورده در بقا آبادانی و کثرت زراعت نصف فرادان می کار بسته

و نصف دیگر بر عایا عاید گردد و در غلبه در تحت متعلقات ماند و مستقر بر عایا سه بر تیره نرود و بوقت مشخص کند و طول امیر
جمع و در زمان حاجات تحصیل و بجهت جمع و خرج برگشت مذکوره فصل بفصل و سال بسال بدسترس است و بسیار
باشد و بعللان برگشت مذکوره قدغن نماید که در واجب است و تحقیق کفایت شعاع فرمود تحصیل در آورده
تحویل فوطه داران اینجا کنند و نه یکبار از محصول حال آنها شود و محاسن آن و بر آمدن از عمده این فوطه داران
از عین المال یا بر داشت باقی بماند بجز متعلق دانند و نگذارند که فوطه داران مذکور بدون سند معتبر دیوان
پسند یکبار صرف نمایند و حال اینجا بواقع خبر دار باشد که از عایا بجهت بیست و بالا دستی و تحصیلاری
و بجهت داری و جهت نامه و فصلان و تسبیح صادر و وار و دیگر ابواب بلکه از پیشگاه خلافت و چهار ای
مقتضای کرم گشتی و رعیت پرورشی بر عایا معاف شده است مانند و اگر احدی از عاملان و چو و می
و قانون گویان چیز از ابواب مسطور و تصرف کرد و تحقیق آنرا بولید تا و بد تصرف از عامل مذکور
معرض باز خواست و باز یافت و باید و بجز از عمل گرفتار نشود و در و غلگی چون حسب الحکم الامام
الا علی خدمت دار و غلگی معایر در یا بلیقه و تالیع آن که سابق بعللان تعلقی داشت بعللان مقدر و
مفوض گشته تا کما یبغی به لو از هم و هر اسم آن پر و افتخار و قیقه از و قاتی خرم و هو شیماری و خبر داری غیر مری
نگذار و در احتیاط تمام کار برید که احدی از فسادان و ذردان و قطاع الطریق از گذر با سه غریبه
نکند و با مترو دین و مسافین و غله و قلع سلوک پسندیده نماید و بعلت آنکه محصول ابواب منوعه و درگاه
تلاک و پناه فراهم و متعرض احدی نشود و اجرت ملاحان آنچه مناسب باشد با اتفاق دیوان قرار دهد که موافق
آن بگرفته باشد و زیاده ازین بگیزد میباید که مقصد بیان جهات علیه و قلع آنچه بدست مذکوره است و اینست
مقرر است دست تصدی موی الله را و او را بر سه امور مضایق این خدمت قوی مطلق دانند و از صلاح
و صدایید او بیرون نرود و درین باب تغیر و اندک از این بجزان بموجب حکم جهان مطاع خدمت دار و غلگی
عده است برگشت سرکار و بعللان مفوض گشته که به لو از هم و هر اسم این خدمت از بر وجه رشتی و قی
قیام و از هم نماید و آنچه از قضایا و معاملات در آن حال ر و سه و بداند از پاسته ابواب مقصودان و
قضاات اینست مذکور مطابق شرع شریف متع و شخص سازد و احتیاط تمام کار برید که بر احدی جور و ستم
نرود و باید که مقصودان جهات برگشت مذکوره این خدمت را بمشایر الله متعلق دانسته و دست تصدی او را
در بر او سه و مضایق خدمت مقرر قوی مطلق شناسند و درین باب تاکید دانند و شک راه و شک
باسم پادشاهین و گذر بانان و تحفظان طرق و شوارع از دارالخلافت شاه جهان آباد تا بنهر و درت
آنکه چون از آن حضرت که بمهر و ده خط رفعت و معالی پناه حکمت و صداقت و دستگاه صلاح خان و عالی

مرتبت بر بان الدین و دیگر مردم بنفرد و الار سیده معروفی را سه عالم آراسه ملک است پیرایه گشت که محمد خدیو نوری
 که از سمت ولایت ایران به بندرستان فیض نشان آمده بود و کوکری شریف نکرده و او و شادی هم با کسے ندارد و الحال
 غرض معاودت ولایت نکرده و از پیشگاه سلطنت امیر و ارادت که و شک راه عزت شود و اندر حکم جهان مطاع
 صا و شد که نگام رفتن مشارایه از راه بندر صورت به دیار ایران احمد سه در آشنای راه بود چون الوجوه مانع
 و فراموش شود و اگر اندر دیرین باب تاکید و انچه و مشکب مشرفی و مشکب با هم تصدیقان همت با کمال
 خیر و عات و انچه در کاب انچه چون حسب حکم معتمد خدمت مشرفی با یابی خیر و عات از تغییر فلان
 بفلان معوض گشته تا به انچه و مراسم خدمت ما خوره اند و سه دیانت و راستی قیام و اقتدار نموده و دقیقه از
 وفاق خرم به پیشیاری نامری نگذار و در انچه و نهنگام عبور لشکر فیروزی اثر از راه گذر با کمالی خیر و عات بر جای
 نقصان برسد آنرا از تحویل خود بیدار از دست بایست با کمالی خیر و عات حاصل نماید و در شریقه
 کاغذ را موافق ضمایله بدقت معلوم برساند باید که مشارایه را مشرف با کمالی خیر و عات نکرده دانسته دست
 تصدیق او را در اجرا امور مضاعف این خدمت قوی مطلق دانند و درین باب تاکید دانند خدمت
 معتمد می و مشکب با هم تصدیقان همت و بیواریان و عله و ضایحه حال ساگر بلده خیر آباد و عرف بنارس تابع صوبه آله آباد
 آنکه چون حسب حکم الاشرف الاسلامی خدمت مقومی حال ساگر بلده مسطور به بر وفق تجویز وزارت پناه سید محمد
 صوبه آله آباد و شریفیت مابین شیخ عبد القدوس امین برگشته حجر آباد به بدوی واس و نین شکم معوض گشته و
 مطابق اسناد عا شیخ مذکور تقدیر شده که انصار ایشده خدمت مقومی حال خیر آباد سه صد و بیست و یک نفر مضاعف
 بیواریان برینجه دلالی از بیواریان می یافته باشد و کما فیخی به انچه و مراسم خدمت مسطور از راه
 دیانت و راستی پر و اخذ قیمت پایدار از انچه قرار واقعی نماید تا اتفاقا و تنه و در اخذ حاصل بوقوع نیاید که در صورت
 المود و تفاوت از عهده آن خواهد برآمد و از بیواریان و عله و ضایحه سوا سه و سه صد و مقرر طبع و توقع نمایند و به
 دلالی را بشهر و تقدیم خدمت مذکور و متصرف شوند باید که مشارایه را به خدمت مقومی حال مسطور و متصرفان سند
 درین باب تاکید دانند و مشکب معافی و مشکب با هم تصدیقان همت مندوی چوب برگه مضاعف آباد
 ساداران و گذر بانان از برگه مذکور تا در اختلاف شایعان آباد آنکه چون بعرض اشرف علیه رسیده
 که وکیل امیر الاحرا چوب پنجره از راه و پیر از کوه کیکاکه سه بر سه عمارت جوئی آن بعضی الیافه و اقوه و اخلا
 طلب داشتند التماس مینماید که و مشکب بنام آنها در باب عدم فراحت و در آردون آن عزت شود و اندر حکم
 جهان مطاع لازم الاتباع شرف صدور یافت که بکسان وکیل آن کن سلطنت در آردون چوب کوه
 که از کوه خرابه خیزیده بیاورد نیز از چشم نشوند و بعلت حاصل معوض نکرده و طلب و طبعی نیند و درین باب

تا کید و اندر سراجا هم اسپان و تنگ با سیم را در آن و گذر بانان و مستحقان طرق و شوارع از اردوی
 کیهان تا صوبه او ده آنکه چون شجاعت تاب قاسم بیگ گزند بر دار نشسته حساب لاکم لاکم یکیک با مانت و
 ایالت پناه تربیت خان ناظم صوبه او ده آنکه چون شجاعت تاب قاسم بیگ گزند بر دار نشسته حساب لاکم لاکم لاکم
 یکیک با مانت و ایالت پناه تربیت خان ناظم صوبه او ده و بی بی بنام قضی است و در آن شب در سنگاه خاسته
 نقیل که در ضمن دیوان سرکار گوید که گوید که می بره لمان نوشته میشود که بر است سوار می مشاور الیه اسپان
 بنی توقف سر بره نایب درین باب از جناب سلطنت قدغن تمام در است حساب مسطور و عمل نایب و نایب
 زمین در پیا پیرو ده زمین که از دست است سال بسبب سیل دریا با طرف دیگر افتاده داخل محال
 دیگر شده باشد از با لک به محل قدیم متعلق دانسته در عایا محمول را بجای گیر و آنجا جواب گویند و اراضی
 که قبل از دست نموده است و دیگر افتاده بهرین آن سمت متعلق گشته باشد بنان قریه بهرین که از قدیم محمول
 و مستحق است متعلق دانسته متصرف نشوند و در باب دمانی در زمین ضابطه سابق مستقر و متصرفانند چه در آن
 و اراضی اسپان چون بهرین حکم جهان مطلع بر ذوق یاد داشت و دفع مسطور تیا می خندان که فلان تیا می
 که بعضی مقدس رسیده خدمت مشرفی خزانة عاوه صوبه بهار و بعضی شمال دیگر واقع بلده تلمبه انباشتغال
 هدایت الله و غیره از هم بسجادت نصاب محمد عارف نقوض شده و یکصد و پیم و صولی با قطع علوفه اش
 متصرف گشته اند اقلی میگردد و در اسپان سوار می مشرف مذکور را موافق ضابطه باغ رسانیده و اراضی نامی با و بهرین
 و در آنده موافق فرجه چهره صحیح را بقاعده معین الاصله خود تصحیح نامه با و میداده باشند پیر و آنرا در لایح
 خصامتی چون عزیز الله منصوب در حاضر ضامن هدایت الله که در سی برگه قبو ظاهر ساخت که بنده از
 ضامنی که در سی مذکور بری آید لایحه اقلی میگردد که بعد وصول این رقمه که در سی مذکور را قدغن نموده از
 که در سی مذکور ضامن دیگر که معتبر و معتد باشند گیرند و تنگ آنرا تصدیق خوشی بدقت معلی ارسال دارند
 دیگر در سی مذکور در باب داون ضامن دیگر تا کید نمایند و گذارند که تخیل و اعمال در نزد و درین باب تا کید
 دانند پیر و آنرا فرمایند که گشته سیدادت و نجابت پناه به مالت و معالی و سنگاه است خان که در برگه
 بر و ده متعلق قبول خان ضامن الیه است بدانند که چون بهرین نرسد که بهرین نکات توپخانه سرکار والا
 بدقت معلی رسیده و نقلش در ضمن رقم یافته معتبر گشته که در باب سر بره نمودن چوب قبول و غیره که بهرین
 استعمال بهر کلام در کار است و بخاران لازم سرکار معلی از برگه مذکور و دیده آید و نوشته شود و دانسته
 اقلی میگردد که در چوب مذکور را بهرین نرسد که در چوب مذکور را بهرین نرسد که در چوب مذکور را بهرین نرسد
 از آنکه مذکور بهرین که موافق آن وجه بهرین چوب مسطور محسوب گردد و در برگه گذشته قالیچه منسجمان

مهات پر گنه فلان بدانند که بموجب فردی که تصدیق مقصد بیان بجات سحر کار فیض آثار بر تفرقه معلی رسید
 و نقل آن در ضمن رقم یافته مقصد گشته که فلان در شانزده بیگانه زمین موضع فلان فایز تر بود بر سر
 سحر کار و الا بکار داند انگاشته می آید که شانزده بیگانه زمین از موضع مذکور بهر جا که مشارالیه خوش
 نماید با و خواهد گشت و بهر چه لازم کاشتین فایز از قلبه و غنیه آن در کار باشد بدستور پیشین سر
 بر آه نمایند و اعدا از سحر مقصد بیان مهات پر گنه فلان و غنیه من مضاف سحر کار بقدر تالیف صوبه
 بهر جا باشد که چون درینو لحاظ حکم الله علیه تفرقه میزند بجهت گرفتن بجزه بهر سر آنرا
 بدرگاه خلایق پناه بیاورند بنابر آن نوشته میشود که در گرفتن بجزیه سطره مقصد رساند و اگر
 مانع و فراخ نشود و در دامگاه ذیل نمایند تا مو می آید بهر قدر که تواند بجزیه سطره بدام آورد و بجزیه
 سطره پانزده سیر و اندرین باب تاکید و تدبیر تمام دانست و پیر و آنرا را اهدا می معلوم غرت
 آثار شجاعت شعار خدایار بیگ بوده باشد که چون حسب الحکم الا شرف الاسلام خدمت را اهدا
 راه از کفایت با نگر می که پیش ازین بعد غرت آثار فاضل بیگ مقصد بوده بآن شجاعت شعار
 تقویض یافته و یکصد و ده سوار بر منصب حرمت شده که از اصل و اضافی و صد و پنجاهی ذات
 و یکصد و پنجاه سوار باشد میباید که شکر این موهبت بجا آورد و در بند و بست راه ساعی موفور
 بنام رساند و چنان کنند که در راه مسطور امن و امان بوده باشد و مسافری و متر و دین بجهت
 خاطر آمد و شد میگردیده باشند و در هیچ جا در دست و در هنری واقع نشود و در هر جا در آن
 و قطع الطریق ظاهر که در دست می نموده آنها را دستگیری نماید و با اتفاق قاضی علی وفق الشریع الشریع
 رسانند تا باعث عبرت دیگران شود و درین باب تاکید دانسته حسب المسطور عمل آورد و دستها احتساب
 چون بعضی مقدس معلی رسید که در پر گنه کیب و دواپه سنده ساکن مضاف صوبه فلان محاسب که سنده و گاه
 داشته باشند نیست لکن احکم جهان مطلع و اجب الاتباع صادر شد که خدمت احتساب پر گنه مذکور بفلان
 مبلغ یک پاد و روپیه بلامقصور بطریق لویه میانه از تحویل فوطه دار پر گنه فلان مضاف بصوبه فلان بشمار خدمت در
 وجه مدد معاش و حسب العظمی مقصد باشد که کمالتی به لوازم و مراسم آن خدمت اقدام نموده و تنبیه و تادیب
 از باب خضوع و سکرانیت و بجزه و منع اصحاب ملاهی و سکرانیت و تخفیف سرخ و اجناس و تحویل اوزان و ذراع
 یکسال و مایکون من هذا المثال ساعی موفور به تقدیم رساند و مبلغ مذکور را صرف معیشت بدعایر ابقا و دولت
 روز افزای موابطت می نموده باشد میباید که حکام و اعیان و جاگیر داران و کسور ریان حال و استقبال این حکم و الا
 دستمزد و استیفاء احتساب آنجا سنده و مبلغ مذکور را از تحویل فوطه دار مذکور بایر میباید و از آن بجزه چهره قاصد

و نگارنده درین باب هر سال سند و حکم فید و طلبند و اگر در محله دیگر داشته باشد آنرا اعتبار نکنند بطریقه
 جمهور رسیده آن آنکه در آن محله آنجا دارند و لوازم خدمت غریبه را با و منسوب شمرند چه در وانه معافی و زیاده
 بعضی اشرف است رسید که عاملان محال خالصه شیرینه و جاگیر داران بجهت طلب وجه باقی سنوات فراغ احوال
 رعایا میشوند و حال آنکه فرستاده که نزد رعایا بر ذمه آنهاست کثیری از آنها در گذشتند و طایفه فراری اند و چندی
 که مانده اند بجهت بضاعه و نادر دارند و قادر بر ادا نیستند هر چه فرمان رو و حکم جهان طایفه عالم بطریق موجب
 یاد داشت واقعه مسطوره تباریخ فلان شهر تباریخ فلان مکرر بر بعضی تفکرس رسیده بفرستاده پیوست که وجه باقی
 سنوات در برگزینات خالصه شیرینه و محال جاگیر داران بر رعایا مالکرا حسب الضمن معاف و فرج القاشم شدند و
 اصلا ابلت طلب آن متوفی آنجا است نگارنده و آنچه از سال گذشته نزد رعایا باقی مانده باشد هر کس از آنها حاضر
 باشد و قوه اند از عهده باقی برآید و باز خواست نموده از باقی دار فوری و فراری و نادر طلب ننمایند
 و متوفی احوال او نشوند باید که درین باب در محال خالصه شیرینه متعلق دیوانی خود بر طبق حکم اربع بجل آرند
 و باقی ذمه و طلبان که از راه قرض و اداسه مالی اجب نموده باشند باز در است نمایند منع اچاره از اینجا
 که حسب الحکم الاشرف الا علی چنین مقرر شده که هیچ یک از امانا که در میان محال خالصه شیرینه قریات برگزینات
 عهده خود را تا آنکه مالکان سه انجام معاملات آن اوقتی نموده مالک را می نمایند اصلا با چاره بند باقی باشد
 و متعلق آن خود و چو و میران و متعلق آن که در این مقرر نماید و بنوعی اختیار و خبر داری بکار برد و کاین جامعه
 بدیاس و تزیین اجاره و بنام دیگر بکس نموده خود متصرف نشود و هر کس از چو و میران و غیره مواضع
 ملکی داشته باشد باید تعین نماید که در از و یاد ابدانی که شیده مالی اجب را جواب گوید و باقی که پرداخت
 از بسبب ویران بودن باستانی احوال رعایا منحصرا چاره باشد آنرا بر نماندگی مالک در باره شخصی که
 غیر از بند باقی باشد چو و میران و غیره هم باشد و تکفل آباد نمودن آن کسین نزد و ادا و تقاضا ستی
 بر رعایا شود و بجمع مناسب مقرر کند و وجه اچاره را و اوقتی قرار داد بگیرد و بستاند تا یکدک زیاد از نصف از
 رعایا نتواند باید که درین باب بر طبق طریق معلوم آنرا و چه در وانه شمرند گماشتن جاگیر داران و
 فوجداران در رسیدن آن برگزینات از دار الخلافه و شاه جهان آباد تا برگزینت بازی آنکه چون از پیشگاه خلافت
 و جهان داری شهباز و غیره قرار و لان تعیین شده اند که از راه برگزینت کمان و بزماری به برگزینت بازی رفته بجهت
 نزول موکب و قبایل منازل در جای مناسب که عطف واسب فراوان باشد قرار داده هر جا اهتمام و حق فلت
 و جوش و طغیان بر اسطه شکار باید کرد و تشییع و فرار از راه مذکور همچو اسانند و از راه جاری بر راه پلید و برگزینت
 مساوت نموده منازل و راه شکار بر شکار و اسطه و فی الله مقرر ساخته و از گاه جهان میان پناه این حقیقت را معلوم

اقدس گمر دانند اندک جهان مطاع عالم مطیع شرف صد دریافت که آنهار فاقست و همای قراولان مذکور در انجام
این مطلب بر وجهی که نمایند و هر قدر ضرورت بر آنست تصفیه راه های مسطور در کار باشد سیر راه کنند درین باب
قدغن دانند پس و آنچه پیل بندی چون اعلام نظر انجام به مبارکی و فیروزی و خجستگی و بهروزی متوجه سیر و
شکاف فیض آباد است و رفعت پناه امام علی بیگ از پیشگاه سلطنت و جهان داری بر آنست بستن پلها بر روی
نهر باخورد و بلا خطه شکار و خوش و طیب و در حد و دیرگنات واقع بر دریا چون از دار الحکومت شاه جهان آباد
تا پیرگنه اندر می خیزد آباد و فیض آباد تعیین گشته اند از انکاشته می آید که هرگاه مشارالیه در حال متعلقه فوجده می
و دیوانی آن وزارت پناه مثل پیرگنه خضر آباد و غیر آن که بر کنار دریا است چون واقع است بر سد اینچه مصالح
و ضرورت و بواسطه انجام این مطلب در کار و داشته باشد آنرا بدستور سابق سیر راه نمایند و اداد و اعانت
معدی الیه اندرین امر بر وجهی که نمایند درین باب از جناب سلطنت عظمی قدغن تمام دانند پس و آنچه متعلقه
اینچه چون عبد القدر میوه دار السلطنت عظمی پیرگنه حویلی شهرنشین گشته که حفاظت آنهاست انتخابی
که دالی آن در سنوات سابق به میوه خانه سرکار اقدس میرسیده است بر وجهی که نموده از تاریخ کابینه بید
دالی آن تا انقضای موقوفات و متوالی میوه خانه سرکار فیض آثار میفرستاده باشد و اگر سواست باغات
متعلق سرکار خالصه شریقه از باغ شخصی اینچه قابل ارسال دالی باشد بفرستند و وجه قیمت آنرا با مالک باغ
مسطور بداند و هر چه بجهت بهای اینچه و اجوره که مالکان و دیگران از ارسال دالی و کار باشد آنرا بفرستند
آن وزارت پناه از تحویل فوطه دار آنجا صرف انداخته میگرد که هر گاه سبی که آن رفعت پناه در فوطه
اینهاست مرقومه در سال دالی آن به میوه خانه سرکار اقدس تا انقضای موقوفات باید نموده نمایند و آنچه
بواسطه انجام این امر در کار باشد آنرا از تحویل فوطه دار پیرگنه فوطه بفرستند و هند که ثانی الحال به طبق تصدیق
آن وزارت پناه مجری و محسوب خواهد شد درین باب از جناب سلطنت عظمی قدغن شناسند
ضمایم گمر فتن حاصل بموجب حکم جهان مطاع آفتاب شعاع مقرر شده که حاصل و اب که قیمت
آن پنجاه و چهار ر و نیم و سه پا و چهار سرخ نقره باشد از سیم چیل و یک و از دومی چیل و دو و از جری چیل
و چهار بشمار عقل و مبلغ و عدم تنگ در غدر شرعی و سال تمام قمری یک مرتبه در یک مکان بصلب و آید
و اگر جری بدار الحرب زفته باز در همان سال بر تصدیقان ضبط محصول بگذار و و از و مکر حاصل بستانند
و بر تقدیر که در مالک مرقوم سه بوده و یک سال بکریه بیا بد بعلت اخذ محصول بکریه از رحمت نرسانند
و جماعه سپاه از مسلم و هند که خرید و فروخت اسپان و دیگر و اب نمایند بشمار یک از بهر تجارت نباشد
به مستحقین معاف شناسند و در باب چیل و یک و دیگر اجناس مقرر گشته که مالکان مسلم خود بفرستند

نمانند و بسبب اخذ آن در سرکار والاخر اعم نشوند اندامی میگردد و که در صورت صدق محروض در باب اخذ
 محصول در باب و غله و دیگر اجناس مال را فغان بموجب بیع قضا بتلخیص محل آورده اند و احتیاط تمام کار برند که
 بیوپاریان بجهت عدم آداسه حاصل مال خود را تبلیس داخل مال سلیمین نمانند و بدفعات آورده و نفقه و شمنه
 پیر و آله و ولواتی چون حسب الحکم الاشرف الاسلامی خدمت دیوانی در بیوتاتی در وضع منوره مقدسه از انتقال
 فغان بفلان سواست کولیت روضه مطهره که بموجب سند جداگانه بشمار الی لخلق دارد و تفویض یافته تا به لوازم و احوال متعارف
 از روی دیانت و راستی پرداخته آنرا بوجه پندیده بتقدیم رسانند و دقیقه از دقائق خرم و بهوشیاری غیر شرعی نگذارند
 و از تسلیم در استماله رعایا و از دیاد آبادانی در فرزندانی محمدری قریات متعلق روضه مقدسه و ضبط محصول محال
 سایر که بر وضع مذکور متعلق و باز خواست و باز یافت مطالبات در سه عالمان بضا بله مقرر گمانی بگویند
 و از یک براسه اخراجات روضه در کار باشند موافق معمول و مستقر خواه و هر باید که متصدیان محال متعلقه و غله
 روضه مطهره خدمات مسطور به بیادیت پناه مرقوم متعلق دانسته دست تصدی موی الیه را در اجراء امور
 مضافه این قوی مطلق شناسند و از سخن و صلاح و صواب پند و تشار الیه که هر آینه متضمن به انجام معاملات آنجا
 بوده باشد بیرون نمانند و کالت متصدیان محال و متعلقان معاملات صواب گویا است بدانند که چون
 بعضی اشرف اسلام رسید که در صوبه مذکور خدمت و کالت شرعی سرکار فیض آتانه و دار و غلی بیت المال
 بکس متفرغ نیست لکن احکام جهان مطاع و واجب الاتباع شرف صد دریافت که خدمت و کالت شرعی سرکار
 جاکند براسه دعوی و جواب دعوی و خدمت دار و غلی بیت المال صوبه مذکور به پیشرفت باب قضیات
 انتساب شیخ عبدالحی خلف شریعت و فضیلت پناه افادوت و اخلاص و سنگاه افضی التفاهات فغان متفرغ و بیوک
 تا به لوازم و حراسم خدمت ماسوره اند و در سده دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقائق خرم و بهوشیاری متفرغ
 نگذارند و اموال متوفی لا وارث و غیر آن متعلقه بیت المال را از قمار و قمار و نفوس الامر ضعیفانه ده آنچنان
 احتیاط بکار برد که داسه دوری از اموال مذکور رفوت و فرو گذاشت نشود و به تحت کسی نماند و غلی
 بموجب شرعی سرکار اسلام عاید نگردد و نیاید که خدماته فرایه به پیشکش متشار الیه متعلق دانسته و دست تصدی
 موی الیه را در اجراء امور مضافه آن قوی مطلق شناسند و از سخن و صلاح و صواب پند و تشار الیه که هر آینه متضمن به انجام معاملات
 مرقوم به بجا آورند درین باب قدغن دانند همیشه آبی عالمان و زمینداران و چو و صحرایان و قاتون گویان
 و متقدمان و فرزانان پرگنات سرکار و صوبه ملتان بدانند که چون حسب الحکم الاشرف الاسلامی خدمت
 میرآبی پرگنات مسطور به بر وفق تجویز سلمان فاطمه صوبه مذکور به رفعت پناه سلطان محمد تقی
 یازت و بشرف خدمت مسطور به بموجب یادداشت واقع که بعضی مکرر رسید و پنج سوار اضافی مرحمت شده

تا کما یبقی به لوازم و مراسم منبت مایه از دست دیانت و راستی و شجاری و خردی بر و افند و گزینیدن
 تالار برید و صاف کردن تا نهادن در بستن و بستن با تافتان و دیوان آنجا سعی موقوفه بکار برده و نوبت مقرر کنند
 که هر کدام موافق نوبت آب بنزد و غایت خود میسر ساییده باشد و احتیاط و تأکید نماید که احدی به نوبت آب
 دیگری برانیزد و غایت خود و قولا ند ببرد که مشارالیه را میسر آید با استقلال پرگنات مسطور و انکاشته هرگز نبرد و
 معوضه که در گزینیدن و صاف کردن تالار و بستن بند سیل و دیگر امور متعلقه این خدمت بموی الیه بگوید
 از قوه فعلی آورند و درین باب تذکره شناسند سپهر و اثر عطا سازند و درین باره بعضی از شرف
 اسلحه رسید که رفعت و جلالت و دستگاه حسن عیان خود را چنانکه سلام آباد و عزت و تخریبنداری است و هیچ قدر مسطور
 در ذیل تاریخ برگزیده سمرقانی معوضه مستقر اخلافت اگر آباد که مسکن منفسدان است و بجای شجاعت تألیف تمام
 دولت دولت متعلقه در پیشگاه الیه تجریر نموده و التماس کرده که از پیشگاه فضل و کرم فرمان عالی نشان محتوی تفریق
 زمینداری آنقرابت بموی الیه عطا کرده و حکم جهان مطاع عالم مطیع زینت صد و ریافت که زمینداری و دیات
 مزبور به تمام غنایت فرمود و یک نامفسدان نکو سید و اطوار را جلالت و ملن نموده رعایا مانگزار را دران و دنیا
 آباد سازد و دوران و آبادانی و نژدنی معوضه می و بنده و بست و ضبط و در آن موضع سی موقوفه و نظیر در
 رساند و بار عایا حسن ساوک فرعی دارد و احتیاط کند که در نهومی و در نهرنی دران موضع بوقوع نیاید و رعایت
 را دراری و دیگر ابواب منوعه درگاه جهان پناه قراحم هیچ یک نگردد و نا آنکه آن قرابت بجایگاه الیه متعلق
 باشد و ابواب و حقوق و دیوانی تصرف شود پس از آنکه دیات فرموده بجایگاه دیگر به تعلق پذیرد و در اصلش
 احوال آنجا جواب گوید و درین ماده فرمان فرخنده عنوان باد بدینجهاد و در آنجا متعلق به دیات دیگر
 که در پیشگاه منصفانست سرکار خیر آباد و تاریخ موبه او و در آنجا که در پیشگاه غلام خیر و ملن قصبه برگزیده مذکور
 به بارگاه فلک جاه رسیده بزرگوار یانندگان محفل فیض منزل بعضی از شرف اسلحه رسانند که حال آنجا احوال آنجا
 سرور خجسته یکقطعه باغ کللی رافع که در موضع سیلان بود تاریخ برگزیده مذکور واقع است و قریب زیاکانش دران است
 قراحم میشود و بعضی با حش پریشانی مستقیقت میگرد و از آنجا که حسب الحکم الاصله مقرر شده که با غایت که دران
 مقابله حاصل آن پنج برابر یکتر باشد حاصلش معاف شناسند که بسایستی که داخل آن از خرج زیاده باشد
 از قدر زیاده ششم صد از مسلمان و پنج صد از هندو بگیرند و اندکاشته می آید که بر تقدیر و وقوع مقرر سازند که حال
 آنجا به باب باغ مرقوم بموجب حکم عمل گویند تا او که بر نظم نماید سپهر و اثر تا یکصد از سال سرشته
 موجود و اشتهای شربت سیادت و وزارت پناه فلان بجایست باشد چون سرشته موجودات شربت
 عاده و سبب نگار نهایت شهر خرم الحرام به قدر سبب رسیده بعد از آن اصلا نرسیده و پیشش انجمنی اکثر اوقات

در محفل خلد آیین میشود و اندک حکم قضا جریان قدر توان شرف صد دریافت که از آنجا که از جمیع صد به سر رشته
 موجودات در هر ماه دو مرتبه میرسد باعث رسیدن سر رشته موجودات بنگاله باد و جو زمین بودن در کج چکی
 براسه ابلاغ کاغذ با سه ضروری و احکام مطاعه چله باشد بهر حال آن وزارت پناه بخلاف گذشته در هر ماه
 یک مرتبه سر رشته موجودات خزانه غامره آنجا را با کتب خود که محتوی بر خفاقی و کیفیات محال خاصه شریفه
 و دیگر خصوصیات بوده باشد از سال میداشتند میباید که در نیمه از پیشگاه خلافت عظمی تمدن تمام دانسته
 حسب حکم لام علی بعل آرند و امثال و مساهله جائز نایزد تصدیق تصدیق آنکه بموقف عرض اشرف اسط
 رسید که در دار الضرب بلده دار الامان بستان کجبه ماری نام دهند و صاحب بیا است و شاه محمد از پیشگاه
 فضل و کرد جهان بینی امیدوار است که خدمت امتحان عیار از تفریح ماری با و موقوف شود و اندک حکم جهان طاع
 لازم الاتباع که امت صد دریافت که خدمت امتحان تعیین عیار از تفریح ماری بهر حال پنجاه و دو به پیشگاه
 محضت فرمودیم که بکمال راستی و دیانت و جزو رسی بتقدیم آن پروا داشته در امتیاز و امتحان عیار طلا و نقره
 آنچه لازم احتیاط راستی است از قوه بخل آورده و وجه علوقه را موافق ضابطه دستور از تحویل خزانه
 آنصورت به تصدیق دیوان متصرف بوده و طبع و توقع از تفریدین و میباید بایان نکند و هم ستایش عالی
 چون درینو لا ایام حجت تمام از جناب عالمیان تاب شاهی خدمت فوج داری محال متعلق قبول و کلاست
 سرکار دولت مدار واقع متوقع طبع صد به مستقر خلافت که بر آباد از تفریح طاهر خان شجاعت شعار و دیانت بیگانه
 مقرر گردیده اند و هم حلیل القدر پیرایه اصدار میباید که اناس و متصدیان مهمات و حال و کمر وریان و
 زمینداران و قانون گویان و چو و هریان و کافه به عایا و سکنه محال ضرور شجاعت شعار مذکور را فوج استقل
 آنجا دانسته دست تصدی آوراد و جمیع امور متعلق خدمت مسطره و قوی مطلق شناسند و از سخن او که
 بهر نیت شتاب بر صلاح دولت و تقصیر بر ضبط و ربط مهمات و گردآوری مال سرکار و نه فایست به عایا و اگر اشتباه
 بیردن نمره ند طریق عمومی الیه آنکه در خدمت هر چه خود و دقیقه از وقایع خدمت و بهر شایه ی قوت و نور و کثرت
 کاهنده و در باب نظیر و نسق و قطع و جمع مفسدان و دفع قطاع الطریق و محافظت راهها و امنیت طرق و مزارع
 ساعی موفوره بجا آورده چنان سعی نماید که کافه به عایا و خزان حان حزنه الحال و نافع البال مشغول گشت و کار
 باشند و با صد از تفریدین و مسافرین و سایر به عایا و سکنه آنجا از تفریح و تقصیر نایزد و قضا یا و مصالحت
 با اتفاق از باب عدالت آنجا به طریق شریف غرض فصل میباید باشد و در تحصیل محصولات و تنبیه و زیادت
 زور طلب بنحو مدد و معاون اعمال بوده باشد که رام و دانه از مال واجب نزد رعیت باقی نماند و قحطخانه را
 تا یک مبلغ نماید که از اخذ البواب ممنوعه درگاه خلافت و جهان بینی محترم باشد و قدغن نماید که احدی مرتکب

منهیات نتواند شد و آثار مناهی و تلاهی از آن محال معدوم مطلق گردد و درین باب تاکید بلیغ و قدغن غظیم
 شناسند نشان عرض داشته که درینو لا ارسال سده سدره مثال نموده بود و متوسط سعادت اند و زان
 محفل غر و اقبال از نظر فیض اثر گذشت و حقیقت استمناس دیوانی و امینی محال متعلقه قبول و کلام سرکار
 عالی بتعالی و فرستادن تعویض اضافی پنجاه هزار روپیهر در همین سال با وجود وقوع آفت نسبت بسال گذشته
 و پذیرایی آن در پیشگاه خلافت و جهان بینی در رسیدن حسب حکم بهر اسد خان متخصن اختیار عزل و نصب
 محال سرکار عالمیان بدار بآن شجاعت شعار از روی افراد و قایم بفر و صوبه پیوست امر جلیل القدر شرف
 صدور یافت که خدمات مسطور را بشتر بر آمدن از عده تعهد بر طبق حسب حکم محلی بر ذمه خود شناسانده و بلام
 و هر اسم آن کمایفنی پرداخته از روی راستی و درستی تقدیم رسانده و در سر انجام معاملات برگزینات و تسدیه
 و استماله مالکداران تشخیص جمع بوقت دگر آور می مال بهنگام و از دیاد آبادانی و افزونی مصوری و خود زاری
 مساعی جمیده بکار بردن گنج ثیمها سے در تعلقات رفیدار این متغیب نگذار و در بینه بصیص و بالا دستی و تحسید ای
 و صادر و وار و دیگر العواب بلبه که بقصا سے رعیت پرور می از پیشگاه که هم گسری معاف است چیر طلب
 ننگند و در اخذ خراج زیاده از نصف و انداز و در طریقه شرح التور و ملت طهر مقرر گشته از روی عایا ملکی کنند و نسخه
 دیوانی را موافق ضابطه و دستور مقرر و مفصل و منقح بد فتر خانه و الابل احوال ارسال مینموده باشد و باز پرس
 و بازخواست خلاف تعهد را بر خود دانسته حسن خدمت را مثر ثرات نیک شناسند نشان شجاعت و آثار
 شعار و بیات بیک بنیایت عالی شتالی شاهی سرافراز بوده بداند عرض داشته که درینو لا اشتیاق اظهار حسن
 سعی خود در افزونی محصول آن محال راسته عا سے استقلال و حقیقت بعضی از محال ارسال سده سدره اقبال
 نموده بودند بزرگوار بار یا فغانان غر و اقبال معروف و اقبال موقوف اعتلا و اجلال گردد و بخیرانی او شد آنچه
 متعلق بخدمت امینی و خود جباری است مثل بند و بست و ضبط و در بط برگزینات و نظم و نسق معاملات و قطع وقوع
 مفسدان و تشخیص و تحسین بوقت آن شجاعت شعار خود را در آن امور متعلق شناسند و آنچه تعلق با امور دیوانی
 چکار دار و از بابت ضبط خزان و طلب تنخواه مردم دگر آور می سرشته کاغذ و ارسال آن سال بسال بد فتر
 عالی آنرا بطور دیوان آنجا که باز پرس این مراتب از دست و گذارد و در انجمله عالی که در تشخیص و تحسین و فیض
 و انداز خدمت عزل نموده و دیگر را بجا سے او نصب نماید و حقیقت را بجهت بیان حضور فیض گنجور بر نگار د
 و خاطر عبودیت تا شرح جمع دار و که در استان سعادت نشان بدون تحقیق مردم و وضع هیچ کس در باره کسی سموع
 نخواهد شد و بر رسم نیکو بندگی را متبع نتایج نیک و اند و ظهور حسن خدمت مشتبه بقاصد و آرب خویش شناسند
 و ایضا با تقایم معلوم نمایند که چون سید اوست و نجابت پناه لائق العنایت و الاحسان رحمت خان در جمیع

امور عقلیه و یونانی سرکار عالی متعالی شاهی مراسم جد و کد که مینویسند بمحل بی آر و در خاطر توجیه احوال او است لهذا
 نگارش مییابد که مقدمه جاگیر او را بخوبی که خود مستشار الخلافت نوشته در وقت نیک بعرض اقدس ارفع
 اسطی رسانند و مراسم عانت در انجمن آن از قوه بفعل آورده و مطالبش اقسیمی که میخواهد صورت دهند و اینها
 سیادت و نجابت پناه لائق العنايت والاحسان قابل اللطف والامتنان رحمت فان بغایت عالی
 متعالی سرافراز بوده بدانکه چون در نیولا خبر فوت والد و برادر و بعضی اقربا به آن لائق العنايت بعرض
 قدسی رسیده لهذا از کمال الطاف پیرایه نگارش مییابد که درین تفسیه ناگزیر صبر و شکیبایی شعار خود ساخته
 بمقتضای آنکه کرمه انالو فی الصابرین اجرهم بغير حساب جزای بنیل را نتیجه اصطبار شناسد و حسب
 واضطراب را بخود راه نهد و سلامتی حضرت نعل سبحانی را از حق درخواست نموده غایات مارا در باره
 خلش روز افزون داند از روسی غنایت خلعت فاخره حرمت فرمودیم الیچما مان سنگد بالقبابه
 بدانند که چون در نیولا مکرر عرض جناب جهانیان آب گردیده که مقصود بیک خدمت امینی برگزیده
 باینکه پسندیده به تقدیم رسانیده و اکثر معاملات را در حق تعالی گزشت بنابرین حافظ عبدالرحیم من اقتدا
 خریف پارسایک در حضور پیر نور محمد خدمت مسطور سر فرزند گشته باید که آن قابل الشفقه بکاشتهای خود
 که در آن محال به نیابت آن زنده الاشمال والاقران خدمت فوجدارسی ایجای آن زند بکاید تمام علمی نمایند
 که از سخن و صلاح و صواب و بدی و موعی الیه که متضمن خیر آبادانی کافه رعیت و عامه بریت و کثیر زراعت و تحصیل
 مال سرکار فیض آثار باشد بیکدیگر سرشته موافقت را منبیه و اگر داند آنچنان معنی موفوره بکار بر نهد که
 رعایا بحال چیست و رعایت او مال اجب سرکار از قرار واقع می نموده باشند و برین باب تاکید بلایق
 و انت توجیه عالی را شامل خود در اند الیچما داراب خان بالقابه بدانند که چون در نیولا حافظ محمد ابراهیم از
 سعادت انتساب خدمت امینی برگزیده مالمورین اقتدا فصل فلان سر فرزند یافتم که در اینجا رسیده
 در غرض آبادانی کافه رعایا و عامه بریا و گره آوری مال سرکار مساعی موفوره به تقدیم رسانند چون آن لائق العنايت
 و الاحسان را از بدخواهان آستان فیض نشان خود میدانیم و بیکه ندهد در قریب جو از آن سیادت پناه
 واقع شده لهذا امر حلیل القدر عزم و مییابد که در جمیع امور مد و معاون حافظ مسطور گردیده خدمات
 و مهات سرکار عالی را که او اظهار نماید باینکه پسندیده شمشیری ساخته باشد و توجیهات را شامل حال عقیدت نال
 خود در اند الیچما شجاعت شعار قابل العنايت والاحسان حمد و تکیف بغنایت والا امید واره بوده بدانند که چون
 برگزیده باینکه مضاف بیکه بر بی که به فوجدار می آن شجاعت شعار است بجا گیر فرزند قرة العین نو باو در هر
 دولت و اقبال تازه نهال گلشن اسبست و اجمال سلطان مرغ عظیم تر شده نیابران حلالم الا انیاد و برادر

بسیار که در جمیع امور مد و معاون عالمان برگزیده که در مد و معیت و علمه بریت در مد
 اطمینان و در نهایت بود و هرگز کم نشین زراعت و خرید آبادانی گردند و فسادان قزوین پیشه مجال فساد نباشد
 و حال واجب آنکه بوقت و هنگام تقید شخص و آید با تمام بوصول رسد و اوقایا بر بعضی شریکی نتوانند نمود
 تا آنکه حال روز بروز آباد و مهور گردد و در این معنی باعث جراحی و نیکو خدشی آن لائق انصاف و در خیابان
 آب شود و حقیقت ضروری العین آن برگزیده را بجهت بر نود و معروف میداشته باشد ایضا سیادت
 و پناه شهادت و دستگاه اوار غنایت شایسته و حمت مصطفی خان انصاف و الا سرفرازی بوده و بعد که گینه
 فلان من مضامین سرکار شاه از عقبه فلک رتبه جایگزین نزد غریز از غریز دولت و غیره و در شهر و دولت اقبال
 تو مال جمیع دولت و اقبال سلطان محمد عظیم خود شده و برگزیده کناره سرکار مسطور به قبول فرزند و قایلین
 سلطان محمد از این تعلق گشته و خدمت فوجدار می سرکار مذکور آن لائق انصاف که از بنده کان آستان
 اقبال نشان ست لطفی دارد و اندک اقبال القدر پیرایه خود و میباید که در هر باب امداد و حال برگزیده و حقه
 میباید و باشد و انچه آن ناید که رعایا گنگ از آباد و حرفه گردند و در باب قزوین تسلط مجال و مال متوطن
 ایجاد از ناید تا آبادانی و مهور می برگزیده و بر نود و با فزایش گردید و حال واجب تمام و مکالم بوصول رسد و معنی
 باعث جراحی انصاف شعار و پیشگاه سلطنت و بهانه نانی شود و غنایت عالی را شامل حال خود و از دستم موار
 در اکثر محل بر خدایات آن برگزیده بقیه دولت و اقبال ارسال میداشته باشد ایضا مقیدان مهات حال
 و استنبال برگزیده تو مانه سرکار حصار بداند که چون خرو می اراضی در وجه مد و معاش نتیجه المشایخ
 صلاح آثار شیخ عبد الرسول و غیره پسران خدایان تپاه معارف و دستگاه شیخ محمد بنیه و قدوة و اهلین
 عهده انکالین حضرت شیخ جلال الدین تپاه خدایان سره بموجب نشان عالی شان از برگزیده مذکور بقررت
 و نشان و بسم برگزیده مذکور و حلی از خود ساخته متوطن شده اند و خود انهد که در اینها باغی احداث کنند اندک اقبال
 صادر میشود که بهر لایب انداد و اعانت موی الیهم لازم و از تپاه خان باغبانان و متعلقان آنها و احمت
 نرسانند و از بیگار و شکار و سایر اراجات آنها را معاف و موقوف العلم فاند و چنان کنند که بخاطر جمع و رجا و
 تمام خود بوده و بهر دوا و دولت ابروی از استعمال نمایند ایضا حکام و مقیدان مهات و حال و جای و از ان
 و فوجداران و متعلقان مساک و منابیل و مصلحان شوارع و حاصل و سایر اربابان و گند پانان تا سر حد صوبه
 و از ملک کابل انصاف و الا سربند و امیدار بوده بداند که چون در نیول توسط تاجر القاس میباید که نشان
 عالی شان مرصحت شود و علامت امان و شتر و اسب و میوه خشک و تر از توران بلاد بقیه عالی نیاید
 می آورده باشد اندک اقبال القدر رسید و می برونند و که تاج مسطور را از نشانه بیان آستان

اقبال نشان دانسته در هنگام فراب و ایات از مبارز شکله و محال مخوفه بسلا متبکند و هر چه از راه و غلام
 و اسب و شتر و قو که از آن بلاد بجهت سرکافیش آثار بسیار دلواری آنرا ناظران مهمام صوبه مسطور بر چو و باد و برت
 نموده و برگردان اسب و شتر هر گاه که ده نفر میزند درین باب تاکید دارند و از فرموده و تخلف نورزندان این گنا
 متصدیان محاکم و فرجداران و جاگیرداران و مستحقان بیمل و مسالک و سایر را بهاران و گذر بانان
 از دوسه ساعه تا بلده بنارس بقاییت والا سر فرایز و امید دارند و بداند که چون عهد شریفیه و غیره که
 از ملازمان سرکافیش آثار از براسه اشیاع بعضی اجناس از حضور غیر نوشین شسته اند باید که در هنگام
 رفتن و آمدن بعلت ایواب ممنوعه بارگاه جاه و جلال متعوض احوال آنها نگه دیده از محال مخوفه و مبارز
 مشکله بسلا متبکند و آنچه لوازم امداد و اعانت است بطور رسانند درین باب تاکید تمام دانسته
 از امر عالی تخلف نورزند و عیبه مبارک و جشن جلوس مرید فدوی حسین انکسار بر زمین
 و افتخار رسیده ذره شال بمسامع جاه و جلال میرسانند که بهار دلکشانی آملی و آمل و گذر بجهت افزای
 کامرانی و اقبال یعنی ایام نیست انجام جشن جلوس مقدس که هنگام سعادت انتظام و آوان فیوضات
 گوناگون و زمان برکات روز افزون است بر حضرت خلافت نزلت علی القی منظر انوار نامتناهی قبله
 و کعبه زمان و زمانیان پیر و مرشد جهان و جهانیان که هزار جان گرامی بقدره خاکپا به حضرت ایضا
 سرست فرخنده و خسته باد ایزد متعال سایه بلند پایه جایون را بر سر کنان رابع مسکون پاینده داشته
 میامن این روز را تا بقایه دوران عشرت افزای جهان گرداناد و در عطا سے خلعت
 میرسانند که وصول کمریت مشمول خلایع خاصه زمستانی که براسه این مرید فدوی و خانه که در محضر نورالدین
 و محمد عظیم از پیشگاه فضل و کرم صاحب فلان شرف ارسال پذیرفته بود و قاسم است اعتبار این مرید فدوی
 آثار را پیرایه عز و افتخار بخشید آداب آنرا بداد و آیین بندگان عبودیت نشان بقیه رسانیده حق
 جل و علا علی طلیل ابدی التظلیل آنحضرت را بر رفارق رابع مسکون عموماً و بهرین مرید خصوصاً تا بقایه
 و سر و ثبات عصر مبسوط و گسترده گرداناد مبارک و عید العطر مرید فدوی زمین خدمت بلب ادب
 و وسیله ذره صفت بموقف عرض اقدس اشرف اسطی میرسانند که هنگام سعادت انتظام عید العطر
 که آوان فیوضات گوناگون و زمان برکات روز افزون است بر حضرت خلافت نزلت علی القی
 منظر انوار نامتناهی قبله و کعبه جهانیان که هزار جان گرامی بقدره خاکپا به مبارک آنحضرت سرست
 فرخنده و خسته باد ایزد متعال سایه بلند پایه جایون را بر رفارق مسکون پاینده داراد
 مبارک و عید الضحی آداب بندگی و فراغت و مراسم سرافرازی و استگانت بجای آورده و باز ده

خواهد شد آفتاب عالمات و جهانانی بر مفارق عالمیان ابد الهمد و خشان باد عرفیه شانه را ده
 پنجاب شاهی عرض داشت خانه زاد عقیدت گزین محمد بنزالدین آداب عبودیت و بندگی بجا آورده بموقف
 عرض جناب ارفع علیه میرساند که هر چند نظر بر مراتب قلت بضاعت و عدم استطاعت خود در آن کارش
 عرض داشت را بدرگاه خواقین سجده گاه ارشیده ادب دور میداند لیکن درین آوان سادت اقران تجویز
 ادیب آداب و ذریع حرام تنفیت و مبارکباد و در وفیض آموذ عید طهر جبارت نموده زبان عبودیت بیان
 بصوف نجات والوف مبارکباد میکشاید حق تعالی جمیع ایام و لیالی و سنین و شهور و حصص این روز جهان افروز
 بر ذات اقدس حضرت قبله و کعبه جهان و جهانیان پیرو مرشد عالمیان مبارک کند و در شکر ششمین صمیمه خانه زاد
 محمد بنزالدین بعد از ادا سه آداب عبودیت و بندگی بموقف عرض اشرف ارفع علیه میرساند که چون درین
 از پیشگاه فضل و بنده پروری صمیمه این خانه زاد به شریعت تشبیه سرایه سعادت و جهانی اند و خانه زاد با د
 این مودت و عنایت قدسی بشارت که از وجود نبات مکدر و ملول بنود امیدوار باشد که صمیم عبودیت را
 بسعادت شکر عین ساقه تسلیمات آنرا تقدیم میرساند آفتاب سپهر خلافت و جهان داری بر مفارق ساکنان
 ربع مسکون سایه گستر یابد و در که خدای شایسته اوده مخلص عقیدت آئین محمد بنزالدین بعد از ادا سه حرام
 اخلاص و عقیدت سندی بفر عرض قدسی میرساند که چون درین ایام زمان مستند شوقی گردیده که این عقیده
 از نیل بخت محمود و نور السور دور و دور است اندازین ایام عشرت انتظام که مخلص تمام
 کفزه شده خود را فریاد خاطر عطفیت تأثر میدهند زیاده چه عرض نماید ایضا مخلص صمیمی محمد خلیف بعد از تقدیم
 آداب اخلاص و اختصاص معرفت میدارد که چون درین ایام بخت التیام مقدمه کار خیر این هوا خواه
 هست وقوع و پیرا حصول پذیرفته اند بواسطه تقدیم تسلیم آن بار سال عرض داشت و شکر انچه شکش
 معصوم میر شرف الدین خود را فریاد خاطر اشفاق تأثر میدهند زیاده چه عرض نماید ملل عالمی بسو و گسترده
 با و مکاتبه همیشه غریزه که به خطر مخدیه سرادق عصمت و رفعت بعد از سلام بخت انجام معلوم نمایند
 که حیقه لطیفه شکار داسه مبارکباد ولادت با سعادت فرزندار جمد سجد و مضامین بخت آئین
 سه باید بخت و نشاط باعث و نور سرمد و انبساط گردید بفضل جواد در نه میر سایه که نمایه حضرت پیرو مرشد
 حقیقی بصری رسانا و ایضا از استماع قضیه ماهره سلطان عالی تنبیه شایع چون بچکس از اجازت
 اشتیاق است نداده اند درین قسم قضایا بغیر از صبر و شکیبائی چاره نیست آنغزیه محترمه مکرر ببقای
 سایه بلند پای حضرت خلافت و جهان داری خاطر خوش رانگی و اطمینان دهند زیاده چه گارش رود در
 نیر سایه پیرو مرشد حقیقی بصری بپسند پنجاب باوشاهی عرض داشت کترین بندگان معین الدین

عزیزم عهد و پیمان و لوازیم بنده گی و ابرار است به تقدیم رسایند و بوقصد عرض بار یا لشکان محفل فردوس مشکلی میماند
 که در نیولان نشان عالی نشان حرمت عنوان که خبرین بود و بجز مبارک با یک دست مبارک خلعت شرف نزول و بجز
 وصول که امر است از انی داشته ملین خاکسار بر اوج اعتبار رسایند و لازم استقبال و ادب کوشش و تسلیات
 بجای آورده بسعادتمند این علیات است و سپاهی اگر دیدیم بویب احدی الا قدر و در نهایت شهر و بیرون شهر
 شوی الا لشکان سامعی و وفور و انشاء الله تعالی به تقدیم خواهد رسایند چنان اقبال و در افزون و در تمام صوبه امن و امان است
 و خاص بدعا سه دوام دولت مشغول امر عیالی الا قدر شرف و نفاذ یافته که جمیع که بجهت حفظ و درست این صوبه
 ضروری و اندیشه و در و پناه جهان و جهان سلامت با لفظ بر سه محافظت صوبه به صد سوار بازم را بیگ
 کو تو ازل خدمت میکنند که از سبک بار و شاهی جلوه مییابند و الحال از سرکار عالی نخواهند پادشاهت تمامه سواران
 جمعی از حضور بیرون رفتن شدند و جمعی را طربان زد و که بنده با اتفاق بخشی سرکار والا کوثر نگار و بعد از این مطالبه
 کرد و نگار عذر داشت خواهد کرد و آفتاب سلامت و ابهت پیوسته طالع و ساطع باد و ایضا گفته من خانه زاد و ان
 خدوی عاهد زده آسای بی عرض بار یا لشکان سده عز و اجلال و فیض اندوزان عتبه و دولت و اقبال میرساند که
 بپایان در شروع تقاضیه پیر خلاصه منفرد بهین برگشته تنگ از راه ناعا بنیت یعنی غلات صاف و همیاد و میجر اگر گذشته
 اند برگشته بدر رفت و عاملان محفل دولت از اوطاف و تفریط خیرت است انگاه شسته بار عایاد ساخته و اتباع و پادشاهان
 به لازم خدمت بخشی نیرو و اختصار ایستادان و کرد و پیشه و واقع طلبان نگوییده اند شیشه تصرف در موجودات خود
 در عایاد سبک نشین نیز طریق سلامت روی نه بهیچ وجه انداخته زاد و که بجنبه برگشته که در مامور بود با شتاب خبر نگار
 و کلا سه در بار عالم مبارک و آوری مال انجامد بپایبیل سعادت علیه و با عشت و خور بر کات بمیه تصویر میهن و ده بخت
 در ان محال رسید و ده بد و ده میرا افتاد و جدید الا عطا و منفعت که و اینده در عرق چند روز بقیه موجودات که بخشی
 در جبهه بنده آورده جمعی تیره نهادن که با تقسیم مرات در آن برگشته استقامت در شند بصر و اجلال پادشاهی
 مستحق و محفل گشتند و در هر چه و در هر بیان شتعلب که اموال و اعیان را متصرفه کرده و پدید باد و پیا سه فرار شد یک نفر سیر
 پاکال خواهند گشت اگر چه نسبت سال گذشته اضافه نمایان بر نه بر نه آمده آنچه محمدی باطن خاطر بود بشاست
 بمشاوران عمل صورت بهیست از اینجا که غل جابجا مخزون است و در فزون است و ایام تسلیم و استحاله رعایا و بر ایا
 بر قدر که کار پر دازان از حضور سر سر سر بالاستعمال رسیده به ترو و در پرداخت برگشته خواهند ساخت
 قرین صلاح دولت ابد مدت خواهد بود و آفتاب دولت و اقبال از افاق عز و اجلال ساطع باد و بختاب یا و شانه زده
 میرساند که صاحب و قیل و دو جهان سلامت اگر چه وجود و خیر این خرد و ببقا در بارگاه عرش اشتباه خداوندی به
 انقاس مطالب کلی و مهمات ملکی ندارد لیکن چون از خاک بر داشته آن آستان سده نشان است و محفل ناب

کار و خدمت تعیین به طاقت سیادت و امارت پناه سید عزت خان گردیده ناگزیر به تحقیق دست در آنچه بقول
ماتن خوشی صلح دولت روز افزون میدان بطریق مبادرت پیچیده معروض میداد که چون از دور و درک است
آمد و الا نشان حرمت عنوان که در باب بنده و نادیده مستعدان ضلع مجبور و فتن سیادت پناه نیکو به بدان باخیه
بخان مشارالیه رسیده خان نیکو از راه و خور عقاید فدویت و کمال نرا برانی خواست که با جمیع که سوا تقویت پان
تختجات و در هر مایل خدمت پیش خود دارد و تندید و کفالت اعمال و بیمه آنجا فخر و دل العاقبت که در با آنکه
در خاطر بار پاشگان حضور انور و صوبه پنجاب نسبت تمام مالک محمد و سه دار الامن قرار گرفته چون درین ناحیت
نیز با وجود و کمال حرم و حسن نگار میر خان معوی الیه شلال و شورش بر طرف دیده میشود و اندر وقت آوتم قمار
سر داری چنین آمده که تا کار از دست دیگران سر داری خود با تقدی آن اهر کرده اند چه خطا می دیگر از
سر داری که تواند کرد و از آن او را دیگر می تواند که کمترین خانه ندان به تحقیق که نعم ظاهر خوش بر آمدن
خان مشارالیه از شهر و فتن بهمت نیکو به محضت نمیده مستعدی آن شد که این فدوی یا به بنده که است
داند چهار جمعیت سرکار و الا تعیین آن ضلع ساخته خود با استقلال تمام در تقدیر هر اسم ایاد و مدد خدمت هر یک
بوده باشد پنجاب شاهی که کمترین فدویان دور افتاده جان نثار و خیرترین غلامان مجبور و کسار و سه
ادب بر خاک بخیزد و بزرگ و عرض بار یافتگان پای سر بر سلاطینی که قوام چهار خواهر انسانی منه بطریقه
پایه آنست میرساند که فرمان وحی نشان که اندر و سه کمال بنده توانی و دره به روی شکر انوار غلامان
خسروانه و نور انوار بادشاها به شرف اصداف یافته بود و سر تقی این به تقدیر با وجود فلک و در رسیده بعد از
اداسه لوازم سجدات بخودیت و بندگی چون بفرخواست معنوی با غایت مشهور آن سعادت اطلاع حاصل نمود
چند سه از جبروت و تفکر سرور و آفرینش یکشده و مدتی از شادمانی این پایه تقریب که حمد و ثناء صاحب آن
نیست بهر خوش میگشتم و با خود میگفتم که مثل تو ندیده را بجای تبه آنکه مثل و در و تجلیات توانی شده تا آنکه سواد خوان
خطرت تمجید و آفرینش در پیش نهاده راه تسلی بر یکشود که هرگاه ایند و تقالی و تقدس بآن جبروت و کبریا حضرت
آدم را علیه نبینا و علیه اسلام از کل خمر نموده با وجود عقول و نفوس عالیه بانست دارد و کرد و اگر نعل الدنیز که
منظر اتم اسرار جمیم و کیم است مثل تو آسپته را با وجود و طلا و نقره آینه نگین پیوسته نمیده و کرد و اند و بشرف مرتبه
راز داری را رساند چه عجیب ای باستحقاق عالم صورت و معنی و اسرار مالک الملک حقایق و معارف سبحانی چون
ایز و جل شانہ نواست که خیا نچه در جمیع کمالات آن اشرف اولاد صاحبقرانی را ممتاز و بهر حال آفریده در دقا و در
بهر به شبهه و مثال بخاک و انایه بر این قضیه جانسوز و حادثه غم اندوز خبر بر و سه کار آور و داخلی آنچه از زبان
پادشاه اعلیٰ حقیقت و قدر وانی درین قضیه بوقوع آمده نقد و ریشه نیست بلکه گفت و امتداد الم بحاسه رسیده

در

که روح مطهر مقدس آن پرده نشین غرقه جنت دست پیراسته قعر مغفرت نژاد یک سست کانه غم حضرت اند است
 بهشتی را ترک نماید و از مشرب آب و جود و اینسا لا بسو سے کہ ورت انقباض گراید بقدر راستان سلامت الحال
 وقت آن است که چون ذات اقدس منکر جمیع فضائل و اخلاق گردیده بخلق بصیرت و شکایاتی که آن کمال انضام
 انسانیست جلوه نمایند و در مقام رضا تسلیم گردانند و مرتبه رضا را که آخرین پایه عبودیت است نرسیده و در حیل
 تسخیر در آورند که اگر ابر و اگر گناه کبیره شماره ندهد بیست و بیست و یکمین که سعادتی را که میسر شده که با حکمت
 آنوز لقمان ازین موقوفه سخن سرایم یا ازین ایدی لب کشایم اما سرست باد که غایت اگر از جوش باطنی برگشته
 مغرور است جرم بخش بچو صلاگان سلامت اگر چه بر سر رفاهیت و خوشنودی خلافت باشد که راه شادی ببرد
 باید کشود و بهمانیان را از کلفت سوگواری بر آرد و که باد شاه خلایق را بنمیرد جان رست و درین راسته هر اول
 توبی تا به توبن بجا سے و چو دل سست شد سست دست دیا سے واپس چنانچه الله تعالی پرورش خلایق
 با انواع خطایا مینماید و در شادی بر و سه بندگان میکشاید نطفه رحمانی را که از دوا لک خطایا کوی سست باید که هیچ
 مقدسه آن سر دفتر مغفرت و خاطر غم ناپدید شایانده و سه عالی مقدر را شاد دل گردانند و بنده را
 خود را بیکه بهمانیان را از قید غم و غمت الم بخت بخشد ایضا گمانه زاده و بیت کیش پیشانی تیار را به سینه
 بندگی چون جبین آفتاب بر افروخته و سر عبودیت به عقیدای تسلیمات غلامی بر افراخته بهر صف عرض راه
 یافندگان ساحت آسمان مساحت درگاه عرش استبداد خدایتین سجد و گاه که فلک از شوق جبهه دوش سرسبز
 در رکوع است و ملک از ذوق آستان پوشش مویکوب با خضوع میسرساند که این زمانه را به سحر با اعتقاد از چشم
 غایت بیغایت شهنشاهی و بهر قی اقبال ابراهیم اهل اقلی روز و جبهه اول بیع انسانی بهر شکر الهی که گویا
 رسید هر چند تقدیر شایستگی و ایانت ذار و که مصلحت این قسم خدمات عمده تواند گردید اما چون خطایات غلامی
 کبری که ذره را منصب خورشید و در دولت جیش تواند بخشید شامل حال و دوا می نال کمترین است معذرت پرورده توبت
 کرده و نواخته و از خاک برداشته چنانچه این بارگاه گه مان چنانچه حقیقت کار به آنچه از کار فرما به ارشاد و بهر آن خشنود
 کامل صورت یافته نیست که سیر بتیگر بادشاه عالمگیر سلامت از میان دولت ابد پیوسته که شایسته بهر جمیع ملک است
 است نسیم بند و بخت محافلت شهر و گد را سه حوالی از رشته خرم و انبساط شیرازه انظار مایه پیوست
 اهل نسا و دیگر کج غم مجوس گردیده و از باب صلاح چون کتاب در جلد آرمیده که تبتان رساله تیز و میر را
 دست جنت چون انگشت قلم حکم گشته و شایانان راست گویا زبان شکر چون زبان علم علم شده سکنه شهر
 حوالی از باطنی و دوا می حرف خود را از لوح خاطر شسته چون منجمید و کشیده در جبهه این نشسته بود و در دعا
 دولت و عمر ابد مقرون و خطبه شایسته از دیاد نصرت و غیر و زری روز افزون غلب الیمان و طیب اللسان

از سبب دین و دولت پایه خیر و الا که آفتاب از بر تو نورش نور یابا آمد تا پخته بر دایره است سبب گسترده جان پر و باد از
 جانب دیگر نوشته عرض است که تیران باو شاه بالو که در دست یاز بجهت در دود و دست و پا بگرفت
 برادر دود از حضرت رسالت که از اینیم جگر گوشه دل بقدرش داده و اسمعیل کردن و نهایت تسلیم نموده دیو و اکر
 هر دولت و خلعت و نصرت و بهجت و عشرت ابد است بخداست بخداست بخداست بخداست بخداست بخداست بخداست بخداست بخداست
 کعبه از قبله گاه طوافش اولی ترانه حج اکبر است بل حج اکبر را هر چه طوفش در سر آرد آب سجدات اطاعت و دایره
 کوشش است عبودیت بقیم رسانیده مبارکباد و عید الهی بموقوف عرض شده است ان شاء الله تعالی میرساند امیدوار است
 که تا کعبه مطاف را بجا حج است و هر چه محل سحر ایل صفای لب تشنگان بادینا کامی نشسته آب زخرم اندویرنایگان
 و کان رعایا خرمیدار بازار دنیا و دنیا سه این دولت قاهر چون گنج با شکفتگی گویند گون و اعدا و غنای و قربانی
 از عرق و خون باو بختی الا قطب و الا تادایضا تباد عالم و عالمیان سلامت با انفاق عده الملک خلیل الرحمن
 و دم شوال به ملتان رسیده الحمد لله و الله که میامن دولت خدا داد بدست ازل بنیاد ملک و خلعت و کمال
 انیت و مهادت نیست شغول دعا گوئی و دعا ایام صلوات و جهان پروری و ظهور و ظهور و خلافت و صلوات گستر
 یافت چون بعد از رسیدن اینجابر والا عبارت خطبه جهان اخبر که قبل ازین در تمیز در اسم تهنیت و مبارکباد
 عرض داشت عقیدت طرانه ارسال و رشته شرف انگیز اندوخت و رسالت فیض اشارت ششم ماه فکری و فکری
 شهادت بر و کابر و صفات تمام فرزندگی و سوزنازی به سبب جامع رسیده گوش پرورش عالمیان به بلند آوازی
 خطبه مبارک که انشاء الله سبحانه و تعالی که تانفخ صور در اقطار و الکاف عالم بر منابر اسلام در دانسته خواص به عام
 با و سعادت آموخت بهجت انگیز گردانیده و به خطیب غنچه بیان فرخنده تیر جهان خلاص فاخره پنهانیده و این آرزو
 جمود حاضران وقت مسعود را به شرف ستیفش و الا مال ساخت اینها چه در خور که اگر نقد جان و سرایه عیش و شکر این
 به بهجت غلغلی الهی و عطیه کبری نامتناهی نثار و ایشار نموده اند کم است و چون شرح سکه مبارک باب یک روپیه نوبان
 نثار را در قدیمی رسیده هزاران حمد و سپاس بدرگاه فیاض علی الاطلاق و کریم بالاستحقاق بجا آورده و در الضرب
 صده به ملتان را بیکه والا مبارک نور اند و در زمین آموگر و اینده چنانچه یک استیفا و یک روپیه سکه بیاون بکنند
 ان شاء الله ارسال نمود که بنده کیمیا اگر گذشته که است قبولی باید و سعادت پذیرا به جاوید حاصل نماید الا یضاً پیر و غلام
 قدیم بر جاده عبودیت مستقیم بعد از ادای سلف و انکانت و تقدیم سجد و نیاز و خراش بموقوف عرض است و با
 پایه سر بر خورشید تغییر میسازد و تسلیات خرد و سلامت و تنه بستی ذات اقدس که جهان بلب رسیده رادم
 روح القدس بوده و دیده در اوست پیر من یوسف رسیده و غنچه خاطر خرمون را چون شکفتگی بخشیده بجا
 می آرد الحمد لله و الله که نهال آرزو را گل مقصود میدود و در حیات تازه تر از طوبی بنان گردید و از بهجت

۱۹۴

و شادمانی تقدیر بر خود باید که سر از سدره الحقیقه کشیده یکم خلق و شادمانی بر حق وجود و خالق الهی و شاه جهان پناه
 که در بخشش بی پایان و ارشاد است امید و بیم و هم نهم و حیران نشتر یا اس است مظهر قانون شفا و مصدر تمامه
 تندستی و اندر ایضا میرساند که بنده درگاه تباریح چار و هم به بلده پیشاور رسیده و دوست بدعاسه استبقا
 محمود و ایت نهاد و استعلام استعلام حضرت ازل بنیاد استحضرت خاقان جهان ستان بر و شسته جهان روز
 با اتفاق متصدیان بادشاهی و دیوان کرده شریع در نظم و نسق صوبه داری نموده امید و ارادت که یقین الهی و برکت
 احانت حضرت شاهنشاهی مصدر خدای گم و در که موافق طبع اقدس اسطه و مطابق مرضی مقدس بوده باشد خوشه شید
 سلطنت و اقبال از انقی کبریت میسر بتعال ابدال باد تابان و درخشان باد ایضا و یقینت میرساند که عرض مرضی
 بر داشت بیا یون موجب بخوم غموم بر خاطر ساکنان طبع مسکون بوده و از استماع خبر صحت فرج اشرف عموم خلافت
 عزه و بوم را الوار کبریت و شادمانی از مطلع آمال و آمانی طلوع نموده و دانست که استقامت عاقلانه باز بسته به بل امت او شام
 هرگاه از منج اعتدال انحراف یا بکوتله خیر و صلاح چگونه بر چهره روزگار رخسار و کبار هر دایه تا بد و جو و سکه که پیوسته هر روز
 بصحت او متقدم بود و هرگاه اگر سوت قوه عامل ماند که ام طاقت و توان افزیه ملائکه انسان اقامت و رخی
 اعتدال تواند داشت ایضا که از انوار الشفا از حضرت خورشیدین آن عارضه کمال صحت تبدیل یافت و از شر شرق
 و تغزل من القرآن ما هو شفا و رجعت لایقین الوار سلامت کلی بر چهره احوال نقطه دایره سلطنت و اقبال تافت
 سه شادمانی که شادمانی پر غم بود که گاه به خلق از حضرت در هم بود و گشتند و طاق بشیقا بیت خوشحال و در هر جوان
 کجادر خرم بود و گفتو بایست سیادت و وزارت پناه اقبال و عوالی و سنگاه حقیقه الوفا فی که تقصیر و خوشبختی
 و اشتیاق رسول بود و معرفت سیادت و وزارت پناه میر محمد کاظم رسول نموده و موجب نشاد و شادمانی و شادمانی
 تازه و دین ایام بر سر فرجام آنکه فضل الهی و عنایت بادشاهی شامل حال اقبال اشتغال گردید و تقوی خدایت
 دیوانی بیوتات سرکار بیا یون و اضافه میمنت مقدون بلوکه ظهور کشید الله تعالی و تبارک و فرخنده و مبارک
 گرداناد و بر ایت و صاحب و نهاده رسانا و بنده و کمال کریمه ایضا حسب الحکم و الا محله فیلان سرکار علی و بوم
 ملائکه نموده پیشود این دفعه که روان سر حلقه فیلان خاصه بادشاهی که خواندین آمده گماشته است و ملائکه
 سرکار بادشاهی است لا غرو دیده شد و بعد از استفسار سبب لا غری لظهور بیچوست که وجه خوراک باید
 میرسد و دست که تنخواه شده باعث آن از محمد سعید دیوان و محمد اسحاق بیوتات پر سیده شد و ملا
 ساخته که موجب تقدیری خادمان محل اخراجات ضروری کار خانات متعلقه دارالملک است شاه جهان آباد هم
 بهین دستور است و مردم بهرست بگذرانند حصول برگشته منتهی این بجهت ضروریات اینجا تنخواه شده بود
 اگر کفایت نمی نمود اما ثانی الحال متصدیان حضور آنرا نیز بکمال نگذاشتند و دیگر باب طلب تنخواه کردند و نیز

مسعود گشت که برگشته اند که در سابق زیاد برشته که در پیچیده باشند حالا به سی و شش هزار رومیه رسیده اند و هر قوم
 دیگر و در آن جانب خیرخواه بلا اشتباه به نفس عالی متعالی خواهند رسانید که محل دیگر و امور دیگر را به پیشتر بخاک و کار بردارن
 و کما به پیشتر از آن یکین براسه این قسم ضروریات احرار جلیل القدر صادر شود که معلول و موقوفه اندازند و برگشته
 مسعود در تخرجه مردم اینجا بحال دارند و حال آبادان که تعیین نمایند العاقبه بالعاقبه ایضا تا میاید است این دیو همواره
 شمال عالی فیروزی مال امارت و اجلال هر مرتبت شوکت و ابرهت نه نیست ملاذ حجامان خان عالیشان باد و استیلا
 شوق دریافت نجاست صورتی که صورت استیلاج باطن است اگر بوساطت ملک خشک نه و کما حدتکایم
 بمیوه فی بیان آمد سه باره می طلور با سه نوشته در زمان شغولی آن خلافت العاقبه انکاشته دل خالی کرده
 و داد و خوانان فرقی خواسته سبحان الله قلم در اینجا به بنی میکشد و زبان بجز معرفت و معرفت و مسامحه نمی بیند
 محب در ماه ربیع الاول قن چشتم معلول بود و بنایت الهی آب نازل که مانع بهارت بود و رفع گشت بعد
 انقضا را ایام محاسن عیال محبت نمود و عازم حضور لامع النور و دل را به دوش آورد و خواهر ساخت اشفاق
 و توجیهی که در باره اخر سه سید با ایت الله مرعی میدارند ز منت آن بر دل و دیده و دستار است کوکب غر جلال
 از افق اعلا ساطع بود و اینها همواره مصدر الطاف بیکو آن ایندی بود و کامیاب باشند بعد از شوق و حاصلت
 مسعود به جهت که در سه و نه سیئه نذر و شهود و منیر غلت پذیر با و که در نیولا چنان مسعود شد که رفت پناه
 محسوسه اخذ دست و پادشاهی اینجا منزل گرفته و دیده از اینجا که اینجا آن فسر رنده را بصف و ایت و گریه است
 نمکانه میدارند و تا حال احرار که خلافت به پیر و مصلحت دولت باشد از آن فرزند بوقوع عیالده بنابران
 نگارش میرود که سبب غل رفت پناه که در معلوم شد که چیست مشارالیه هر دو ست و دینا پیشتر
 کفایت منشی این قسم شش را که متدین و فهمیده کار باشد بدون صدور تقصیر مغرول نمودن از این تدبیر
 قصه می گریه ایچ است اگر تقصیر بسبب عدم پرداخت محال صورجات متعلق سرکار فیض آثار است مشارالیه
 در این احوال در زیر اگر در آنستین پیرگنات با و گیران ست که نصف را خود می برند و نصف بکار
 میبرند و هر سید پیش از تحویل اری شغل ندارد و اگر فیما بین کار با سه پیرگنات این مو به بشار الیه و انکارند
 که همه یکی و معامله می موی الیه قرین است که در اول فصل از پیرگنات اضافه سوا سه بگیرد و کفایت نماید
 بقدره و ساند بهر حال چون اینجا بجناب عالی متعالی رسوخ بندگی و ارادت دارد و در اینجا مصلحت دولت
 و در کار است که بنویسد در خدمت ابرو وقت آمدن بصورت پنجاب احرار جلیل القدر شرف نفاذ پیوسته بود
 که بنده انبیا بکار با سه سرکار عالی را بخود متعلق دانسته در عهد شفا سید بکله نشان و الا نشان نیز درین باوه
 به بنده مرحمت شده بود و اغلب که بعضی بر ایشان ظاهر شده باشد و اگر مطلع نباشند الحال آگاه خواهند شد

بهترین نیست که آن سیادت پناه از زبان اینجانب بخدمت بادشاه نهد و جهانیان عرض نمایند که مشایخ به دست ایشان
 بجا باشد و حسب الامر مشایخ غیر اینست بنام او و ما و شود و بل گوی شغول خدمت باشد و بر تقدیر سے که این معنی صدق است
 نیافت و دیگر یک است مشایخ را این خواهد رسید از آنجا که بنده هم در کارهای سرکار عالم و از اختیار و استقلال در امر و اصلاح
 او را و فعل و حساب و کار خواهد بود و تقدیر که آنقدر زنده بود و دیده این مراتب این تفصیل در این مقام نیک بعضی عالی ساینده
 که به حسب دستور صدر سعی تمام در این مقام کار خواهد نمود و زیاده چنانچه نوشته شود و ایام بکام باد و ایضا خالق نفوس و عقول
 در امور محسوس و محقول بجز و مشغول دار و حیثه شریفه است تا این نوع مریانی که عبارت از کاز نامه معانی و مضمونش معنی توانی
 بود و در و در زانی فرمود و در باب از ترک و کتاب در هر باب که خیر معاش و حسن آب آن ملاذالات
 باشد مقرر و مقرر گرداناد و بر سر بند و دولت و امارت نیز سرگرم نشاء طلب و محبت خویش دار و چون در مری
 خدیو زمان مرشد جهانیان در آنست که آن رفیع مکان این داعیه را چند سے در کمن قوه در شسته بنده فعل نیارند
 انساب آنست که نامقدور و دانند و قوت دارند که کافی القنوی المعنوی سه که طبع نخواهد زین سلطان دین و
 خاک بر فرق قناعت بعد از این درین محل اعتراض میرسد که خود چه موافق با سترضای نشد جواب آنست که اگر
 داشت بعنوانی که در آنست و توانست گذرانید چون بعضی بر دل زور و زور و در چون و در نوزاد انداخت خود در و در وقت
 و اثنین نرود و در بل بهر خود و ریافت سه چه توان کرد که دیوار غم افتاد بلند به این بنام نیست که این خصانه
 بر انداز نهاد و از یاد و چون شرح اشتیاق عیار نه وانی در کار خانه لوح و قلم ندار و ایام بکام باو ایضا
 که سبب که ظاهر و باطن همه اوست و ملاوت باطن و جمعیت ظاهر نصیب کناد و گلدسته بهارستان خلعت اعنی
 صیغه شریفه جناب محبوب الاحباب خان عالی شان بلند مکان رفیع مرتبت و الانزلت بدستگیری
 فغان که درین ایام مسالک وادی حیرت است و حصول نموده مشام محبت تمام را معطر ساخت از پیش نهاد و خاطر
 از جسد و محبت بلندایا سه رفته بود و در آنچه بهر دوزین و مول مقاصد نشاتین آن عالیشان باشد از کمن قوه و بنده
 فعل آید و درین مقدمه عالی و گلاستفسار از دل خویش باید نمود و در عین تعلق صورتی تعلق معنوی حاصل بایست
 تا که اشتغال بعد از چند سال مورش و جو و ملال و باعث عدم استقلال نگردد و مصرعه بقمان حکمت آموزی چه
 حاجت به با نفس مهارت باید کرد و کشته تا چهل سال از عمر سرست مال در امور و اشتغال غایبه و بنویس گزشت در دنیا
 بقای نه از اهل و قاصه منظور گزشت که بعد ازین در چند روز یکم خبر کل یوم تیر خواهد بود و فرصت غنیمت است
 و چند دم مقنن و الا بوجاه الامور علم الیضا و دولت محبت و اقبال بنایم آیند و متعال شامل حال خیر مال ملازمان
 رفیع مکان مریان دوستان با و از یاد و در و فرمود و در بانا استعداد و است فطری از یاد و انسانی تقاضا
 قنوت عالی آنجا و جانیت نشاتین بود و مطابق آن بنده فعل ظهور نموده و استعداد انجلی این در ویش تقاضا

آن داشته که از قنات قابلیت در نشاء اولی کاری نسازد و از کثرت غفلت بکار نشاء آخر روی ببرد و از احوال
 همگنان را به حال نامور و شال خود قیاس ننماید و همه را به حال مغرور فرمایند و صفا این سودا به بیارستان اغیا
 چون بهارستان روزگار ناسازگار است و در دار الشفا سے غارت و غول خود مشغول و اگر از نذر و توجه باطن شل
 تقصیر ظاهر حرمی و از نذر و سه از مشغولی معنوی نیز با اعتقاد تمام التزام طالع نشاء جامع مذکور و از این است
 که بر لوح دل صورت منزل نقش بسته یک بیت می نگارد و سه مدته بگذارد این حلیت بری و چند هم پیش از احوال
 از آذری و غیره خاتمه و حسن عاقبت نصیب یابد ایضا بیاوراد است و موجب علی التقصیر و مشهور است حق گراست
 می نماید که از وجود عاقبت محمود و در شهر صفا و دیگر است بجا الحیرة صانع الله و تعالی و در طریقت هر پیش سالک
 آید خیر دوست چه اگر بگذرد در شان کن عالیشان و یا آنچه کمال دولت صورت بست نشاء استغناء و علو بهت نیز
 نهد و بهر دست یقین که استراحت ظاهر و محبت باطن در نیالمت پیش از پیش خواهد بود و اگر چه بعضی آشنایان
 بیگانه از معاد چون آنکس ذات الحسان مصدر حمایت و رعایت همه بود و از دین ترک و بیک داعیه بول شده باشد
 اما بهت ملال طبعی بود و اینها سے روزگار ریخ و دانی اختیار نمی توان نمود و عقل معاش میگوید که با آنکه آن بیگانه
 زمانه دست از دنیا باز داشته اند دست از ایشان باز نخواهند داشت و بوضع مختار نخواهند گذشت عقل معاد
 میگوید در آنچه منقول گشت تمیز رعایت بود و بعد از آن نیست که محبت و عاقبت و غیره عاقبت نصیب باد
 و آنکه نسبت اندازد حضرت او را به نیست بیاورد و در دار الشفا خیریت صوری و جمیعت معنوی شامل حال قبول آید
 صیقل یافته بعد از آن که در و نمود و سودا فاسد سحر کار با سر سحر کار در نیت از احوال هم رنگ است و سر سحر در
 میزان نظیر با کمال الحیرة هم رنگ آنچه از استغناء سے خدمت حضور پر نور و رجوع بصواب لاهور سطر بود و محل حضور
 با صانع الله و تعالی و خود بخیر یا بد خود و مکتوب دیگر که تفصیل کیفیت احوال حواله با و شده و سر سحر اگر رسید به جوایش
 نیز رسید به العاقبة بالعاقبة و نکات به اسعاد الیضا و قیمة و گشای شوق افزا گردید و بطالع هر نقده اش
 که از طالع اعلی بنیر سحر و پرده از چهره شاد نفس الا و میکشاد و ملا و است و لذات که کام دل شیرین کند و روح را
 راحت بدهد و از آن و بهر بجهت انجاسه تمام بیند که از شایع فکر بلند و اثر طبع سخن پیوند گردیده از تکرار به اعتبار
 آن خود و کیفیت دست داد که بهانای از یار آستان سخن آشنایند و آنکه از وصول این دو مستند باین شهر
 اظهار خوشوقت می نمود و بهر دین یقین که قرب صوری باعث از دیار بهتر از معنوی شده باشد اگر چه آشنایان
 که روابط آنها منسوب عبارات و اضافات و محل بوجارض و اغراض بود و از این معنی ملال داشته باشند لیکن در و شان
 بزرگ بعضی بیاسات ذاتیه متوجه اند خوشوقت خواهند بود و ناه و لی که جمیعت و امنیت را بواقعی دریافته و طبیعی
 که از او را ک این نشاء عالی نظیر قیمة منقول شده باشد و بر شیشه دل غور و در نیز رنگ تو سکه بهر باره آن شیشه

صد کرد و بر شکر چون بلبل تصویر یک سالخ نشسته بال برنگه شد و پیر و از برنگه این دو میترا که درینو لاشه نشسته
 خاطر فرین و دل غلغله بود و بالا خدمت نواب جناب جامع مراتب خال و حال طراز زنده دولت و اقبال صافی چو مر و کسا
 داشت و تماس نمود که اکثر از دما سے طبع سلیم و ذہن متقیم نتیجہ از متوق فکر صائب بمنہ ظهور رسیده باشد قلم
 منشیان جسته رقم با علام آن جولان خواهند کرد و منت عظیم بر تو گریختاریت و حراجم خواهند گذاشت که درین ایام نسبت
 بزبان سابق شعری تو شع در وقت گرامی فرمود و از تحسین اری جیلها سے مذهب الاخلاق بخاتمه حاصل گشته
 و فرصت مطالعہ کتب نظم و نثر بقدر دست داده و جمیعت نصیب شدہ شادیم یا تو خوش یگذا رانیم
 خوش میگذا رانیم جهان گذرا نرا چو کاشکی این کم کاری در جهان آباد و فر سے میشد که تبارک گذر شسته پیر و افسته
 دولت خدمت خاطر خواه یافت ایضا اکتاف انفس او عیہ مضامین آگین که او شایسته تصنیفات تهرمان
 جهان و غایت کلمات انبیا زمان نمره و مبراست ذریعہ تشدید مہمانی اختیصاص و موافقت و وسیلہ استحکام قوانین
 اتحاد و موافقت انکاشته بدین دست آویز مشهور در اسے بیضا ضیاء و کشف و غیر محبت اقتضای امارت
 و اقبال حریت ایالت و اجلال منزلت کثرت و معالی منقبت اہمیت و شوکت رتبت خان رفیع المکان
 کہ داینده می آید کہ در ہنگامی کہ خاطر خلعت آمو و بمقتضای تعارف قدیم در و ابدا جدید مقرر اخبار مستر تانہ
 استقامت فراخ و مایع آن طراز کسوت شوکت و اقبال بود و وصول بہجت موصول گرامی بنقد مودت کار کہ رقرہ
 کلک محبت بار گزیده از راه و خور خالصت و یکتا دلی مصحوب رفعت آب اشرف یک سمت ابلغ پذیر تہ بود
 مورث نشاط خاطر و انبساط باطن و طایہ گشت و ترسیل سہاس اسب و چند شتر مار خربہ کار کہ کہ بحسب شمول
 موافقت اتفاق افتاده موجب خریدار تبار و مضوی شد و بمصداق تہاد و اتجا و پیرایہ اسباب خوشدلی خست
 از اینجا کہ در نشاء تعلق مراعات آئین مصداق وقت مرغوب و مستحسن طبایع اتفاق گزین آمده و رسیدن وقت آب
 مذکور کہ الحق در مراتب ہمیدگی و محبت افزای یکتائی وقت میتوان گفت موجب تاسیس بنیان یک
 چنگ گشته در یہ صورت نمایان طریقہ ایتہ آشنائی آنست کہ پیوستہ ابواب مکاتبات تو و دستات مقتوی
 و از طرفین انہار و انظار کار و مطالب کہ خطوط خاطر خلعت مائر گرد و باعث از دیا و مواد خوشوقتی و فریادیکدے
 میگردد و بدہ باشد عایینہ قدر ابارہ از اسباب ہند و ستان جنت نشان بموجب تفصیل جدا گانہ بہتہ الحنت
 فلان تسلیم یافت کہ بوسیدہ رسانیدن آن مستعد در رک گرامی خدمت شدہ باستعمال اخبار سلامتی عنہ
 خیر نظر باعث انہواج دل اشتیاق منزل گزیدہ چون قلم آمد بحرف اشتیاق بنظم شد مضمون مکتوب غلغله
 چون در زمین ہند از نوادہ در ایران دیار چیر سے کہ مطلوب است اسب خوب توان گفت یقینکہ ہر گاہ
 اسپان عراق بخد مت ایشان بر سند بمقتضای و فور دوستی و دوستی بیر یا نیز بحباب خواهد آمد

خود درینو لایحه شد که بعد السلام نامی خون گرفته تحصیل فاسد با چند سوار از تابان ایشان که به تهاجم و غیرین
 متعلقین بودند آورده و درشت او را برگردیده و بیخ لهر از جلان شود از دها که گمراه از اراده فاسد پشیمان شده
 و نمانده و بجا قوت مانده که پیش از بدست آورده چنان به تنبیه مالی و روحانی و تعذیب عرضی و حیثانی رسانند که دیگر
 نیز حساب شده و عبرت پذیر نشه خیال انقیاس را دره محال بخاطر نتوانند گذرانند تا باز کاب آن اقدام بران چه رسد
 والا اگر به شقاوت در دماغ بهر چه قصد چنین با اعتدالی و عیبه نماند خواهد شد یقینیکه در تدارک مقدمه مذکوره
 به نیجه خواهند کشید که من بعد این راه مسدود شود و چنین هر گوش نغده و خط ملاذ اعتقاد و انضالی و دستگاه
 حقیقت فرزند از چند همت خان بر راسه محبت اتقان ظاهر شده باشد که روز بروز و نیز در چنان هنگام که
 که از تهاجم قبل غنیمت پاسبان سواران شیر شکار در رکاب مانده و غمان آن دست ننگان خود خوار بدر رفته و موافق
 خود را هر دانه و از قلم درشته و از اسب پیاده گشته با همت هشت کس استقامت و زوریده در شیوه جان
 فتشانی و سربازی و بهر گشتن منصوبه و ریفی که بار رخ از آن عرصه بر نتافت و چون فرزند قضا گمراه کج روی
 بشناخت چنانچه این حقیقت مفصل قبل ازین بخدمت بساط بوستان شاه دین و دنیا پناه غرض داشت
 کرده است اگر ایشان نیز در وقت نیگس با عرض اقدس رسانیده اصنافه بر سوار گشته اند یعنی باعث سرسبزی گشت
 امید خانه زاد و استخلاص مهره و دش از غیرت خانه میدی خواهد بود چون یقین حاصل است که ایشان در سعی حاصل
 این مقدمه تصدیق بسیار بر خود خواهند پسندید زیرا که این تصدیق پسندیده نیکو صفات چهارم فضیلت
 شیخ طالع یار عرض داشت بنده فدویت ششم رستم و ائب عبودیت و جانبیاری و وفای عقیدت
 و سربازی بجا آورده بعضی استقامت و با پای سریر خلافت و میر و مشکفان عقبه و رنگ عرش نظیر میرساند
 که با استقبال منشور لامع النور لغزنت کجوری که شکر خورشید بادشا هزاره بهادر و مویید و مظهر نادر بال شکر خورشید و دار
 و شکست تا سپاسان شرقی و یار شرف اصدار یافته سعادت دین و دنیا و برکات صوری و معنوی فرا انداخت
 پیشانی عبودیت السجودات عبادات سپاس گزاری برافروخت بعد از آوازه تسلیات مبارک و مروض
 میدارند که این فتح عظیم بر اولیا و دولت و احباب سلطنت مبارک و خسته و فرخ و فرزند با و قبله گاه
 عالم سلامت احرار و که سلاطین بهفت اقلیم که به بندگان دال و درگاه داعیه انگسار است و بندگان آن بارگاه آسمانی
 را بر خداوندان شنت و بهیم داعیه افتخار هر گاه فرمان رویان عز و بوم بیگانه را را به مقابل شکوفه و نیز
 نباشد نعمت پیر و در و گان و تیریت یافتگان آن درگاه ملک بارگاه را به صد چنین قصد حیا و غم نماند که
 بجز آثار به خبر و به و تیر را به و اظهار از سپاس و حق ناشناسی دیگر چه تواند بود چون پاس ادب با و شاه
 حق شناس که بهر یکت ذوات اقدس و شخص مقدس شریح احمدی و ملت محمدی پس از هزار سال رونق از سر گرفته بود

بر دهنه زمینیان و آسمانیان لازم و متعظم است هر که از جاده مستقیم اطاعت خلیفه خدا که فی الحقیقت طاعت خداست
تجاوز کند بپند از خود و بپند عمره مکافات از شجره مکافات خود و بر چند مصداق انیمقال کبیر کفران و پارس عیبیان است
که در حق حق ناشناسی از مکرین مودلت خدا و خداوند بنی آدم صورت ظهور برگزینت سیادت دولت رهبر و راه او بجا
بیاورد و بگوشت از لطف رب هر که گستاخی کند از طریق هر که در اندر وادی حسرت غریب و در تعجیبت
فتح قلعه نوشته میسر سازد که با استقبال دولت اشغال منشور بر سر نور نصرت گنجوری والا سیاه است آن نبر افشانی
ید بیضا این نگارش دست خورشید آساکیتی خدیو گیهان خداوند فرغ الهام آتی داشت سعادت ابدی و برکت
سرمه ای اندر وقت و چنین عبودیت بسجدهات سپاس برافروخت اعجاز اقبال خداوند عظمت و اجلال را
در کشور گیری و گیتی ستانی شگرت تصرف است که نه افکار و او دام بران آگاه و نه محقول و افهام را در آن راه
باو شاه عالم سلامت حقیقت قلعه پیویدر بنده درگاه از مردم کمین سال بنینده که پاس تحت سلاطین بهمنه بود
که نظام الملک و عادل خانیه و قطب الملکیه عاشیه خدمت آنها بر ووش میکشیدند کشایش چنین حصین باضافش
در عرصه بست و هشت روز و نهار چهره پیوستن میرخان جشی سیاه و در قلعه دارانجا و ضابطه و وصد دی توپ بسجده والا
و در آمدن غلام بدست غازیان لشکر نظراتر مصداق بجزه اقبال عدوال بادشاهی ست امیدوار است که برکت
دولت و احبای خلافت مبارک و خفته باه و ناصر مطلق آنرا مقدمه نسخیه بجا آورد و جمع جوبی مالک گره و ناوید
از تقدیم تقارن نصرت و شادی بر نواخت تا سامعه کوب اهل ایران و توران شود و توختجات خود را با نقل
فرمان عالی شان به تگاه داران غریب و غفور و تند و خفاک و نامیایان کیر و غیره فرستاد که کوس و لفسر بلند آوازه
که دایند پیر و مرشد جهانیان سلامت و دین خسته زمان که هنگامه بنر و کارزار در جنوبی دیار گرم است کاش پیران
نیز شریک این ترو و ات می بود که به نیروی اعانت اقبال والا داد و دل و دست میداد چون سعادت خدمت
و در وقت است امید آن دار که الله تعالی فدوی جان سپار را که سلیقه اش غیر از سپاه گری و بانسپار نیست
و درین ضلع مصدر خدمت می گرداند که باعث رفاه مندی باو شاه دین پناه گردد و در محبت او لکبیر بخت کمر و دام
و در انعام باو شاه نوازه نصرت آغازه فیروزی انجام از عطایا به شاهنشاه بسیار بخش فرادان بخشایش است فرمان
عالیشان که بنام منصبداران و بریق اندازان در استقلال سرودای و صوبه داری کترین شرف
صعود یافته بود که ابراهیم حسین سیدخان جهان بعد از استیلام غلبه آسمان رتبه بخندسته در خود سرفراز گردیده
حضرت انصاف خواهد یافت باو شاه جهان پناه سلامت آنچه بنده از حقیقت اقبال ازین عرضداشت
که ده از قرار راستی و نفس الامر است چون بنده در کار آمدنی و لائق الترتیب است یقینیکه مشعل غایت
باو شاهانه خواهد دیگر کترین بنده چهارم شعبان داخل بلده کابل گردیده دست و پا باستیفای ایام خلافت

و در بند با سه درگاه یوسف برادر بهادر خان مرحوم و سید احمد و سید محمد و سرت تر و دشت است به تقدیم رسانیدند
 باقر ولد قنار خان و منصور و ظاهر و رفعت خانه زادان درگاه والا ضرب با کمر بر صلاح و جلقه برداشته یک یک
 در دوقرلباش بدعاش را بچاک و خون غلط می‌نهند و ترن و حراد نیز در خدمت جانشینانی گشتند بعد از تلاش
 تمام غنیمت مقابل خود برداشته شده بود که فوج عظیم آن دست راست فدوی هجوم نمود و با عانت لشکر اقبال شهرم
 گم و در حربه سوخته و جوقی از دست چپ رسید و لیل در پیشانیان شکست یافت و فوج چهارم بهر سرفوج یکجا شده
 بهیست مجموع و در برادر آمدند بنیابت آبی و دست بر دقبال باو شاهی پس از مدافعه و مقابل غنیمت راه نبرکت
 پیش گرفتند و فدوی بتعاقب جلور نیز شد بعد از غمان کشا سه فدوی و نظر بهادر نیز برادران و تانینان
 و قیامتینان بهادر غنیمت مقابل خود را از قلب بهادر و تانینش و طرح مخالف بر داشتند تر و دشتا شیشه نمود
 چنانچه در تیر بر سه اسب سوار و رسید و کندی و شهبان نیز با بر داشتند و کندی نو اسب جانبی را پیرامون و
 و سید تیر جوقی در جبهه شهادت یافت و رام سنگه و پرتی راج و و سپ سنگه و ترن را تصور و چتر جوقی هم مان و دلاوری
 و شهبان نو عانی و قطب غلری باو نینقی بودند و در دست نیکو بر که در باب بجالی خود و سپه مغرب و جاگیرش
 بهر پیر او انشاس است تر و دشتا شیشه نمود و بکار آمد و در شیر و قلج خان پیشه نمود و آنچه ظاهر شد از بهر انشاس ظاهر خان
 و قیام و خان احمد تر و دشتا شیشه بنیابت فلاح بنده نواز و اقبال باو شاه عدو که او نیز غنیمت ظاهر بر چرم کلاه
 فلک سه شانه شاهی و زبده شکست شکست مخالف افتاد و تا و غنیمت که و به بند با سه درگاه تعاقب نمودند
 و تانینان با را به در کل بدست آمد و چتر کثیر از تر و دشتا شیشه غلری و علف تیغ بدین تیغ گشت و اسب و لیاق و طبل و طم
 بسیار و از بطنه بنام و نشان غنیمت غازیان لشکر اسلام شد که با سه سیر پیاده آنها سوار و افتادگان
 هر که که آید بهر چیل و در قندهار که در دیده و بعد از حصول چنین فتنه غنیمت چون عظمت شب مانند پیشانی
 بنیت آنها پیر و در انداخت سیر سیر و شکر قلاع حقیقی بر زمین نیار سو و تقار و زن زن بزل گاه باز گشت غنیمت
 بر گشته بخت فیش بر کوشک خود رسید و نفسی راست ناکرده تقار و نوبت افتاد. دلیل لشکر فیروزی اثر
 شینه و کمال طبل سوار می بنده درگاه از انجا نیز فرار نمود و پانزده بست کرده بر کنار آب بهر سیر رفت فتح
 و نصرت که بر روزگار آن خدا داد در ایران و توران یادگار خواهد بود و نصیب اولیا سه دولت ابد مدت
 شده امید و اید است که بر دوستان و درگاه مبارک و غنیمت و فرخنده باو قبله گاه سلاطین بهفت تعلیم گشت
 اگر این فتح و نصرت خدا داد و لفر و شکوه باو شانه زده و ظفر و منصور و غنیمت میسر شد. محال فائز اقتصاد بدست
 آید نیز که باو شاهی میگشت و اگر باو بود و وزیر اعظم و عدل سه دیگر صورت میگرفت جنگ تراز و سه

شکار و کاری اقبال زیاده برین نباشد که از دست کینه کمتر و در ده اصفهائی لشکر ایران را از بر و زیر ساخت
 طرز ایران زمین و وضع ایران بعضی متکلمان عقیده اقبال رسیده باشند که در چهار بات کلان وانی اینجا بطریق
 اقبال نه نگاه می آید اگر هم قدرین نظر که هرگز مباد می شود و گوشتش علمی برافراخته آس آس او بزبان
 بر میگردد و اگر شکست می خورد و از مو که می خورده عقب برشته خفته خود را نمایان نمی سازد چنانچه خطی که از خود می کشد
 به قطب المبین پیوسته نظر برادر نوشته نقل آن باین عرض داشت از سال دوازده صد اقی این یعنی است نه
 قوت اقبال و قدرت و سطوت اجمال که قطره پیرو برگ را چنین موج و ذره بمقدار را چنین موج که است
 فرمود و بعد از آن پنج سه روز در سبزین مقام خود سبب مطلب باو شاهان و ده و الا که کوچ کرده فرود آس
 آن سوم ماه رمضان او را که خدمت صاحب داده نامدار خود و حقیقت را عرض داشت کرده بود و ثانی اقبال
 که ششم ماه مذکور و عسکر نظر اثر متوجه ملازمت اسلحه شده ظاهر گشت که عرض داشت مذکور در راه تلف شده
 لاجرم واجب دید که تیکر را بعضی رساند تحقیق جشن و زن مبارک درین زمان و دولت پیرا گشته
 هنگام آرایش زمین و زمان است و فرخنده وقت پریش کون و مکان و محالف و در این نقوش و نقوش
 جلوس مینت مافوس و موش و مفاج عالم بر قوم خوشی اجملاس سرت اساس مترشح حساب تهنیت جشن
 و زن اقدس بر چارچین عالم بارید و نیم عطر آمیز مبارکباد از مذهب این روی غایت بر سفت انجمن علوی
 بر وزیر تقدیر مهر و ماه و کف نمیزان نشاء و آیدند قطان آسمانی لالی نجوم پیرایه ایشان را رخا فرستادند نمایان
 عدالت بهانه و قدرت الهی استقامت یافت بار که بین در میزان عظمت نامتناهی مایه اعتدال پذیرفت
 آسمانیان را باز میزدیان بفراس این بیت را تسلط پدید آمد و شاهی که دلش ملک اعظم دارنده کینج فلک
 بودند او کم دارنده اند فرط بزرگی نتوان و دلش گزیده و یک طرفش اگر و عالم دارنده فدای که وجود و بود
 ذره هستی او وابسته انوار خورشید اقبال این خلافت الهی شعاع ابدی از تفاع ابدی ارتفاع است بتقدیم
 این تهنیت تسلیات عبودیت بجا آورده معروفی پیدار و کرامت سرت پیا که عبارت از عبودیت بر عید
 و جشن جشن است بر ادلیا دولت ابد پیوند مبارک و خسته و فرخ و فرخنده باد ایضا میسرانند کثرت خا
 حسب حکم جهان مطلع عالم مطلع در باب حقیقت شکست و ریخت گارت عقد المرافت اکبری امیر الامر که در
 بلده کابل واقع است نوشته بود که بنده در گاه ملاحظه نماید اگر چنانچه هر دو طبقه اش منهدم شده و تعمیر پذیر نباشد
 هر دو را هموار ساخته و طرح زمین کشیده از سالدار که هر دو طبقه اش از نظر انوار افش هر طرفی که بپند و قدس
 آنکه و در باب ساختن آن حکم والا شرف صد و بیافت و اگر طبقه بالا منهدم گرداند باو شاه جهان سلامت

چون بر حقیقت مذکور وارسیه شکرست و در خجست بسیار یافت هر چه بخت مرمت آن خرج شود فضایل و عبثت و موقوف مست
لند اطلع تمامی عمارت کشیده ارسال داشته بهر چه حکم مقدس شرف افاد خواهد یافت فرمان بدی راست و در لشکر عظمی
خلعت پیر غلام یکینک روائب عبودیت و بندگی و وظائف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ایستاد ما سه توانم
سیر خلافت مصیبه مشکفان عقبه اوزنگ عرش نظیر میرساند که روز مبارک و خوشه دهم جادوی الثانی تقدیم آوای استقبال بهجت
سلطانی یعنی خلعت خاصه ذات اقدس اینزدی سایه که بر ابراهیم برکات کونین تبرک قدسی پیرایه و ادراک سعادت
نشانین را علیه قریب و سیرایه چاه تواند بود و در یکمین رحمت گیتی خداوند کار محبوب و شفیق گز برادر و نشاط گاه شکار به بندگی
عنایت شده و مرغ و مفاخرت و مددک دولت دنیا و آخرت گردید و دوست نوازش بر سر و دوش کشید شکرانه حرم باو نام نه
سپاس تفکات خسروان بجز اعزاف بزبان عجز و نیاز گزارش نیاید در رسیدن عرافین شکرانچه خاندان زاده درگاه و پیر غلام
حب الحکم حضرت پیر بادشاه نوشته غیاتی است به عنایت چه بنده اگر آید اسه لودنم عبودیت خداوند حقیقی غفلت نمیکند
عنایت خداوندی در دلدازی پرورده نعمت و پیش آورده رحمت کم خود در کار میفرمایند لیکن بر مرشد و پیشرو
دل صافی نصیب نیکو روشن است تهنیت جشن و رسیدن خلعت و فتح هم سپید و اعضاد داشت پیر غلام یکینک
روائب عبودیت و بندگی و وظائف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ایستاد ما سه پایه سیر خلافت
مصیبه مشکفان عقبه اوزنگ عرش نظیر میرساند که درین شگفته سنگام نظر آغاز نصرت انجام که سامعه زمین فرمان
از هیبت تهنیت جشن و زن مبارک شانزده بخت و سرور بود و ناصره مکان و لیکن از مشاهدت تکلیف و درین جشن
مقدس همقرین فرمان اصاعت و نور و در رحمت آمو و الا مشور و در ششده سلطو ریاخت خاصه این بزم اقدس
دست نوازش و افتخار بر سر و دوش سیرایا انگساکه کشید و روح سعادت در کالبد ارادت و میدگارش استقامت
و جواب مطالب معروفی از فر غلام پروری و پرورده نوازی خداوند و در حقیقی و یجاری ست و الا شکر و کاری
اینزدی عنایت و افضال و بار ابع طرانه می شاهنشاهی اقبال عدو مال در علو کار سازی مقدس مست از احاطه
در همه مقام پرورازی متعالی ست از ادراک عقول مختصره خواطر و اوام را دران راه و در رکات و انعام بران
اکاه مصداق اینحال آمدن سیدو سه عجز گرایی مغلوب دست تسلط و استیلا و عساکر جهانکشایه بیایه نیایش
چما سه و فرق زمین فرسایه در بناگاه عفو و افضال بذریع استکانت و استمال و فتح قلعه و شوال کیشاپورند
هر و قبض تعلق متین و حصول حصول حصین مفسله ذیل در قلم و خلافت ابداتصال است امید که بر اولیای
دولت انزل بنیاد مبارک و خسته و فرخ و فرخنده باد اقطاب سلطنت ابد سعاد و پیوسته تابان و در خوشان با
باو شاه عالم سامت مفضل این مجمل آنکه اگر چه بعد از رسیدن لشکر لفظ اثر و در تواج مائل کسان سیدو نزد
قدوی آمد و رفت داشته و نارسیدن در پیونده دفعه دیگر نوشیات او آورده اند لیکن بنده جواب نیز فرستاده

سبب نیل مقصود باز میگردد و امید است که تا دست نزور بر و غیر سده حرف نکاتش فروغ از صدق ندارد
بعد از نیکو یک نوشته هندی و یو یو الیل الذیل مصحوب کرامی نام معتبره ارسال نمود و فرستاده مذکور چپین عزیز زمین
داشت که یک مرتبه مضمون آن باید شنید و بجواب متوجه باید شد بنابر آن بر طالب مندرجه اش مطلع گردید خلاصه اش
این بود که بنده درگاه آفرین و الا درگاه ام و کلاه بسیار از دست این بر تقصیر بر سینه آید اگر لشکر فیروزی اثر بر سر بجای آورد
متوجه شود و بهتر است که درین کوhestان دشوار گذرانند از نشاء الله القهار و در زیره هم با و پایان عساکر نصرت ایلدار
بنجاک برابر خواهد شد و اگر حیات و نجات خود را طلبگار ست حلقه علانی غلامان این درگاه که سرانیه امتحان
جوادان اوست و در گوش هوش کشیده دل از قلع و جبال برگیرد و الا هر چه بنده از نتیجه اعمال خواهد بود پس از رسیدن
این قسم جواب مکرر نوشیجات فرستاد و هر قدر کار بر دستگار میشد تفاوت آن در اداسه پیشکش با و اودان
یکه و جاک بنظر بند ما در نیاید که از این پیغام مینمود و بهمان جواب بود که می شنید تا زمانیکه قلعه او در مال متصرف
اولیای دولت ابد التماس دادند و قدوسی تقسیم افواج نموده داود خان و راجه راس سنگه را بتاخت آنگاه
فرستاد و جمیع را بجا قتل داسره گاه در ملایش بنیان و زنی مقرر ساخت و جمیع را بر سر گیس و سوارای معین کرد
که اقامت این حرم بطریق دوام در خانه نرین بود و حرم موچال بحیثیت خاطر و پیش بر دین کار جد و جهد
بسیار بکار میبرد و قدوسی در همه جا حتی المقدور ضروری می شد چنانچه درین وقت سیواس مذکور در مجمع حرم
انهار نمود که در زمان سوار س داود خان و راجه راس سنگه بر تاخت چندین بقصد بر هم زدن
موچال اراده آمدن نمود اهل لشکر را بچنان آماده دست و پا قدم که اگر می آمدم رفتن به راجه کدو بسیار سخت
و دشوار بود و خلاصه طلب لازم المروض آنکه چون از سنگه گرفتن محاصره قلعه و فتح شدن پنج برج و یک کنگره
و تاخت و تاراج آنگاه از سوار س افواج نصرت امواج و متفرق شدن بحیث فرستادم آورده چندین نقش که
درین فرصت اکثر سواران او را بعد از قول طلبیده و مناصب مناسب و علو درجات ده پانزده و ده ست
زیاده بر قرار ننهادند نقد از خزانه در ملک بند ما س درگاه منسلک ساخته پانصد پیاده که ملو بهوشده نیز از حیاتی
طلبیده شده روز بروز در جدا ساختن جمعیت او تلاش داشت صورت حال را او برین متوال دریافت و انجام
کار خود بدو شوق قرار داد و اول آنکه رجوع مقاصد به بنده درگاه نموده التماس جان بخشی و وطن بکند اگر در حبه
قبول اقتضای بهتر ازین و الا بشوق ثانی پرداخته بر خیز از تلکوکن عادل خان با و باز گذارشته و هر دو متفق گشته
راه مخالفت در پیش گیرند و از جوکیس معتبر رسید که عادل خان که ققن چند س از محال تلکوکن خود را در و
دولت خواهی و الا درگاه نموده در باطن هر گونه اعانت داد که باید کرد قرار داده و فوج از خود در
تلکوکن مذکور میگذار و که لشکر یا دشاهی قصد آنسو نماید بادشاه عالم پناه سلامت پس از اطلاع برین اخبار

بد ریافت عقل ناقص ذره به چرخ زمین رسیده که الحال این را مطلقا نایب ساختن شخص با اتفاق اینها فساد است
اگر چه کار هر دو جنبه کار و پیش اقبال عد و مال چندین و شوا نیست اما چه تبدیل در رست شد و چه بد و در از
باید انداخت و بعد برین انشاء داد اسطوری آید و نزدت تمام مرشد پیدا است مذکور بطریق اخفا رسیده که از ریش
به حیانت از بد و ستم قسم قسم منظمه شده و خود را در هر معنی بعضی رسانیده جویش چنین داد که در اصل از جناب
خلافت دستوری حرف و سخن نداده اند و بنده از پیشین خود می توانم مصلحت و کلام شد اگر به سبب و بانی و جریان
عقوبت و خود آمده التماس بخشش و بخشایش کند و نگاه و الاصل عقیده گیر است شاید بر کرم بخش آید و بدست
نیکو رفتن پاسخ داد که باین طرز پسر خود را بفرستد بنده جواب داد که آمدن پسرش بمحبوب و مقبول نیست
باز اینجا نمود که اگر قبول و عهد بر ملا داده می شود و بطریق اخفا در میان آید که تکیه بر آن نموده تواند آمد نظیر صلاح
کار بر عهد و پیمان خاطر نشان است ساختن برین آیین که اگر پس از آمدن خودش احکام مطاعه و قبول کند
مقتضی عفو و عنایت خواهد کرد و الا ملاست بخانه خواهد رسید و الا بسزا و یا سایر بد و بدی که بهر بهر نیکو
نزد او رفته و ختم یک پر و روزگار نشسته که بنده سر و دل آن نشسته بود و خبر آورده که او همان وضع با بخشش و پندار پاری
نزدیک رسیده که تیرین بند با او ویران نشی را با او که سکن بجا به پیشتر فرستاد که رفته برگرداند که اگر تفرقه و تفویض
قلاع رضامند شده باشد بیاید و الا پس رو و بعد استماع بشنید و انمود که من در بندگی در آمده ام قلاع بسیار
داخل مالک خود رسیده و گشت این را گرفته بر فاقست رفته تا رسیده آمد تا سرور و دانه جانی بیگ نشی را
فرستاد پیش طلبید پیش از رسیدن دلیر خان و کبریت سنگه خانه را و بهر حال که در بند علی و مری و غرض و اشتیاق
بموجب اشارت فدوی یورش کرده و تکه تکه بالکل منقطع ساخته قصه در دن قلع و داشتند و فساد افروزی
آتش جبریل و قتال اینها نمایان بود و بعد رسیدن و در یافتن التماس بخشش قلع بود و در هر دو بنده گفت
که فتح این باستان تیره و دلتان شمشیر هادریان اشکر طهر اثر شده و مردم و ساعت نذر اینان قلع و عقلت
تبع میرد یخ خواهند براسه بخشش قلع و است دیگر بسیار است اما انان جان و جودان در خواست بنای این
خانمی بیگ را با کس او نزد دلیر خان و حاکم نادر فرستاده که قلع را منصرف شده قلع و بنیان را و اگر از تفرقه
در آمدن مردم باو شایه در تکه و بر آمدن شخصان از افراد و جمیع پسرش خواهد رسید بعد از این بیاید
براسه اقامت در دیار خانه خود داده بر خواست و پیام گزاری و در دست سنگه که ایستاده و او در راه
در بدل مطالعه در میان آمد تا نصف شب سوال و جواب و خبر و الحاح از جانب او و پیش از آنکه بنده را درگاه
او را بداند یک قلع را نمی شنود رفته رفته پس از گفت و شنفت بسیار برین طریق میگردید و بهر جهت
و بهر قلع و آن و خبر که محصل مضامین آن چهار یکس همچون باشد داخل مالک خود رسیده و در دانه و قلع

[illegible]

عالم رسیده ملازمت نمود از روزی که فراموشی پیر و مرشد و دو جهانانی تفقه و مهربانی فرمودند و آخر در نیمه پنجم شهر مذکور
در خلوت محض از جانب خود باین عبارت اتماس نمود که خوبی مالم و نیکوئی بخت زیاده برین نمی باشد که در نظر
تعلیل و ساینه نبیل باد شاه حق آگاه که صرف اوقات آنحضرت در حق شناسی و یزدان پرستی و دعا گفت
عبادات و روائی ریاضات و ملکات آرائی و مودت پیران و جهان کشائی بود و غلط جمیع مدارج
بلو شاهی دستور و قانون بنیت براسه سلاطین و وزیر کار و خواستین او و در بگاه فرمان بر و ایان عالم شناسی
آن حضرت مقدس له پیرایه سعادت و نیوی و اثر وی میدادند تربیت می نمودند و شمول خدایت و معرفت هستند
شکراین علیه یزدی و استیک سمر و از جاده عرضی مقدس تجاوزه ننمایند و جواب گفتند کنی الواقع نیست
دقیقه از دقائق مرشد پرستی فرمودند و هم گزاشت و در باب صفت شکن خان نیز اتماس کرد که نموده کار آمدنی
والا درگاه است مهربانی میفرموده باشند قبول نمودند و بجهت گزانش بعضی مطالب بمنزله صفت شکن خان
رفته از جانب خود بایستی گفت گفته او خانه را و درست اعتقاد است خاطر مبارک من کل الوجوه جمع باشد
بموجب حکم اقدس و درینجا زیاده از سه روز توقف نموده بهنتم شعبان رخصت شده خانم مطلب گشتن رین
توقف سه روز به بالفعل مذکور و تقریب اطلاع بر حقیقت همین قدر بود که عرضداشت نمود و ساینه پادیه قبانه
و کعبه و دو جهانانی پیر و مرشد جاد وانی بر فرق اتماسی و ادانی خصوص این پیر غلام پاینده و مسووداد و رعایت
و حرمت و در و ساینه هیچ کس چه در اینجا و چه بر سر کار ننظر و نظر فدویت اثر ندارد و هر قدر بر حقیقت
و اخبار مطلع خواهد شد عرضداشت خواهد نمود آنچه حکم میشود بعمل خواهد آورد و در طلب استعقلال پیر و مرشد
مردیان اسخ العبودیت سلامت برایشاد با ساینه سیر عرش نظیر روشن و مبرین است که معامله سرداری
لشکر منوط و مربوط است بامید و بیم پس از صوبه داری امیر الاحرار صورت حال برین منوال ظاهر شد که همگی
معاملات لشکر از تغییر و تبدل و تنخواه جاگیر طلبداران و نور فرزان و باز خواست اتماسا مطالبات و عزل و نصب
اهل خدمات تعلق بمنصفیان بلده فخته بنیاد او رنگه آباد دارد و براسه حضرت هر مطلب احوال مطلب را
از سر هم بر خاسته بدانجا باید رفت و بگوید بر تصدیان کار را در پیش بر و در سوار لشکر که بر حقیقت و جمعیت
این مردم مطلع است و میدانند که با هر کس چه نوع سلوک باید کرد و اختیار می در رسانیدن نفع و ضرر ندارد
و بادشاهزاده عالم و عالمیان خود در مرجع و تاب جلگی معاملات اند هر که شکفل انمات خواهد بود و موافق حکم اشرف
اقدس و در خدمت ایشان عرضداشت خواهد نمود و درین صورت اتماس فدوی انیت که اگر موافق عرضی مقدس
میباشد اختیار تغییر و تبدل جاگیر تصدیات و اگر فتن و موقوف داشتن اتماسا مطالبات نظیر بر خدمت
و جمعیت هر کدام از یقولداران دکن و عزل و نصب اهل خدمات که تعلق بمنصفیان مسووداد و بعهده دی

نیمه پنجم

متقاضی شود و سر رشته جاگیر و مطالبه تعیناتیان و برگشتیان که درین صوبه نصرت منصوبه قابل تنخواه جاگیر باشند
 نزد کمترین برسد بنده درگاه که تربیت یافته هدایت و ارشاد پیر و مرشد جهانیان است را منتهی بقصدان ان شای
 نخواهد شد و هر چه درین باب بعمل خواهد آورد در بلا توقف معروض مقدس معلی خواهد گردانید و تعیناتیان لشکر و پیر
 خود را با اختیار کمترین دانسته کار و خدمتی واقعی دل خواهند داد و درین ضمن مصلحتی بکار بادشاهی ندارند و اگر انصافی
 مطابق رضای اشرف نباشد همین قدر کافی است که این التماس بپوشش اقدس نرسیده اکثر مردم واقف نشوند که
 بدرجه قبول و وصول نگذیده به اختیار دیگر نباید پیشرو امیدوار است که این بنده خرمنداشت معذورم گردد و
 قبله گاه بهشت اقلیم سلامت فاضل و لدافضل بیجا پوری اراده بندگی والاد درگاه نموده و مردم واقف حال بر
 میگذازند اگر منصب پنجاه می ذات فیاض سوار سرفراز شود و نسبت بجهیزات سابق بسیار مجموع است
 و جمعیت و یانست او در انجام هم کمتر ازین نیست چون او را با سیدو اسه شقی دشمنی بدشمنی در میان
 است با فضل استمال نامه با نوشته حقیقت او بعضی رسانیده دیگر آنرا که به جوی آورده اندنی آنرا نمیده
 التماس خواهد کرد و از رفقا سه آن مقصود نیز غرض است که بفرقه جدا شده به بندگی والاد درگاه در آیند
 در باب تنخواه جاگیر ایتیان و طلبداران قبول که چند سالی از سابق هم هستند هر چه حکم شود بادشاه بنده پیر
 پرورده نواز سلامت سید منصوبه خان ظاهر نمود که در وطن بجهت از بدعیان خلاف حساب و بیوجه مزاحمت
 تمامی بمشعل خان اول پس مانده است سید منصوبه برادر کلاش میرسانند التماس مینمایند که بقصد بیان آن منع
 حکم شود که از حال ایشان خبردار باشد تا فراموشت بیوجه بقصد فاسد سلوک نرسد در وصول فرمان
 میرسانند که باستقبال مثال و می مثال واجب الاستیصال که جین فوراً آگین و خشان بود و بدهیات نگارش
 قلم و اقبال طغرای غراسه اہمت و اجلال در بستم شوال بدک سعادات حال و منبر برکات مال گردیده
 و از وصول خلعت خاصه جشن مبارک این سال خجسته مال که تا سالهاست بسیار هم قربت نامیدات اینر متعال
 بر اجاسه خلافت ابد اتصال فرخ و فرخنده باد و ناصیه دل را مانند پیشانی سر بسجده شکر خدا خداوند رقی
 بخشید پسندیدن درستی اندیشه و فهمیدگی تدبیر و مقامات معززین اقتدار نه نایب غایت و دستگیری
 پیر و مرشد و روشن دل صافی ضمیر است والا از دزد به قدر چه آید که بمعرض قبول و آید و از قطره به سر و برگ
 چه کشاید که پسندیده آمدن را شاید نایش هر کار و کشایش هر شوار باز بسته با نظار عافیت سایه آفرید کار است
 و تکمیل و تربیت این ناکس کم عیار منوط و مربوط بنظر کسیه تا تیرگشتی خداوند کار امیدوار است که شکر و سپاس
 این عطیات افزون از قیاس بزبان فعلی آدا شود موجب سرخروئی ازل و ابدا گردد و بادشاه عالیان سلامت
 حکم تعینات که در باب تصرف ملک و کن نظام الملک از چند قبول و غیره معذور و پذیرفته بود و حقیقت این سر

از دست عارفین گریز متواتر بعرض اندر رسید و نخستین نظر بر معلومت وقت در مغلوب و منکوب بود و آن
 و بعد از آن سید بخت غریب سنان و مقرر شد تا نیا محاصره قلعه بودند و اتفاق افتاد که انشا الله تعالی باستیلاست
 اقبال دست بالار و مفتوح و مسخر گردید و دیر خان بانبند هاس که از انوار و قانع بعرض رسید و باشند و بخیر
 حصن مذکور تیاام دارد و داد و خان با فوجی که مقرر شد و خدمت تاخت و سوار سے بجای آید و این غلام
 شش مقدم و بهر جا باید رسید و تلاش باید نمود و درین صورت اگر بند زید و غیره نیز درین وقت میسر
 فوج خوبی که دیگره فوج به ملک نباشد و باستحکام در اینجا با استقامت نماید باستی فرستاد و آن خود درین قلت
 فرصت شش و در ساینده رسد غلات نیز در ایام برسات براس آن مردم بسافت و در دست معتبر بود
 بنا برین وجهه موقوف بسال آینده گندهاشته امید دارد است که در اوائل بر آمدن هنگام بارش فکر بر اصل آن
 نموده عرض داشت نماید آن وقت که هر دو و تیره و در گاه از آن طرف خاطر جمع دارد و در کریمه
 غفلت نموده است و اگر بر وقت و هنگام جهازات و غزبات از سمت مو به احمد آباد تا گمانی بر سر
 بنادر آن مقهور ربانی بر سر غنیمت فراوان بدست می افتد و سترای شایسته در کنار روزگار شش
 گذر ششمی آید در باب تلکوکن عادل ثانیان از تصرف الهام موطن گیتی خدا گان نفقه و است که هر چه بنده
 در گاه بر برکت شاکر دی استوار کار آگاهان بهادل خان گفته به تفاوت بر زبان خامه اعجاز نگار رفته
 تفصیلات بطریق اجمال آنکه چون ما نرم مقدمات ترقب آینه نریت انگیز بسیار شنیده مفصل با قاعه خود
 نوشت جوابی که باور سید خلاصه آنکه بر جاده فرمان برداری ثابت قدم هستیم و از دل و جان با نمرود
 بے مرهم میزنیم اگر از پیشکش بادشاهی مبلغی معاف شود و بهر انجام نموده فوجی براسه گرفتار تلکوکن با پیکر
 بنفرت و التماس دیگر آنکه تهمانه سر دل در عهد نامه من و اهل است اقتضای مجرم بادشاهی در اینجا نیست مقرر شود
 که جمعیت من در اینجا باشد که ترمین در بیابان این مقدمات گفت که ازین گفتار تفاوت بعد از ترمین است
 تا اگر در اول آنکه فرستاد آن فوج براسه تلکوکن یا پیکر چه تعلق دارد و تلکوکن کجا و پائین کجا و اگر ملاحظه
 لشکر نظر جمعیست خود را در پائین میگذرانند تا آنکه بهر سید خدنگزاری و فرمان برداری شمول غنایات
 بادشاه بهر تهمانه تلک تهمان و مضمون است والا اینها صد برابر اینها چه می تواند کرد و التماس معافی خیر به جمله
 پیشکش براسه تصرف تلکوکن بگونه مقبول و مقبول تواند بود و اگر تلکوکن بجای پور را تو ایند تصرف شد منت
 رعایت است که از بند هاسه ده گاه کشیده باشند دیده و در فتنه آگاه شهابیه گذر ششمی شود و اگر نه
 هر چه امروز در تصرف آن مقهور است از هر که باشد تعلق بجا آید و هر چه دارد و بنیایت الهی حیرت و حیرت
 و بهر تسخیر التماس شهادت و نبول مسموع میگرد و در ضرب تهمانه سر دل بسیار بهر جا و غیره متوقع است برین

امروز باید و آنکست اندوز از اتر صبح و آخرت صبح است بر نیکه تا حال با و موافقت بود پس در صورت اتفاق
 با مخالف درگاه عالم پناه شد و بعد نامه مسلم نامه آیین رستی و راستگاری انیت که از اندیشه تپاه و فکر کینه تاه
 باز آمد و خدمت و دو و متواهی بادشاهی بتقدیم رسانند که هنوز در تدارک و تلافی باز است والا کسی که بهره
 از عقل و در اندیش دارد و میداند که مال اینچال چه خواهد بود قبله و کعبه حقیقی سلامت در بے عقلی و نادانی و اتفاق
 پنهانی عادل خان بآن مغضوب غضب یزدانی بیج شبنم نیست لیکن چون لشکر فیروزی اثر بر سر هم دیگر است
 مصلحت ندید که یکبارگی سخت گیر دیاست بگذارد لهذا ملا خرم را تا رسیدن جواب مشخص در بیجا نگذاشته
 محراب را هم و گویند بندت را که در سلک بند با س درگاه منسلک اند با سیکه از برهمنان کوکبر خود نرزد
 عادل خان فرستاده مقدمات مذکوره را الشرح و بسط خواهد گزاشت اینان نموده و مکتوبه بکجهان مسطور
 نوشته نقل آن بوالا درگاه ملک بارگاه ارسال داشته و قطب الملک عزت بان کول کنده خطی مصحوب بر همین
 معتبر با چهار قسم جواب ارات فرستاده هر چند چیز با س مذکور قابلیت پسند خاصه بادشاهی ندارد
 اما چون لائق بخشش و بخشایش است شتاب ارسال والا بارگاه خواهد نمود و در امثله جلیله بنام مختار خان
 و اسمعیل خان بر طبق التماس بنده باعث سرزازی گردید و مقرر شدن اختیار و دراهم جمیع معاملات سپاه
 فیروزی درگاه به بنده از فایت عنایت بادشاهی و حرمت بے نهایت ظن الهی است پس از
 رسیدن نائب شفیع خان و سرشته کاغذ در هر باب بنوعی که حکم شرف بشرف صدور و پیوسته حقیقت را
 بعضی مصلحت خواهد رسانید و بدانکه مامور گردد و بعل خواهد آورد و در خدمت بادشاه بنده و لاکه نیز خواهد گشت
 درین ضمن خیر استقلال کار و واسطی که بجزر و صدور این حکم والا حاصل شده مطلبه ندارد و پیوسته از درگاه
 بحسب ادعوات مسالت بنمایید که بایز و س تا یزد و شاهنشاهی اقبال نزد این مرد و نیست و نابود
 شود و جمیع معاملات این سمت حسب لمد عار و دولت خواهان صورت گیرد و بادشاه عالم سلامت چون
 فرستادن فوج شایسته بمضافات رایج گذرد و غیره که مسکن و دادا س آن مقهور است بچندین مصلحت ضروری بعد
 اولش اینکه عادل خان و آخر و دبر س العین مشاهده کنند که تمامی لشکر ظفر اثر در محاصره قلعه متعلق نیست
 و افواج نصرت التراج براس کار با س دیگر مستعد و آماده است تا نیاید در بند و قتل و تاخت و تاراج مردم
 از جبر او تفرق شوند و عیال و اطفال و زنقا س او را پناه گاهی در آن نزدیکی نمایند تا مردم و قبل اندین
 بتاخت ملک بادشاهی آمدند حالا بند با س درگاه و تعلقه او رفته تاخت میگرد و باشند و فرصت ندیدند که مردم
 با جمیع تو اند شد را بغانه بین ولایت آن مقهور که مکر نعل فرسا س حوافر قبول ظفر اثر گرد و همیشه در مد نظر
 باشد بنا بران داور و خان در راجه را س شکوه و دیگر بند با را با شش هزار سوار چیر س زیاد و بنول را جگده

میرساند که در غرض رجب روز مبارک یکشنبه بود و عظمت آمده والا منشور لامع النور منوره خاتم خاص
 پیرضا خواص که جان وجودیت اقتباس خدا سے ہر حرف نورانی لباس باد با خلعت خاصه زمستان مملکت
 بطراز نوازش خسروانی سر و ہوش ارادت تانہ و برو دوش عقیدت کرامت بے اندازہ انداخت
 و چین غلامی بزمین نیایش خداوند ہر افر و خفت دوم شہر مذکور از آب نریدہ عبور نمودہ کوچ بر کوچ خانم
 مطلب است دینی ضرور راضی بتوقف نیست انشا اللہ تعالیٰ از دریافت ملازمت یادداشت ہزار و ہ
 جان و جہانمان تر یادہ بر شہر روز نظام کردہ موافق حکم قدس اول بیرون رسیدہ بعد از ان نظر ترقیہ
 زمین ہر ہر زمین ہر چہ لعل آرد و عہد داشت خواہد نمود آبادانی و زراعت از شہر کردہ سراسر نوشیری
 تا ماندہ بسیار خوب است و پیر تہیہ الیست کہ ہمہ نواح سرسبز توان گفت بادشاہ عالم قبلہ گاہ بنی آدم
 سلامت نخستین مقدمہ ہند پادشاہ با عشت بر تقدیم آداب تسلیات استر شاہ کردہ پیر اندیشہ نیک اگر برون
 خدمت پیشہ صادر شدہ دانہ برگشت ارشاد و مرشد و یاد می طالبان است شش ہزار کس کا پیش از قوم
 بنزدیک سوار سوار دیگر ہند وستان در پیش آن کو تہ اندیش نشان میدہند بعد از رسیدن آنجا ہر چہ
 تحقیق رسد با فعل برادر بجان را سحر گاہ کہ تہ بر سر قدش حضرت کرد و بر حکم مقدس آگاہ کرد و امید اگر
 برادرش کار سے توانست از پیش ہمہ بہتر والا باب اول تمام خواہد نمود یاد حکم اشرف شرف ہند
 باید کہ ہر وقت فرستہ بندہ لطلب او برسد بلا توقف خود را نزد دی رساند ایضا میرساند کہ والا
 منشور لامع السطور ساطع النور سے کہ ناصیہ والا سے آن بقدسی تحریق و سی تسلیم و خستاش
 نگارش پذیر صفحہ اقبال تقدیر پیر و مرشد میدان ارادت نشان بود سایہ و در و در قہر و دل و نزول
 صعد و بر سر قد دی انداخت و فرق عقیدت بفرقدان و خا خشت برافراخت از ر و سے غلام نوادی
 و لواختہ پروری حکم جهان مطاع شرف ارتقا یافتہ کہ بر تہمیدگی تہمید ادا عطا و تمام است در ہر باب
 ناک اندیشی نمودہ در انچہ استیضائی آن مقصود بدانند در محل آرد بادشاہ مرشدان و مرشد بادشاہان سلامت
 ندوی نیز غلام تصدق خواہ والا در گاہ عالم پناہ است و وجود و بوجہش منوطا و مرید را بعبادت
 و نوازش بادشاہ قبلہ گاہ در ہر چہ تہمیدگی تہمید گیران تحیر نیک بر آید و درست بر غنہ ظہور آید انبش
 تعلیم و ارشاد استاد کار آگہان خواہد بود و در شب در در یک خطہ از شغل خدمت کہ بدان مامور است
 فرصت و آرام نہار و امید کہ بعنایت فتاح واجب الوجود و اعانت اقبال خلیفہ حضرت معین و در و در و
 مستاصل بیکہ نیست و نابود کرد و زمین یار سب العالمین و در جواب فریاد میرساند کہ ولایت و چارم
 و قیعدہ بود و ذکر است آمد والا منشور نورانی سطور تقدیس از اشقہ الہام تا اندیشی لوح تحقیق و نظام فہام

بادشاهی مفتخر و بسیار گرامی و در و ان بنده جانفشانی و با حسنه تحریک تمامه مرحمت نشان که منظر اسرار
 سفیدی و سیاهی و سطوح انوار فیوضات بدانی است باد و تا شمه از شکر عنایات بیخایات شاهنشاهی بزرگان
 قد و یتیم بجای آورد و از اسرار سپاس تقدسات افزون از قیاس عرق نیانه بزمین و چشم غنچه بر زمین
 در و آنچه از خوبی در آمد دل در ملک غنیمت بزرگان قلم اعجاز رقم رفته آن همه از به نفاست و کار فرماست
 فضل خدا و اقبال خداوندین و دنیا سلامت که خوبی آغاز امور جمهوری را از شکر نگاری و دست و در حسن
 سر انجام جمهوری و دست بای امید واری و در و ان نشان پنج توپ از بارگاه خلافت باین سرعت آن
 حمایت و محبت بندگان حضرت قدر و قدرت است صفت شکفتن در سر بر لای را به به رافتن توپها
 ریخته و حسین توپ به بر که در قلعه و ولایت آباد بود و حسب حکم اشرف اسلحه جدا که تمام و در و در اصل
 خان مذکور در سر انجام باین اسباق تا حال دقیقه از وقایع و در و انی در کار بادشاهی و فرودگاه نشسته
 بجای که او دیگر هر که می بود و سر انجام امور باین طریق نمی توانست بود و اگر حکم قضایان درین باب بود
 شرف صد و ریاید که قد و بی چنین عرض داشت نموده بود و در و انی در کار به انین سرگرم خواهد بود و در بارگاه
 سلطانین بهفت تعلیم سلامت تاکید انوار اطهر و در و انی قلعه بود و در و انی قلعه کعبه کشتایش بهر شرف
 و مفتاح فتح این حصن استوار است لیکن این غلام در و انی که این کار و در و انی متبانی و شمع باین نحو ای دارد
 و با وجودی که تمام و این قلعه در ایام چغانی برسات که هنگام تحلیل است واقع شده و کاریکه درین
 طور چایا با امکان نداشت از عنایت الهی و اقبال بادشاهی در و انی با صورت گرفته تا سحر آن روزی
 بسال بر ابر میداند بهر چه روز شده و همیشه و در و انی شایستگی معروف میداند و خاطر اشرف من کل الوجوه
 جمع باشد که فتح این قلعه بنایت بر بانی و نیروی آسمانی و اقبال حضرت خاقانی ندر و صورت میگردد
 ایضا بادشاه بادشاهان سلامت و در جواب تقدس قدوسی حکم تقدس شرف نفاذ یافته که باید و است و
 اقبال در عین برنگال قاضی قلعه آباد و کیان مفتوح گردانیده ایم و نیز در هر وقت آنچه لازم سر انجام کار
 باشد از قوه بفعل خواهد آمد و مردم را معطل و بیگانه نخواهد گذاشت کار ما است که از ذات اقدس شخص
 تقدس آمده و کار ما است اقبال روز افزون که هر یک از ان در عالمگیری و جهانگیری باین حد فانی
 لغت ظهور در چشم روزگار و در گوش گردون شنیده فهم و ادراک بنده ما است آن کس تواند رسید بهر غلام
 که در شاگردی کمترین و ناقص ترین است اگر بر طبق هدایت و ارشاد مستاد حقیقی مصدر کار ما است
 تواند شد کمال خود در آن میداند و انکه خود را در مردم را بیکار و معطل گذارد و امکان ندارد و در موسم
 برسات این دیار که آب است خود را در سیلاب با ما است بنام و نشان حکم در ما است بیکار این بهم

میرسانند تا بجایه و شوار گزیده چه رسد و مرد و مرد وین ممکن نه مردم را براسه غلغله آسانی ارتفاع بامید و بیم و لطف
و محنت بادشاهی را بگره اسه خدمت ساقی و خاچه شش قلعه نموده که اگر این همه تاکید درین قسم بارش نمی شد بلکه هر یک
از آنها قتل یک یک ماه میا است تصرف در آمده و دیگر تاکید بر تاکید میکنند و همیشه از سر و در دگر حقیقی اینچ
میخواهد همین است که این ذره اختصار موافق عرضی اشرف اندیس مصدر خدمت گردانده ایضا میسرماند که فرمان
عالیشان ظفر عنوان که بفرستد و غیر ذریه و قلع نصرت و بهر قدری شمشیر و ظل و در و افکند و به بشارت
فتح و نصرت کوش عالم و عالیشان را شاه راه توانا و بخت و بهر و در گردانید حصول چنین فتح عظیم که عنوانه محالست
تو حیات روزگار را سر او را است و از شتای کمر است و اقبال و با شرف عظمت و جلال خدیو افسر خلافت آتی خدایگان
سریر نیابت ایزدی تواند بود و شک و سپاس آن از اقتدار شایسته افزون است بهر چند قدوسی و قطع مسانست
و مسارعت به نور دی مقصود شده لیکن چون درین روزگاه حاضر نشد بنیابت بفضل و شرمنده است مگر بعد ازین
مصدر خدمت که در و که از خلعت برآید نه نصرت را یات جهان کشا سبب بهر سبب دارالخلافت اکبر آباد تو همین شایسته بود
منظور و منظور و نامدار تبعات آن اداره دشت ادب و مبارک و شمشیر و فرج است این خانه را دوست و ششم
ربیع الثانی زمین بوس فرگانی روشن پیشانی نهاد که دید و در اظهار مقدمه جنگ میرساند که هزاران
شکر و زور و ان سپاس ایزدی عنایت و شایسته ای اقبال که روزی بر و زوالش بیجا پوریان شبه سگال و قطب الملک
خسار و خذلان مال بر طبق اراده اولیا سبب دولت ابد اتصال دست میدهد و ترنزل و توایم همیشه
این پریشان روزگار می افتد و سلسله هستی این چهار آلودگان خاکستان نیستی گشته پیوسته میشوند
از انچه منتقل و مجروح گشتن و کثیر از تقابلهای مبارک و در بند و پاکیزم و یقیده راه بینا موسی سپردن مخالف قیل
پیاپی پس گر اسه فرار پس از پاسه دادن اسپان و تران و زره و بکتر با و پاکلی پاسه ناسر واران
نیر و فرگار و چینه پاسه بسیار که مفصلش در افراد و قلع بعرض رسیده باشد و در و در و نام و در و
شفقت آمد و گرامی نامه عطف و التیام که بجهت یک خانه شکست نام و تشریح قلم عین از قلم مقصد و بدین احکام
تقاضای نظام تدبیر نظام بود و روح سعادت در کالید ارادت افزون و اصداف فیض عنایت پیر و مرشد آموزگار
در حق ذره بے اقتدار و نگار شش اخبار ایران دیار و دیگر اسر و قدوسی الهی و مولف بر ملاکت آداب خداتشاس
و خداوندگار گردانید اعتقاد قدوسی برین معنی که بنده اند بنده پاسه و رگاب براسه بنیبه آن نامه میا و اندیشه
تنباه کافی ست رسوخ تمام دارد و الحال که ریات جاه و جلال و دار السلطنت لاهور و بلوچه اقبال فرموده و مردم
قد ترش و بود و تهنش معلوم است که چه خواهد بود بنده از کم طالعی خود چه نویسد که رو سبب هیچ عرض ندارد و با وجود آن
جرات بنده القاس می نماید که جهان مصدر دولت و اقبال که فی الحقیقه دور دار السلطنت ابد مدت است بفرمود

را چنانکه در غیره بطریق انسب و الیقینی می فرموده اند و آنرا در جمیع اشکانا در بنای نظریه امتثال حکم واجب الاتباع
 هر چه بعمل ناقص در آمده بعضی می سازند که تا تخریب یک او متعلق بسبب عشق است یا یک عشق متعلق به عشق و عشق متعلق به عشق
 و بعضی را چنانچه پیشتر تعیین فرموده و قصه بخاطر و کیفیت همانست و نشانست قلعه را چنانکه بعضی از قدسیان اظهار کرده اند
 که تا پیش از آن بر شرفات کوه رفیع واقع شده و هنگام محاصره اش زیاده بر پیش او نیست و در ایام برسات
 از چرخ کی بارش و تیرگی هوا اقامت لشکر در حوالی آن مقصود و مصلحتی است چنانچه در پیش و اتفاق قطب الملک
 به بیجا پور طلب سیر و پی اینها برین وجهه اند و هرگاه طرف ایشان باشد در آنجا در آنجا نیست و این نشان عشق را نشان
 تمامی ضلالت کیشان مقرون به صلاح و دولت است و این نشان عشق را که اگر بر بهر بی مصلحت و امید عشق است و نشان
 دل ازین که همواره و سنگ را کشیده و رانی بر فرماندهی او لیاقت دولت شود و بهترین شقوق است و عشق دیگر
 آنکه از آنکه در کوه پندار و درگاه از و چشم می بیند که در میان اش تا که به تخیل و دخل نیست اگر از و در آن
 در یک در تنه خرابه فصد یا اصلاح کار است که او را با بستی نگاه باید داشت که اگر از آن و امید نشوند و در چرخ
 بجای دیگر که در دیگر بدل غایت و از آن در حق و بر شرف است امید داری و در گمانی که اگر از او و از او
 تا به از زاده اش را که در اینجا است با خود و عشق نگردد و از آنکه در آنجا است هر دو کار آمدن و فکر فراع
 به پند و حکم شدنی و تقدیر و بر وقت و جای و بین باب تعبیر خواهد کرد و بهر چه در تفسیر و روشن و هر چه است
 که در زمانه که بنده و در این حال سیر و تعبیر داشت که تخریب تمامی قلاع او را بهر عت صورت پذیر میرسد است
 چگونه میگفتند مجری کشایش بست قلعه بهر پاسی و چشمه قلعه امری ترکیب و در آن هنگام نیز بهر صورت پیش آمده
 زیرا که اگر بقول در راه و از خود و غایب و به عادل خان شرف میگردید اگر پس از آنکه دیگر بهر که بهر و سید و
 خود و عشق است و عشق است و عشق است و عشق است و عشق است و عشق است و عشق است و عشق است و عشق است
 میگفتند از اصلاح و دولت در آن دیگر کسی از فرج بیجا پور و از و قلعه چندان و در آنجا است چنانکه از آن قلعه
 و است یکبارگی است و ملک متعلق با اتفاق بیجا پور و آن هرگاه بیجا پور و عرف او لیاقت دولت قاهره و آید
 ملک از میان بر خیزد و نظریه برین کنکاش و نشانست و چنان که گفته اند که او را بارگاه شکست و جاده رسانند الحال
 فکر بر کار از اختیار خود و برین نیست مطلب ازین تعبیر است که غلامان و خانه را و آن پشت و پشت
 که از خاکساری و وفاداری محسوس و انباشت نفس خود اند و قریه آن و قاتی دولت خواهی باد شاهی غیر مرغی که از
 چنانچه آن داناس و فزادگار که خلعت فرار است و نیابت این سلطنت از بنیاد هم بطریق ارادت و هم از و
 است و او و بر در اند و بر حقیقت درستی اخلاق و غلامان مورد و فی حاصل این غلامان که از خاک بر داشته
 گیتی و خاوند گویان خود از همه جدا است و یکو طالع مندا حاصل آنکه جان و مال و قوم و قبیله و داسه کایا و شاهی

عز و وصول پذیرفت و التماس خاطر و از تباح باطن اشکاف گشت آنچه از روح دم و ثبوت قدم بر جاده فرمان بر داشت
والا در گاه سلاطین سجده گاه که دوران برادره وفاق نگردد و گردون طریق خلافت موافقتش نپذیرد و مرقوم بود
در کتب سمارت قدوه و حرمان عقیدت ششم ما خرم مکتوم بابر از و اطلاع در آمد نتیجه خبر و مواب انتحاج و تکرار و اطلاع
انتحاج که سجد و حال و بهر دو حال عقلا و عقلا باز بسته است همین بود که بر بان قلمه قلم زبان گزاش و نگارش
پذیرفته اند و سکه تو فیق رفیق با و کمال بحال پیوند گیر و در سر رشته قلم و کلام کلام پذیرد و پاسخ از تکرار و تکرار
صدق تا پیشرفت پناه نجات و دستگاه محمد ابراهیم و قد و اشباه گویند بخت که از بند پاس و الا در گاه
اند و معتقد و تا به دست ملازم خود و قلم و قلم خود است بشع رضا و صفا فرایند و در تشریف ارکان وفاق و تمیز
بنیان اتفاق که بندگی یکس در گاه و پرستندگی یکس پیرو باد شاه باعث قوی بر نمی خیزد است بهر قدر می و
توجه بکار خواهند بر داین طرف نیز هر اسم و احاطات آن بوجه حسن صورت ظاهر خواهد گرفت ایضا تا به تکرار
ثوابت و بسیار چهره کشا سکه انواع صورت و اشکال در عرقه امکان و صورت پیرایه اصناف مولود و عالم
کون و مکان سست که یک دولت و اقبال نقاد و خاندان جاه و جلال عده اما به عظام سلاطین عالم کرام که هر
در عزت و کام گاه می اختر برج سعادت و بختیاری بر کن سلطنت العظمی محمد الهامه الکبریه فی القدر
منبع المکان راجع را به پاس زمان نظام الامارت و الایالت و الشوکت و العظمت و الاجلال و الزمان را به جوی
وام اقبال و نه بدین حاله بر افق سعادت و کاهرانی لایع و تا به بند باد بعد از ابراهیم دعوات و انیات صورت
سعادت و بلاغ تحیات را کلمات خالصت آیات کشف ضمیمه خورشید تنویر میگردد و اندک از استماع خبر خیریت
اثر سعادت مشهور و در و موکب مسعود و قد و همینت مقرون خلاصه برین سکون قرین سعادت و اقبال بود
افزون باین حدیث مبارک که در چندان بشارت و شادمانی رسانیده که زبان بیان را قدرت نگارش شمه آن
تواند بود و باز زبان قلم اظهار و انکشاف سطره از آن تواند نمود و اگر الله که آنچه تمنا سده دل سعادت
متصل بود و حصول در آمد خوشش و آرزو که در تکرار کنون خاطر اخلاص تاثر بود و ظهور و ظهور و پیوست و ملت
است که این تحب می را که سیکه از حیران خاص و فدویان با اخلاص در گاه سلاطین سجده گاه است
که بختان و عقیدت مندان خود دانسته از فیض تو جهات خاطر شریف محروم و لب بهر نثار ندید چون مطلب
انهار با اخلاص و یکجندی بود با اظهار مافی العین و تقصیر کرده الهام بنمود و در راه و راه وین زلال خست و آوان
شکفته و زکار بهر دست سلطنت افزون در شاهنشاهی گیسوان خدیو ظل الهی نازان و عالم و علیان زبان
حال و سان حال سپاس عنایت گوناگون گویانست نامه نامی و تکریم ساجی گاشته نشیان عطار و قلم و در دست
و انشوران اسطوره شیم ست و وصول یافت و انشراح طبیعت و عزیز است آورده و کما بخت وفاق را صفا

و دیگر بخشید آنچه از اخلاص و درست و عقیدت راجع بکثران سده سینه و قبه علییه پندگان حضرت سلیمان
 گفت عدل پروردگار است و فرمان فرماست بجز و بر باد نشاید وین پناه و شاهنشاهی آگاه که اوقات پادگان
 و او را و نیکان و معروف و عاصی بقای دولت و روز افزون جان فدای نام اقدس و اسم باریان
 باد و اودت و دولت و خوار و در انتقال او باد و شاه و اتحاد و اثن باین خبر خواجه عقیدت نشان در گاه
 مرقوم فرموده بود و بنیان عرفقت و داد و نیت و عیت و اعتقاد و خلافت ازل بنیاد و ابر و عباد
 استقامت گرفت و مشام بعیدت با مشام شام شام حسن نیت و اودت و نازکی تمام پذیرفت حقیقت غایت و
 رافت و مهر و نانی و نوازش و حرمت و قدر و انی حضرت خاتمی گیسوان بخش گیتی خرد ملکستان کشف و کشا
 طراز نده سوره جهان بانی نسیان نده اکلیل کاه رانی قبل ازین بعهده هر کار با گفته شد که بآن طلب فلک
 اقیست به لایحه اصل سخن نیست که خاطر شریف ازین طرف مجمع و وجه جمع دارند به پنهان قلب و تسکین باین
 نقش عقیدت و اخلاص بر صفحه ضمیر الطاف پذیر بزرگانند یقین که موافق انچه برضا و صاحب و فکر معاند را
 و عقل و دور اندیش اقتضا نماید بهر هیچ دولت خواهی با قیام نموده و از سبب خلاف فری شاهنشاهی
 بر کنار بود و وثیقه از دقات رضا جوئی نامرعی نخواهد گذاشت ایضا بنده خیر از در پیش
 ملک مسالک عبودیت و عقیدت ذاتی او ویراج رستم خانی رواج بندگی و اعتقاد و بجا آورده و در
 اسامی و حاشیه نشینان بساط بر سر نشاند و راه یافتگان محفل سراپا انبساط میرساند که دعا
 و تقیاس ایام و دولت و استوار و اعلام جاه و شرف خدا و تدان و دولت و اقبال که تقیاس
 نه با مانع محراب اختیار از چشمه سار فیض نشان شاداب مقصود و پیشوند بنده بند با ایام
 از قبیل فراموشی عبادات است مقصود بند که از دیرین مدت حلقه بندگی در گوش عقیدت نبوش
 داشته باشد بزرگوار در اسم و عاقله سبب و نهی مقصود خواهد شد صاحب و قبله سلامت هرگز
 رستم خانی است از انصاف و عنایت خداوندی بهره مند شده است که از سر بندگی داده و بیشتر مستحق
 است و نیز از احاطه امید و ادبی بیرون نمی تواند شد حقیقت بنده را خود سنگت را به نشانی که از او
 علاج در طاعت و خدمت و راه بر سر است و تقیاس سحر و شرف و شسته باشد کثیرین بهر حال که باشد از صاحب
 است و خود را از فیض پذیران مالک و الایمید اند ایضا ازین عبودیت بلب ادب بوسیده و پاس
 ادب و در امن عقیدت کشیده و در راه و برضی است و گاه در دولت همیشه بهار و متکفان بارگاه
 اقبال با دایره میرساند که چه چهره ان و چه چهره ای آستان قبل و کعبه منوی با دیده و دل زار و نزار
 و طبع صفاقت نموده ششم بهار و طاعت رسیدن طمان را در یافت و با اتفاق شکر و سپاس اگر ام و صانع

نکته

خداوند خداگان بقدر و مقدار در زبان حال و لسان مقال تقدیم نمایند میزبان ایشان ملا دوست نمود و سنگ
استان قبله راستان دانسته مهربانی فرمودند و مدتی که در اینجا بنظر در آمده با وجود جادوت و جمعیت مکهوس که
روز افزون است از تشریف آوردن محمد کابل و خبر وزارت کل که معطل ساعت مانده بود و روزی که
مضطرب و هراسان بودند تا آنکه از پیرو که غیب نداشتی جمع الله قویه در دادند و آن روز سه دیرینه اش
در طبایع خلقت جلوه گر ساختند زیاده دولت و اقبال با دلائی که چین دولت و کاهراخی و گلشن بخت و فداکاری
نواب فرزند خطاب چشمه القاسم و دارم که دوران سپه سالار عساکر بود و امانت بزم پیرایه و امانت
رزم آرا سه عالی سطوت ملا و الفقراء و المساکین استقله را باز بیکمین مهربان قدر و امان همیشه سرسبز و شاداب
با وجود از ترسین که گشتی نخواست و دولت و اقبال و ریاضین و صداقت و صفای بدست یاری کفایت سخن که پیوسته
در چین پیرایه و حدیقه آرا سه و عا سه دولت آن بهار مکرمت و جلالت رشک افزای فرودس
بهین غیبت بخش نگارخانه چین است کاشوف را سه ندرین و مشهور و فخر خلعت گزین میگردد که اگر چه
باهل نموده و از قلعه را در بهارستان معنی هیچ نوا سه تانده ترانه داستان شوق دریافت محفل گرامی
و انجمن سامی نیست لیکن از اینجا که کوب با نگاه سلطان کل زبان هرزه و راستی و سیار گوی اوسته
دار و بنام خاموشی گزیده نبربان بنربان و داستان پیرایه و عا سه و شتا سه نواب مهربان ست
امید که سالها سه بسیار کاهران و کام بخش چار بالش دولت و اقبال باشند و گاه تا بهیچ خلاف گذشته اگر یاد
این دعا گو سه و روحانی شریف که تاثیر عبور سه یافته بعلوفت نامجات شریفه محفوظ و مسرور و مسکینه باشند
از کمال فیر اندیش نواندی و دعا گو پرو بی نواب چه عجیب و چه مشکل سه لطف از تو و بوز رشک نور از
خبر رشید و رسمیت قدیم و عا سه و دوستی است و قبل ازین با عفا و اللاف گرامی شجاعت شعراء
روان خدمت سامی ساخته از حاشی مطلع نیست که در سعادت ملازمت است یا نه چون آدم و ملا نیست
اینهمه بر آتش نموده شده زیاده چه التماس نماید سه نه تنها عشق از دیدار خیره و بسا کین دولت از
گفتار خیره و از استماع فحوی و مردی و مردت و ابلت شما که با سخن منجی و مراتب دانی فرایم آمده ظاهر
دوستی دولت سه اختیار انبساط حاصل نموده نادر العصر شماست مستوجب توجه و شایان رعایت است
ولایت محبت و محاسن سیدان دارد و در هر محفل ذکر خوبیهما سه دانی ایشان بر زبان داشت
یقین که در یاس غمت و اشغاف امور لازم لا تمام او در این نحو هستند داشت و قدر دانی و مهربانی خود
را بر دوستان تلامذی خواهند ساخت اگر حق قریب جوار را منظور داشته و سر شکر و شکر و شکر و شکر
دارند و با اعلام اختیار فرستاده آثار شما و مسرور و میگردانید و باشند باعث از دیار و دیار و دیار و دیار

ایضا کشف خمیر محبت تو بر گردانیده می آید که امارت و ایالت پناه داد و خان هم از نوینیان فیض مکان
 دولت نشان اند و هم باین دوستی کامل دارند نظر بر این معنی که دوست دوست غالب خود
 میباشد حق محبت ایشان بر آن قدوه اتحاد کیشان نیز ثابت و تحقیق است در نیمه اخیرین ظاهر شد
 که داوود گرانام جاسکست که از مسجد ثابت ایشان در اینجا است و کشتی نیز درین ممبر جاری است
 کسان آن امارت پناه بر اسم حصول خراج میشوند و قوی این معنی از طریق خدمت و قوت بعید میباشد
 در سالها و قریبها چنین اتفاقی دست میدهد که این قسم مردم گرامی شیم با باندک ساوک آدمیانه را نمی
 کرده شود چون قبول می توان کرد که صد و این طریق با اطلاع شریف باشد اما اگر از معامله ناخوشی
 کسان مذکور باشد منع فرمایند و من بعد در تلافی و تدارک کوشیده چنانچه داند و میگوید و باشد که نتیجه
 نگارش بنویسد عرض شد داشت میرساند که دو نیز فور یعنی دو منشور لامع السلطه از مطاع محرمت بادشاهی
 بر ساعت عقیدت ذره بمقدار طالع شد جان و روان فدایان فدای کوه حاکم مقدس که ظاهر آنرا سقیدی
 و نیای بی و پرده کشا سستار حقایق که فی و آلی است با در وصول تفقد شمول آن دو جز گردن در باب
 ارادت و و بهر یک باز و سستار سعادت مدرک بمفاخرت ابد و محرز مباحات سرمد آمد نخستین تسلیمات
 تنفیت فتح شرقی ملک بجا آورد و ثانیاً از سوانح این لیساق بعرض میرساند که آنچه از احوال کثیر الاقتدال
 بله شکوه شمر آن مال بیع بندها سستار حقایق پذیرفته در آنکه کجاست رسیده است که آواز صولت آلی آلی عساکر گرامی
 بحال تباه طالع سیاه در هیچ جا استقامت پذیرفته در آنکه کجاست رسیده است که آواز صولت آلی آلی عساکر گرامی
 آن شد که مگر به ستیاری او و تفسیری تواند میرساند از آنجا افواج نصرت امواج پاشنه کوه رسیده است
 مذکور از روست مال اندیشی راضی این معنی نشده او را از تعلقه خود بدر آورد و میگوید که از آن است یا محدود
 گذشته بجانب سنده و گنار سستار حقایق او بار و ناکامی است بندها سستار حقایق او بار و ناکامی است بندها
 چند اندامید و راست که بنایت این روی و اقبال با و شاهی آن منکوب مقهور با سوره سوره غضب بادشاهی
 کرد و ایضا میرساند که فرمان عالیشان عنایت عنوان گاشته قلم اقبال منوره بنوک خامه انور با خلعت
 خاصه که از روست سنده پیر و پیر و ده نوانه می شرف صد و پیرفته بود پیرفته بود و و دانان
 سرخ و اغزان و فرقی غرض و اعیان از خضیض انکسار با وج سپهر و از برافزشت چنین سر بلند می برافزشت
 و سوره سعادت در انداخت آنچه از رسیدن لشکر بنگال و رنارس و نهضت ریاست جهانکشاسه و الویه
 ظلمت فریاسه بصوبه آباد و طلب این خانه را و فدویت نهاد و لاله درگاه آسمان جاده برینج رفته بود
 تسلیمات القیاد و ادب حسن اعتقاد بجا آورد و از نیکه در لیساق ظفر بر اقیانین خانه زار و طلب حضور

سر اسیر شده فی الحقیقت بنیادینی است بنیادیت و هر چه بیه نهایت انواع سرفروزی و اصناف دل نوازی
 حاصل نمود و امیدوار است که تعاقب این غرض داشت با جمیعت خوبه خود را بسیار گاه عظمت و جاد برساند اگر چه
 از حریف و تر و متواتر یعنی از سپاهان سپاه لاف و فوااید و لیکن امید آن دارد که بنیادیت الکی و اغاضت و
 حرمت بادشاهی جمیعت خوبه بیارد و دیگر که از روسی خانه زانو نوازی خبر واقع بیکم قوم خائمه الهام نگار
 گشته بود که مصف فکین خان پیش رو و پیشکوه گرفته و سید میر و ولی خان و دیگر بندها که بنیادیت و رانده
 از اینجا که اقبال خائفه سال در کار کشا و ظاهر آنکه و لغزش پیرا که است و بندها که که بندها که
 مامورند کار طلب و درست اعتقاد و نظیر که دستگیر شده باشند زاده ازین جوأت و جبارت حداد
 ندیده بدعای استیفا که ایام سلطنت ازل بنیاد و استیفا که اعلام خلافت ابد طراز ختم نمود و آفتاب نصرت
 و فیروزی از مطلع ایندو سکه تا ابد الا با تو تابان باد ایضا میسر اند که شکر کاری اقبال عدوئی بادشاهی
 بالاتر و بالاتر از انست که انکار و عقول را دران راه باشند یا او بام و انهام بران که آگاه تواند شد
 شده اند که با عجز عظمت و که است گیمان خدیو پیشکوه با سپهر و متعلقانش در قید اساری در آمد حصول
 این مطلب بلند بر اولیا که دولت و خلافت مبارک و خسته و فرخ و خنده باو حقیقت جمیده شده
 بیک فرس ششافتن عسکر نظیر اثر باوجود زبونی افراس سپاه و شدت تاب آفتاب و تقنین بهواس
 آن دیار و دیگر به واسطه و تاسی که در حال بنده درگاه گردیده از غرض داشت عمده الملک بهان
 بعضی مقتدر بر سر صحنه پنجم تا همای که مستعدان شقیق نویسن این دو دیست از سوزش و مانع
 و تیر خونی است از دل پرده آغ که بخوری از هر دو فنی سرشته و تیراری از جوشش گرم خونی با خسته
 اگر چه باد مانع اهل نسبه آغ ناساز ترازد و و چراغ است و در نظار باب سوز آلوده ترازو فکین سوز
 لیکن در سوزم گرم فویان بدل آتش که مشام شان از زکام سرد هر سه بهر است اگر خوشک را آتش
 غیرت نه و مشک تر را تاب بخت و بهند بر جاست پیش ازین این اند و لیکن کانه خون غم فرو خورده
 و از و سوز از درون پر خون بیرون نیامردی که مباد و انارش جان فرانش من خاطر جز ندین
 خراشد و چو غباری من با عشت دل آزاری ایشان باشند اکنون که سیلاب اندوه از سرگذشت و کشتی
 سیلاب تباهی گشت بهما چاه بر خن از سرگذشت تراوش پذیر گشت به ابد به یاس غم افتادیم و
 آهی بر رخاست و خوش فرو و رفیقیم و دست آشنای بر رخاست به هر چه خشک آشنایان چرب
 گفتار و بسیار که بان کم کرد که افکار و آثار دلیری شانرا نشاناب پندارند و پیغام غم فرجام
 ایشان را انسا و خواب شمارند و انهم که بر در دانه من سر سر که گذرند و از آن آه تهاقی بهر سوزند لیکن

[illegible]

تشیخت از آنجا بخدمت امارت و ریاست پناه مجبان امید گاه رسید و بعد از ملازمت آنچه لازم آمد در آنجا وادام شش ماهی
بود و در اول آن زمان بنیاب نمود و اینچنین بعد از آن بکلی خود را به کارم کرد و متعارف حال خوشحال بیک رطلید
آنچه در دستم بود با هر چه در حواله خادم نموده بودند با همکارش که در دست داشت تقویض بشماره ای نمود و در شب
افراغ خاطر نمود و چون روز شد ثانیاً به ملازمت امارت پناه بشتافت و در آن روز از اول ایشان
در بان تریافت و بچنین توجیه خاطر ایشان در باره خود یو باقیو ما در ترقی و تقاضا عصب میدادند آنکه تقیر نیز از جمله
محققان و شکر گویان گردید و آنکه که اخلاص و عقیدت از این جانب و تفقه و شجاعت از این جانب بر سر کمال است
آنچه در وقت و در اع از ملکات رفیع و صفات سیند و اخلاق ستوده را و صفات محموده این سید بزرگوار به شرح
عالمه تقدیر بر زبان الهام بیان خدایگان جاری و ساری شد و بهر بیان واقع و مطابق نفس الامر بود و
اکثر اوقات در اغلب احوال به شکر عباد و ذکر خاص و در این خدمت ایشان اشتغال دارند و در حفظ مراتب
دینی و رعایت مقتضات یاری و پاس حقوق ایشان و آئین و دستداری ذات برگزیده صفات یاری و
پاس حقوق ایشان و آئین و دستداری ذات برگزیده صفات این بزرگوار دستور التحمل می توان گفت
آنکه که این خیر از پیش و فاکتیش بهجیت خاطر نشسته و غلامه اوقات با در دعا گوی شهادت ایشان بصرف و دارد
زیاده چه برگذار و در شکر کمالیت فراموشی سزایم نوشتم و جوابی نفرستی و اینهم که جوابی ننویسند
جواب شد و نمیدانند که در برابر غلامان آن خود و معارفان که خلاصان از جمله یارهای سابق و حاضر ایشان است
در مقام شکر و شکایت دارند چه راه در آید و چه بکفایت زبان بحرف کشاید هرگاه این فکر داشتند که آنست
باستغنا سه سر کنند باریستی در ابتدا سه اینهمه تقاضات در کار و در و مندان کرد و الحال که بیکست باشد
تعداد و تفرقه شده است یکبارگی تغییر سلوک راضی نمی شود بدو سینه های قسم میدهم که من بعد بحال و بقیه
صمیمی به این بر دخت اینفرموده باشد و شجاعت خود که دولت الهی بیعت فقره می
نمیپذیرد شده باشد بر سر ترقیات به ثبات و نبوی نه نیست بجا آورده و خود را به بیعت انشی منسوب
ساختن نیست لیکن با وجود آن دولت خدا و اگر به سبب سستی و تراش و بست دیگر فراموشی و نظر به باب و احادیث
کمال مبارک و گفتن معیوب نخواهد بود و خلاصان مزاج بدان یقین می بینند که آن ملکات را از جنس خطر است و کجاست
اوقات و احتساب آنفاس پیش نهاد و همیشه است احتساب نفوس و حساب چندان قدر منزلت ندارد و
لیکن ابواب غیر که کلید فتح آن بدون التفهام ترقی صورتی ناپدید باشد بعد برین معنی مولوی معنی میفرماید
ساده آن خود و دیگر و دهم نو بخدا و دین خود و دیگر و دلیلی نیست و چه راه را امید که قبولی خدمت بادشاهی است
قبول بارگاه آبی و باعث عزت و کاهی و وسیله کسب سعادت باشد تا توفیق می یابد و در تفرقه است و در دل شکونم

باز در فضائل صفت و بارنامه افاضل و بهجت و شادمانی خواسته می شود و باین نهایت بینهایت که به اندازه
 آفرینش را که روزگار و نفسیان بر نام او کشیده و خطاب کریم که الفاظ و گریه و حرف سحر آمیز چون انجیلات در
 حکامات بر او پرده نشین است یا فرموده این بی استعداده نشین و پیش را که عنکبوت حرمان بر کام او ننهد
 یکتاب قوی که معانی از چمن و مضامین و پندیر آن چون نگار هر صفت کرده و در قناع مشکین نقاب گزین است
 و شادمانی و شادمانی با آسمان بر او فروخت و غم خانه او را از غمها سه نو و کین را بر او دخت و کارم خلایق در کار سازی
 و احسان پر داری چنین باشد و مفاخر او صاف و در بنده پروری و پر داری و نوازی همین صاحب سواد را
 خداوندان و اناس این بی و سنگاه صورت و معنی و در خور و خطیر نگارش و قانع این دولت ابدی و کمال
 و در حالت پر لیاقت این که تا به بهت ناقص نیست یا ندانده شان کیست تسوید احوال این سلطنت قیاس
 نه در تعلق باستانی که منشأ از آسانی این کار و شوا است استقامت و در قیاس نه در قیاس و درایت
 که نگار و الا آثار است باین معنی فصوص و در توانائی پیری و پیری عمر گزیر و پاز سر منزل سیر که عمرت
 و حاقه است و در حلقه پیش رفته پیدا است که شمع بیام رسیده چه قدر خانه بر او فروزد و اوقات بشام
 کشیده و چگونه سرفراز و اما به تنو مندی از آن دل خوشم به بناله می ندانستند عالم کفون متناهی که هستی
 که نال و در وقت تن که همراه نیمه است بجا رسیده که حواس ده گانه که کار گذاران این کاخ نیست
 بیاید اندر نزد یک شده که درست از اشتغال و پیش باز کشنده چه جهان من چه یک باشد شکست کف
 چه چشم چه سیکه خیمه گشت طاب و لیکن تو چه اقبال بلند ان و التفات و دلتان را که قضا متعجب و تنبیه
 و بیکار میرم بیکاران متقاضی امضا امور مشکوک و تقصیر انتهای شیون انصاف است و درین کار خیر
 شروع پیوست و بهمت خرد و نیت را و در انصراف این شان عالیشان بخت بود که بوسیله و قبول این
 امنیت آید بر در و روزگار این بی سر انجام بیاید اکنون ده جز و برسم بخود و در نیت ارسال
 امید که با صلیح قلم و در شرف پذیر گشته به من نظر کسی از شر بندگان حضرت عرش مکان حسن قبول
 در یابد بکریم میهنی و اقبال روز افزون صاحب قدرتی و توجه مشکل کشا به خان خانی میر و محصل باد
 ایضا بعضی بار یافتگان میرساند که بگرانی توجه آن خدایگان صورت و معنی قافله سالار دین و دنیا
 خسته لغات و لغات بر در این و رانده را به بر خط را به نهایت نور دیده و هم محمد بدر الحدا فتنه آلود رسیده
 و از هیچ و دور می آن استخوان که آید امشب جهان شوریدگان است و در هم گاه نا امید می خندگان
 و در خور و دور که بکران و روزگار و دشمن به تیره و روز ناگامی مجبور می آن قبله امید بر نشاند
 و در خور و دور که بکران و روزگار و دشمن به تیره و روز ناگامی مجبور می آن قبله امید بر نشاند

بیت

نیز اگر کند به کوه کسی که بر سر خاکی بر سر قی روزگار کند و غریب نواز سلامت این بادیه پیاپی
 تا کامی همگی خواستش این دوری چند روزی که آن بود که یکبار بدر سپرد که گوناگون پرورش برین نزار
 دل دارد دلواند و بدلیکن از آنجا که زمانه دور از آن استمان از آن نامانگار تر است که چنانچه خواستش اینان
 بر فراز بندانی در دانی بر او و ناگاه نام چون گویم که نشو و نصیب است از خانه رسید و برسانه ناگه بر
 بے پدر آنگی بخشید چه نویسم که رسیدن آن بمن چه رسانید کشادگی آن دل را فرود گشت دیدن آن چشم
 را بر آرد و دست نامه مطلع آن رخ دل و آفت بخان به نام قطع آن سوز دل دور و جگر و ریش گرد و
 که صوت از و گاه سماع خون شود و در آن دیده از و گاه نفوذ اگر چه از شیدان آن و استمان و کوه و
 که چون هزار پاکوش خراش بود و هوش از منور و خرواز سر شد لیکن در یوزده گری آن محض آنگی که در آنجا
 آئینه دل زده و گره دو چشم حقیقت نگار شد و کی باید باید داشت سخت به نیرنگی تقایر و ناپاکه اندی
 این باطمان کش پی برده مردانه بهر آیه شکیبایی و کشید و در و سه حل فراکاری که در ستور
 یافته بود و آور و بفرخ ساخت آغاز و عباد و فقر اول نمود و آید که بقیه بی توجه آن کار گشته و چون و دنیا
 بر روی و شایستگی سر انجام پذیرد و در چنان قرار داد که چهار شصت که به تو چه و تاویل بخود تواند
 قرار داد و بدین لایحه بعد از آنکه از سعادت حضور سرسایه بختوری بر گیرد و بر حق رساند این و دانا به شیره
 همانان را در سایه آن کام بخش دین و دنیا شاد کام و نشاط و از و در و در شکار بهشت چندی شد
 ایام بے انتظار دوری و محنت اوقات پر کننده بهر صورتی ضروری که در راهی آن از بهر
 شمر و برین بیرون است و تیرگی آن شب و بچه بهر اعتباری که بهر من و دوست ناگرم
 که ماه و سال است و آنچه بید و است گذر از نده ماه است نه سال به کاش گذر از شایسته بود و بهر
 نیاز نامه دل از غم و است و غم از دل دور می انداخت پس همان بهتر که در استمان نرسد
 نشان شوق را که از دل بدل پر تواند از است و از جان بجان سخن پر و از زبان بے زبانی و
 بیان بے بیانی بے آنکه یاد آلوده خامه فرسوده شود و برین آن رموز و ان و انا برساند
 بهر چه در خند و در میان آید و دست بیکانه و در میان آید بهر چه در خند و گاشته
 قلم و نگار که بقتضای قنات سخن و لطافت عبارت هر سکوت بزمیان سخن و ان میگذشت و از
 غایت استمال بهر است بخت و اشتعال بر لایزم بودت یا داز کمال که مگر مکی میداد و چینی که دیده مشتاق
 بر شاهره انتظار و گوش بر اخبار سرت آثار بود و جلوه ظهور و جعالت انبساط خاطر هر گزین و چوب
 انشای دل تو و آنگی گشت شبنم که در برابر غایبات منعم حقیقی و در حرم خداوند بجا آورد و بود و بر سر

صافی دلان آگاه از آفتاب روشن تراست که بر هر دو آن طریق هوش و آگاهی را از تحباب امور روزگار
 نه براسه حصول احوال نفس انارده و جمیع زخارف دنیوی است بلکه از براسه آنکه شاید نظیر بر حق باطل
 امر به از وقت بفعلی آید و سبیل آن رضا خدا و سایه خدا حاصل شود اخلاق نیک و موداد ثواب که از بنده ها سکه
 خیر اندیشی تراوش می یابد در جنب اخلاق قدسیه خود و جهان خلیفه زمان ذریه است و پیش آفتاب و قطره الیه است
 و در برابر همان چون اخلاصه اوقات در خدمت کیمیا خالصیت عرشه کامل مصروف میگردد و آنچه تقدیر است بعد از
 حوصه از آن فراوان گزشت بطریق ارشاد گزشت صرف آن صورت است مینماید و عالم صورت را بچشم معنی شاید
 میکند امید که در صورت معنی او سبب ظهور آید که شاید سبب عقل در بین باشد چون ایام مهاجرت مقتضی
 و سپری گشته اظهار مراتب شوق بر زبان حضور که انشاء الله تعالی تریب الوقوع است موقوف و اشتیاق
 زیاد و جمیعت با و ایضا چشمه که از رویت و دام عکس پذیر صورت دوست شده باشد اگر بحجاب غایت
 گرفتار گردد و دنیا نیست هر روز و در راه سبیل عادت از تمثالی که در نقش است تمثیل شود و بیم آنست
 که خود را از نقاب هستی معیوم بر آورده و بیکیلیب عدم سرود و با کجاست که چشم من جمال جهان آرا که
 در سیر دل بگنج بزم ناهید چشم پانده و در فحادی دل بسته و در و تا کامیاب خوشه و تقویت آن و الله
 بدین را از اسباب این سافیه بگوش خلایق این نمایر سازد منم که کز بکشایم در حرم جمال و نر از ایران
 به نام یک حرم باشد حل میکنم سیاهی چشم از سپهر و در و تا و لباس نامه به بنیم جمال و دوست و نه و نایاب
 پیرایان مغفرت را چنانچه بواسطه روحانی و معنوی مسرور گردانیده به صاحب جسمانی و معنوی نیز
 خود سبب گردان و جرحه از جام وصال بکام و گلو می لب تشنگان بودای فراق رسان به فرزانای
 سبب غلط گفتن من شفا نامه از دار الشفا سبب می رسیده و قوی و عیسوی ظاهر گردانید و دیده در دیده را از سرف
 انشاد شفا نامه چشمه و دل چون پرستنده و در رنگه روشن با و ام هوش افزا گردید و دل غ جان بسته شده
 آفتاب فرو شکسته و دل از دست رفته و تا و پاد و هستی گسسته و پیرشته و غم فست و هم پرست و در دست
 چشمت کو شسته و ما ندانیم از قضای حق کده کار بنو و شیر لایله سله که گرامی برادر را مبادا به قضا به بنیرت
 و سوسه روز و نجات قیده کار و حساب جور و ظلم شکاری و در شکر گرامی و سپاس داری عادل قیقی به عزیزی
 و سادس و بی چه در محرم مالی گرفتار می صوری و سیه نجات معنوی است و زیان کاری و نیا ساریه
 سادات اخروی حاسه که اند و در و در مجلس برانی ایضا عثمان متاع معرفت آگاهی دار و گردیده از
 مرشد کامل بانه یا ضایع و مجاهد است شافیه بر طبع سلاسه فالین نشانه با ما سپهر مصلحت داشت زانکه تیغ
 بریده تر شود و چو لب گیسو فسان نشسته امید که آنچه مقتضای غیر سیه و در بین باشد از وقت فعلی بگذشت

از نوید فتح گراسه که فاشه فتوحات به اندازم است سامعه برافروخت و خاطر شکفت این شکاک شیرین
 را در محض تنبیه گزاری بزرگان بلند افتر که بجای اوقات مصروف تحصیل رضایه آبی دارند و آنرا
 شرمسار محفل ادب شناسی شدن ست سبحان الله بزرگ نهادی که تائیدات این کار ساز و نقد ایرات و اولاد
 کار به دانه زبان اقبال مقدر لشکر دوست و کار فرماست بهمت و بیعت که دو بار نوسه دین و دولت ست
 پیشکار خدمت گاه و بیگاه اگر هزاران چنین نفر هر روز بر دوسه کارش آیند نزد آگاه دلالان بیدار
 شکفت نیست و در حقیقت این تخی دست صورت و تخی به تنبیهت خود باید پرداخت کردین ترک نشسته
 مروت و برهم شکستگی بازار مردی چنین قافله سالار دین و دانش دل نهاد کار و اسه بازیان زوگانه
 چار سوسه و نشاند همواره لبان آسمان گوید و اداست بهشتیان میگردد و لشکر اخراج که شاهد عرادان پس پرده
 تقدیر چنانچه میخواست و دل میبست جلوه گر شد و دوست و عاز و دیو یوزها اجابت تخی بزرگشت چون لبان
 ترین لشکر و طاسه بیریا است و بهی و عاگوسه اگر در لشکر اخلاص یک سه گاه هزاران میگردد یک لبان
 این فتح والا دانند و رتبه میبست خلائق عزیز نوزدهم شهبان بمطالعته رسید مرقوم بود که مرغی فلان که وجود و الیه
 قوت دل تمام الویش بود و دولت حیات سپرد و حقا که فقیر و بیع خودش و قوم شما دل و فویم شد من این قسم
 که ندایان گاه گاه بعالم وجود شتافته باعث آبر و سه الویس میشود لیکن آنجا که از قضا چاره نیست و از دست
 گذر نیفتد سیر صطباری را اختیار کرده و دگر بوشه میشود که سالانی دارند خود را که چسب افغان و این فغان است
 غنیمت دانسته خود را نکاده و شکیببائی اختیار نموده احوال در غنیمت داری خور و در بر نهایی که مانده اند به
 بر دار و در عیادت تا آرزو و خاطر سه بچان به بهی با طریقه آند و استفاده از غنیمت آند و بی با سه
 مبارک که جز در تحصیل رضا ایزدی قادی نسپرد و دوستان همی را اظهار شکست خاطر نمودن بوی
 نالم مبادرت نمودن مشغول تحصیل بودن ست انشاء الله تعالی این آرا را تا پایدار و روز و الیوم
 خاتمه مکاره آن عنوان مکارم اخلاق شود و خط غایت آبی صواب و دوستی را که نشود نظر بهمت
 سازد و و دگر بهی را بهانه نعمت به نیت ساخته بپا و ششش آتشش مشغول به سبب مکارم نامتناهی
 میگردد و الا از وضع طبعی اقتادان پاسه که بقدر و سعادت از روش غبار ست و در بگذرد و لایق اندیشه
 باشد و کافی جز طریق صواب نماند لغزش قدم نضال و قدر میباید انگاشت و باب انداختن گوهر
 فطرت نظیر آن در صدف روزگار ندیده از روش دست ناظمان نظام کل میباشد و انبیا چون
 شریقی که موجب خیر کثیر در حکم خیر است شکاک این ساینده واجب شمرده تر صد لوازشش ربانی و تشیقات
 حضرت خاقانی باید نمود چه سکو فرموشی قضا را هر که با بر دوسه شکفت و پیشانی کشاده میخوردند و با شد

که درت نه پذیرد و دیگر محبت را بخل نسازند ایضا چون از کلیات سلوک و مقررات طریقین نیازمند
درگاه آتی آنست که بعد از انتظار سرشته موالات امری که منافی طریق مودت باشد پیرامون خاطر نیگردد
و در خلوت خانه ضمیر را نهید بلکه هر روز دراز و دیاد و بهر خطه و رانزایش محبت میگوید و میگوید که حرات و داد
پیوسته در افزونی تصور نموده یقین دانند که بهود ایشان را خاطر دوستدار پیش از بهود خود و نخواهد زیاده چه
نگارش را و اینها گامی است معانی و ریاضت زنگانی که از چمن طبیعت گل ریز و بوستان خاطر هر انگیزه خورشید
بلع فیض طهرت یار یکسین دنیا حکمت مسیح عالم سخن لوطی ساحری فن خند و نشی سعدی کلام جواهر سخن
جود و نظام فصیح نطق خنده و پشوه طلسم نگار نظامی شکوه بیدار و فکرتشیرین ترجمه بیافس گلگون قلم همین بهوش و روشن
ضمیر بهار سخن مولانا زینب مرسل شده بود و در شکفته ترین اوقات در روز و در بوستان گلشن خاطر این
نیازمند را که غایبانهال محبت در عزه دل عرش کرده و تخم دوستی در هر خاطر افشاند گلگل شکفتانید و آن
زیر پرده حرفش گوناگون نقش معانی بر صفحه اظهار محسوس گشت و الفاظ جان پرورش و طبیعت نوازی
از نیم صبا چمن پر دازی چالاک تر آمد هر چند این طالب نیازمند بدستگیری دیده ظاهرین گل حیدار
فائض الانوار از باغ وصال برنجید و از بوستان ملاقات که توام حیات ست بهر دیاب طریقه و نشاط
نگریده لیکن روح محبت و نسیم طلب نهی در دماغ دل پیچیده که با وجود آن همه جرمی صوری
بر موقت مدت است و نفوق پیچید امید که بزودی بفتح عنایت اینودی ابواب مواصلت که بفضل
جواب بندوست بهمین گونه بخشاید و شاید مقصود و بریزم حصول ملوه نماید شفا رشن از اینجا کاشفات
عینم آن صبح نفس آفتاب جبین در زنگ طلوع نیر اعظم عالمی را فرا گرفته و احاطه ربع مسکون نموده
هر کس نشان شهر در سردار میخواند که تبه جرمه جام لبریز عنایت و حرمت صاحب که رست با ده و فنا
اند سر خوشی که دوازده فلامی که درین سوزمین در اقران خود و امتیازی دارد امید که منقور
نظر که میانش قبول طبع مشکل پسته افتد که بیک که شمه توجه عالی گریبان خود را از چنگ فلک بر آورده
کلاه فخر و مباحات بر آفتاب سایه چون فقیر را ذره آن آستان دولت نشان میداند مرکب
این فضولی میکنند و الا من وقد من معلوم اقبال روز افزون باو طلب حویلی عزیز فقر چون دفتر
بعد آید و داغ مفارقت البته بر دل اجباب میگذارد و ترصد آنکه صاحب خانه را و لاسا کنند که آنخانه
به خند می آیند که از خوبان عالم و نیکان روزگار اند درین دور و زاین شهر آمده اند و ازین طایفه
در سواد و سواد بهرند و آنچه از سرکار ملازمان باو می رسیده بیاید که ربه بمنون میشود چه گاهی
تبه سبب دیدن ایشان را که نفی از وجود آن مکان میکنند و این عزیز از محنت بودن سواد و سواد

نافع میشود و چو خوش بود که برآید بیک کرشمه و کار نظارش خدا سے که در لاه با عالم معنی با هم آشنا
 گردانیده و پیش بخشش آن مجلس آرا سے معنی باد اگر چه بنده را بحسب صورت بآن آئینه ضمیر ملاقات و نمود
 اما از آنجا که تصور آشنایان با انبی در مراتب اخیال اندیشه متهم خود را دیرینه آشنایان کرده بر آن صاف دل
 روشن میگردد و اند که خواجہ بند سے راس که رقم بجان و قدر نزدش خط به بینی میکشند چون آن نه و سے آن داده
 که در سلک حلقه بگوشتان آلوده اند و از نظر نگردد و امیدوار است که انجمن شنیدان آن همایون اخترانه و سے مهر
 نوسه آن فلک زده را نوازش فرمایند که از شادی بچرخ در آید و روشن است که اگر آفتاب کار زده را
 فروخته بخشد زده روشن طالع میگردد و در چه آفتاب دقیقه کم میشود و اینگاه عفو و غایت نامه سامی
 و در دل نموده بر مضمون آنگی بخشد آنچه از انتظار حصول جواب از پیشگاه خلافت نگارش یافته و در جبر است
 انتظار مخلصان نیز شریک اند چشم برآه امید آنکه بواسطه موافق بدو عاقل و اجابا اگر چه در یک شریک
 این زده می باشد انشا الله تعالی و در مراتب چه وجود که از تقبیل یاد و ادان او بچند شده نیست دقیقه نامری
 نخواهد گشت خاطر گرامی این مخرج جمع باشد و در شریک خطاب مستود و کامرانی بذات نموده
 صفات و زار است و اقبال پناه رافت و عیالی و دستگاه سلاطین و در آن عفو و عفو و خاندان جبه و اعلی خان
 عالی شان شرف و امید گاه آن است و بعد بنده قوا و اخلاص و شریک مباحی اقتصاد که بهین میشود و صافی نشان
 بر پاهای این شریک و درستان راسخ الولا است و در آن سے آنجا سے میگردد و اند که نوید شریک جاوید عطا
 خطاب عالی از پیشگاه خاقانی بآن موافق و در اطراف بهانی کوشش اهل روزگار را بریزد و از آن گاه
 خاطر اخلاص ما شود و درستان صافی نهاد که خواهان ترقی مراتب و جاوید آن امید گاه اند هم صبرین بهت و غرض
 جاویدانی ساخت و در آنکه و البته که آنچه مکرر باطن حجت مواظب خیر نشان صافی نهاد وانی اتحاد بود و در کن
 اختلاف بنده و در آن و هر چه دل صداقت منور بود و در کیشان می ساخت بهر نه ظهور جلوه گر گشت امید که
 یوایه و عفو و دولت آن رفیع و در جت بحسب خواستش جهان متضا عفو کرد و قواد و طلق این عطا
 عظمی شاهنشاهی را که تنها سے تمام ارباب دول و اعتشام است بران منبع الیشان و مخلصان او شرف و
 فریخته و مبارک گرداند و در نظایه کام بخشی و کامرانی و صیبت نیکی و نیکامی آن مظهر حسنات را به بنده
 که اشتها یافته ابد الله هر مشهور به ایمان دارا و باعث عزید اطراف خاقان زمان و سبب و عطا
 شاه عالم و عالمیان کناد و زاده عفو و دولت یاد و در شیرین رقم شد و نه و سے شریک عطا و این حکام
 راز خلاوت همین پس است و تا نگی بخش آئین کس محمد بنیر صاحب سخن سلامت خستین فکر با سه رنگین
 و او ایاک شیرین از دست و در نه بانی قلم کج جرقه نماید مگر جلوه و استمان طبع گویان شهاب زان

راه ترانه تواند سرود و همین دم که مشتاق خدمت عالی است اگر قدم به بنجه دارند منت چشم بر در و منده خود
 میگردد اندر اگر سبب توبی نماند از قدم سکنت و ناهادی خویش نمون میگردد و اینها همیشه بیدار دل و
 تابان اندیشه باشند از شایسته فرزندان معنوی آن مردم دیده اعیان چشم فرور در روشنائی تازه دکانا فرزند
 گردید نظر در چشم ترشینه سیرابی اندیدار دوستان آنرا و میکنند اگر ابر و سس انسان عین پیغمبر خوانند
 دیده را نورانی نموده با هر دم چشم همچنان شود گنجایش دارد اینها که کتب طبع منیر همواره و اوج پذیره معانی
 باو اشتیاق محبت گرامی نبوده از اندازه تخریر است و انتفاع آن خبر بد یافت الاکات خدام سیر نیست
 و بر روز شوق که در تشریف آورده بود و فخلص چون در خانه نبود غیبت حاس گشت که تلافی آن جز تکرار توبه
 ایشان چیز نمیکند اگر امروز فرصت باشد شرف قدم از زمانی ندارند و الهی وقت که باشد بحسن اتفاق
 صورتی است و اینها همواره در و میوه نجات سبب اندازه باشند شرح مرتبه انتعاشی که بود سید و در زان
 اتحاد و بیسبب دل و دوستی منزل شده ایمن توفیق را و سبب طبع و قواد آن یا تمام استعداد اندر غیر تخریر
 و حوصله تخریر بیرون است و در برابر اصفاسه ضمیر سیر بیان اشتیاق پر و افق توفیق و توفیق حاصل شد
 است همان بهر که بر سر راه دارد و در حقیقت توبه ها صورتی و معنوی آن توبه صورت عالی بد چه عرض توان
 خداوند سبب و مایه کتب گرامی را که درج لالی تشریف و توفیق بود به گوئی گذرانیدانه و سبب تخریر
 پروانه استال شرف اصدار یافته همین غریب را و گرفت بلا توقف متوجه دارالقدس استان اقبال ایشان تا
 شد که صاحب قدر و دانست و مجلس نامی آنحضرت جمع خویشان که باران اهل مانند باشند و اینها
 دین شریف است که از هر چه هر کس چون آن یار مای باید و بس عزیزین چون کار دارد که در وقت
 است در خلقت و عده انظار ای بر ملازمان گرفته نمیتوان گرفت و شمار آنکه خبر اس از تبه تبه باند
 آنچه بالفعل بایست درین روز از توفیق بفعل آید روز دیگر ممکن است اگر پیش از آن روز زمانی توفیق
 صحبت شریف فقیر از امیر مصلوب سازند یا سبب بیدار و فیاض شما نمیرسد اینها همیشه خوشوقت باشند
 انتشار اندر تعالی این خطرات را اگر چه هزاره بر توفیق باشد رفع خواهد نمود و ما عجب از ایشان نیست
 که در مبادی فکری ملازمت اوقات گرامی را باین صرف بینمایند که روز جمعه هم به مبارکباد و صاحب خود نمیرسد
 از محبت شریف چه نویسد و در غم مشتاق توایم آنقدر پاک پرسس چه برادر من حتی محبت که در خانه همیشه عالی
 نکته همین بود و موجود بود و آنم چای پیشه بخور است که باین مایه توفیق خدمت خدایگار می بر جان ناهار و سبب گذارد
 اما از آنجا که در اتحاد محبت خدای است از کار مغزول و شرمندگی ناممکن است لهذا در نبوقت همین جردی گفتار
 اینها با وید نور دکانی عید ایمن که نماند و دید پیاسه در نماند و دکانی و خاکساری بر همان قدم نخستین است

داستان شوق ملکه دل درگزارش آن منت پذیر خاتمه نیست نور دیده میگردد و اندک احوال بکام و دوستان است
 و جزیره و دریای اجایه که همان قریه آن در ازل بنام این سرگردان نهاده اند از روی پیرامون خاطر نیست
 امید که این دو کام بخش از شکستش تعلق و توجیه باز داشته بآراستگی تمام دل بستگی بر کمال روشنی گرداناد بستم
 به نبارس رسیده شد تماشا سے معایر و بهیا کل که اند ویر باز بزرگ داشت آنرا اگر در سه و شکستن و نبارس
 گردن آنرا جمعی بر گزیده ترین پرستش را سے این و چون میدانند دل در بند این شهر و این چگونه تماشا
 آن تهر آن بود و بیکر سے چند که شکستن و پرستیدن آن عبادت است و از افزونی حسن صورتی چه بود
 هر چه غمی که مرده بود و کنون عویش میزند به پوشیده نمائند که شجاعت و جلالت و مرتبت جانی بیگ
 به گام آسمان جاه رسیده دولت کوشش و لادریافت و نامه نامی را در نظر شرف افتد و علی گزیند
 چون مشت بیکمال صداقت و اتحاد و تعین جمعی بناخت مرد و لواحق بشهر و معاودت نمودن آنها با نیل
 بود با دست استیلاج و خوشنوی فاطمه ملکوت ناظر گردید جانی بیگ مشغول مرام میگشتند از پیشگاه عظمت
 و جلالت و ستوری معاودت یافت و از اینجا که حواله ساختن جواب نامه بسفیر سے که نامه بسیار و خلاف رسم
 و آئین و و دست پاسخ نامه گرامی محبوب یکس از بندگان بایه گاه فلک اشتباه شرف از مال خود پذیرفت
 و از آنرا که شجاعت و مرتبت مذکور ترک دانست و بر زبان فارسی آشناییت جمله الملک مدد الهامی
 را بموجب ارشاد و تقدیر بشا را بیک گزارش نمود و بر کاغذ جدا گانه نوشته با و حواله ساخته اند تا اگر موی ایبه
 آن عزت باری چنانچه بایر تقدیر نتواند نمود اندر و سه کاغذ سه روز مقرر شود و ایضا بوصول ملایم و مودل
 عنایت نامه بیاخت انداخت اندر و سه الطاف و احوال و قریه و خاتمه نگارش شده بود اگر چه رسوخ عقیدت
 و خلوص ارادت فیض اندیش خاطر فیض آئین بود اما درین ایام که امارت و اقبال پناه بهره مند خان از حسن
 اعتقاد و خیر اندیشی جدا گاهی نموده موجب از دیاد و موا و توجه و عاطفت گشت نواب خدایگان قدر دان
 فیض اندیش از بدو حصول بزرگی جناب علیان آب در ایام معاودت و درین دولت نشایین و تقدیم شرافت و وظائف افتاد
 میداند و المنة الله که در فیض کیفیت و مودت اخلاص و عقیدت بر مراتب بالهن خود رشید تمثال فدا و پیوست و انیمفی
 سرایه بعبادت و پیرایه طاعت خیر گال گشت با و سه عطیه غنی لوانم شکر گزاردی و مراسم سپاس داری تقدیم
 رسایه فیض اندیش بود که بوقت و ستوری ارشاد یافته بود و بمقتضای آن در سر انجام خدمت متعلقه سعی است
 چون حکم جهان انتقاد بطلب فدا گانی بقیه پیرایه کرامت نفاذ یافته امید که غنقریب بفرخی و نجنگی عرصه این
 دیار اند و رده و دولت نمود و مینیت آئین نمود آنگین شود زیاده چه عرض نماید سایه و الایه و دولت
 است بر رفارق فیض اندیش عقیدت نهاد و محسوس با و ایضا غایات الهی و الطاف شانه شایه که کیسای

خاطر حریف را بشاد و دل اندوگین را آباد ساخت **س** اے وقت تو خوش که وقت نافذش کردی
 قلمی بود که از چگونگی احوال آگهی بخشید چه گوید و چه نویسد که انیمضی غیر از سبب افزایش مال نخواهد بود و اندک
 صحت و عافیت از درگاه قادر و الجلال و الشافی بهمال مینماید و باشند چنانکه اندک که اختتام نگارخانه نشینی
 بشود و پذیر بر فراغت فرزند از چند صورت سنگه معروفه و سنگه گنج که در ترتیب رسائل و کتابها و اوراق
 و ستیاری مینماید و صورت سرانجام پذیرفت و نادر یادگاری بر صفا و نور کار نقشش ماند اگر چه چرخ زمانه گانی
 این خاک نشین که غفلت و نادانی بوجوه و مسود فرزند از دانش پیوندد که اندک سرای علی و پیرایه علی بر او
 دارند بنابر سعادت مند که بتایید آسمانی و پیم روغانی ترتیب عارفان ربانی اولین از بانی حضرت
 جمال الدین ولی ملتانی قدس سره العزیز بهر سبب صاحب معرفت و آگاهی صد نشین احوال پشای
 خواهد شد بر و مندرست و حق بنی و رنگین طرازی ایشان نه مانی و باز بهر پیر و از باند تاجی این رویه
 گزین نمود خواهد گردید لیکن بر رسم و آیین نکته آفرینان پیشین که هر که در نظم و شرح چه بقید تدوین
 کشید از بهر پایداری اساس کلام فصاحت نظام مقدم و تریقین و تمیق آتی پر واضح نشان و پیرمان
 چون قصه نو شیردان و عمارت بهران بوضوح عالم گذاشت تا نام نمود که بتالیف مسودات پراکنده خویش که در
 زندگی بادشاها و اسباب قدسی نثار و خوانین کمال استعداد و زمان خدنگزاری و دیوانیان کاروان
 معاند شناس سبب روستی کاغذ نگار یاب با کلاس بدین قسم گردانیدند و دشوارانه بهر چه عظمی و عظیم
 گرد و تاها و بیان فن انشاء از طریق این کتابت و دل گزینی که سرایا نگارش مطالب و گزارش معاملات
 است و وقت کاغذ پکار آید و اولاد و طمانت نهادند و دستور العمل کار وانی و دست مایه جاودانی بدست افتد
 امید که جبره نقل این قلیل البضاعت در نظر جوهریان بانه از سندی و مقدمات متاع شیدا ربانی حسن
 قبول پذیرد و بجا هر نه و اهر عبارات شسته زنده وانی متکالی معانی غیر بهر ناسفته جیب ومان از روی
 مشتریان کالا سخته سخن مال مال ساند و چون بهر شیر و سخته فهم درست و درست ز و بلع و قادر و مراد
 مناسبت انظار و زنت مضامین و خیرالت بیان و سلامت کلام و لیس بر وید یا بند و باندانه و جودت
 ازین و انتقال فکر ازین ماده تازه چاشنی لذت گیرنده را تمیز میدهد که بے توقع غرور و منت محض اند براس
 تحصیل تسکین و آفرین هنر و دوستان برنج خامه گزاردی و تشویش فراهم آوردن نشانات آواره و چاه افود
 و چاه عزیزان با وجود غریبی و شوق اعصاب که درست امتداد ایام سفر و کلفت جدائی یاران با جواهر
 اختیار کرده عاصه خیر یاد آورند و اگر بقیه قضا سخته خلق الانسان ضعیف اسودی و لغوی بهر عیب پستی
 و انحطاط العین که شیوه ستوده بنبرگان نیک حضرت بکار برده بسن چینی و حرف گیری او بر سر

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.